UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228670
UNIVERSAL
LIBRARY




مولفہ مرزا اسماعیل المخاطب بہ دردی

# جغرافیای عالم

معنی جغرافیا این است "بیان وضع وحالت ارض" واین علم را بر سه قسم است۔

(۱) متمتیکل جیاگرفی یعنی جغرافیائی که بموجب علم ریاضی است بیان می کند زمین را از روی قاعدهٔ نجوم یعنی بودن ارض یکی از جملهٔ انجم متحیره و اندازه و ترکیب و محل آن که نسبت بسایر متحیره در چه مقام واقع است یعنی بعد آن از آفتاب چیست۔

(۲) فیزیکل جیاگرفی یعنی جغرافیائی که بیان میکند وضع طبیعی و تقسیم سطح ارض و آب و هوا و خاک هر اقلیمی از آنها و انچه بالطبع در هر زمینی و اقلیمی از آن حاصل میشود۔

(۳) پلیتیکل جیاگرفی یعنی جغرافیائی که بیان میکند ارض را بموجبی که در قبضهٔ مختلف دول و طوایف است و نیز بیان میکند حدود هر ملکی را و قواعد و آئین و حالات و طباع و مذاهب خلق هریک از آن ممالک را۔

## اول متمتیکل جیاگرفی

باید دانست متمتیکل جیاگرفی می آموزد ما را که این زمینی که ما بر آن اقامت داریم یکی است از جملهٔ انجم متحیره جسمی است بالطبع خشک که دوران دارد بگرد جسم دیگری بسیار گرم و در محل وقوع و بعد از آفتاب چنین جا را مقیم است نسبت بسایر متحیره۔

# جغرافیای عالم

صورت و شکل زمین گوی مانند و کروی است چنانچه بلغت یونانی میگویند اپلینیت اسفرائد ولیکن کسانیکه آگهی ندارند و تامل نمیکنند و نمیتوانند کرد غالبًا از دیدن جبال و اتلال عظیمه گمان میکنند که زمین بی ترکیب و ناهموار است و چون ملاحظهٔ صحاری و براری مسطحه را مینمایند چنان بنظرشان می‌رسد که ارض مسطح است ولی بهیچ وجه ارتفاع جبال و مسطح بودن صحاری و براری الارض را از کرویت خارج نمیسازد و گذشته براین قاطعه و ادلهٔ باهره معلوم شده است که زمین کروی است ـ

(۱) انکه چون آفتاب و ماه و سایر متحیره کروی اند عقل حکم میکند که زمین نیز باید کروی باشد ـ

(۲) انکه سایهٔ زمین چنانچه در خسوف ماه دیده شده همواره مدوّر نموده است از این معلوم می‌شود که زمین کروی است ـ

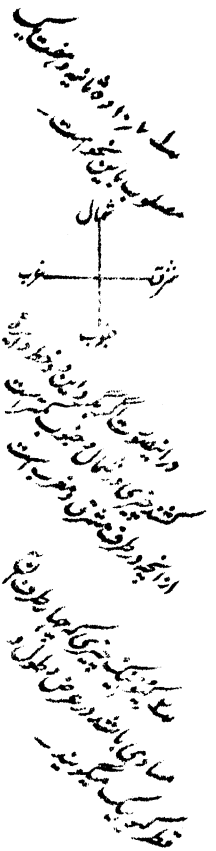
(۳) انکه در هر کجائی که شخصی بایستد افق گرداگرد خود دایرهٔ مشاهده میکند و خود را در وسط آن نقطه می‌بیند چون اینحال در هر کجای عالم بر همین منوال است ظاهر میشود که روی بودن ارض ـ

(۴) انکه چون کشتی بجانب خشکی آید ابتدا دگل آن بنظر ناظری آید انگاه رفته رفته تنهٔ آن کشتی دیده میشود و حال انکه اگر زمین کروی نمیبود برعکس این مشاهده میشد ـ

(۵) انکه کروی بودن ارض بحساب و پیمایش نیز ظاهر و ثابت شده و در این صورت متجمین باین ملاحظات معلوم کرده اند کروی بودن ارض را و نه فقط کروی بودن آن را بطور اجمال و سرسری معلوم کرده اند بلکه بتحقیق نموده اند که زمین بکلّی کروی و مدوّر نیست چون گوی بلکه چون نارنج است و در طرفین شمال و جنوب آن چیزی کاسته است که محسوس نمی‌شود ـ

زمین همواره در گردش است و گردش آن بر دو قسم است گردشی که بگرد محور خود می‌کند

وگردشی که بگرد آفتاب می کند - اما گردشی که بگرد خود می زند زمان آن یکروز شب است که گردش روزینه اش می گویند که مدت واقعی آن ۲۳ ساعت ۵۶ دقیقه و ۴ ثانیه است و در این صورت در حوالی خط استوا در هر ساعتی زمین یک هزار میل گردش می کند در روز و شبی که حاصل می شود از این حرکت شبان روزی است که زمین می کند از مغرب بمشرق اما گردشی که زمین می کند بگرد آفتاب یکبار در سال است که می نامندش گردش سالیانه که ازان حاصل می شود فصول و نیز ظاهر میگردد حرکت موهومی آفتاب در میان دو انقلاب زمان واقعی این دوران بگرد شمس ۳۶۵ روز است و ۶ ساعت و ۹ دقیقه و ۱۰ ثانیه و اندازهٔ مسافتی که ارض طی می کند بگرد شمس در این حرکت در هر ساعتی بیش از ۶۸۰۰۰ میل است - اگر زمین بطور کمال مدوّر و کروی بود از هر طرفی قطرش مساوی بودی ولیکن چون نارنجی شکل است آن قطری که ازان واقع است در طرف شمال و جنوب اندکی در مسافت کمتر است از اقطار دیگر آن مثلاً اگر خطی بکشند از جنوب بشمال کمتر خواهد بود از ان خط یا خطوط دیگری که مصلوب بکشند بالای آن مانند خط استوا که از مشرق است بمغرب یا باطراف دیگر آن و منجمین به تحقیقات درست یافته اند که قطر زمین از مشرق بمغرب در خط استوا ۷۹۳۵ میل است و از شمال بجنوب ۷۸۹۹ میل است بعبارة اخری ۲۶ میل فرق دارد -




باجمله باین حساب گرد اگرد زمین قریب ۲۵۰۰۰ میل است و سطح آن بمیل مربع قریب ۱۹۶۰۰۰۰۰۰ میل و تمام زمین از حیثیت جسامت و قطر قریب ۲۶۰۰۰۰۰۰۰۰ میل کیوبیک است

# جغرافیای عالم

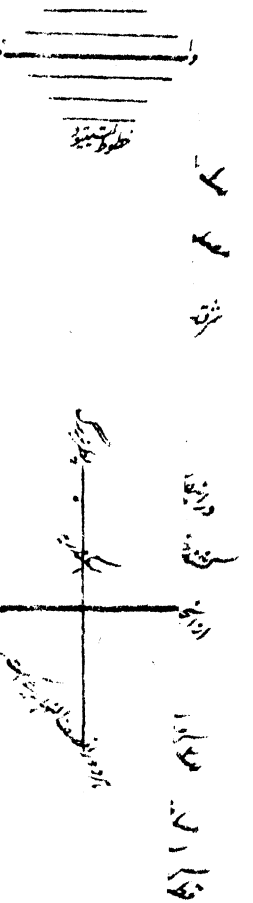
## حدود و مناطق ارض

بجهت تحدید کردن و پیمایش و دانستن امکنه و اراضی و غیر ذلک معیّنین حدود و منطقه های مختلف قرار داده اند در زمین - حدود اصلی و اهمّ همه دو قطب است و هشت حد -

اما دو قطب دو نهایت و نوک محور زمین است که زمین همواره بگرد آن در گردش است یکی را میگویند قطب شمالی و دیگری را قطب جنوبی - اما هشت حد مشرق است و مغرب و شمال و جنوب و وسط مشرق و جنوب و وسط جنوب و مغرب و وسط مغرب و شمال و وسط شمال و مشرق - و مشرق (یا مشرق) آنطرف افق را میگویند که آفتاب از آن طالع میشود - و غرب (یا مغرب) آنطرف را میگویند که آفتاب در آن غروب میکند - جنوب آنطرف را میگویند از افق که چون نیم روز میشود آفتاب محاذی صورت ناظر است و شمال آنطرف را میگویند که محاذی جنوب است - اگر کسی بنجومی خود را اگاه سازد از این حدود اوقات را بنجومی میتواند دریافت زیرا که سانیکه ابتدای ساعات و وقت را از نیم روز یا نیم شب میگیرند اوّل طلوع را ساعت ۱ میشمارند و چون آفتاب بوسط مشرق و جنوب میرسد ساعت ۹ حساب میکنند و چون محاذی جنوب میرسد ساعت ۱۲ یعنی ظهر میشمارند و این قاعده در هر کجائی از عالم بکار می آید و مفید است - و همچنین آگاه شدن با ستاره شمال که یک ستاره ایست برابر محاذی قطب شمالی و این نه آن ستاره است که در بنات النعش است که جدی نام دارد زیرا که جدی محاذی واقعی نیست با شمال و دانستن این ستاره اکثر در شب بسیار مفید است منطقه[1] - منطقه هائی که جغرافیادانان استعمال میکنند اینهاست خط استوا خطوط مریدین[2] و خطوط پرلل[3] - اما منطقه[4] یا بزرگ است چون خط استوا و خطوط مریدین یا کوچک است مانند خطوط پرلل - خط استوا خط عظمی است مفروض بگرد زمین برابر و بدون کم و زیاد

# جغرافیای عالم

وسط شمال و جنوب و بنابراین زمین منقسم است بدو قسمت مساوی بواسطهٔ خط استوا یکی آنکه در شمال خط مذکور است که بنامند ش نصف شمالی و یکی آنکه در جانب جنوب آن خط است که میگویند ش نیمهٔ جنوبی و در اینصورت خط استوا خط اصلی است که از ان خطوط التیتیود شمالی و جنوبی را حساب میکنند. همه منطقه را خواه کبیر باشد و خواه صغیر در ۳۶۰ درجه تقسیم کرده اند و هر درجه را در ۶۰ دقیقه و هر دقیقه را در ۶۰ ثانیه. علامت درجه در هر کجا دیده شود این است (°) علامت دقیقه این است (′) و علامت ثانیه این است (″) مثلاً ۲۰° ۱۵′ ۱۰″ بیست درجه و پانزده دقیقه و ده ثانیه است نیمی از هر منطقه ۱۸۰ درجه است و هر ربعی ازان منطقه ۹۰ درجه. و باید دانست که هر چند هر دایره را اعم از انکه بزرگ باشد یا کوچک ۳۶۰ درجه فرض کرده اند مگر آنکه اندازهٔ مسافت را از خط استوا میگیرند و در اینصورت هر درجه در خط استوا بحساب جغرافیادانان شصت میل است




مریدین خط نصف النهار را میگویند و آن خط عظیمی است مدور که از میان دو قطب شمال و جنوب میگذرد و خط استوا را قطع میکند و کرهٔ ارض را منقسم بدو نیمه میسازد شرقی و غربی. خاصیت این مریدین این است که نصف النهار هر کجای عالم را که در طرف شمال و جنوب خط استوا است مشخص میکنند بدیگری که در محاذات آن واقع است و در اینصورت میتوان مریدیهای بسیار فرض نمود که تقریباً ۲۴ مریدین فرض شده و مقرر میسازند پرلل خطوطی را میگویند که واقع شده اند در دو جانب خط استوا و انکه پرلل میگویند بجهت آن است که فاصلهٔ فیمابین هر دو خط مساوی است و انکه کوچک تر اند از خط استوا بعلت آن است که هر قدر بشمال و جنوب نزدیک میشود گرداگرد زمین کم میشود لهذا آن خطوط هم کوچکتر میشوند. هر دو مقام و مکانی که در شرق و غرب است در تمام عالم اگر مجازی یکدیگر واقع اند در یک پرلل (خط) واقع اند و هر دو مقام و مکانی که در هر کجای عالم در مختلف جاها واقع شده اند بسبب بعد از خط استوا باشمال و جنوب یکدیگر

یکدیگر پرللهای مختلف دارند بنابراین عدد پرلل بعید وبی شمار میشود مگر چهار ازاین پرللها محل خاص ونام خاصی دارند ومسافت شان نیز مساوی است که اینها باشند۔

(۱) ترا پیک آف کنسر که واقع است ۲۳° و ۲۸ در شمال خط استوا۔

(۲) ترا پیک آف کپریکارن که واقع است ۲۳° و ۲۸ در جنوب خط استوا۔

(۳) ارکتیک سرکل که واقع است ۲۳° و ۲۸ نزدیک قطب شمال۔

(۴) انترکتیک سرکل که واقع است ۲۳° و ۲۸ نزدیک قطب جنوب۔ این چهار خط روی زمین را منقسم میسازند به پنج هوای خاص۔

(۱) تاریدزئن (یعنی نطاق حراق) که در جانب شمال محدود است به ترا پیک آف کنسر و در جانب جنوب به ترا پیک آف کپریکارن که خط استوا در وسط واقعی آن واقع است۔

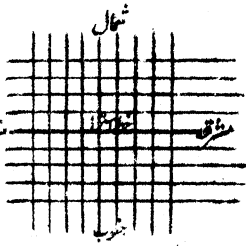
(۱) ناردن تمپریت زئن (یعنی نطاق معتدل شمالی) که کشیده میشود از ترا پیک آف کنسر تا به ارکتیک سرکل۔

(۲) سوت تمپریت زئن (نطاق معتدل جنوبی) که کشیده میشود از ترا پیک آف کپریکارن تا به انترکتیک سرکل۔

(۴) نارت فریجید زئن (نطاق بارد شمالی) که مشتمل بر تمام آن قسمت از زمین است که در شمال ارکتیک سرکل واقع است۔

(۵) سوت فریجید زئن (نطاق بارد جنوبی) که مشتمل است بر تمام آن قسمت از زمین که در جنوب انترکتیک سرکل است۔

## لتیتیود و لانجیتیود




خطوطی که از مشرق بمغرب می روند لتیتیود و خطوطی که از شمال بجنوب میروند لانجیتیود نامند

این الفاظ یا نامها شامل جغرافیا شد قبل از انکه کروی بودن زمین معلوم گردد و هنگامیکه هنوز گمان میرفت که طول زمین از شرق بغرب بیش بود از طول آن از شمال بجنوب و چونکه همواره خلق لفظ عرض را استعمال میکنند بر آن طرف سطح چیزی که از طول آن کمتر است و طول را استعمال میکنند بر آن طرف سطح چیزی که از عرض آن بیشتر است لهذا لفظ عرض یا لتیتیود را آوردند و استعمال کردند بجهة مساحت و درازی شمال و جنوب ارض و لفظ طول یا لانجیتیود را بجهة مساحت و درازی مشرق و مغرب آن - خط استوا خط اصلی و عمده ایست که لتیتیود را ازان گرفته میشمارند و کره زمین را منقسم میسازند بدو حصه برابر مساوی که هریک ازانها از خط مذکور گرفته میرود تا منتهی میشود بدو قطب شمال و جنوب که هریک ازان مشتمل است بر عرضه ۹۰ درجه مسافت - آن عرضه که در طرف شمال واقع است مینامند ش لتیتیود شمالی و آن عرضه که در جانب جنوب است مینامند ش لتیتیود جنوبی - هرچند استعمال میرود که بدیم لتیتیود مکانی را بالای سطح زمین مع ذلک هنوز آگهی کامل نداریم از حالیت آن مکان بجهة انکه مثلاً مکانی در لتیتیود ۵۰ است در شمال ولی در کدام محل خاص ازان ما را باید که آن مکان را پیدا کنیم معلوم نیست مگر این اشکال مرفوع میشود بانضمام کردن یکی از مریدینهائی را که گرداگرد زمین را فرا گرفته اند و فرض کردن آن را مریدین اول انگاه آن مکان را نسبت میدهیم بان مریدین و میگوئیم که چند درجه است در طرف شرقی یا غربی آن این مریدین منقسم میسازد لانجیتیود زمین را بدو حصه مساوی که هریک ازانها مشتمل است بر نیمی از ارض که یکی را مینامند لانجیتیود شرقی و دیگری را لانجیتیود غربی و قرار داده شمار را لانجیتیود همه نسبت

این هست که میشمارند آنرا از درجهٔ ۰ الی درجهٔ ۱۸۰ در مشرق و نیز از ۰ الی درجهٔ ۱۸۰ در مغرب

## دوم فیزیکل جیاگرفی

فیزیکل جیاگرفی ظاهر میسازد که زمین محل سکونت و زیست بنی نوع انسان هست و نیز ظاهر میسازد تقسیم و تحدید و جای وقوع اقلیم و هوا و پیدایش طبیعی و امثال ذلک آب و خاکی که سطح ارض مشتمل هست از انها - تمام سطح ارض مشتمل هست از آب و خاک -

## اما آب

**تقسیم** - سطح آبی که گرداگرد زمین را فراگرفته قریب سه چندان سطح زمین هست و عمده واقع شده هست در جنوب و انچه تحدید کرده اند تمام سطح ارض مشتمل هست بر ۱۴۹ میلین میل مربع که ازان ¼ ۵۱ میلین زمین هست و ¾ ۱۴۵ میلین آب - اگر دو نقطه یا قطب قرار دهند هر دو محاذی هم یکی در وسط محیط در جائیکه آب بسیار هست و یکی در وسط زمین جائیکه خاک بسیار هست پس خطی درمیان حقیقی آن کشند حصهٔ اول تقریباً تمام آبست و حصهٔ ثانی تقریباً تمام خاک

**طبیعت و عنصر** - آب مشتمل هست بر سه عنصر و کیفیت طبیعی -

(۱) جوهریت و روحانیت دارد که ازان بخار حاصل میشود و ابر -

(۲) جریان و مائیت دارد بعلت انکه دریاست و آب گیر هست و جوی و غیر ذلک -

(۳) جسمیت دارد زیرا که منجمد میشود و یخ و تگرگ ازان حاصل میشود - امّا مزهٔ آب بر سه قسم است نمکین و عذب و معدنی - انچه در محیط است از قسم نمکین هست و انچه در چاهها و چشمه‌ها هست از قبیل عذب هست و انچه که مدتها در مجاورت معدنیات بوده و ازانها گاس و نمک حاصل میشود

شکل بخار -

آنهارا مینوانند آب معدنی - اما در رنگ آب شور غالبًا سبز رنگ است و هر آبی که در دریای شور غیر
ازاین باشد اتفاقی است و نسبت دارد بعضی جهات و اسباب خاصی - و رنگ آبهای معدنی مختلف است
باختلاف رنگ آن شئی که مجاور با آنهاست - اما اعتدال آب در گرمی و سردی چنان است که بموجب
هر حادثه که رخ دهد از درجه انجماد بدرجهٔ جوشیدن میرسد مثلاً ترمومتر را که تحدید اندازهٔ گرمی و سردی با آن
میشود ۲۱۲ درجه از برایش تعیین کرده اند که در آن درجه آب باید بجوش آید چون آن آلت بدرجهٔ ۳۲
قرار میگیرد آب منجمد میشود و باین حساب اعتدال گرمی آب دریا از ۳۹½ درجه کمتر نمیشود -

**حرکت** - یک حرکتی همواره وجود دارد آب محیط را چنانچه در هر کجای عالم که دریائی است آب
آن در حرکت است و این حرکت مدامی بواسطهٔ حرکت روزینهٔ زمین است و حرارت شمس -
اما اثر حرکت زمین و دوران آن از مغرب بمشرق این است که بظاهر مینماید که آب دریا بجانب مغرب در
حرکت است و این حرکت بمثابه در خط استوا محسوس میشود چه در انجا حرکت زمین بیش است و آب میلان
بعقب دارد مثل اینکه هرگاه کاسهٔ آبی در دست کسی باشد و راه برود آب آن کاسه میل دارد بطرف ضد
و مخالف حرکت آن یعنی اگر بریزد از جانب پیش رو نمیریزد بلکه بطرف عقب میریزد - اما اثر حرارت
شمس این است که همواره آن جوانب ارض که محاذی آن است بخار از انها متصاعد است و در نتیجه
آبی که پیوسته بخار میشود و در هوا داخل میگردد آبی بجای آن می آید از قعر دریا و لهذا بالای آب همواره متحرکست
ولیکن حرارت آفتاب را یک اثر دیگر نیز هست در خط استوا و آن این است که پیوسته آب را میکشاند
واز یکدیگر جدا می سازد و موجب آن میشود که آب دریا بدو جانب شمال و جنوب در حرکت باشد -

**انقسام آب** - آبی که شامل است از یک حصهٔ عظیم سطح ارض غالبًا مینامندش دریا اگرچه دریا

# جغرافیای عالم

دریا در واقع یک آب است که انقسام نمی پذیرد و انقسام آن غیر ممکن است مگر بوسط سهولت در رجوع به آن بپنج قسمت عظیم تقسیم شده که هریک ازان محیطی میخوانند بنامی خاص که اینها باشند (۱) پسیفیک[1] (۲) اتلنتیک[2] (۳) اینڈین[3] (محیط هندوستان) (۴) ارکتیک[4] (۵) انترکتیک[5] - اما محیط پسیفیک - این محیط را که مردم جرمنی و فرنس میخوانند -

"محیط عظیم" فراگرفته است بیش ازیک ثلث سطح کرهٔ ارض را و کشیده شده است از ارکتیک سرکل در شمال تا بخط انترکتیک سرکل در جنوب و از جانب اشیا و استریلیا در جانب مغرب تا بامریکا در مشرق خط استوا از وسط این محیط میگذرد و آنرا منقسم بدو قسمت میکند که یکی را میخوانند "محیط پسیفیک شمالی" و دیگری را "محیط پسیفیک جنوبی" - مساحت این محیط را مختلف تحدید کرده اند و در این اوقات تازگی حساب کرده اند .... ۶۷۸۱ (یعنی ۶۷ میلین و ۸۱۰ هزار) میل مربع است - این محیط را دریاهای عظیمی نیست که دیده باشند در وسط ارض مگر چند دریای دارد و هرچند اعظم محیط ها است و آرام ترین همه مگر چندان مفید نیست یعنی از برای تجارت و آمد و شد و در این محیط جزایر بیشماری است در دو جانب خط استوا اغلب کوچک مگر بعضی ازانها بزرگترین جزایر عالم استند - اگرچه لنگران عمق این محیط را دریافت نتوانسته اند کرد مگر بعضی از جاهای آنرا دریافته اند که بیش از ۵ میل عمیق بوده -

**محیط اتلنتیک** - وجه تسمیهٔ این محیط این است که قربت دارد به کوه اطلس در جانب شمال و مغرب افریقا - این محیط اهم و معروف تر و عمیق تر و سهناک تر از همه محیط ها است - فرق این با سایر محیط ها این است که بالنسبه باریک تر از همه است و قوت جریان آن بیش از همه و جزایر آن کمتر از همه و ساحل خشکی آن بیش از همه - عمدهٔ شعب این محیط که ازان جدا شده داخل ارضی دنیای قدیم

# جغرافیای عالم

میشوند اینها هستند (۱) دریای مدیترنین و شاخه‌های آن (۲) دریای مرمر (۳) دریای اسود (۴) دریای ازو (۵) دریای بالتیک مع دو خلیج بتنیا و فنلند - اما طرف دنیای جدید که طرف مغرب بوده باشد فقط خلیج مکسیکه هست وبحیره هدسن عرض وطول این محیط را مختلف تخمین نموده اند از ۲۵ الی ۵۰ ملیون مربع دانسته اند و باعتقاد یکی از جغرافیا دانان معروف موجود ۳۵۱۶۵۰۰۰ میل مربع است یا بعبارت اخری پنج یک تمام کرهٔ ارض نهایت عرض آن ۱۴۰۰ میل است از شرق بغرب و اقل عمق آن قریب ۲ میل است -

**محیط ایندیا** - باین مناسبت این محیط را میخوانند محیط هندوستان که سه طرف ملک مذکور را فرا گرفته و این محیط کشیده میشود از ایران و هندوستان در طرف شمال و میرود به انتر کتیک سرکل در جانب جنوب و از آستریلیا در طرف شرق تا افریقا و محیط اتلنتیک در طرف غرب - شعب عمدهٔ این محیط دریای بنگاله است و دریای عربستان و خلیج فارس و دریای احمر - گرمی و حرارت این محیط از سایر محیط‌ها بیش است و بنابر این بخار آن نیز بیش است از سایر محیط‌ها و در این محیط چند جزیرهٔ بسیار عمده ایست و فسحت این محیط ۲۹۲۱۹۰۰۰ میل مربع است -

**محیط ارکتیک** - این محیط را محیط شمال و محیط منجمد هم میگویند زیرا که بیشتر آن در زیر یخ زمین واقع است و قریب مدور است و شکل و گرداگرد آن بقدر ۲۴۰۰ میل است و فسحت آنرا تخمین کرده اند بمیل مربع ۵۲۹۲۰۰۰ میل است و این محیط فقط بیک آبه بسیار عریضی در وسط ناروی و گرین لند ملحق میشود - محیط اتلنتیک عرض وطول این محیط بالفعل بر بندهٔ معلوم نیست -

**محیط انتر کتیک** مشتمل است بر تمام آبی که در جنوب انتر کتیک سرکل واقع است -

سطح این محیط را تحدید کرده اند قریب ..... میل مربع است - اگرچه آبهای این محیط با سایر
محیط ها پیوستگی و اتصال دارند مگر بواسطهٔ انکه یخ بسیاری در این محیط است از هر درجهٔ لتیتیود جنوب
امکان پیشتر رفتن نیست و نیز بواسطه طوفانهای عظیم و بادهای بسیار سخت و سرد - هرچند که بالنسبه بدیگر
محیط ها چندان تفحص و جستجو در این محیط نشده مع ذلک خبر داده اند دریانوردان که در این محیط زمینهای
عظیمه مرتفع و کوههای آتش بار بسیار هست که مدام برف بر آنها هست و از بنی آدم یک نفس در آنجا یافت نمیشود

## نامهائی که در جغرافیا مصطلح است

قبل از انکه شروع شود به بیان این نامها ظاهر میسازم بنده که در اینجا و در هر جا اگر لفظی و نامی و اصطلاحی
از برای چیزی باشد که بنده بدانم و شنیده باشم یا در کتابی دیده باشم یا بتوانم جعل کنم هما نرا خواهم نوشت
والا همانکه در لغت انگریزی است مینویسم - چون آب دریا داخل زمین میشود و شعبه شعبه میگردد و صور
واشکال مختلفه هم میرساند هر شعبه و صورت و شکلی را آنرا بنامی میخوانند مثل محیط بحر خلیج
بی لنگرگاه کریک رُعد فرت استواری استریت چنل -
محیط - و حقیقت آن آب عظیمی را میگویند که تمام زمین را فراگرفته و قریب سه ربع زمین را شامل است
بحر آب بزرگی را میگویند و در اصطلاح جغرافیادانان آن شعبه و شاخ از محیط را میگویند که کم و زیاد
زمین گرداگرد آنرا فراگرفته - خلیج آب پهن یا دریای باریکی را میگویند که مسافت بعیدی یا بسیار
در بطن ارض دویده است مانند خلیج فارس - بی دریائی را میگویند که در شکم ارض در شده است و زمین
بگرد آن مانند هلال یا کمان کشیده شده - کریک گوشه یا کنج دریا را میگویند - رُعد (یعنی رسته)
جائی یا راهی را میگویند در دریا که محل پناه از باد و طوفان است و کشتی میتواند بسلامت از آن بگذرد

# جغرافیای عالم

فرت دهنهٔ رودی را میگویند که آب آن داخل میشود در دریا - استریت راه باریکی را میگویند از محیط که واقع است درمیان دو زمین - چنل استریت بزرگ عریض میگویند - نتیجهٔ مختلف هوا و باد و طوفان موجب بعضی حوادث میشود در محیط مثل کرنت و ویو و بیلو و سرج که موج و تلاطم باشند - اما کرنت و جریان حرکتی را میگویند از آب که واقع میشود در بعضی از جاهای دریا و این چنان است که بعضی از جاهای دریا مانند رود و سیل متحرک است و این بر دو قسم است یکی آنکه بسیار با قوت حرکت میکند و یک جانب روان است و گاهی از جریان نمی ایستد بر وبادی که برخلاف آن فوی دیگری باشد که فقط بواسطهٔ وزیدن هوا پیدا می شود و آن بالای دریاست -

اما ویو موجی را میگویند که بلند میشود و باد آنرا در می بردو محو میسازد -

بیلو تلاطمی را میگویند که در وسط دریا پیدا میشود بواسطهٔ طوفان -

سرج موج عظیم را میگویند -

بنتیجهٔ جذبهٔ شمس و قمر آب محیط جذر و مد بهم میرساند و آن بلند شدن و فرو نشستن آب محیط است و شعب و شاخهای آن آب هائی که بر شکل باران از آسمان میبارند جمع میشوند در تالابها و دریاچه ها و مجدداً برمیگردند بدریا یا از معبرهای آبگیر یا دریاچه آب بسیاری را میگویند که جمع میشود در جائیکه کم و زیاد و مخل وسیع و عمیقی است و غالباً آب آن شور است تالاب واسطهٔ آبگیری است که غالباً کوچکتر از دریاچه است و آب آن شیرین است و راه برون شدن از آن یعنی مجرائی را رود آب جاری بزرگی را میگویند که غالباً از کوهها فرود می آید و چشمه های آن در کوهستان است و از دیگر مجاری کوچک کوچک هم آب در آن جاریست و آخر منتهی میشود بدریا یا آبگیری

کنل مجرائی است که دستی می برند بجهة گذشتن کشتی وغیره -

## (۲) اقارّ زمین

تقسیم - اندکی زیاده از ربع سطح ارض زمین است که عمدهٔ آن مشتمل است بر دو قطعهٔ عظیم غیر مساوی و بکلی جدا از یکدیگر که مینامند آنها را **کانتینینت**[1] - آن قطعهٔ که اکبر است و کشیده شده است بجانب شمال و مشرق و جنوب و مغرب آنرا مینامند دنیای قدیم - و این کانتینت یا دنیا واقع شده است بر حصهٔ عظیم ارض که از قدیم الایام معلوم بوده است بر هر کسی که **یورپ و اشیا و افریقا** بوده باشند قطعهٔ دیگری که کوچکتر است مینامند دنیای جدید که کشیده شده است از شمال بجنوب که تمام ملک امریکا بوده باشد که حصهٔ چهارم زمین است و این دنیای جدید بکلی جدا افتاده است از دنیای قدیم بواسطهٔ محیط اتلنتیک در طرف شرق و محیط اسپفیک در طرف غرب -

تمام آن زمینی که باقی مانده است در طرف جنوب و مشرق دنیای قدیم شمرده میشود حصهٔ پنجم ارض که مشتمل است بر **ملیشیا**[2] و **استرلیشیا**[3] و **میکرنشیا**[4] و **پلینیشیا**[5] و سایر زمینهای انترکتیک - آن زمینهای خوردی که افشانده شده اند بالای سطح تمام دریای عالم آنها را مینامند جزایر -

## نامهائی که در جغرافیه استعمال شده است بارض

زمینی که سطح کرهٔ ارض را فراگرفته منقسم شده است درمیان آبهای عالم بقسمتهای بزرگ و کوچک که امتیاز دارند از یکدیگر بإسمای خاصی که بوده باشند **کانتینت و ایلند**[6] - هرچند که در واقع کانتینت بیش از دو نیست که دنیای قدیم و دنیای جدید بوده باشند مگر جغرافیانان بواسطهٔ آنکه نام جداگانه نداشتند لازم آمد که نام مذکور را اطلاق و استعمال نمایند برای حصه های عظیمهٔ ارض بنابرین یورپ و اشیا و افریقا و امریکا شمالی و امریکا جنوبی و استرلیا را عموماً کانتینت میخوانند

**ایلند** - جزیره را میخوانند و جزیره قطعهٔ زمینی را میگویند که بالتمامه محاط باشد با آب - جزیرهٔ کوچکی که در وسط دریا باشد میخوانند **ایلیت** - جزیره کوچکی که در وسط رودی باشد میخوانند **ایات** چند جزیره که در یکجا جمع شده باشند مانند خوشهٔ انگوری میخوانند **آرکپیلاگ** زمینهای بزرگی که اکثر اطراف آنها را آب گرفته و از اراضی عظیمه چیزی دور و بیگانه افتاده اند آنها را میخوانند -

**پنینسوله و استمس** (۱) پنینسول زمینی را میگویند که تقریباً تمام آنرا آب گرفته -

(۲) استمس زمین باریکی را میگویند که در وسط دو زمین بزرگ هست مثل گردن -

مختلف صوری که ساحل هر زمینی راست باین نامها میخوانند **کنتور** و **کنست** و **شور** و **کیپ** و امثال ذلک - کنتور فقط خطی هست که خط راطرحی آید از گرداگرد زمین یعنی خطی که حد میشود از فاصل دریا - کنست خطی هست که فی الواقع جدا میسازد زمین را از دریا -

شور ریکتر هست از کنست بدریا مثلاً جائی که شخصی بالیده و در زیر قدمش آب دریا باشد - کیپ نوک زمین را میگویند - قشب قرارگاهی که بر روی زمین هست باین نامهای دیگر خوانده میشود

**کوه - تل - زمین مرتفع - کوهستان - دشت - زمین پست - بادی** - وامثال ذلک - اگرچه اینها بر اکثری از خلق معلوم هست مگر نه بطوری که در جغرافیا استعمال دارد معلوم هست - کوه مقداری هست از زمین که از سطح ارض مرتفع است و چندان رفعت دارد بر اراضی گرداگرد خود که از ۲۰۰ فوت بر رفعت دیگر بلند هست نهایت ارتفاع کوه را قله میخوانند - وسط را کمر میگویند - پایان آنرا بیخ و پایان میخوانند - آنحصه از آنرا که سر شیب میرود دامنه میگویند - سر کوه را هرگاه باریک و تیز باشد نوک مینامند - هرگاه سلسلهٔ از این اراضی مرتفعه (یا جبال) بیک جانبی

بیک جانبی کشیده شود میخوانند سلسلهٔ جبال و هر رشتهٔ ازانها که بهر طرفی روان میشود آنرا میخوانند شعبه یا شاخهٔ جبال - چون سلاسل متعددی ازاین جبال پهلوی یکدیگر جمع میشوند آنرا میگویند دستهٔ ازجبال - چون جبال متعددی باانکه قلل آنها ازیکدیگر جدا باشد بیخ وبنیان آنها بیکدیگر پیوسته و تا یک مسافتی کشیده است آنها را میگویند زنجیری ازجبال - راهی که از وسط سلسلهٔ ازجبال میرود آنرا میگویند معبر واکثر درایران میگویند گردنه - قلل مرتفعهٔ بعضی ازاین جبال مذکوره ازقدیم الایام همواره پوشیده است بابرف ویخ وبهمین منوال باقی است - بعضی ازجبال بسیار مرتفعه هست که فرو لیسیده اند درزمینی آنها داخل جمعیت وسلسلهٔ جبال نیستند وآنها را نمیتوان خواند سلسلهٔ جبال وباین گونه جبال تعلق وقرابت دارند اکثری ازکوههای آتش فشان وآنها کوههائی هستند که بشکل قالب قند بالا رفته اند ورؤس آنها را منافذ وثقبه هائی است که پیوسته ازانها آتش ودود وخاکستر وچیزهای سوخته بیرون می آید وباطراف وجوانب آنها مانند سیل روان میشود وازبعضی ازاین جبال آتش فشان آب وگل گرم بیرون می آید وازبعضی گرد وانجره متصاعد میشود وباین گونه جبال لازم وملزوم افتاده اند زمین لرزش یعنی هرجا که ازاینگونه جبال بوده باشد غالبًا درانجا زمین لرزش میشود -

تل نیز زمین مرتفعی را میگویند که درجائی واقع است مگر ارتفاع آن گاهی به ۲۰۰۰ فوت میرسد نسبت باراضی گرداگرد وحول وحوش خودش وفرق تل ازجبل نه فقط بارتفاع است بلکه نیز بترکیب وشکل است - زمین مرتفع (که آنرا میخوانند پلتو و تیبل لند) زمینی را گویند که بلند باشد تا بیک اندازهٔ ازسطح دریا مگر سطح آن همواره یکسان باشد مانند میز - بعضی ازاینگونه زمینها سراسر همواره است وبرخی دیگر نشیب وفراز هم دارند وتلها ودرها نیز درآنها واقع است - یکی ازبزرگان

# جغرافیای عالم

علم جغرافیا لفظ پلتو را استعمال میکنند بر زمینهائی که در رفعت یک امتیازی داشته باشند بر سایر زمینهای اطراف خود در آب و هوا و برآمدن گیاه وغیره و زمینی را که از ۱۲۰۰ فوت کمتر رفعت داشته باشد پلتو نمی خوانند -

دشت زمینی را میگویند که بکلی پست و بلندی و ناهمواری نداشته باشد - دشتهای عظیمه تمام روی زمین بموجب اقتضای مکانیت و آب و هوا یا محض صحرای لم یزرع اند که بندرت در بعضی از جاهای آنها چند درختی و اندک آبادی یافت میشود مانند بیابانهای عربستان و امثال آن یا اینکه سرسبز و معمورترین قسمتهای عالم اند مانند دشت بابل یا عراق عرب و دشت ترکستان وغیره -

## تقسیم نباتات بموجب علم جغرافیا

باستثنای چند قطعه زمین که لم یزرع افتاده اند نبات فرو گرفته است تمام قطعات کره ارض را - بهترین وضعی که بتوان مقرر نمود از برای تقسیم محل روئیدن مختلف نباتات در روی ارض این است که زمین را بر هفت زئن یا اقلیم فرض نمائیم (۱) زئن خط استواء که در آن میروید انگونه نباتی که خاص است مر آن هوای گرم را مثل درخت نخل و بنانه و بهترین اقسام چوب و ادویه جات خوشبو مانند هل و میخک و دارچینی و امثال ذلک - (۲) زئن تراپیک که در آن شکر و قهوه و امثال ذلک میروید چنانچه ملکت هندوستان واقع است در هر دو این زئن ها یا اقالیم - (۳) زئن بعد از تراپیک که اقلیم سوم بوده باشد در این اقلیم می روید انجیر و بید انجیر و از اینگونه نباتات - (۴) تمپریت زئن که در آن انگور یافت میشود چنانچه ایران داخل این اقلیم واقع است - (۵) زئن سرد معتدل که در آن درخت بلوط و گندم میروید - (۶) فرزن زئن (اقلیم منجمد) یعنی اقلیم ششم که در آن درخت فر

درخت[1] فرمیرویده (۱) پلزرئن[2] (زئن قطب) یعنی اقلیم هفتم که در قطب واقع است که در آن میرویدلیچن[3] و ماس
ولیکن چونکه هوا تغییر و تبدیل بهم میرساند هم بواسطه ارتفاع زمین و هم بواسطه بعد مسافت از خط استوا
بنابراین اگر ما بخواهیم بدست آریم میوه‌ها و گلهای اقلیم چهارم را فقط باید بالا رویم بر جبال تا ریدزئن
یعنی خط استوا و چون کوهستان الپس واقع است در وسط ارضی یا اقلیمی که در آن انگور میروید که آنجا هم
هوا معتدل است و در آنجا میتوانیم حاصل نمود نباتاتی را که در اقلیم ششم یافت میشوند - بعبارة اخری
ما ملاحظه میکنیم که میوه یا حبه یا نباتی در ایران میروید و در هندوستان هم می‌روید و حال آنکه میوه که در شیراز
میروید در اصفهان نمیشود این بواسطه همین رفعت و سردی و گرمی زمین و هوا است پس اگر ما صوری بکشیم
از کوههای عالم و در آن ظاهر سازیم اعتدال هوا را در هر جائی از آنها آنگاه برما معلوم خواهد شد اثر[4]
ارتفاع زمین یا جبال را در نباتاتی که در هر اقلیم میروید - و باید دانست که همین حالت که در جانب شمال
خط استوا است در جانب جنوب هم هست زیرا که در آنجا هم زمین هست مگر کسانیکه در میان ذکری کرده اند
از اقالیم عالم گمان کرده اند که در جانب جنوب خط استوا زمین و عمارت نیست -

گذشته از این دو حالت عظیم که ذکر کردیم نسبت دارند بآب و هوا دیگر حالاتی هستند که نسبت دارند
بخاک و رطوبت و امثال ذلک که هرچند محدود یعنی خفیف اند مگر در اثر کم از دو حالت نخستین نیستند
بهرحال از اتحاد گرمی و رطوبت کیفیتی حاصل میشود که مناسب حال بسیاری از نباتات است چنانچه
نباتاتی که در خط استوا در جنوب امریکا و هندوستان و ازین قبیل جاها میرویند که هوای آنها بغایت گرمی است
چندان امتیاز دارند که در هیچ جای دیگر عالم بآن امتیاز و خوبی نمی رویند - امریکا بواسطه آنکه رطوبت بسیار
دارد خیلی عجیب تر و مخصوص تر است بجهة روئیدن بسیاری از نباتات و از انطرف هوای گرم و خشک تری که

[1] درخت فرمیرویده - (۱) [2] پلزرئن (زئن قطب) [3] لیچن و ماس

[4] این شکل نسبت اثر نباتات است بآب و هوا و زمین - ۱ اقلیم قطب شمال - ۲ اقلیم گرین لند و قسمت شمالی نروژ و سوئد و روسیه و سیبیریا - ۳ اقلیم قسمت شمالی نروژ و سوئد و روسیه و سیبیریا و قسمت شمالی امریکا - ۴ اقلیم قسمت شمالی انگلستان و آلمان و روسیه و سیبیریا و قسمت شمالی امریکا - ۵ اقلیم قسمت شمالی فرانسه و آلمان و روسیه و سیبیریا و قسمت شمالی امریکا - ۶ اقلیم قسمت شمالی اسپانیا و ایتالیا و یونان و ترکیه و ایران و چین و ژاپون و قسمت شمالی امریکا - ۷ اقلیم قسمت جنوبی اسپانیا و ایتالیا و یونان و ترکیه و ایران و چین و ژاپون و قسمت شمالی امریکا - ۸ اقلیم قسمت جنوبی امریکا و هندوستان و قسمت شمالی افریقا - ۹ اقلیم قسمت جنوبی افریقا و قسمت جنوبی امریکا



درجانب شرق است خشک میکند شیرهٔ اشجار و نباتات را و معطر و خوشبو میسازد آنها را و این کیفیت در اشجار و نباتات امریکا و جزایر دریائی حاصل نیست مانند قهوهٔ عربستان و چای چین و دارچینی سیلان ولیکن خردمندی انسان بآن مایه است که بمحنت نباتات را در جاهای میرویاند که اگر محنت و خردمندی او نبود گاهی در انجاها نمی روئیدند۔

## تقسیم جانور بموجب جغرافیا

جانور نیز تابیک اندازه وحد خاصی تابع قانون انقسامی است شبیه بقانون انقسام نبات مگر اینکه پیدا شدن بعضی از جانوران در جاهای سرد تر هم ممکن است و قسم خوبش هم چنانچه در این اماکن بسیار سرد است چهارپایان بسیار عجیبی ممتاز یافت می شود مانند رین دیر (که قسمی است از آهو) و خرس و روباه قطبی یعنی شمالی۔ طیور یکه در این اقالیم یافت میشوند عمده اردک بسیار بحیسابی است و همچنین اقسام دیگر مرغابی ها۔ بحار نیز جای اقسام و انواع بسیاری جانوران است که شبیه اند بجانوران بری مانند نهنگ و لرس و سیل و امثال ذلک۔ در اقالیمی که هوا در انجاها اعتدالش بیش است عدت و اختلاف و اقسام حیوانات نیز بیش است مگر بالنسبه بجانورانی که در اقالیم اول و دوم استند که هوای آنجاها بسیار گرم است بی آزار تر اند و نیز برای استعمال انسان مفید تر۔ آدیم با قالیم اول و دوم که قریب خط استوا باشند در این اقالیم هر نوعی از حیوان بیش است هم بحسب عدت و کثرت و هم بحسب قوت و هیبت مثلا در این اقالیم حشرات الارض و هوام و کرم و مار و طیور عظیم الجثه و طویل القامة قوی بسیار است مانند ماری که در هندوستان است که مینامندش بعا که از ۳۰ الی ۴۰ فوت طول آن است و نیز مار دیگری که در امریکا است که رتل میخوانندش بجهة

بجهة آوازی که میکنند وهمچنین دراین اقالیم یافت میشود پیل و کرگدن و انواع واقسام بهایم وسباع قوی هیکل سهمناک دیگر۔

گذشته ازاین اقسام عامی که شد بعضی حیوانات اند که خاص اند مر اراضی خاصی را که در دیگر خاکها یافت نمیشوند آنها ممکن نیست و اگرچه در بسیاری از مقامات این خصوصیت امتیوان نسبت داد باقتضای خاک و آب وهوا مع ذلک سببهای دیگر هست که بیان آنها مشکل است۔ پیل مثلاً منحصر است بجنگلهای افریقا وهندوستان۔ رای که طایریست بزرگ خاص است مر زمینی را در جنوب امریکا۔ شترمرغ در افریقا منحصر است بجنگلهای افریقا۔ و کنگرو منحصر است باسترالیا۔ وهمین قاعده جاری است در حالت جانوران وماهیان دریاکه بعضی ازانها در دریاها در جای خاصی یافت میشوند مثل آنیکه صدف که آنهم یک نوع جانوری است در دریا در بحرین یافت میشود۔ بعضی از جانوران هستند که گاه گاهی از جائی بجائی نقل مکان میکنند و اراضی و مسافات بعیده را طی مینمایند بجهة تحصیل خوراک و گذاشتن بچه های خود در جای دیگر از جانوران میباشند که در هر جای بودن آنها ممکن است آنهم یا آنیکه خانگی اند مانند سگ و گوسفند و بز و اسب و خر و خوک و گربه و یا آنیکه جنگلی هستند مانند وباه و خرس و خرگوش وغیره وهمچنین حالت کرم هاکه مینماید که در همه جا هستند و یافت می شوند۔ هنوز درمیان آن جانورانی که در هر جائی یافت می شوند معلوم نشده است که بعضی آب و هوا خاص است بجهة نشو و نمای بعضی از آنها مثل آنیکه انواع واقسام گربه ها در قدوجثه تخفیف می یابند و کوچکتر میشوند چندانکه از هوای گرم بجانب هوای سرد پیش میروند و برخلاف خرس و نهنگ و موش بزرگ و عظیم الجثه میشوند هر قدر که بقطب شمالی و جنوبی نزدیک میشوند۔ گوساله و گوسفند تعلق دارند به هوای معتدل و لهذا بهر طرفی از قطب و خط استوا که

لا کرگدن

لا رای یا یاقیست

لا کنگرو جانوری است

بصورت روباه کرگ یا موش کوه پیکر

بلندست و دست پیش کوتاه و پای عقب

راه نمیتواند رفت و بعضی اوقات

چهارپا می آدمی میشود۔

پشتر روند از جثه شان کاسته میشود یعنی نه گرمی مناسب آنها است و نه سردی - مگر سعی و کوشش انسان چنان است که این انقسامی که کردیم از برای جانوران تخفیف و تغییر و تبدیل میدهد چه بعضی از انها که مؤذی هستند معدوم و برطرف میکند و بعضی دیگر که مفید اکل و استعمال اند پرورش میدهد و نگاهداری میکند و کشت و زراعت هم بعضی از جانوران از خوراک طبیعی خود باز میدارد و بخی را خوراک آماده میکند و باید ملتفت این معنی بود که طوایفی که ترقی کرده و علم و ادب و تربیت یافته اند هر دو نبات و حیوان را بممالک و اوطان خود برده تربیت کرده اند و طبیعت ثانوی بخشیده اند -

## تقسیم انسان

انسان یافت میشود در هر ملکی و در هر هوائی مثلاً در کنارهٔ رود سنگال[1] قریب خط استوا جسم او متحمل است حرارتی را که عرق یعنی جوهر شراب بجوش می آورد و نیز در ارکتیک سرکل تحمل میکند هوائی را که زیبق در آن منجمد میشود - قوهٔ عاقلهٔ او بمرتبه ایست که در هوای لباس و پوشاک خود را فراخور آن هوا ترتیب میدهد و از این بالاتر خردمندی و دانش او بپایه ایست که در هر جا و مقامی ماکول و مشروب خود را آماده و مهیا می سازد بهر نحویکه ضرور و پرورش تن او را در کار و مناسب باشد - در جائی که آب منجمد میشود و در آنجا نه کشت را موسم است و نه در و را مقدار زیادی از حیوانی را فراوان می بُرد و بلع میکند که از هر قسم خوراکی حارتر است حالکوفی که در وسط خط استوا که تخم مرغ می بندد گذران میکند بر الطف و ملایم تر قسمی از نباتات و سبزی آلات -

معتدل ترین اراضی و اقالیم زمین چنین می نماید که مناسب ترین هر اراضی باشد بجهة تربیت و پرورش بنی آدم چنانچه اکمل صورت و اتم شکل می نوع انسان یافت شده است در وسط بر گرترین

[1] سنگال - ودی است در افریقا

# جغرافیای عالم

بزرگترین حصه های ارض یعنی اقالیم و اراضیئی که واقع اند مابین دریای مدترنین و دریای اسود و دریای کسپین یا قلزم (باین حساب نصفی از ممالکی است که بموجب عقیدهٔ ما مردم در اقلیم سوم و چهارم واقع است که ایران هم شامل آنست) ازاین حد اقلیم هرقدر دورتر رویم صورت و شکل انسان ازان سلوبی که باید داشته باشد می افتد و ازان خوبی و تناسبی که او راست نقص می پذیرد - و باید دانست که این اقلیمی که ما اشاره بآن کردیم همان اقلیمی است که گمان رفته و عقیدهٔ خلق برآن است که محل هبوط آدم بوده و نیز جائی که تکالیف او براو مقرر شد و نیز جائیکه دران بمقام اصلی و جای رجعت خود معاودت نمود - دراین وقت دراین مقام اراده مانیست که تاریخ آدم و انقلاب و افتراق و اختلاف ذریهٔ او را بیان کنیم و باید دانست که اختلاف ذریهٔ آدم در زمانی شده است که قبل از تاریخ است و مانند دیگر چیزها در حقایق قدمیه در پردهٔ خفا مانده است مگر چیزی دریافت خواهد شد دراین کتاب از وضع و ترکیب و شکل و صورت فرزندان آدم در هر نجای کرهٔ ارض - بهترین نمونه ها سر و صورت قومی است که ایشان را میخوانند اهل کالیفورنیا یعنی چرکس ماگرجی - این ذات از خلق را بشکل تخم مرغ است و صورت منقسم شده است به سه قسمت مساوی باوسطهٔ دو چشم و یک دهان با اعتدال و خطی که درمیان دو چشم میگذرد اگر تحدید شود و خط متساوی الاضلاعی ازان نمودار میشود که فاصلهٔ فیمابین هریک بحساب اشکال اقلیدسی ۶۰ درجه میباشد قد بلند است و مزون و اعضا همه با یکدیگر متناسب باجملا انچه دراین شکل یافت میشود همان است که خواسته اند از انسانی زیبا و همان است که شخص وجود انسان را در خوبصورتی و موزونیت تکمیل میدهد - اهل یورپ که داخل این فرقه ذوات شمرده شده اند غالبا در صورت ازاین فرقه پست تر اند مگر در راستخوان بندی و قوت بیش اند یعنی در خوبصورتی و اعتدال در وجوانیشان کمتر در جسم است و بیشتر در روح - چون ازاین خاک سرزمین تجاوز نموده قدم

مغرب کرجستان نهیم ملاقی میشویم باعراب موریکه بلاد آنها از اقصای وسط شمال و مغرب افریقا است این
قوم اپیشانی اندکی بعقب مایل است و سراندکی از حد اعتدال بلندتر است — مردم بربری که در همانقوم
شامل و در همان حدود ساکن اند چیزی هم برین شکل مزید کرده اند و آن این است که اندکی لب و دهان
شان به بیرون مایل است و فی الجمله هم لون شان تاریک است — چون بوسط افریقا قدم نهیم لب و
دهان عظیم الحجه نخشن بنظر می آید و پیشانی عقب افتاده و موی سر مانند پشم بره پیچیده است و پوست بغایت
سیاه و زنگی و اقعی همان است — اندکی پیشتر رفته قوم هاتنت بنظر می آید در بدصورتی و قباحت وجه
از فرقه ماقبل الذکر یک پا ایستاده مگر در اقصای خاک افریقا دیده میشود قومی که آنرا ابوسمن میخوانند منور
از فرق مذکوره پست تر از صورت انسانی خارج تر اند — اگر از کرجستان گرفته روی بجانب شرق
گذاریم مشاهده میکنیم که خوبصورتی و زیبائی و تناسب به همان وتیره روی بنقصان و از چنانچه پوست ها لے
مغولستان امی بینیم که کاهی رنگ است و صورت پهن و صاف و سبیل در هم پیچیده و مغز سر مسطح و چشم کج
و بالاکوتاه است — اقصای این رشته و خط بلاد جنوب استرالیا است که باشنده آن در پست ترین
درجه صورت و شکل انسانی است — در امریکا نیز ما همین قاعده کلی را ملاحظه می کنیم چنانچه صورتیکے
از بزرگان و رؤسای شمال امریکا را می بینیم که اگرچه بر نسخ او نسبت بآن اصنافی که قبل ازین ذکر کردیم
بانسان نزدیکتر است مگر آنکه در عارض او استخوانی است کران بیرون دیده و گوشه چشمانش برآمده
بالجمله صورت او چندان پست و بلندی و خشونت دارد که او را از صورت انسانی انداخته — در وسط امریکا
همه این معایب و قبایح مذکوره مضاعف است و چون باقصای جنوبی امریکای جنوبی میرسیم مشاهده
می کنیم که بدترین اشکال و صور شکل و صورت باشندگان آن سرزمین است —

# جغرافیای عالم

باید دانست که این بیاناتی که اکنون ذکر رفت در خصوص صور و اشکال اصناف خلقی که در تمام جهان هستند بموجب یازده صوری است که از اصناف مذکوره در جغرافیای جمپر صاحب نقش است که در این کتاب نقش آن صور ممکن نیست مگر از بیان آنها چیزی بفهم خوانندگان درمی آید هر سعی و کوششیکه میشود و میشود که بنی نوع انسان اگر اکنون در صفحهٔ ارض پراگنده اند صنف صنف نمایند و اصناف آن را معدود و مسمی بعدد و یفایده و غیر ممکن است و این شعبهٔ علم تا کنون در بدایت و آغاز است بعضی از صاحبان این علم وضع و ترکیب مغز سر انسان را اختیار کرده و شاخصه قرار داده اند بجهة اینکار و باین موجب خلق عالم را بر پنج صنف مقسم نموده اند اول گرجی دوم مغول سوم زنگی چهارم امریکائی پنجم ملائی — اما طریقهٔ دیگر هست بهتر از زین و آن این است که خلق عالم را بر سه صنف تقسیم کنند (۱) سفید یعنی گرجی که فراگرفته است ممالک یورپ و مشرق اشیا و شمال افریقا را و اکنون پراکنده شده است در جانب شمال بعضی از ممالک یورپ و امریکا و کلنیها در هر گوشه و قسمت جهان — (۲) زرد یعنی مغول که فراگرفته است اطرافهای شرقی اشیا را و پراگنده شده است در شمال یورپ و امریکا و بعضی از جزایر محیط پسیفیک — (۳) سیاه که فراگرفته است وسط ممالک جنوبی افریقا را و بسیاری از جزایر محیط را و سواحل شرقی استریلیا — ولیکن ظاهر است که در هیچ جای عالم کماکان نمیتوان این ذات ها و اصناف را از یکدیگر جدا ساخت و امتیاز داد زیرا که همه در هم و ممزوج شده اند یا بانیکه مکرر قبایل و طوایفی از ملکی جلا گزیده و بملکی دیگر نقل کرده اند یا آنکه بر سبیل ملک گیری و جهان کشائی بملکی دیگر رفته اند و بهر صورت اختلاط یافته اند بایکدیگر — و باید دانست که اقسام و اصناف خلق را بحسب اصول لغت و زبان باید پنج فرقه

دانست بعبارة آخری اینکه لغت اینها همه در اصل یک نوع نسبتی با یکدیگر داشته واز یک قبیله بوده اند
اوّل لغت ایندو یوربین است یعنی لغتی که اهل هندوستان واهل یورپ بآن متکلم اند که اصل
ومادهٔ آن سنسکریت است بلکه مادهٔ قدیمی تر آن لغت زند است - دوم لغت سمیتیک است
یعنی لغتی که میگویند تعلق دارد بسام ابن نوح واولاد او که اصل ومادهٔ زبانی است که اهل شام
وعرب ویهود وقوم ارم واهل ممالک شمالی افریقا بدان متکلم اند - سوم لغت تورانیان است
که اصل ومادهٔ زبانی است که اهالی ممالک شمال ووسط اشیا وشمال یورپ بدان متکلم اند و
لغت تمام اهالی امریکا هم در اصل ومادهٔ اشتقاق باین لغت راجع است - چهارم لغت چینی است
که تمام مردم چین بدان متکلم اند ومردم شرقی ملک اشیا مثل اهل ختا وماچین وغیره پنجم لغاتی است
که مردم افریقا یعنی قبایل وطوایفی که در جنوب صحره سکونت دارند بآنها متکلم اند -

## سوم پلیتیکل جیاگرفی

اصول وتعریف عامّی از پلیتیکل جغرافیا

تا هنگامیکه خلق روزگار میگذارند فقط بمیوه وبرگ وبار درختان وبه نبات زمین وشکار وحوش
صحرا وطیور هوا وماهی دریا بهیچ وجه کم از بهائم وحیوانات نیستند وچون اندکی در حالت زندگی
به ازین باشند بدیه نشینان وایلیاتند که بسر می برند بنگاهداری حیوانات ومی نشینند در چادرها
که بآسانی آنها را حرکت ونقل می دهند بجاهای دیگر چون لازم آمد که چراگاه جدیدی بدست آرند
مگر این سلسله را ازان سلسله چندان فرقی نیست واین هر دو صنف از خلق همواره پراکنده وسرگردانند
در صحراها وجدا افتاده اند از سایر خلق - مگر نخستین قدمی که مقرر شده است از برای میدان وعرصهٔ زندگی

واولین درجه که معین کرده اند از برای تربیت یافتن وخوی وعادت انسانی گرفتن اولاد آدم
زراعت است که آنها را مقید میسازد که در جائی اقامت گزینند ومداومت نمایند آنگاه قانونی
در کار دارند که حفظ وحراست اموال ایشان نماید وقدرت شان بخشد که اولاد واحفاد زیادی
از خود باقی گذارند چون چنین شد لازم افتاده است ایشان را آموختن بسیاری از هنرهای مختلفه
زیرا که کسی را لازم نیست که زراعت نماید وچون کسانیکه زیاده از اندازهٔ خوراک خود وعیال خود
از کشت وزرع خود حاصل می آرند انچه ازان باقی میماند لازم دارند وطالب اند که با اشیاء متعه
دیگر معاوضه نمایند ومبادله کنند لازم می آید که تجارت ومعامله در کار باشد وتجارت جاری میشود
ولیکن هنوز گروهی را که زراعت میکنند وهنر می آموزند وتجارت می نمایند میخوانند شان جنگلی وناداان
بعلت آنکه فاقد اند لغت وقانون وعلمی را که مکتوب باشد لهذا این اسم لازم دارند که حاصل کنند
چون این کمال را حاصل آوردند آنوقت شمرده میشوند در شمار مردم وطوایف تربیت یافته هرچند
تربیت هم از حیثیت طبیعت وهم از حیثیت درجه بغایت اختلاف وکم وزیاد دارد۔

درمیان خلقی که بی نهایت تربیت یافته اند شغل وپیشه بسیار ومتعدد است وشاغلین آن مشاغل
نیز بی حساب اند مگر باید ایشان را از چند صنف عظیم قرار داد **اول** صنف حاصل کننده که بعبارت اخری
تمام کسانی هستند که از خاک وآب حاصل می آورند هرگونه متاعی که عموم خلق را لازم ومفید است
مثل زارعین ومشبانان وماهی گیران وکنندگان معادن وغیرهم **دوم** صنف پیشه وریا کارخانه داران
یعنی کسانیکه اشیاء خام یا نیافته را میبافند ومیسازند وبکار درمی آورند **سوم** صنف تجار یعنی
کسانیکه در گردش درمی آورند ومیخرند ومیفروشند درمیان قومی امتعه واشیائی را که درمیان آن

# جغرافیای عالم

قوم ساخته و پرداخته شده است و انچه زیادی باشد ملزوم و صرف آن قوم را معاوضه میکنند
باچیزهای حاصل شده و ساخته و پرداخته طوایف دیگر و داخل این صنف اند دکانداران و
صرافان و دلالان و کشتی سازان و حمالان وغیرهم **چهارم** سپاهیانند که شامل آنها هستند نگام
کسانیکه بند و بست و نظم و نسق امور خلق بدست ایشان هست **پنجم** که اخیر این اصناف بود باشد
اهل شرع و حکما هستند و کسانیکه فاضل و عالم اند درمیان قومی که حرفهٔ ایشان این هست که وسعت
دهند میدان وسعهٔ علم و فضل را و قرایش و هند دانش و بینش را و مهذب سازند خلق را ـ

اقسام مختلف حکومتها و ریاساتی که صورت وجود دارند در هریک از ممالک عالم ازین سه قسم
خارج نیستند **مانرکیل**[1] یعنی ریاستی که حکومت با سلطان و پادشاهی باشد **اریستکریتیک**[2]
یعنی ریاستی که حکومت با امرا باشد و **ماکریتیک**[3] یعنی ریاستی که حکومت با خلق باشد ـ اما ریاستی
که پادشاهی مطلق العنان دارد که مالک هست بر جان و مال رعیت خود آنرا میخوانند **دسپاتیک**[4]
این پادشاه دعوی میکنند که ظل الله هست و پادشاهی را از خدا و شمشیر دارد و اقتدار او را هیچ حدی
نیست هرچه بخواهد میکنند ـ ریاست **ابسالیوت**[5] میگویند هنگامیکه گمان میرود که پادشاه سلطنت
را با مضادر رضای رعیت یافته و حکومت میکنند بر وفق یک قانون مقرری ـ ریاست **لیمیتد**[6]
میگویند (یعنی محدود) هنگامیکه امر حکومت و فرمانروائی هرچه باشد کم و زیاد جاری هست بر فرق
مجالس شوری و مصلحت بینی اجتماعاتی که وکلا و گماشتگان اند از جانب بعضی از اصناف مخصوص ملک
اما **اریستکرسی** در جائی جاری هست که فرمانفرمائی در قبضهٔ اقتدار اعاظم و اکابر قوم باشند ـ
اما **ماکرسی** حکومتی را میگویند که امر فرمانروائی در قبضهٔ اجتماعاتی است که خلق آنها را برگزیده باشند که

[1] مانرکیل پادشاه را گویند
[2] اریستکریتیک رئیسان و نجبای قوم را گویند
[3] ماکریتیک رئیس قوم را گویند
[4] دسپاتیک ظالم را گویند
[5] ابسالیوت پادشاه را گویند
[6] لیمیتد محدود را گویند

که وکلای آنها باشند - این قسم حکومت اخیر باز بر سه قسم است یکی آنکه خالص باشد یعنی خلق خود مقرر و مشخص میسازند فرمانروایان خود را دیگر آنکه خلق نواب قرار میدهند که فرمانروایان را برایشان اختیار کنند - قسم سوم اینکه خلق بشخصه یا بواسطه دیگران مقننین قواعد و قوانین خود را اختیار میکنند نه از امرای شهر یا بزرگان ده بلکه از میان یک صنف خاصی از خلق که از قدیم مقرر شده اند موجب قانون ملک -

چون ملکی را پادشاهی هست میخوانندش کینگ دم و چون چند ملک تابع یک پادشاه است تمام آن ممالک را میخوانند امپیر و چون ریاست دماکرتیک باشد مگر یک شخصی که پادشاه نباشد گزیده میشود بجهة اینکه حاکم بالاستقلال باشد آن حکومت را میخوانند ریپبلیک یعنی حکومت جمهوری یک سلطنت و ریاستی دیگر هم هست که چند ملک و ریاست بالاستقلال با یکدیگر متحد میشوند یکی را برخود میگزینند که نگاهداری کند و حراست و حفاظت نماید راحت و آسایش و امنیت ملک و دولت و ملت را این نوع ریاست یا باتحادیست که جمهوری باشد مانند ملک یونیتد استیت (در امریکا) یا باتحاد دول و سلاطین است بموجب مختلف قوانین و اصول مانند جرمنی و امستریا و رشیا -

## انقسام خلق در مذاهب و عقاید

شرایع و مذاهبی که در انها یک خدای واحد را ستایش میکنند در عالم سه است - کریستی - یهود - اسلام

**اول** سه شعبه عظیم مذهب عیسوی اینها است

(۱) کلیسا رومن کتلیک که در آن یک رکن اقرار و اعتراف رئیس بزرگ دین پاپ است

# جغرافیای عالم

بر تمام عیسویان - این عقیده و مذهب جاری است عمده در جنوب ملک یورپ و آن قسمتهای امریکا که خلقش از ممالک اسپین و پرتگال و فرنس جلا یافته در آنجاها سکونت گزیده اند -

(۲) کلیسای یونان که در آن انکار است از رئیس بودن پپ - این مذهب و عقیده جاری است عمده در مشرق یورپ و ملک روس -

(۳) مذهب پرتستنت که در آن طرق و شوایع جیسا است و این مذهب مطلقاً امتیاز و افتراق دارد از مذاهب فوق با نیکه عقیده و آن عمل نمودن است بر وفق قوانین و شرایع کتاب مقدس (توریه و انجیل) مگر در این مذهب در بعضی از فروعات اختلاف است و بخصوصه فرقی که درین مذهب اند در طریقه عبادت کردن اختلاف شان بیش است از فروعات مذاهب و شرایع شان و این همه اختلاف بر وفق ترجمه و تاویلی است که هر فرقه از ایشان میکند از آیات و فقرات کتاب مقدس - این مذهب بیشتر جاری است در جانب شمال و مغرب یورپ و شمال امریکا -

دوم - مذهب یهود است که صرف توحید است و پیروان این مذهب معتقد به هیچ کتاب آسمانی نیستند جز آنکه بر موسی و انبیا بنی اسرائیل نازل گشت که در کتاب قدیم (یعنی توریه) جمع و ثبت است - معتقدین این مذهب را تقسیم مکانیتی نیست در جغرافیا زیرا که در هر کجای عالم پراگنده اند -

سوم - مذهب اسلام است که آن هم صرف توحید است و اساس آن بر این کلمات نهاده است که اشهد ان لا الٰه الا اللہ و اشهد ان محمداً الرسول اللہ ارکین و اصول این مذهب نماز است

و دعا و صفا و خلوص و صوم و خیرات و زیارات - پیروان این مذهب همواره منشعب بوده اند
بشعب متعدده مختلفه و طریقه در رویه ایشان مکرر منجر بوده است بجنگ و تنازعهای بسیار پر آفت
خطرناک و همواره وضع و صورت دین و دولت و امور دینی و ملکی با یکدیگر آمیخته و متحد بوده است
و با آنکه لفظ اسلام معنی صفا و صلح و سلامتی است پیروان آن همواره در جدال اند - این مذهب
فراگرفته است سراسر آسیا را که از هما نجا ظاهر گشت و تمام ممالک ترک و طرف شمال افریقا و ایرانرا -
شرایع و مذاهبی که در آنها خدایان متعدده ستایش میشوند و جاری هستند اینها هستند -

**اوّل** - مذهب براهمه یعنی مذهب هنود که بیک خدای اعظم و اکبر قائل اند پیروان آن کموسست
به **برَبرَنیما** مع نوّاب و وکلای او که **برَنیما** و **یشنا** و **سیوا** بوده باشند و ۳۳۳
میلیون خدایان کوچک کوچک - کتب مقدسهٔ ایشان **وداها** است و اینقوم معتقداند به تناسخ
و تغییر و تبدیل روح و منشعب اند بدلهای مختلف که بکلّی اختلاط و امتزاج شان غیر ممکن است
و عبادت خود را در معابد بجای می آورند که مشتمل است بر رسوم و امور بسیار سخت یعنی ریاضات جانگداز

**دوم** - مذهب **بودا** است که مذهب اهل چین است و ماچین و تبّت و خطا و ختن و غیره که
پیروان آن چند نفر خدا را قائل اند که بصورت بشر بجهان آمده اند و خاتم و آخرین ایشان **گاودما**
بوده که متعدد صور و تماثیل ازان ساخته اند و معبود خود قرار داده پرستش آنها میکنند - اگرچه از جمله اصول
عقاید این مذهب تناسخ است و لیکن اجازت نیست که پیروان آن مختلف الطرق و ذلهای گونه گون باشند
و آسان ریاضات و عبادات شاقّه در این مذهب نیست که در مذهب هنود است - **لما** که بزرگترین
علمای تاتار و تبّت است بزعم اهالی ممالک مذکوره که بهمین مذهب اند صورت مجسّم **بودا** است

۴ پیرو بودا
۴ بودا
۴ گاودما
۵ لما

# جغرافیای عالم

یعنی لباس انسانی در بر کرده و بقالب جسمانی درآمده مگر مذهب اهل ممالک کوریک شعبه بیست از مذهب بودا۔

سوم - مذهبی است که بنیا مندش **کانفوشس** این مذهب منحصر است عمده بملک چین که در آن آسمان و زمین را جنّه و شیاطین و انجم و جبال وغیره معبود اند و پرستش میشوند مگر آنکه در این مذهب اصنام ساخته یا تراشیده وغیره نیست و نه هم علما و اهل شرع هستند۔

چهارم - مذهب مغان است یعنی دین زردشتی که عمده اصول آن پرستش آتش است۔ این مذهب بیشتر وجود دارد در ایران و ممالکی که محدود است بدریای قلزم۔

پنجم - بت پرستی است عموماً که در آن اقسام اجسام و اشیای بروح را مانند خدا پرستش میکنند و چنین مینماید که این مذهب فقط یافت میشود درمیان مردمی که خالص جنگلی و بهیمه آسا هستند و باید عدد اصنام مذکوره مطابق باشد بعدد افراد و آحاد عبّاد آنها۔ در بسیاری از جاها یکی از جمله امور در سوم این مذهب یعنی بت پرستی قتل و قربانی انسان است و دیگر اعمال و افعال ممنوعه قبیحه از این قبیل۔

## تعداد خلق

ابتدا باید دانست که هر چیز یکه در زیر پای عدد و تخمین درمیان آید بطور یقین نمیتوان معین و مشخص نمود بهمان تخمین باید معین کرد زیرا که چند جغرافیا در نزد بنده است که نمیتوانم بطور یقین بگویم در تعداد خلق کدام صحیح است هیچ یک صحیح نیست در این صورت خلق عالم بقدر ۱۳۴۰ میلیون نفس اند و از انجمله پیروان هر یک از مذاهبی که ذکر رفت بموجب ذیل است - عیسوی قریب ۴۰۰ میلیون - یهود ۵ میلیون - مسلمان ۱۵۰ میلیون - هندو ۱۸۰ میلیون - و در مذهب بودا ۴۸۰ میلیون - و سایر مذهب ۵۰ میلیون

واللہ عالم بحقایق الامور

سکنه کانفوشس کل بیست از سکنه عالم

سکنه مغان از برای اموری کل است در بیست

خلق زیاد در آن عبارت هیچ معبودی ندارند

زن و بچه معبود آنها

در دو جغرافیا که نزد بنده است کل خلق

۵۰۰ عیسوی است در آن

پروتستان ۳۰۰ میلیون قریب است که در

سکنه عالم از آسیا است و در آن

ربع عالم خلق عالم است خلق آن

آن ۱۸۰ عیسوی است

سنین از ۲۵ میلیون نوشته

واللہ اعلم

# مملکت یورپ

## جغرافیای یورپ

هرچند مملکت یورپ کوچکترین حصه های عظیمه کرهٔ خاک است بجز ملک استریلیا مع ذلک پر دولت ترین و معمورترین و قوی ترین و با دانش و تربیت یافته ترین همه است و اجمالیت وضع و شکل و کیفیات جغرافیا در هر گوشهٔ از این مملکت دریائی در وسط معمورهٔ آن دیده و سطح این مملکت مشتمل است بر نمایشات فرح افزا و در هر جانبی ازان رود عظیمی روان است که در همهٔ آنها ممکن است مسافرت نمودن و هوای این مملکت در غایت اعتدال است و مناسب بر طبیعت و مزاج انسان و موافق بحیات ظهور و بروز جوهر و قابلیت آدمی و هرچند خاکش چنان حاصل خیز نیست مگر زحمت و هنرمندی محنت کنندگان دزارعین در آن بیفایده و رایگان نمی ماند۔

**مساحت** ۔ از قراریکه سنجیده اند مملکت یورپ از مشرق بمغرب که طول آن واقع شده ۳۴۰۰ میل است و عرض آن که از شمال بجنوب است ۲۴۰۰ میل و فسحت آن بمیل مربع

# جغرافیای یورپ

جزایر یکه گرداگرد آن واقع اند ۳۹ لک میل است - دریاهائی که در وسط این مملکت دیده واقع شده اند - (۱) دریای ابیض است که در اقصای شمال آن واقع است و شعبه ایست از محیط ارکتیک که وسعت آن ۳۸ هزار میل مربع است - (۲) دریای بلتیک است که متعلق است بمحیط اتلنتیک و میل مربع ۱۴۰ هزار میل است - (۳) دریای مدیترنین است که بزرگترین شعب اتلنتیک است و طول آن ۲۴۰۰ میل است و قریب یک ملیون میل مربع است -

(۴) دریای مرمرا است که ۱۰۰ میل طول آن است و ۴۸ میل عرض آن و بواسطه چنل اسلامبول اتصال می یابد بدریای اسود - (۵) دریای اسود است که ۱۸۰ هزار میل مربع جارا فرا گرفته و این دریا بواسطه آنکه همواره دران بادهای تند بسیار سخت می وزد و رعد و برق عظیم در آن میشود موجب وجه تسمیه اش شده است درمیان مسلمانان بخصوص ترکان عثمانی بدریای اسود که گمان کرده اند مسافرت در آن بسیار خطرناک است - (۶) دریای قلزم است که در واقع دریاچه یا انگیر است مگر بزرگترین انگیرهای جهان است و فرا گرفته است ۱۳۰۰۰۰ میل مربع جارا و این دریا بتحقیق پیوسته است که از همه دریاهای کره ارض فروتر افتاده چنانچه ۸۳ فوت از سطح دریای اسود فروتر است -

سطح - در مملکت یورپ جبال و تلال و دشت و بادیه در کمال انتظام و باقاعده واقع شده چنانچه در این مملکت هیچ کوهی نیست که عبور ازان غیر ممکن باشد و هیچ جنگل و دشتی نی که گذر ازان باشکال صورت گیرد و لهذا هیچ جائی از این مملکت بیحاصل و خالی از فائده نیفتاده است جبال - ده سلسله کوه کشیده است بالای سطح این مملکت مگر اطول همه این سلاسل سلسله جبال یورال است که واقع شده و حدی گشته است فیما بین یورپ و اشیا و طول آنها ۱۲۰۰ میل است و ارتفع قلل آنها

یورپ

# جغرافیای یورپ

**البرز** است که متعلق است بکوه **کاکاسس** که کشیده است مابین دریای اسود و دریای قلزم و ارتفاع آن قله ۱۸۵۲۶ فوت است **والکنه** - جبال آتش فشان این مملکت انچه بیکار و خاموش اند غالبا در اراضی واسعه واقع شده اند مثل ملک فرنس و سپین و جرمنی و آنهاکه در کار و متحرک اند یعنی مشتعل اند بجزیکی از انها تمام در جزایر واقع اند - انچه از این جبال آتش فشان معروف اند اینها هستند - (۱) **وسوویس** است که در ساحل غربی ملک ایتالی واقع شده و نوک آن بالا رفته است بارتفاع ۳۰۰۰ فوت - نوشته اند که نخستین زلزله که در این کوه شد در سال ۷۹ عیسوی بود که دو شهر عظیم الشان رومیان را در خاک فرو برد و نهان داشت با خلق آنها یکی **هرکیولنیم** و دیگری **پامپی** - کیفیت آن این است که چون این زلزله واقع شد از سر این کوه خاکستر و چیزهای سوخته بیرون فرو آمد و این هر دو شهر را فرو برد و در زیر زمین بقدر ۱۰۰ فوت - شهر اولین را در سال ۱۷۳۸ عیسوی قسمتی از زیر خاک بیرون آوردند که از انجمله عمارت تیتری بود که ده هزار نفر دران متوانستند مجتمع شد - اما شهر دومین که پامپی باشد چنان مفقود الاثر گشت که از محل وقوع آن بکلی احدی اگاهی نبود تا اینکه بطور اتفاق خود بخود در سال ۱۶۸۹ ظاهر و هویدا گشت -

(۲) **اتنا** است که در جانب شرقی جزیرهٔ **سیسیلی** واقع شده و بزرگترین همه جبال آتشین است چنانچه ۹۰۰ میل مربع زمین را فرا گرفته و این کوه را مینویسند که از سال ۷۶۰ عیسوی الی ۱۸۶۸ عیسوی ۶۰ مرتبه منزلزل شده - (۳) **استرامبلی** است انهم در جزیرهٔ کوچکی قریب سیسیلی که همواره مشتعل است و بسوختن اشتغال دارد - **انهار** - در مملکت یورپ انها بسیار عظیمه است مگر از انها دو رود عظیم تر اند یکی **ولگا** که در جنوب ملک روس واقع است و اتصال دارد بدریای قلزم و دیگری **دنیوب** که از ملک عثمانی شروع میشود و میرود تا بملک جرمنی - رود اولین که ولگا باشد ۲۲۰۰ میل طویل و بیش از پنج لک میل مربع

ولگا رود اولین یورپ است

دنیوب رود دویم یورپ است

هرکیولنیم شهر اولین که زیر خاک رفته است

پامپی شهر دویم که زیر خاک رفته است

اتنا کوه آتش فشان سیسیلی

استرامبلی کوه آتش فشان جزیرهٔ لپاری

ولگا - دنیوب

زمین را فرا گرفته یعنی آب این مقدار از زمین داخل بآن میشود - دومین که دنیوب باشد ۱۶۳۰ میل طول
و آب ..... ۱۳۱ میل مربع زمین را تجوف میکشد -

**هوا** - چون تقریبا تمام ارض مملکت یورپ در خط **تمپریت زئن** واقع است هوایش در غایت
اعتدال است و هنوز اعتدال آنرا اسباب و جهات دیگری هم هست و آن وضع نشست خصوصیت محل
وقوع آنست و این بغایت بر اعتدال هوای آن افزوده چنانچه در تابستان گرمی آن بسیار کمتر و در زمستان
سردی آن نیز بسیار کمتر است از اراضی دیگری که در همین زئن واقع اند مگر با وصف این هنوز هوای یورپ
یک درجه نیست بعلت آنکه اراضیئی که ازان در جنوب افتاده اند گرم تر اند بواسطه قرب آنها به **تاریدزئن**
و اراضیئی که ازان در شمال واقع اند سرد تر اند بواسطه قرب آنها بحد و قطب شمالی مگر آنچه که ازان در وسط
این دو گرمی و سردی واقع است در عین اعتدال است - جهاتی که در فوق گفتیم بر اعتدال هوای این
مملکت می افزایند اینها هستند که در فصل زمستان از بحار سه طرف آن بادهای گرم می وزد و در تابستان
بادهای سرد و باین نحو هوای یورپ همواره متدل و یکسان است -

**حاصل** - حاصل این مملکت آنچه عمده و اهم اند بموجب دلیل تقسیم و نوع نوع شده اند اول حیوانات دوم نباتات سوم معدنیات

**اما حیوان** (۱) دست آموز در این مملکت انیها است - اسب و گاو و گوسفند و بز و گراز
و گربه و سگ و یک نوع حیوانی است از قسم آهو که آنرا این دیر منجوانند و آنرا نیز پرورش می دهند در ممالک
**اسویدن و ناروی و روس** بجهة حمل و نقل احمال و اثقال و در بعضی از ممالک و اراضی جنوبی
یورپ قاطر هم یافت میشود (۲) وحشی مثل بز کوهی و آهو و روباه و خرگوش و غیرهم و اقسام خرس و گرگ
و گراز نیز در همه جای مملکت یورپ یافت میشود - **چمالیس** [۱] و **ایبکس** [۲] فقط در کوههای **الپس** و

# جغرافیای یورپ

پیر نیز هست و بوزینه فقط در جبل الطارق وجود دارد و شتر در جنوب ملک روس یافت می شود - (۳) طیور دست آموز خانگی اینها هستند کبوتر اردک غاز بط بوقلمون طاوس و گینی فاول وغیره مگر بوقلمون و این چند مرغ اخیر مرغانی هستند که از ممالک خارجه آورده اند - (۴) مرغان وحشی مانند لاش خور و بوم و کبک و کنجشک و بلبل و بسیاری از ذاتهای دیگر مرغان شکاری مانند عقاب و باز و شاهین و امثال آن ملک نیز بعضی بندرت و برخی بکثرت در این مملکت هستند - (۵) حشرات الارض و هوام هستند مثل زنبور عسل و زنبور غیر عسل و ملخ و شپره و عنکبوت و مور وغیره - کرم پیله در ملک ایتالی و فرانس و اسپین بسیار است - مار و چلپاسه و غوک و ازین قبیل هوام بسیار کم و قلیل اند - ماهی بسیار است و اقسام مختلفه که نامهای آنها در فارسی و عربی بر بنده معلوم نیست و نوشتن نامهای آنها هم مایه تطویل است و شرح و حاشیه لازم دارد -

**اما نبات** - حاصل این مملکت از قسم نباتات مطلقا اینها است - گندم جو زورت برنج اُرت ذرّی میلت تبانه کلم چقندر تخم لوبیا شلغم زردک پیازه بید انجیر انجیر نارنج لیمو خربزه انگور وغیره و اکثر اشجار مانند فر صنوبر بلوط ندو الو نارنگی هپ فلکس تنباکو هاپ نی شکر وغیره هم -

**معدنیات** - الماس لعل زبرجد یاقوت زمرد پکراج طلا نقره زیبق مس آهن قلع سرب زغال نمک گوگرد زاج مرمر سنگ سلیت حاصل معادن مملکت یورپ است -

**اخلاقیت و زبان و مذهب** - مملکت یورپ قریب ۳۰۰ میلیون خلقیت دارد که بیش از ربع خلقیت تمام کره ارض بوده باشد و از انجمله حساب کرده اند نهه قسمت از ده قسمت متعلق اند به آن شعبه از مخلوق عالم که ایشانرا کاکشین میخوانند و بقیه آنها از شعبه مغول اند که غالبا در ملک عثمانی و هنگاری و فنیلند سکونت دارند - لغت اهل یورپ در اصل از لغت اهل ایریا اشتقاق

یافته یعنی مادهٔ همسایه زبان بوده وکسانیکه لزوات مغول اند بلغاتی متکلم اند که اصل و مادهٔ آنها لغت ترانی بوده - مذهب اهل یورپ سوای مغولانی که در ملک ترکی سکونت دارند و بقدر چند ملیون یهود دیگر تمام عیسوی است -

## تفصیل ذیل ظاهر میسازد ممالک یورپ و وسعت خلقیت و مالیات و لشکر هریک از آنهارا

| ممالک | فسحت بمیل مربع | خلقیت | در هر میل | مالیات | لشکر آماده |
|---|---|---|---|---|---|
| اندر | ۱۵۰ | ۱۲۰۰۰ | ۸۰ | | |
| آستریا و هنگاری | ۲۴۰۲۵۱ | ۵۳۹۰۴۰۰۰ | ۱۹۴ | ۳۰۰۰۰۰۰۰ | ۲۵۶۰۰۰ |
| بلجیم | ۱۱۳۲۵ | ۵۰۰۰۰۰۰ | ۴۴۲ | ۵۹۰۰۰۰۰ | ۹۰۰۰۰ |
| دنمارک | ۱۴۷۲۶ | ۱۷۸۴۰۰۰ | ۱۲۱ | ۱۲۰۰۰۰۰ | ۳۰۰۰۰ |
| فرنس | ۲۰۳۶۱۹ | ۳۶۱۰۰۰۰۰ | ۱۷۷ | ۲۸۰۰۰۰۰۰ | ۴۰۰۰۰۰ |
| ممالک جرمنی | | | | | |
| پرشیا | ۱۳۵۹۱۹ | ۲۳۶۹۳۰۰۰ | ۱۷۶ | ۲۵۰۰۰۰۰۰ | |
| انسپس لاربن | ۵۵۹۵ | ۱۵۵۰۰۰۰ | ۲۷۷ | | |
| انهلت | ۱۰۲۶ | ۲۰۳۰۰۰ | ۱۹۱ | ۵۵۳۰۰۰ | |
| بیدن | ۵۹۰۸ | ۱۴۶۱۰۰۰ | ۲۴۳ | ۱۰۱۳۰۰۰ | |
| بوریا | ۲۹۳۲۹ | ۳۸۶۳۰۰۰ | ۱۳۴ | ۳۷۰۰۰۰۰ | |
| برمن | ۷۴ | ۱۲۲۰۰۰ | | ۱۲۲۰۰۰ | |

# جغرافیای یوپ

| ممالک | فسحت بمیل مربع | خلقیت | فی کہر میل | مالیات | لشکر آمادہ |
|---|---|---|---|---|---|
| برنسویک | ۱۴۰۴ | ۳۱۲۰۰۰ | ۲۲۲ | ۴۹۹۰۰۰ | تمام لشکر ممالک جرمن ۴۰۰۰۰۰ |
| ہمبرگ | ۱۳۴ | ۲۳۹۰۰۰ | | ۵۱۸۰۰۰ | |
| ہسن | ۲۹۵۸ | ۸۵۳۰۰۰ | ۲۸۷ | ۶۴۹۰۰۰ | |
| لیپہ وشملت | ۴۳۸ | ۱۱۱۰۰۰ | ۲۵۳ | ۴۰۸۰۰ | |
| لوبک | ۱۲۶ | ۵۲۰۰۰ | | ۴۶۰۰۰ | |
| × مکلن برگ ا | ۵۱۸۷ | ۵۵۸۰۰۰ | ۱۰۸ | ۲۹۰۰۰۰ | |
| × مکلن برگ ب | ۱۰۵۲ | ۹۷۰۰۰ | ۹۴ | ۴۵۷۰۰ | |
| الدن برگ | ۲۴۲۸ | ۳۱۳۰۰۰ | ۱۳۰ | ۱۵۰۰۰۰ | |
| × رائس کوچک ج | ۳۱۹ | ۸۹۰۰۰ | ۲۷۹ | ۵۶۰۰۰ | |
| × رائس بزرگ | ۱۴۴ | ۴۵۰۰۰ | ۳۰۵ | | |
| سکس والتنبرگ | ۵۱۰ | ۴۲۰۰۰ | ۲۷۸ | ۸۴۰۰۰ | |
| × سکس کبرگ د | ۷۶۲ | ۱۷۴۰۰۰ | ۲۲۰ | ۲۱۰۰۰ | |
| سکس مینینگن | ۹۵۶ | ۱۸۸۰۰۰ | ۱۸۸ | ۱۰۰۰۰۰ | |
| سکس وئیمر | ۱۴۰۲ | ۲۸۶۰۰۰ | ۲۰۱ | ۱۱۷۰۰۰ | |
| سکسنی | ۵۷۷۶ | ۲۵۵۶۰۰۰ | ۴۴۲ | ۱۸۵۰۰۰ | |
| × شوئمبرگ لیپہ ہ | ۱۷۱ | ۳۲۰۰۰ | ۱۸۰ | ۴۲۰۰۰ | |
| شوارتسبرگ ا | ۳۷۱ | ۷۵۰۰۰ | ۲۰۲ | ۲۱۰۰۰ | |
| شوارتسبرگ ۲ | ۳۳۲ | ۶۷۰۰۰ | ۲۰۱ | ۲۷۸۰۰ | |
| والدک | ۶۲۳ | ۵۷۰۰۰ | ۱۳۱ | ۳۷۵۰۰ | |

# جغرافیای یورپ

| ممالک | فسحت بمیل مربع | خلقیت | در هر میل | مالیات | لشکر آماده |
|---|---|---|---|---|---|
| وُرتمبرگ | ۷۵۲۸ | ۱۸۱۸۰۰۰ | ۲۴۱ | ۱۲۱۲۰۰۰ | |
| انگلند اسکاتلند آیرلند | ۱۱۹۷۲۹ | ۳۱۴۶۵۰۰۰ | ۲۶۲ | ۷۰۰۰۰۰۰ | ۲۰۰۰۰۰ |
| گریس (یونان) | ۲۰۲۳۴ | ۱۴۵۸۰۰۰ | ۷۲ | ۴۸۳۰۰۰ | ۸۹۰۰ |
| لیختنسٹین | ۶۱ | ۸۳۰۰ | ۱۳۶ | ۲۲۰۰ | ۶۰ |
| اِیٹالے | ۱۱۴۳۳۲ | ۲۶۸۰۰۰۰۰ | ۲۳۴ | ۱۹۶۰۰۰۰۰ | ۲۲۲۰۰۰ |
| لگزمبرگ | ۹۹۰ | ۱۹۷۰۰۰ | ۲۰۰ | | |
| مُنگ | ۶ | ۳۰۰۰ | | | |
| نِدرلنڈز | ۱۳۶۲۴ | ۳۸۸۵۰۰۰ | ۲۸۵ | ۷۶۰۰۰۰۰ | ۶۰۰۰۰ |
| پُرتُوگال | ۳۵۲۶۰ | ۲۹۹۰۰۰۰ | ۱۱۳ | ۴۶۰۰۰۰۰ | ۲۸۰۰۰ |
| رُشیا (روس) | ۲۰۰۰۰۰۰ | ۷۱۰۰۰۰۰۰ | ۳۵ | ۴۱۰۰۰۰۰۰ | ۸۰۰۰۰۰ |
| سَن مَرینُو ۱ | ۲۴ | ۷۰۰۰ | | | |
| اسپین | ۱۹۶۰۰۰ | ۱۶۶۰۰۰۰۰ | ۸۵ | ۲۰۰۰۰۰۰۰ | ۲۳۰۰۰۰ |
| اِسویدن ونارویی | ۲۹۲۷۰۰ | ۵۹۹۲۰۰۰ | ۲۰ | ۳۰۰۰۰۰۰ | ۱۶۰۰۰۰ |
| اِسوئیٹزرلنڈ | ۱۵۷۱۴ | ۲۶۶۹۰۰۰ | ۱۷۰ | ۷۲۵۰۰۰ | ۶۴۰۰۰ |
| تُرکی (تماماً) | ۲۱۰۰۰۰ | ۱۶۵۰۰۰۰۰ | ۷۸ | ۱۱۴۰۰۰۰۰ | ۳۰۰۰۰۰ |
| سَرویا | ۲۱۲۰۷ | ۱۳۲۵۰۰۰ | ۶۲ | ۴۵۹۰۰۰ | ۱۲۵۰۰۰ |
| مُنٹینیا | ۴۶۶۸۶ | ۴۵۰۰۰۰۰ | ۹۶ | ۲۴۸۳۰۰۰ | ۱۵۵۰۰ |

(۱) سَن مَرینُو مستقل است
اسپین اسویدن ونارویی
وسوئیٹزرلنڈ بیطرف

# تاریخ یورپ اجمالاً

احتمال بسیار کلی میرود که خلقیت مملکت یورپ از زمین کاکسس یعنی کوهستان غربی مملکت ایشیا رفته باشد که بزعم مورخین یورپ جای نزول و فرود اولاد آدم است و جای نشست کشتی نوح علیه السلام گریس که یونان بوده باشد در همان اوایل انتشار ذریه آدم بر روی جهان مسکون گشت و قریب ۳۰۰ سال قبل از حضرت مسیح در اقتداره استیلا بکمال بود و بنقطه اوج رسیده و حاصل مردم آنمملک علم بود و هنر و حکمت که از ایشان در عالم باقی ماند و تاکنون مایه تعجب و شگفت جهان و اصل و مادهٔ کمال دانش جهانیان است ولی چون بنای سلطنت اسکندر در سال ۳۲۳ قبل از مسیح منهدم گشت و یونان را تمام و آوازه و اقتدار و عظمت از جهان معدوم شد انگاه دولت و سلطنت رومیان استقامت و قوت پذیرفت و مقتدر واحد و فرد ربع مسکون گشت و پای جهان گیری و گیتی ستانی خود را از کرد تا بحد خاک اسپین و پرتگال و فرنس و ساحل انگلند بلجیم و اسوتیزرلند و قسمتی از ملک جرمنی و بعضی از اضلاع هنگاری و خلق تمام این ممالک مذکوره را از تاریکی جهل و بیدانشی بروشنی علم و دانش رهنما شد و اهل هریک از این ممالک فراخور حال خود چیزی از دانش و کمال رومیان که از یونانیان آموخته بودند حاصل نمودند. زرع و حصاد در میان این مردم جاری شد و شهرها در محل اقامت بادیه نشینان عمارت گشت و از انهمه بالاتر مذهب عیسوی نیز در میان آمد در روی گیتی رافراگرفت و موجب و مایه کلی شد تربیت و ترقی

وکمال طوایف عالم را - چون آفتاب دولت و اقبال درمیان وی بزوال نهاد و جلاگزینی و نقل مکان کردن درمیان عموم طوایف عالم شایع گشت و عموم پذیرفت انقلاب عظیمی در وضع و حالت یورپ بهم رسید و قرون و دهور متعدده بموجب رسمیکه مینامیدندش فیودل جدال و تنازع جاری بود درمیان مختلف طوایف و ممالک یورپ بجهة تعیین و تشخیص حقوق هریک از افراد خلق - در اواسط تاریخ عیسوی که مینوانندش میدل ایجز (که بعبارة اخری اواسط این هزار و نهصد سالی است که از تاریخ عیسوی میگذرد) از آن عالم و حالت نابودی و نیستی که مملکت یورپ در آن بود باز آمد و صورت وجودی گرفت و جرمنی فرنس اسپین پرتگال انگلند اسوتیزرلند ایتالی هنگاری بهمیا پلند دنمارک اسویدن ناروی و روس هریک دولتی شده و استقامتی یافت و چون در سال ۱۴۵۳ عیسوی قسطنطنیه بتصرف ترکان درآمد دولت عثمانی هم در سلسلهٔ دول یورپ شامل گشت - آستریا پروش هالند و سرویا هم بعد ازان دولی شدند مستقل و روس از زمان پیطر انتبدل یافت و از دول آسیا خارج گشته یکی از دول یورپ شد - از زمانیکه بندوبست و نظم و نسق دول یورپ صورت انجام و انتظام پذیرفت هنگاری پلند جرمنی اسکاتلند بهمیا جنوا و میلان از فهرست دول مستقله خارج شدند و انانطرف ریاستهای جرمن کانفدریسی چندریاستهای ایتالی و دولت جنیوه و یونان و بعضی از دول دیگر هم مزید شدند بر دول ممالک یورپ -

هرچند اقل تربیت یافتگان و هنرمندان طوایف یورپ بغایت بیشتر و بیشتر اند در علم و کمال از اکمل و اعلم طوایف سایر ممالک عالم مع ذلک هنوز افتراق و امتیاز بسیاری هست میان درجات علم و دانش و تربیت مختلف طوایف یورپ - در ایام استیلای موریان ملک اسپین بی نهایت ترقی

گردد در علم و دانش و تربیت و محل ظهور و بروز بسیار هنرهای مفیده گشت حالکونی که سایر ممالک یورپ تماماً در حالت بیدانشی و بهیمگی بودند بواسطهٔ انقلاب و فتنی که فراگرفته بود یورپ را از حملات قبایل و فرقی که از حدود شمال فرود آمده منتشر شده بودند - ایتالی در بدایت این ترقی اخیر که بالفعل در مملکت یورپ وجود دارد فرد بود در تجارت و هنر و علم و مجدداً بهان علو و کمال رسید که زمانش بازمان یونیان در میان دم همسری و مساوات میزد - اختراع و پیدایش چاپ کردن و بعضی از جهات و اسباب دیگر که یکی از آنها ریفارمیشن بود که بدنبال آمد اختراع چاپ کردن را بیشتر از هرچه ممد شدند و تقویت نمودند فزایش علم و ترقی را - ولیکن باین موجبات و اسباب را هرچند در هر ملکی اثر بود در ترقی دادن و فرد دن تربیت و علم و کمال ولی در بعضی از ممالک اثر آنها بیش بود از بعضی دیگر ولی حکام عرف و مدبّران ملک حاسد و مخالف بودند آزادی چاپ کردن را که چاپ کنندگان باختیار و کمال آزادی و خاطر جمعی چاپ میکردند هرانچه که میخواستند و نیز طرق و شوارعی را که حامیان ریفارمیشن جاری کرده بودند در میان خلق - مگر در هیچ ملکی از ممالک سعی و اهتمامی که شد در محدوم ساختن آزادی امور دین و حکومت چندان مظفر و منصور و برونق خاطرخواه نگشت که در ملک اسپین و ایتالی و پس از ترقی کامل و علو بکمالی در علم و دانش و هنر و بینش که ممالک مذکوره را بود در صد سال ۱۶ عیسوی تنزل نمودند از سایر ممالک بدنبال ماندند و از فراز به نشیب و از اوج به حضیض آمدند و دیگر ممالک فوقیت یافتند بر آنها - و صد سال ۱۷ فرنس را بر تمام ممالک یورپ فوقیت و فضیلت بود و از آن زمان الی زمانها فرنس و انگلند و جرمنی در درجهٔ اول و مرتبهٔ نخستین ایستاده اند در تربیت و دانش - نتایجی که حاصل شد از انتشار و ترقی علم و دانش یکی این بود که رسم فیودل

ریفارمیشن یعنی اصلاح

انتظام امور این قطعه را تاریخ یورپ نامند

مشیو از انقلابی که حکومت و جمهوریت کرد

یورپ یا بسیاری از ممالک یورپ که

اول مدتی که یک بود پیشرفت شد

با تنزل مذهب شیعه که از مذهب سنی جدا شد

و بنای مذهب آن یکی از علمای گشت

و بنای مذهب آن یکی از علمای گشت

اول تنزل بود و آنها این ریفارمیشن

اول تنزل بود و آنها این ریفارمیشن

از اول صد سال ۱۶ عیسوی تا اول

تاریخ یورپ تفصیل -

ازمیان برخاست ویکی آنکه رسم مساوات درحقوق وآزادی هریک ازافراد خلق جاری گشت۔
ودیگراز جملهٔ اسبابی که موجب ترقی وانتشار وجریان تربیت ودانش گشت شکی نیست که زور
واستیلای تجارت بود بلکه زور تجارت رابیش ازهرچیزی وهرسببی اثر است زیراکه امکان ندارد
تجارت روی بفزایش نهد جزآنکه ببخشش خلق وخیالات ایشان فسحت ووسعتی بهم رساند وتوهمات
عوامانهٔ جاهلانه رابرطرف گذارد واین میلانیکه اکنون وجوددارد درمیان مختلف طوایف یورپ
درجاری داشتن ووسعت دادن تجارت فیمابین یکدیگرلازمهٔ آن افتاده است که ترقی دانش را
نیزدرمیان همهٔ ایشان فزایش دهد وچنین مینماید که این افتراقی که اکنون بالنسبه درمیان ممالک یورپ است
بجزافتراقیکه هست درطبیعت زمین وهوای هرملکی که تغییرپذیرنیست معدوم شود وزمانی
رسدکه همه یکسان گردند۔

## ترقی ممالک یورپ بمرور ایام

اندکی بیش ومفصل تراز این ازتاریخ وترقی ممالک وطوایف یورپ بمرورایام خالی ازفائده نخواهد بود
خوانندگان این تاریخ را۔ کسانیکه پس ازمدتی میان ازاطراف وجوانب عالم آمدند وحمله برممالک
یورپ آوردند آن ادراک راندانستند که چیزی ازقواعد وهنروعلم ودانش درمیان ابنای زمان
مگرمذهب عیسوی راختیارکردند وآنرا آمیخته وممزوج ساختند بخیالات وتوهمات بیهودهٔ خود۔
وردیدها درمیان اهل گال وبریتین وعلما درمیان جرمنهای قدیم وتمام فرق قدیمهٔ
اسکندنیویا کمال اقتدار واستیلارا بهم رسانیده بودند برقلوب وخیالات خام خلق لهذا
علمای نخستین عیسوی هم این طریقه رابدنبال رفتند وپادشاهان روم وقسطنطنیه که تازه عیسوی
شده بودند بنادانی وحماقت بحساب وبی لحاظ بخیرات ومبرات دیروکلیسا زرصرف کردند

وضایف ومواقوفات مقرر نمودند وسعی نمودند که خالق را از خود راضی گردانند برضای مخلوق همچنانکه
درمیان ما تاکنون هم این رسوم باقی است وکرورها صرف میشود بنام خدا که دیناری ازان بمقبولان درگاه
حضرت او نیست بالجمله باراده انکه جرائم اعمال شرعیه وعرفیه خود را قلم عفو درکشند دیرد کلیسا را ثروت
دادند ولهذا علما را قوی بازو ودرشت خو شدند ورفته رفته دخل درامور تاج وتخت سلاطین ورتق
وفتق امور ممالک آوردند - آتش حقد وحسد علما درکانون سینه غیر علما درافتاده علت امر مدیگر وسقم را
برماده افزوده علما رسپر کلیسا را برپشت افگندند وتیغ فولادین در دست گرفته درمیدان جدال آمده
سرگرم ایستادند - اگرچه هیچ یک از علما نصاری درآن زمان الف از بی تمیز نمی آورد مگر احادیث
قدسیه وآیات موله وفقرات موهومه واخبار وتواریخ وافسانه های غیر واقعه را بهم آمیخته وجعل
میکردند وبهمین واسطه حمقا را رشته بگردن افگنده تابع خود میداشتند وبدنبال خود روان میساختند
شرلمین پادشاه فرنس و الفرد بزرگ پادشاه انگلند سعی بسیار نمودند واین بیهودگیها را ازمیان
مرفوع داشتند چنانچه سلطنت وعهد ایشان بواسطه همین گونه کارها مورد تعریف ونام نیک شد
مگر درصدد دوم غرب بی دانشی وحماقت غیر علما بدستی بود یعنی خلق بی علم وبی فهم بودند که درصد سال نهم
ودهم عیسوی بکلی علما ریش آنها را گرفته بهرجانبی که میل داشتند میکشیدند مناکحات ومعاقدات و
معاهدات ومبایعات ومرافعات ووصایا وموراثت همه درتخت حکومت ومداخلت ایشان
افتاده باب مدخول خوبی از برای ایشان مفتوح داشته بود - اگرچه درین صد سال یازدهم بالجمله
علم ونوشت وخواند مجددا جریان بهم رسانید مگر ازان هیچ فائده بظهور نمیرسید فقط تنازع بود بسر
کلمات ومعنی تاویل آنها همه بصیرین چنین گفته بودند وکوفیین چنان همه راز ید ضارب بود وعمرو

مضروب و همه اوضاع اشیا در غیر موضع خود استعمال داشت اکنون همه آتش هرد و موجود بود و نسبی
لازم داشت رسم فیودل درمیان آمد و در هر ملکی صدها ظالم و سرکش سر برکشید و فقط حاکم و مصلح
درمیان زور بود و شمشیر و صفحه یورپ سراسر میدان و معرکه جدالی شد که ضعیف بجهة آزادی تیغ
میزد و قوی بجهة ملک و استیلا پادشاه وقت بی اقتدار بود و امرای انتظام و سرخود و سرکش همه
در داخل ملک ظالم بودند و در خارج ملک راهزن - بهرحال حالت ممالک یورپ اینسان
بود که جمعی کثیر از خلق آزادی خود را از کف داده بنده و برده شدند بجهة نادان و ستمگاری خود
درین این فتن و آشوب و تاریکی و جهالت واقعاتی چند رخ داد و اسباب چندی فراهم آمد که این
بیهوده گیها معدوم و منسوخ گشت و انتظام و تواضع و ادب و امثال اینها جاری گشت میان خلق
اوّل و اهمّ این واقعات و جهات رسم شیولری بود یعنی شجاعت و رشادت (و این قاعده داشت
که بعد ذکر میشود) آسایش و امنیّت صورت وجود گرفت و تیغ مردقوی سپر حفاظت و حراست مردم
ضعیف شد و آن چنان بود که اعرابی که نخست ظالم و هوا پرست بودند عرق حمیّت شان بجوش
آمد و رگی از غیرت و مردمی در وجودشان در آخر متحرک شد و بغتة سلسلهٔ مروت و فتوّت شان
بحرکت درآمد که ملاحظه نمایند فائده و رفاهیت عموم خلق را و تمهیدی کردند که خلاف و قبایح
از میان بردارند و عموم خلق را آسوده خاطر دارند و حفاظت ایشان نمایند - این سلسله صنف را
میخواهند نیّت ها (یعنی شجاعان و دلیران) و کسی که نیت بود در هر مقامی صاحب اعتبار و تدیّن و
مروّت و انصاف بود همچنانکه درمیان عرب و عجم همواره شجاعت را علامت مردی و فتوت میشمرده اند
و مردم شجاع خلاف و عمل قبیح را کسر و نقص اعتبار و شجاعت خود میدانسته اند - بالجمله کسی را که

ارادہ بود نیت شود اوّل او را بایستی کہ در خانہ وخدمت نیتی خدمت کند و درجہ بدرجہ بالا رود
اوّل پیج باشد آنگاہ بخدمت وملازمت اسکویر شود و تا ہنگامیکہ کارہای از و بظہور نمیرسید کہ
جوہر و قابلیت و شجاعت او را معلوم گرداند اجازت نداشت کہ نیت شود و ہنگامیکہ وقت
درمیرسید کہ نیت شود کہ نیت شود بایستی در خدمت پادشاہ یا امیری کہ او را خدمت کردہ آید
وسوگند خورد کہ بامولای خود بوفاداری وحق شناسی زید و خدمت از و کند وحقوق او را پاسدار
وزنان محترمہ عفیفہ را حمایت کند واز دست درازی وتعدّی وخلاف او باش حفظ نماید واگر بہ
جان خودش در معرض تلف وخطر باشد بیوہ زنان ویتیمان را از آفات ومخاطرات و شکنجہ وظلم برہاند
وہر گونہ شخصی را کہ در مصیبت و بلا بیند یاری کند۔ پس آن شخص ملبّس بلباس و مزیّن بزینتی میکردند
کہ از برای آنکار مقرّر بود و آن پادشاہ یا امیر با برکہ تیغ یا کف دست خود سہ مرّہ بر گردن آنشخص میزد
بآہستگی و میگفت "بنام خدا و سنت میکائیل و سنت جارج من ترا نیت میسازم باحقوق باش
و دلیر و قوی بازو" شجاعت مروت تدیّن تہذیب انصاف عزت و راستبازی
آثار و علامات و لازم ملزوم این درجہ و منصب بود۔ باین واسطہ جنگہا بملایمت و مروت میشد
رفتار و کردار بتواضع و اخلاق جاری گشت محبّت و مودّت و تدین و پاکدامنی آمیختہ شد
باشجاعت و مردانگی۔ مگر باید این تمثال را بخاطر داشت کہ شخص آنش نیز اعلمی و ادراکی باید کہ
بداند یک من برنج را چہ مقدار نمک در کار است کہ نہ شور شود و نہ بی نمک و در این صورت
ہر چیزی را علمی است و از برای ہر کاری قانونی مقرّر است۔ و لہذا در این حالتی کہ بودند مردم یورپ
در آنزمان بازر شادت و تہوّر ایشان منجر بتباہ کاری میشد چنانچہ در اسپین و انگلند و ایتالی مقابلہ بسیار

سلاح پیج طفل را حراف از کجا میکند

در حضرت امیری بسر میبرد و امنیت میکرد

کسی را بخدمت او داخل میکرد

سلاح اسکویر یعنی اسلحہ دار

شخصی است کہ سلاح دار است یعنی

را یعنی سلاح دار

وخلاف بیشماری ازآن بظهور رسید ورایش کرد - مگرنباید هم فراموش کرد که این دیه خلق را
دلالت کرد که صلح وملایمت اما جنگ وجدال آمیخته دارند وخلق را سلیم الطبع ساخت وزنان را
حرمت ووقار داد چنانچه درتواریخ قدیم عجم هم ملاحظه میکنیم که خلق اینگونه بوده اند - مگریک رسم
دیگری درمیان آمد که فواید این رسم نخستین را چندانکه بود از حیثیت مدنیت واجتماع واختلاط ناقص
ساخت وتخفیف داد وآن رسم رهبانیت وگوشه نشینی بود که مرد وزن اختیار کردند این رسم را
نخست نصاری مصر وشام وبیت المقدس موجب وموسس شدند که رفته رفته تمام اشیاد
افریقا ویورپ را فراگرفت - این فعل نیز اشتمال وامتزاج یافت با بیهودگیهای بسیاری
چنانچه اکثر خلق صرف میشد بساختن دیر وکنشت که درآنها مقیم ومنزوی شوند وسوگند میخوردند
که از معاشرت ومخالطت خلق برکنار باشند درتمام عمر خود وبگوشه نشینی هم اکتفا ننموده خود را بانچه
عذاب وریاضات سخت درمی افگندند چنانچه ستونها ساخته برآنها بر میشدند وسالهای دراز
بالای آنها برپای می ایستادند بدون سایبان وپناهی که از آفتاب وگرما وسرما محفوظ باشند
اینسان بود حالت خلق یورپ از سال ۶۴۶ عیسوی الی ۱۰۵۰ -

جهاد

یکی ازجمله کارهای بیهوده حماقتانه مردم یورپ دراین ازمنه جهاد بود با مسلمانان که دوصد سال
طول کشید وهفت مرتبه به بیت المقدس رفتند وبسیاری از ایشان کشته وهلاک شدند -
کیفیت آن این است که پپ رم گریگری ۷ یکی از خیالات این بود که نصاری مغرب را
بجنگ مسلمانان دعوت کند وبیت المقدس را از کف ایشان (که کفار میخواندند) بیرون آرد -
راهبی پیدا شد موسوم بپیطر هرمیت بزیارت بیت المقدس رفت ونصارا را درآنجا در

در شکنجهٔ عذاب و تعدّی مسلمانان دید مراجعت نمود و خیال و غیرت گرگری را تجدید نمود و صلیبی
در دست گرفت و هر ضلعی از اضلاع و هر مصری از امصار یورپ دو دیده خلق را بجهاد مسلمانان
دعوت نمود - در اینوقت پپ اُوربان ۲ بود پیطر را محرّک خوبی دید با او سخنی در میان
نهاد و دو مجلس برپا نمود یکی بعد دیگری و این مطلب و غیرت را در میان آورد در مجلس دوم
تمام جالسین متفقاً آواز برآوردند که "این کار کاری هست بر وفق مرضی خدا" پس
لوائی ساختند و صلیبی سرخ بر آن تعبیه کردند و نیز پارچه یا چیز دیگری بر مثال صلیب بر بازوی
راست هر یک از کسانیکه کمر این غیرت بر میان بسته داشتند دوختند و نام آن غیرت را نهادند
گروسید[۲] (یعنی جهاد) اعلی و ادنی پادشاه و گدا شمشیر بر گرفتند و حتی زنان لباس مردان
و سلاح جنگ در پوشیدند و بالجمله یکصد هزار سوار و ششصد هزار پیاده روان شدند همه بی نظام
و بهر کجائی که رسیدند غارت و تاراج کردند و بعضی از یهود را نکشتند و از اعمال قبیحه و افعال
ناپسندیده و فسق و فجور چیزی فروگذار نکردند - صاحب تاریخ مینویسد که اگر این عدد را سرداری
بود فرد و خردمند ممکن بود که تمام مملکت اشیا را پایمال سازد - بیت المقدس را گرفتند و
ترکان را شکست دادند مگر در دفعات و واقعات دیگر مغلوب شدند چنانچه وقتی صلاح الدین
مصری مجدداً بیت المقدس را گرفت و نصارا را شکست داد و صدها هزار از نصارا در دریا غرق
و در صحرا تباه شدند - و چنانچه قبل ازاین گفتیم هفت مرتبه جهاد شد و بیش از دو صد سال طول کشید

تاریخ یورپ از سال ۱۱۰۰ الی ۱۳۰۰

از سال ۱۱۰۰ الی ۱۳۰۰ خلق یورپ چندان ترقی نکردند و باز بیهودگی پپ ها و علمای ایشان
و توهمات عوامانهٔ خلق جاری بود مگر بواسطهٔ آمد و شد بملک اشیا و جهاد بغایت ترقی کردند در

تجارت و هنرها و علوم بسیاری از مردم اشیا آموختند و کشتی ساختن شروع کردند و درمیان شان جاری شد و ملک ایتالی بی نهایت پر دولت شد و آغاز ترقی ملک ایتالی در این ترقی متاخرازین زمان بود - و همچنانکه در حالات خلق تغییری بهم رسیده بود در حالت حکومت هم تغییر کلی بهم رسید و ملاحظه فائده عام موجب شد ملاحظه حقوق عام را - چون شهر نشینان آزاد شدند و انتظامی بهم رسید در امور بند و بست داخله و خارجه ملک عوام (یعنی وکلای خلق) در اجتماعات عامه و مجالس شوری ملکی راه و بار یافتند - غلامان و چاکران چون سایر خلق آزاد شدند و نام مالک و مملوک یا رسم مولا و عبد از میان برخاست و چیزی هم در انتظام قوانین شرعیه و عرفیه افزوده شد و امتحان گناهان و قصور ظاهره خلق بآب و آتش و امثال آن ملک موقوف گشت و محاربه و مقاتله در خفیه و پنهانی هم بر طرف شد بالطبع اتفاق رساله جستینیین پیدا شد و موجب تغیر و تبدل آئین و قواعد ممالک یورپ شد و خلق را میلان داد و در اغب ساخت بمطالعه کتب قوانین رومیان - بالجمله اینها بود ترقی اهل یورپ در این زمان که ذکر شد -

تاریخ یورپ در آغاز صد سال ۱۴

صاحب تاریخ میگوید فرزند آدم بالطبع میکوشد باسباب آسایش از برای خود فراهم دیده شروع میکند باجتماع لوازم و پیرایه و نمایشات و متعلقات آن - چنین بود حالت مردم یورپ در آغاز صد سال چهاردهم بلاد و امصار ملک ایتالی که از سایر جاهای مملکت یورپ زودتر امنیت و آزادی یافتند باب تجارت را با ملک هندوستان گشودند و هر گونه امتعه را بخود داخل کردند و نیز در خود بافتند و ساختند و پرداختند در نهایت خوبی و کثرت - دست بهنرهای گونه گون و مختلف زدند که از انجمله بود نقش کردن بر پارچه ها مس و چاپ نمودن آنها چنانچه تاکنون هم ملک ایتالی در کشیدن تصاویر چه بر مس و چه با قلم بر هر ملکی تفوق

دارد) ونیز ساختن بارفتن ـ فلندرز که مدتهای مدیدی معروف بود بنفاست کتان و
پارچه های پشمینه همچنانکه ایتالی مشهور بود بخوبی پارچه های ابریشمین و حریر قریب تمام پشمی که در انگلند بود
بخود کشید و عظیم ترین تجارت گاههای ممالک یورپ شد ـ ومجدداً انقاشی وحجاری در ملک ایتالی
جاری گشت و روز بروز در ترقی بود ـ دراین اوقات بجهة تحصیل علوم مدرسه ها برپا شد
ورسوم وطرق رهبانان از میان رفت وعنان تربیت وتعلیم خلق که در کف اختیار این سلسله بود و با
توهمات مذهبیه آمیخته وآلوده داشتند از کف ایشان گرفته شد وچند نفری از غیر علما در رهبانان که در
زمان اقتدار اعراب در ملک اسپین عربی خوانده بودند (یعنی شاید پدران شان خوانده بودند) در اوایل
صد سال یازدهم در ایشان هم از پدران خود آموخته بودند) وصاحب خرد وفرهنگ بودند در شهرهای
عظیمهٔ ایتالی ابتدا وبعد در شهرهای فرانس وجرمنی وانگلند مقرر شدند بجهة تعلیم وتربیت اطفال وجوانان ـ
چنان مینمود که در این آوان جان در روح خلق از خواب غفلت بیدار شده بود چنانچه گویا سعی که در
ممانعت آموزش وتحصیل علم وکمال شد مگر سودی نبخشید و پیوسته در فزایش وجریان بود بخصوص از زمانیکه
ساختن کاغذ (در صد سال ۱۴) وچاپ کردن (در صد سال ۱۵) اختراع شد ملک ایتالی عهد قیصر دوم
را دوباره بجهان آورد ـ وضع وحالت زنان نیز ترقی کرد و استیلائی بهم رسانیدند در اجتماعات و
مدنیه وبا این اسطه رفتار وکردار وگفتار هر صنفی از اصناف خلق یک نوع ملایمت وصفا وکمالی یافت
در این اوان بواسطهٔ همین اسباب یک نوع نظم وشعر گوئی وجود یافت که میخوانندش رُمانس و این
غالباً شرح حال سلحشوران و عاشقان ومعشوقان است مگر مشیر جعل است و اگر اصلی هم داشته باشد از اغراق
بسیار دران بکار میبرند و پیرایه های بسیاری باآن می بندند مانند اشعار شاهنامه وحکایت بهرام گور و قصهٔ

لیلی ومجنون وامثال اینها - عمدهٔ مطلب ومقصود ومنظور این رُمنس در آنوقت استعجاب وحیرت مجاهدین نصارا بود در بیت المقدّس که بجهاد رفته بودند وجاه وجلال خلق وبلاد وامصار مملکت اشیا وطریقهٔ این نحو شعر گوئی را هم بعضی برآنند که از مردم اشیا آموختند - پس چون درمیان هر قومی شجعان ومردمان سلحشوری هست لهذا هریک از طوایف یورپ نیز سرگذشت پهلوانان ودلیران خود را بنظم درمی آوردند واین نحو شعر را خلق آن زمان بسیار مطبوع میدانستند - سیم بنابر آمد قسم دیگری از شعر مشتمل بر قصص وافسانه هائی که در آنها حسن وقبح وحرص وآز وامثال اینها را کنایةً بجای انسان وشخص مجسّمی تصوّر میکردند وتشبیه میدادند - آنگاه بدنبال اینها آمد رزمنامه که در ایتالی شایع گشت که مشتمل بود از اشخاص مجسّمهٔ موهومی بطور کنایه وآمیخته از فضا وبقا مانند رزمنامه های یونانیان - مثل حکایت زال وسیمرغ وکوه وآشیانه وپرورش سیمرغ اورا ودیو واهرمن واژدها وهفت خوان وامثال اینها همه از این قبیل شعر است که ذکر شد وآنرا اپیک میخوانند در زبان یونانی - باری چند نفر شاعر نامی بسیار عظیم الشّانی در این زمان بهم رسید در ملک ایتالی که خداوند ایشان را دنتی بود واری اُسته ولسته - بالجمله این چند نفر وچند نفر دیگر که بعد از اینها آمدند زبان ایتالی را صاف وپاک وباکمال وفصیح نمودند بخصوص پترارک وبکاشیا -

دربار سلطنت انگلند در این زمان بسیار مجلّل وباشکوه بود در تمام یورپ وبسیار مصفّا وباسلیقه داوِرد سوم پسر او تشویق میکردند شجاعان وپهلوانان وقلعه وبنده سار در این سلطنت عمارت شد ودر حاشیه بساط این پادشاه نشسته وزیب وزینت مجلس او گشته بود چوسر که نخستین شعرای انگلند بود وعلی رغم ولیم کانکرر که اراده کرده بود پیش از این که لغت انگریزی را معدوم سازد

سه اپیک مطلق شعری
سیگونیه شرح حال پهلوانان آن
زبر باشد موجب حیرت شود
دنتی
آریوسته
تسته

چون هر طرح نوی ریخت و لباس دیگری در بر این لغت پوشانید - در اوایل صد سال ۱۴ نیز
چند قسم نظم و شعر نوی ابداع شد در ملک فرنس و رفته رفته دِرَامَا که آنهم قسمی است از شعر یعنی نقل و
شبیه خوانی بخاطرها خطور کرد و مردم شروع نمودند که هنر و کمال خود را در این فن ظاهر سازند و تماشاخانها
ساختند و علم موسیقی و نوازندگی نیز روی ترقی نهاد - آخر همه در ملک ایتالی مورخین چندی هم پیدا
شدند و نام مِنیشاوِل و گوات چِرُونِی مجلل و روشن ساخت نوشتجات و علم و دانش این عهد را

ترقی دریانوردی
۱۱۰۰ — ۱۵۳۳

مسافرت دریانوردی ممالک یورپ هرچند از زمان شَرلَمین بغایت ترقی کرده بود مگر در اوایل
صد سال پانزدهم هنوز دریانوردی و مسافرت در بحر منحصر بود عمده بدریای مدیترنین و دریای
بالتیک و آن هم فقط منحصر بود بکناره و سواحل - اعظم تجارت گاه های یورپ فلَندرز بود که
ریاستهای ایتالی از بنادر مصر اشیا را و امتعهٔ ممالک مشرق را حمل و نقل بآنجا میکردند و تجار حنس نیز
امتعهٔ شمالی را از سواحل دریای بالتیک بآنجا میبردند - در اواخر صد سال یازدهم آلفانسه ۶
پادشاه کستیل و لیئن اصلاع شمالی این ملکی که اکنون مینامندش پرتگال از کف موریان بدر آورد
و مع دختر خود به هنری ملک برگندی بخشید یکی از امرا دشرفانی که او را در جنگها یش یاری کرده بود و
هنری فقط خود را ملقب و مخاطب ساخت به کونت مگر در سال ۱۱۳۹ پسر او آلفانسه خطاب پادشاهی
بر خود قرار داد - پادشاهان پرتگال همواره با اهل مُرک یعنی موریان در جنگ و جدال بودند و در سال
۱۳۸۳ اولاد ذکور از خاندان سلطنت پرتگال مفقود ماند که وارث تاج شود پس از هشت ماه هرج
و مرج ریاستهای پرتگال تاج سلطنت را بخشیدند به جان ملقب به بستَرد و این مرد سومین پادشاهان
یورپ بود که یک نَوِی (یعنی قطار از جهازات) با شکوه عظیم الشانی در بحر جاری داشت که با آن دشمنان

خود را هراسان و منهزم میدانست و رعیت خود را احراست میکرد - پسر او هنری ۳ شوق زیادی داشت
به علم نجوم و ستاره شناسی و دریانوردی و اکثر اوقات خود را باین امور میگذرانید و بسیار فواید هم
برگرفت چنانچه بهدایت و رهنمائی او مدیرا و آزرس و خبایر کیپ وِرد در بحر پیدا شد
جان ۲ شهر لیزبان را بندرگاهی ساخت که بطور آزادی هر که میخواست بآن می آمد و از آن منفعت
و قوم پرتگیز در کمال سرگرمی و شوق بدنبال رفتند بجستجو نمودن در عالم و پیدا کردن ممالک جهان
چنانچه برتلامئو نامی از همیان ایشان باقصای مملکت افریقا رسید و آنجا را نامید اشتار می کیپ
یعنی نوک زمینی که پر است از تلاطم و طوفان مگر پادشاه پرتگال این ظهور و پیدایش عظیم را بفال
نیک شمرده نام آن مقام را گذاشت کیپ آف گود هپ یعنی نوک امید نیک (در سال
۱۴۸۶) نوبت سلطنت رسید به امنوئیل او نیز از پی این غرض روان شد و همین
اراده را پیش نهاد ساخت و در سال ۱۴۹۶ چهار جهاز روان ساخت بجهان گردی و دریانوردی
بسرداری و امارت وسکه دگما این دریانورد عظیم الشان از کیپ آف گود هپ گذشته
کالیکوت رسید (یکی از بنادر هند) و در ساحل ملیبار در سال ۱۴۹۸ به لیزبان مراجعت کرد -
جاهائی که این مرد پیدا کرده بود چندان موجب حیرت و آفرین و تحسین و ذوق شده بود که در سال
۱۵۰۰ سیزده جهاز در تحت امارت شخصی موسوم به آلورز کبرال از پرتگال روانه هندوستان شد
این مرد ملک برزیل را در جنوب امریکا پیدا کرد و مقبوض داشت و از انجا به کالیکوت روان
گشت و در انجا بواسطه خدعه اعراب با باشندگان و ساکنین بمنازعت در افتاد - بعد ازان
حکومت این متصرفات هند واگذار شد بشخصی آلفانسه آلبوکرک نام که کالیکوت را پایمال کرد

وگوا را کرنته دار الحکومه ما تصرف پرتگیز در هند نمود (۱۵۱۱) - این مرد عالی همت حمله آور بر
ملکا در ساحل کرمندل (کسانیکه بعد ازاو بطرف مشرق آمدند کمتر همت در افکندند بچین و ژاپن
در این بین با اهل این مملکت جدیدی را پیدا کردند در جانب غرب - مردی از اهالی جنوا
موسوم کرستیانا فرکلمبس (در لیزبان بهم رسید که عمر خود را همه مشغول داشته بود بعلم ستاره شناسی
و چنان دریافته بود که باید زمینی دیگر هم باشد در جهان غیر از این مگر بیچاره رنجیط دانستند و اتهمها
کردند باین تصور و خیال (همچنانکه در این اوقات هم و همیشه از اینگونه اشخاص هم میرسند و رسیده اند
و مردم ایشانرا مخبط دانسته و میدانند چنانچه من هم یکی هستم) - باری در سال ۱۴۸۲ از دربار
لیزبان استمدادی طلب داشته که مملکت موهومی خود را جسته و پیدا کند مسئولش اجابت نشده از دربار
انگلند مدد خواست و ازان هم محروم گشت پس چندین با مازپادشاه اسپین یاری و حمایت طلب
نمود و قبول نیفتاد تا عاقبت پادشاه مذکور مامولش را بجا آورده سه جهاز شد او و کلمبس روانشد
و خود رانده بمحیط ملاحانش سرکشی آغاز کردند و لیکن او بحلم و ملایمت گذرانید تا آنکه در روز ۱۲ اکتوبر
۱۴۹۲ یکی از جزایر بهاما رسید و نام آنرا نهاد سنت سلوور - چند جزیره دیگر را نیز پیدا کرده
انگاه بجزیره کوبا برخورد و ازان گذشته بجزیره هیسپنیولا رسید و در آن قلعه ساخت و جمعی را در آنجا
بگذاشت یعنی ساکن کرد - باشندگان آنسرزمین چندان ساده لوح بودند که اهل اسپین را خدایان
(یا فرشتگان) دانستند - کلمبس به اسپین مراجعت کرد در سال ۱۴۹۳ از جاهائی که پیدا کرده بود
چندان خوشی و انبساط حاصل شد و خلق متوجه گشتند که در بین چند ماهی ۱۷ جهاز روانه امریکا شد
مگر در زمان غیبت او چندان کلنی اش (کسانیکه ساکن شده بودند) بدرفتاری کرده بودند با مردم

آن سرزمین که تمام آنها را تقبل رسانیدند و کلمبس مجدداً کلنی برپا کرد و دیگر دیکه از طرف متوطنین شروع سرکشی شد حکومت آن جزیره را به برادر خود واگذار کرده خود روانهٔ اسپین شد بعضی را متبع داشیا و خاک طلا دمروارید وغیره (۱۴۹۶) مگر در این مرّة نیز محروم گشت که زمین واقعی امریکا را پیدا کند - مرتبهٔ ثالث با چند جهازی روان شد در روز غرّهٔ ماه اگست ۱۴۹۸ بساحل امریکا فرود آمد - در سال ۱۴۹۹ تجار سیویل چهار جهاز فرستادند در تحت حکومت دو نفر شخص معروف موسوم الفنزو - اُهیدا و امریکس وسپوشیس که بجانب مغرب امریکا رسیدند تا آنزمان نامی نبود امریکا را در این وقت امریکس آنرا بنام خود بخواند - در این بین حاکم جدیدی فرستاده شد به هیسپنیولا و هر دو کلمبس و برادرش را بزنجیر کشیده باسپین آوردند مگر باز هر دو را رها کردند و کلمبس مرّهٔ چهارم روان شد بدریا نوردی (۱۵۰۲) و کشتی اش شکست و ملّاحانش سرکشی کودند و پس از مصایب بسیاری در سال ۱۵۰۴ مراجعت نمود باسپین و لکه اسپین اینرا بلکه که مشوق و حامیش بود در این اسفار مذکوره مرده بود و همه امیدش بیاس مبدّل شد و بیچاره گوشه گزید و در کمال احتیاج و بی کس و بی غمخوار در روز ۲۰ ماه می سال ۱۵۰۶ امرد و کسی از حالش آگاه نبود - بخدا دل من بر احوالش میسوزد و لی ندانم دل کسی بر احوال من خواهد سوخت یا نه -

پس از مرگ کلمبس وضع اسپین همچنانکه پرتگال دگرگون شد و خلق صورت سیرت بیائیم گر قفند مذهب و آز و ظلم دست بیکدیگر کردند مگر کسی که این صفات نامحمود را ببال رفت کمتر مقصد کمال خلق و بیشتر مفسد بحال خلق هر نشده گر تس بود سرداری که ملک مکسیکه بدست او مفتوح شد

قبل از انکه ملک مذکور مسخر شود کلنی های اسپین که در پیسپنیولا و کوبا و جمیکا و پورت ریکه بود کمال ترقی و معموریت بودند - در این اوان اخبار عظمت و جلال و شکوه مانتزوما امپرار مکسیکه و دارالحکومتش کوشن دحاکم کوبا شنیده سلسلهٔ حرصش متحرک داشت کرتس را فرستاد که آنملک مسخر کند شارالیه با سپاه معدودی روان شده در سال ۱۵۱۹ بساحل مکسیکه فرود آمد و با بعضی از شاهزادگان و امرای آنجا که دشمن بودند با اهل سرزمین مذکور اتفاق نموده مکسیکه را مسخر ساخت و امپرار آنرا گرفتار کرده مگر دیگری را فرستاده بودند که بجای کرتس بنشیند و کرتس لاچار شده که برود و او را سر راه بگیرد و بنابر این اهالی مکسیکه باغی شدند و امپرارشان هم در بین این مقاتله قتیل آمد کرتس مجبور شد که شهر مکسیکه را رها کند در سال ۱۵۲۰ - اهل مکسیکه او را تعاقب کردند و عرصه بر او تنگ گرفتند مگر بسیاری از ایشان تلف شدند و کرتس مجدداً اتفاقی نموده با طایفهٔ دیگر و شهر مکسیکه را محصور داشت و فوراً فتح نموده و تمام ملک تسلیم نمودند (۱۵۲۱) -

ملک پیرو سالهای دراز در تحت حکومت سلسلهٔ از سلاطین بود که آنها را اینکاها (جمع اینکا) میخواندند که گمان میکردند که آنها اولاد آفتاب اند - در سال ۱۵۲۶ سرداری دیگر از اهل اسپین با صد نفر مرد حمله بر ملک مذکور برده که در آنزمان بغایت معروف بود بسبب دولت و معموریت و پس از مقاومت و مدافعهٔ بسیار آنملک را تابع خویش ساخت (۱۵۳۳) - تسخیر مکسیکه و پیرو اسپین را دارای مایتصرف وارا ضیی نموده و مملکت امریکا که هیچ یک از ممالک دیگر یورپ را نبود مع ذلک ازهمان زمان اسپین روی به نشیب و تنزل نهاد هم در خلقیت هم در محنت و هم در سرگرمی و شوق - پرتگال نیز همین آفت را دید و هیچ یک از این دو ملک بهیچ وجه از تسخیرات خود بهره برنگرفت -

۵۴ پیرو
۵۵ امپرار در زبان مکسیکه
۵۶ امپرار طور دوچون این لفظ را افغانستان
چنان معنی میخواهند که از افغانستان خواهد
۵۷ اینکا معنی فرزند آفتاب در زبان

فتوحات وغنایم و دولتی که پرتگیز در جانب شرق و هندوستان یافت و اهل اسپین در امریکا سلسله
آن دیگر طوایف یورپ را هم متحرک ساخت و انگلیش و دچ و اسن همت بالا زدند که از ان غنایم
و خوان یغما بهره برگیرند و ریفارمیشن هم ایشانرا از انقیاد و اطاعت پپ رم و سختی و قیود مذهبی ها
بخشید و آزاد ساخت - هنگامیکه کرلس به بند و بست و نظم و نسق مکسیکه مشغول بود شخصی پرتگیز
موسوم فرنندهٔ مگلان که در زیر دست و تحت حکومت البکورک خدمت میکرد از سر
خود رنجیده خاطر گشت و نیاز از نظر عنایت پادشاه خود افتاده بدرگاه پادشاه اسپین پناهید
نمود که عزیمت کلمبس را تجدید کند که منجر است طریقی پیدا کند بهندوستان از جانب غرب - بالجمله
خیر این عزیمت گوش زد چرلس پادشاه اسپین شد مشار الیه را طلبیده حرمت نمود و خلعت داد و
لقب بخشید و پنج جهاز داد او را بجهة دو سال مسافرت - مگلان در روز ۱۰ اگست ۱۵۱۹ روان شد
و بجزایر کنری برخورده کنارهٔ امریکا را گرفته بجانب جنوب روان شد و در روز ۳۱ ماه
مارچ به بندر سنت جولین رسید که در اقصای امریکای جنوبی واقع است و اراده کرد که
زمستان را در انجا اقامت کند در اینجا یک جهازش تباه شد و همراهیانش نیز از سردی هوا بجان
آمده مبالغه در مراجعتش کردند و غوغا آغاز نمودند مگر حکم نمود که کسانیکه محرک و موجب آن غوغا بودند
در خفیه کشتند یکی را هم علی رؤس الاشهاد بقتل رسانید سایرین خاموش ماندند و باز روی
براه نهاد و همه جا در طرف جنوب میرفت تا انیکه محیط جنوبی بنظرش رسید مگر هنوز بسیار دور بود
از مقصد خود و سه ماه و بیست روز در جانب شمال و غرب در رفتار بود بدون انکه خاکی بنظرش
در آید و همراهیانش بغایت مصیبت دیدند و آذوقه شان بکلی تمام شد و ایشان گندیده و بیخ

فرنندهٔ مگلان

البکورک

گشت و همه بیمار شدند - مگر در این محیط هوا بسیار خوش بود و معتدل و بهیچ وجه تلاطم و انقلابی هم در این محیط نبود چنانچه مگلان این محیط را نامید محیط پسیفیک (یعنی آرام) - چند جزیره در راه ایشان خورد که چندی را در آنها بسر بردند و باز مزاج شان بسلامتی اول باز آمد از آنجا روانه شده در اندک زمانی منیله[1] را پیدا کرد و چند جزیره هم در محیط هندوستان یافت و بالجمله عاقبت بهندوستان رسید - پرتگیزان بغایت متحیر و متعجب شدند که چگونه اهل اسپین باین مقام رسیدند و حال آنکه از طرف دیگری روان شده بودند - پس از طریق کیپ آف گود هوپ به اسپین روان شد و به بندر سویل رسید در سال ۱۵۲۲ و این مسافرت گرد کره ارض ۱۱۵۴ روز طول کشید -

پرتگیزان و اسپنیارد[2] با همنازعت در افتادند بر سر تجارت هندوستان و عاقبت چرلس اسپین از دعوی خود دست بداشت بگرفتن مبلغ خطیری از پرتگیزان (۱۵۲۹) و معاهده هم شد که بواسطه آن تجارت دریاست هندوستان بهمان نحو به پرتگیزان انحصار یافت و منیله از خیال اهل اسپین محو و فراموش شد تا زمان فلیپ ۲ - بمجرد یکه این پادشاه بر تخت نشست کلنی فرستاد که در جزایر منیله اقامت گزیدند و نام جزایر مذکوره را خواند فلیپینز[3] (۱۵۶۰) و بجهة آنکه جزایر مذکوره آباد شود و کسانیکه در آنجا سکونت گزیدند شاکر باشند و دیگران رغبت کنند بسکونت در آنجا اجازتی داده شد که آن کلنی راه تجارتی باز کنند در میان هندوستان و امریکا و متعه هندوستان را با فلزات امریکا معاوضه دمبادله کنند و نیز از منیله طرق آمد و شد تجارت عظیمی کشودند با چین و خلق بسیاری هم از چین آمده در فلیپینز اقامت و سکونت گزیدند در پناه و حمایت اهل اسپین و خود منیله هم

[1] منیله (یا منیلا)
[2] اسپنیارد و اهل اسپین یکی
[3] فلیپینز

دارالحکومت این جزایر شد - بالجمله باین وسطه ها کلنی مذکور چندان آباد و پر دولت شد که راه تجارت عظیمی در دریا باز شد میان مشرق و امریکا اطول همه مسافات از زمینی بزمینی در عالم بزودی از هر متاعی از ممالک مشرقیه بافراط بامریکا نقل شد و این کلنی اسپین هم بهیچ وجه متعرض پرتگیزان نشدند و پرتگیزان فقط بهمین دو تیره تمام تجارت شرق را در قبضهٔ اختیار داشتند بلکه سواحل گینی و عربستان و ایران را هم مقبوض داشتند و همچنین بعضی از جاهای هندوستان را و نیز مقبوض داشتند ملکس و سیلان و سندا و تجارت چین و جپن را کلنی برزیل خود را قسمت پر دولت و معموری از مملکت امریکا کردند - چون پرتگال در تحت اقتدار و حکومت اسپین در آمد بنتیجه زوال دولت و اقتدار سبستین و امرای او (۱۵۷۸) کلنی های آن بی صاحب افتاد و از خیال محو ماند و بعضی از ما تصرف بسیار خوب پر دولت انزاد در ملک هندوستان رخ گرفت و کمپنی ایست اینڈیا دران برپای کرد و چند سالی با پرتگیز نزاع کرده عاقبت آنها را از سیلان و ملکس و تمام ما تصرف آنها در طرف شرق محروم ساخت سوای گوا - از آنطرف تجارت چین و جپن هم مقبوض داشت - جزیره جاوه که در جهاز ابتدا قلاع خود را ساختند و در همان اوایل شهر باتکوه بنا دیه را در آن عمارت کردند بهمان نحوی که امروزه است در آنوقت هم عمده جایگاه نشست و محل اقتدار و استیلای طایفه مذکور بود در جانب شرق هندوستان - پس دو جا گوشه چشمی هم بجانب مغرب افگندند و یک کلنی هم در شمال امریکا اساس نهادند موسوم به نوا بلجیا و تجارت اهل اسپین را مخلخل داشتند و در هر کجائی که آنها را جایگاه اقامت و سکونتی بود غارت کردند و خود را مالک کلنی برزیل خواندند

۵۷ گینی
۵۸ ملکس
۵۹ سیلان
۶۰ سندا
۶۱ چین
۶۲ جپن
۶۳ گوا
۶۴ جاوه
۶۵ باتکوه
۶۶ نوا بلجیا
۶۷ عبارت دو سال ۱۷۲۲

در امریکای جنوبی ولی این فقره دراز زمان کوتاه بود زیرا که چون پرتگیزان خود را از چنگ اطاعت و انقیاد اهل اسپین رهائی بخشیدند در ملک یورپ بغایت بر ایشان سخت میبود که در زیر زنجیر مطاوعت و ظلم وجفای وحشیان باشند در امریکا لهذا بمنازعت برخاستند و پس از جنگ و جدال بسیاری مجبور شان ساختند که دست از برزیل بردارند در سال ۱۶۵۴ - از آنزمان ملک پر دولت مذکور در قبضهٔ پرتگیز ماند و سلطنت متزلزل بی استقامت این قوم را پشت بندی کشت قوی و بهترین ماسیقرف هر دولتی از دول یورپ بود در ملکت امریکا -

سلطنت پرتگیز بر برزیل از حکومت پرتگال

۱۸۲۲ء

در سال ۱۶۰۰ شرکائی چند بر سم تجارت از انگلستان بهندوستان روان شدند و خود را مقیم نموده موسوم ساختند به ایسٹ انڈیا کمپنی (یعنی شرکای شرقی هندوستان) - سال بعد ازان پنج جهاز عظیم بدنبال ایشان روان گشت در تحت حکومت کپتان جیمز لنکستر که چند نفر از شاهزادگان هندوار بکمال مهربانی برخورد کردند و مشارالیه با ایشان معاهده کرد تجارتی و پس از دو سال مسافرت بانگلند وارد شد - چند مسافرت دیگر هم از انگلند شد و همه با نصرت و ظفر اختتام پذیرفت مع ذلک شرکای انگلیش را در هندوستان مشکلات بسیاری در پیش آمد که رفع آنها لازم بود - حریفان و همچشمان ایشان پرتگیز و دچ را لنگرگاهی بود خاص که ایشان مالک و مستقل بودند و نیز جاهای پناگاه مضبوط که خود ساخته بودند و لشکر و آذوقه و سامان جنگ خوب در آن گذاشته بودند و هر ضلعی از اضلاع و هر قطری از اقطار را که مالک بودند یا بجنگ و غلبه گرفته بودند یا بحکمت و زور و تعدی مقبوض داشته بودند ولی انگلیزان فقط باسم تجارت و ایمک نشسته دانند تجارت حرکت میکردند. بالجمله لاچار شدند که تجارت خود را حراست کنند بنابرین قلاع ساختند و تجارت گاه ها قرار دادند در جزایر جاوه و پلرآن و امبائینا و بنڈا - و چهار این حال

انگلیش ایسٹ انڈیا کمپنی

خایف و هراسان شدند و چون پرتگیزان را از خبر امیر هند رانده بودند و میتوانستند بر خود هموار سازند
که دیگری از طوایف یورپ در اینجاها اقامت داشته باشد بخصوص طایفه که قوت دریائی و زور
حکومت و استعداد و وضع و حالتش بیش از هر طائفه بود و احتمال میرفت حریف و غنیم و بخشم قوی باشد
ایشان شود لهذا کمال سعی را نمودند که بهر نحوی بوده باشد انگریز را از ملک هند بدر کنند و محیط معرکه
جدال شد که اختتام آن معاهده چندر وزه بود که هیچ یک از طرفین را بر وفق دلخواه نگشت (۱۶۱۹)۔
این معاهده را نخست دچ شکست و در عهد سلطنت بی استقلال و ضعیف جهنیر انگلند و در بین جنگ
جدالهای خانگی عهد سلطنت پسر او چرلس اقتدار انگلیش در ملک هندوستان دی به تنزل نهاد
در بین این زمان دولت انگلیش فایز گشت بانقباض زمینی در شمال مملکت امریکا۔ در سال ۱۳۹۶
جان کبات دریانوردی از اهل وینس که در ملازمت هنری ۷ بود جزیره نیوفوندلند را
پیدا کرد و ساحل شمال اگرفته پیش رفت و بعضی خلیج و کیپ هم پیدا کرد مگر از پیدا کردن این مقامات
هیچ فائده حاصل نشد انگلیش را تا اواسط ایام سلطنت الیزبت هنگامیکه تعصب و حرص افزون طلبی
فلیپ ۲ (پادشاه اسپین) تمام دول پرستان را موجب کره و رنجش شد بخصوص انگلیش را
و مایه آن گشت که غیمتهای مردانه بشود در مجادله و مقاتله با رعیت او در ملک امریکا۔ نامی ترین
کسانیکه در این غیمت کمر بربست روان شد سر فرنسیس دریک بود که با چهار جهاز بدریای
جنوب داخل شد و بسیار غنایم عظیم الشان بچنگ آورده بانگلند مراجعت نمود (۱۵۸۰)۔ فتح و نصرت
او دیگران را نیز جرأت داد که قدم در این معرکه نهند و در سال ۱۵۸۴ دو جهاز دیگر هم روان شد و زمینی را
گرفت که اکنون مینامندش نارث کرلینا گر ملکه الیزبت بجهت آنکه تقویت و تشویق کند فاتحین

آن فتح راز مین مذکور را نامید ویرجینیا مگر این زمین کاهی معمور نشد و عاقبت از دست
دادندش در سال ۱۵۸۸ - در سال ۱۶۰۶ مجدداً این عزیمت تجدید شد و کلنی جدیدی در ویرجینیا
برپا شد که ترقی و علو بسیاری نمود در این مرّه و بسیاری از آنان که در آن زمن از فتنه و فساد
انگلند در خطر بودند (فرقه که آنها را میخواندند رایلیست) بآن سرزمین پناهیدند (۱۶۲۲)
ضلع دیگری که مری لند میخواندندش بنا کردند پس از این فقره مسکون شد بارمن کتلیکهای
انگلند بواسطهٔ همان جهته مذکوره - فرقه دیگر هم که آنها را میخواندند نان کانفارمیست بهمان
جهات در جای دیگر امریکا سکونت گزیدند - علاوه بر این کلنی ها که در شمال امریکا بود انگلیش را
یک کلنی دیگر هم برپا نمود در سوریتم در طرف جنوب امریکا و چند جزیرهٔ دیگر را هم مقبوض داشتند
در وست ایندیا در اوایل صد سال ۱۷ و قبل از آنکه جمیکا تسخیر شود جزایر برمودس
و سنت کریستوفر بخوبی آباد شده بودند و در دی تبرقی داشتند و چون شکر را از اینجا میبردند
لهذا تجارت شکر تمام یورپ بقبضهٔ انگلیش بود و در واقع فواید تجارت را انگلند حاصل نکرد
در ملک امریکا خیر بحسن تدبیر و دانائی رؤسای پرلمنت یعنی مجلس شورای ملی سلطنت جمهوری
زیرا که قانونی جاری نمودند که بآن قانون ممنوع آمد جهاز هر دولت خارجه از دخول در لنگرگاه کلنی های
انگلیش خیر در حالات خاصی که مستثنا بودند - قبل ازین همه تجار تها بدست پرتگال بود مگر این معاهده
و قانون تجارت انگلیش را قوت بخشید و از آن پس همه امال التجارهٔ انگلیش بآن مساکن و ممالک
حمل میشد بدون حریف و غنیمی و تجارت انگلیش منحصر هم نبود بامریکا و هندوستان بلکه در اوایل صد
سال ۱۶ باب تجارتی هم با ملک روس باز کردند و اکنون امتعهٔ انگلند در آنجا گرفته است هر بندری را در

سه سر ایلیست کسی را انگلیند گویند که
سه سر ایلیست است که پادشاه را نباشد
سه سر نان کانفارمیست کسی را گویند
سه سر نان کانفارمیست آن است که
سه سر کتلیک نصاری را گویند که
سه سر پاپ قبول نکنند
سه سر مری لند
سه سر جمیکا
سه سر برمودس
سه سر سنت کریستوفر

سواحل دریای مدیترنین و دریای بالتیک ـ فرنس از همه ممالک یورپ دیرتر خبر شد و از همه دیرتر رسید که جائی را در امریکا بچنگ آرد و در این زمان کشف آن در آغاز و بدایت معموری بود و زراعت جزایر مغربیکه د کوادلوپ هم بکلی قلیل بود و بافتن پارچه های ابریشمین در فرنس هنوز چندان ترقی نکرده تکمیل نیافته بود که بعد از آن یک چشمهٔ عظیم دولت آن شد ـ اسپین همه ساله مبلغهای کلی از معادن مکسیکه و پیرو حاصل میکرد ولیکن چون بافتن قماشش از جریان بازایستاد اهالی آنرا بدیگر ممالک محتاج کرد بجهة این متاع و لهذا دولتی که از مکسیکه حاصل میکرد بخش دیگر ممالک یورپ میشد و کارکنان هر ملکی از ممالک یورپ از دولت آن بهره و نصیبی بود و فاتحین و بنیای جدید (امریکا) همه شدند یا گماشتگان و کارکنان انگلند و هالند ـ

از اینکه نبود حالت تجارت یورپ هنگامیکه لویس ۱۴ فرنس بر تخت نشست و چرلس ۲ انگلند دوباره تاج خود را یافت ـ جنگ به همان وتیره جاری بود در میان اسپین و پرتگال و پس از ۲۸ سال زد و خورد و جدال و قتال عاقبت اسپین مجبور شد که اعتراف نماید که تاج پرتگال حق خاندان برگنزا است و دست از دعوی خود برداشت (۱۶۸۸) ـ

باقی ممالک یورپ در صلح و صفا بود ـ

ترقی ممالک یورپ در بین صد سال شانزدهم الی اواخر صد سال هفدهم

قریب واسط صد سال شانزدهم عیسوی مدینه بغایت ترقی کرد یعنی خلق زیاده از حد دولت بعلا و کمال گذاشتند در ملک ایتالی ـ ولی بزودی ریاستهای ملک مذکور شروع نمودند که از اوج حضیض و از فراز به نشیب آیند و سایر طوایف یورپ شروع کردند که از حضیض بالا رفته و از زیر بالا بردی نهند و در میان اینها فرنس پیشاپیش و در جلو بود چرا که هرچند امرا و اعالی اسپین

در بین سلطنت چارلس ۵ دعهد سلاطینی که فوراً بعد بسال آمدند بغایت صاحب خرد و دانشمند و باتربیت بودند در میان خلق مگر اکثر دعموم خلق درشده بودند و بجز بی دانشی و توهمات مذهبی بسیار و خارج بودن اناث از اجتماعات هم در ملک ایتالی و هم در ملک اسپین نیز یک سد عظیمی شده بود در معقولیت و انسانیت واقعی - همین سدی که در طریق تجمل و خرمی ماند در این ممالک مذکوره برداشته شد از میان در ملک فرنس بواسطه دسیاسی گری فرنسیس ۱ و ان زنان چرلس ۵ و لویس ۱۲ که اناث را ساختند دخول بکلم ها را (یعنی اناث را) در دربار سلطنت فرنس علی رؤس الاشهاد و در لسیس مذکور جریان داد معاشرت و مکالمه مردان و زنان را با یکدیگر و باین تقویت چندان نمایش و آراستگی و تواضع در رفتار و کردار خلق ظاهر گشت که روزگاران موجب حیرت تمام ملک یورپ شده - و لیکن این عادت همچنانکه بسیار امور بدیعه دیگر جهان با ابتدا ملایمات چندی را ملازم داشت مثل اینکه فقط کمر و جوب خضوع و فتن میشد بلکه هوس بازی و شهوت رانی بیحیایی از ان زائش نمود و زنی موسوم کبرین آف مدیسس این هوس بازی را تقویت نمود و شیوع داد - در تخت نشینی هنری ۲ دارتفاع یا تعویق جنگ و جدال مذهبی رسم معاشقه و مغازلتی اجمالاً تخفیفی یافت اگرچه شهوت پرستی بحال خود باند و منهمک جاری بود آمیخته با رشادت و شجاعت و از ان پس در عهد لویس ۱۳ تعشق وجود یافت باهمه ان تعریفی که در وصف آن کرده اند (باید دانست که این تعشق و آن معاشقه که بنده نوشته ام ترجمه دو لفظ است معاشقه یا مغازله معنی گفتگوی است و این فعلی است که متضمن فعل قبیح دیگری است یعنی گفتگوی با زنان کردن مگر لفظ اخیر که تعشق باشد معنی نوازست که مفهوم آن نیک است)

در بین حکمرانی آن در ملک استریا و جنگهای خانگی که واقع شد در ایام سلطنت لویس ۱۴ اکثر

کارها و امور جاری بود بدست خانمها و زنان شرفا و مکرّر ایشان در فتن و مفاسد سر و سالار بودند
علی رؤس الاشهاد بالوا و نشانهای جماعات خود و مکرّر ملاحظه میکردند یعنی سان میدیدند سپاهیان را
و می نشستند در مجامع شورای جنگی حالکونی که عشاق شان در حضورشان می لافیدند که چنین و چنان
خواهیم کرد - این فقره در ایام لویس ۱۴ متوقف شد هنگامیکه فرنس بکمال ترقی و علا رسیده بود
و لغت و علم و فضل و هنر و وضع فرنس تکمیل یافته بود و آسایش و جاه و تجمل و سلیقه و ظرافت
و نزاکت و آزادی و حرمت همه باهم امتزاج و اختلاط یافتند و ترقی کمالات و علم با ترقی وضع و
رویّه هردو دوش بدوش میرفتند - در همان عهد فرنسیس اکه میخواندندش "خداوند فکر
(یا طبع) ملک فرنس" یک نوع وضع جدیدی صورت وجود یافت در شعر گوئی و رَبلا
و مانتین که نام شان در میان قوم خود تا قیامت خواهد ماند تکمیل نمودند انشا و نثر زبان فرنچ
را و نظم فرنچ را نیز رفته رفته شیرینی و لطافت دادند مَرُو در الشعر و مَلرب - در آخر
کارنیل ابداع نمود نوعی از نظم را که میخواندندش "سید" یعنی رزم نامه و کرنیل
ابداع نمود قسم جدیدی از نثر را - باجمله نظم و نثر هردو با قسام مختلفه وضع جدیدی بهم رسانیدند
و بکمال رسیدند و اشخاص متعدده در این حرف نامی و معروف شدند - این سلیقه که در شعر
و علم بهم رسید در هنر و کمالات (یدی) هم بهم رسید و بعضی عمارات بسیار عالیه بنا شد و حجّاریرا
از انجمله ژیرارْدان بتکمیل رسانید و پوسان در بعضی از شعب نقاشی بمرتبهٔ رفائیل
رسید و بعضی دیگر از نبرگان و هنرمندان ساز و نوازندگی را بکمال رسانیدند - باجمله فرنس و حوالی
و حوش آن در اواخر صد سال هفدهم همان پایه بودند که ایتالی در صد سال قبل ازان -

ملاحظه اصل این لفظ یا جمارتهای سنت
فلدرآن مشهور ژرمن (یعنی مرد بلند بالا)
یکی از دیوان پوپانان غضبان
متعدد بود و دیگر یکی از ارباب انواع یک
چیزی میدانستند مثل خدای باد و خدای
آب خدای جبال
اشتقاق این لفظ از یونانی بمعنی شعر و سازنده
یعنی یک نوع خطابه که در آن نطاقان سخن آرا
یعنی آن بین
یعنی
یعنی تراژدی
یعنی کمدی
یعنی نوعی از آن

سلیقه و تواضع و تهذیب در این زمانه چندان در ترقی و فزایش نبود در حدود شمالی یورپ۔
جرمنی و ممالک گرداگرد آن از فتنهٔ شمل کلدن تا صلح وست فلیا همه گرفتار جنگ
و نزاع بودند چه مذهبی و چه غیر مذهبی ولیکن این منازعات را نتایج خوب مفیده بود که
خلق را از خواب غفلت و بیدانشی بیدار ساخت و میلان بکمال و ترقی داد و وضع و گرداً
خلق را منتظم و منتسق نمود و علم جنگجوئی و لشکرکشی را تقویت کرد و اصلاح داد و این فقره اخیر
بغایت فایده مند بود زیرا که نه فقط لازم است دانستن این علم بجهة رفع زور بحکمت و هنرمندی
بلکه لازم است بجهة آسایش خلق هم۔ تمام قوای روحانی خلق متحرک شد و تمام گرمی و حرارت
قلوب انگیخته گشت۔ جرأت و جلادتی که پیش ازین روی حدت و گرمی مزاج و عالم جهالت و
بهیمگی و تعصب بود صورت دیگر یافت و مبدل شد بجد و جهدی ثابت و استوار مفید و مقوی
مرفوایدمدینه و خلق را۔ بالجمله جرمنی سپهدارانی بهم رسانید پخته کار سنجیده و مدبر و آنی کار آزموده
و با اعتبار علمای پر تامل و با تعمق و حتی حکمای با تدقیق و موشگاف و این هنوز قبل ازان بود
که واقعاً در دایرهٔ علم و فضل کامل داخل شود۔ تجدید علم و دانش خاطر و مدارک خلق را آماده
ساخت بدریافت و قبول شرایع ریفارمیشن بمجردیکه ظاهر و شایع گشت و هنگامیکه لوتر
پرده از روی غلطهای خفیه و خطاهای پنهانی برافکند بعوض آنکه موجب اضطراب و خوف شود
مورد تحسین و آفرین شد و هرچند که لوتر خود از سلیقه و ذوق بیگانه بود در پیروی علم و دانش
قدما مگر خلق را بمطالعهٔ کتب متقدمین تشویق نمود که فقط بتوانند دریافت کنند مطالب کتب
تورات و انجیل را کما کان و لهذا دریافت و دانستن زبان یونانی و لتین بعمومی بهم رسانید و میان

پیران ریفارمیشن و باین واسطه ایشانرا حاصل آمد دانشی که خود میتوانستند با تامل و تعقل و ادله و براهین دریافت کنند حقایق امور را که نه فقط ایشانرا قدرت و تسلط بخشید بر دشمنان شان بلکه توانا کرد که تحقیق نمایند و درک کنند بعضی از مطالب تهذیب و امور ملکی را۔ بالجمله چون این سلسله آشنا شدند باعلوم و لغات یونانیان و رومیان قدرت یافتند که نقشه مصور سازند از حالات و وضع خلق و ترکیبی هند طریقه و قانون تمدن و اختلاط خلق را با یکدیگر۔

در جرمنی و بعضی از جاهای دیگر پروتستنت و من کتلیک در همه جا با یکدیگر مخلوط و ممزوج و همواره باهم در نزاع و جدال بودند و زیکدیگر قتل و غارت میکردند۔ این رستاخیز عظیم مینماید که نخستین بار بخاطر خلق خطور داد جریان رسم آزادی در مذهب یک اصول یا امر مهمی که اساس آنرا نهادند بزرگان نویسندگان منطق و یکتیک صد سال هفدهم۔

کاپرنیکس یکی از اهالی پروشیا که تولد یافت در سال ۱۴۷۳ نقشه واقعی از افلاک و انجم معلوم کرد که بعد از و نیوتان آنرا تکمیل داد۔ این مرد معلوم نمود که شمس اعظم و اکبر اجرام سماوی است و نقطه اوسط انجم است که از ان نشر میشود روشنی و گرمی و سیر سایر سیارگان از ان است۔ بعد از او (۱۵۷۱) گلیر که اکثری را عقیده این است یکی از کبار حکمای جهان و او نیز از اهل جرمنی بود ظاهر ساخت تشکل و ابر و اندازه حرکت هریک از سیاره را۔ این مرد علم آپتیک و نجوم را مع ساخت اول کسی بود که ظاهر کرد دوایری که انجم سیاره و آنها سیر میکنند بطور واقع مدور نیستند بل مدور طولانی اند و هرچند که حرکت آنها کاهی بطیئی و گاهی سریع است مع ذلک زمان طی دوایر آنها مقرر است و بهیچ وجه

کم و زیاد نمی شود۔ این تغییر و تبدیلی که در حالات خلق و در علم و دانش بهم رسید از اثر ریفارمیشن نه منحصر و خاص بود بممالک و طوایفی که از رئیس بودن پپ رم مرقوم نصارا را باد اشتمند و از اطاعت و قبول طرق و شوایع کلیسای رم سر باز زدند بلکه سرایت کرد بخاک خود ایتالی چنانچه در ملک مذکور گلیلیه (۱۵۶۴) یا باختراع یا اقلاً بتکمیل دوربین تصدیق کرد و مسلم داشت عقیده کاپرنیکس را معلوم نمود که در جرم قمر جبال و تلال است و ماه سیاره ایست ملازم ارض و نیز ظاهر ساخت که دیگر قمرها هم گرداگرد مشتری اند و دایره ایست پیرامون زهره و همچنین ثابت نمود خالهائی را که در جرم شمس اند و حرکتی را که شمس دارد بگرد محور خود۔ گلیلیه را بجکمه قضا طلبیدند و بزندان درافگندند و حکم نمودند که از ارتداد خود دست بدارد و از عقاید متوهمه کفرآمیز خود روی بگرداند و منسوب باین مقدمه این فتوی ذیل را جاری کردند (۱۶۳۳) که موجب شرمساری ازمنه و خلقی است که بعد ازان آمد تا قیامت خواهد آمد۔ فتوی مذکور این بود که "گفتن شمس را که در وسط اجرام سماوی واقع است و بدون محرکی خارجی حرکت میکند خیالی است غلط و خلاف عقل و شرع و خلاف کتاب مقدس و نیز گفتن ارض را که در وسط عالم واقع نشده است هم خلاف عقل و مخالف عقیده مذهبی است" مثل اینکه بنده هم چنین میگویند و مزید بر این میکنند خبط و ماغ را۔

باری اثر ریفارمیشن در حکومت و در رفتار خلق کمتر از اثری نبود که در حکمت و دانش داشت۔ حالکونی که پادشاهان فرانس و اسپین خود را سلاطین با استقلال یعنی حاکم با اختیار نمودند نقصان و آزار رعیت بیچاره خود خلق هر ملکی از ممالک پرتستانها مرفه ها و فواید نوی حاصل کردند و با جریان قانون و ضابطه هر گونه خلافی اصلاح پذیرفت۔ دارالامان بودن کلیسا بر طرف شد

وعلما خود قبول نمودند سزا یافتن را حتی اینکه این اثر دستیلا سرایت کرده بکلیسای روم و فقط
اثر ریفارمیشن محسوس گشت اجزای ادنی یا اوسط کلیسای روم را بلکه پپ ها را هم و پپ ها بعوض
آنکه همچشمی کنند با دربار سلاطین ظاهری و تجمل و شکوه و یا از آنها مقدم اند شتند در شهوترانی
ولهو ولعب طریقی پیش گرفتند مناسب و شایسته وضع و شان خود و باو اسطه افتادگی و
محبت و شوق تحصیل علم و فضل و با تعادل و میانه روی و حتی با تقدس و پرهیزگاری کفاره
نمودند گناهان گذشتگان خود را ـ

در زمن کتلیک ها نیز صنفی را از میان خود مقرر ساختند موسوم به جزوایت که عمل شان
این بود که مواظبت کنند امور عالم را و دریافت نمایند حالات اشخاص را در تونگری و
با ایشان دوستی و رفاقت کنند یعنی این اعمال بجهة اصلاح حال خلق و هدایت ایشان بود
این صنف از خلق تصور کردند که تربیت جوانان خاص است مر ایشان را یعنی لازم و واجب
و تکلیف شرعی ایشان است و این سلسله بهر جانب عالم روان شدند بجهة آنکه بدینان را بدین
دعوت و هدایت کنند و بزودی عدد ایشان کثرت بهم رسانید و قبل از صد سال هفدهم فقط
بعد از شصت سال از آغاز ظهور ایشان در هر ملکی از ممالک رمن کتلیک در مملکت یورپ
تمام تعلیم و تعلم و تربیت جوانان با این صنف از خلق شد و اقرار شنوندهٔ سلاطین شدند و هادی
و رهنمای امور دینیه اکثر از مردم صاحب دولت و با مکنت و اقتدار گشتند و مورد کمال
اعتبار و محل اعتماد دربار پپ ها گشتند بواسطهٔ تدین و سرگرمی و تعصب و راستبازی خود
و چون خاطر خلق را در جوانی مایل و بطرف خود راغب ساختند و طبیعت ایشان را خود تربیت

کردند در زمان مردی و کهولیت بکلی بر ایشان استیلا یافتند و در مختلف ازمنه و اوقات راهنما و مشیر و مشار بودند و بسیاری از دربارهای یورپ مداخلت مینمودند در اکثر امور عامّه و در هر گونه مفاسد و فتنی مقدمة الجیش میشدند و هرچند که استیلا و اقتدارشان فزایش یافت دولت و مکنت شان نیز فزایش یافت و ورای یک ضلع عظیم آبادی شدند در جنوب امریکا معروف به پیرگی و حکومة نمودند بر چهار صد هزار نفس - مگر افسوس بحال خلق که این استیلائی که این سلسله را بود اکثر اوقات بکار میرفت در امور بسیار مضرّة و مفسده و چونکه این سلسله را قوت و اقتدار بواسطهٔ آن بود که کمال سرگرمی و غیرت داشتند در حمایت کلیسای رُم در مقابل حملات حامیان پروتستنت لهذا اجزای آن جماعت بر خود لازم شمردند که مخالفت کنند خیالات و عقاید پروتستنت ها را و مانع شوند ترقی و جریان ایشان را - هر گونه حکمتی را کردند و هر گونه حربه را بکار بردند در مقابل مذهب جدیدهٔ اصلاح یافته و بالجمله در فنّیت مذهب مذکور و پیروان آن کمال سعی و اهتمام را بعمل آوردند -

هنگامیکه پال ۳ (پپ) اجتماع سلسلهٔ خروایت را مقرر میساخت و ایتالی بکمال علوّ و اوج ترقی خود رسیده بود و علم و کمال و فضل و هنر و دانش انگلند جدا شده از کرسی مقدّس (یعنی کلیسای رم) و مانند جرمنی در افتاده در زیر شکنجهٔ منازعات و مجادلات مذهبیه و از آنطرف در زیر بار ظلم و تعدی مذهبی هنری ۸ - این پادشاه هرچند که علم و دانش دوست بود و خود نیز در ان کمالی داشت مگر مخالفت و گفتگوی او با دربار رم و خونخواری که در امور خانگی خود جاری داشت یک عبای نشایسته بر آئینه رفتار و علم و دانش اهل ملکش و هنوز ازین زیادتر شد در عهد سلطنت دختر شش مری و ذائل نگشت تا اواسط ایام سلطنت الیزبث که بار دیگر میوز بال عنایت خود را گسترد

سه میوز هان فنای شهر نیست
سر در سفحهٔ قبل سپان نیست -

و شخص بزرگی بنام اسپنسر وجود گرفت و کتابی نوشت که فیری کوین نام نهاد و مشتمل بر تعریف و توصیف الیزبت و ارکین دولت او - شیکسپیر یکے دیگر از اعاظم و اکابر شعرای این عهد بود که میخوانندش پدر (یعنی رب النوع) دراماي انگلند یعنی کسیکه مبدع بود شعر دراما را در انگلند که اشعارش گاهی کهنه نخواهد شد و همواره تازه است - سلطنت جیمز اول رونق و تجمل یافت بحمت بعضی از مصنفین عالیشان هم در نثر و هم در نظم مگر همه بمقتضای حالت آن زمان خالی از ملاحت و شیرینی و سلیقه - در عهد چرلس اول تغییری بهم رسید در لغت انگلیش و این پادشاه خود مردی بود باسلیقه و ذوق و میز نیک و بد شعر وغیره و مشوق هنر و کمال -

در زمان پرآفت و پرفتنه ریبلیین عظیم (یعنی سرکشی) اشخاص بسیاری ظاهر شدند همه در دانش فرد و در آنوقت کمال زور و سعت لغت انگلیش کمالکان و در معرض امتحان در آمد در نوشتجات ملکیه پادشاه و اجزای دو مجلس پارلمنت او و نیز در فصاحت و بلاغت مکالمات فریقین - مباحثات و محاجات ملکی و مذهبی مادهٔ و استعدادی بخشید میلتان را که یکبار دهن کشود و او فصاحت و بلاغت را داد در کتاب و اشعار خود موسوم به پرودیس لاست (فردوس از کف رفته) که بدان گفتگو کمال پایهٔ طبع و غایت بلندی خیال بشر است - هیچ شاعری در متقدمین و متاخرین بپایهٔ میلتان نمیرسد و معدودی تا کنون مساوی آمده اند با او در قوت بیان و حلاوت تبیان -

بالجمله در این زمان نویسندگان بسیاری در انگلند یافت شدند در نظم و نثر که بعضی از انها تا کنون بی ثانی مانده اند مگر باید دانست که در این صد سال که ذکر آن در میان است و صد سال بعد از ان هم اگرچه بسیاری از بزرگان و نویسندگان آمدند مگر لغت انگریزی باین کمال و پاکی و صفائی نبود که

در این صد سال اخیر که اکنون در آخر آن استیم (یعنی ۱۸۰۰) —

در صد سال هفدهم حکمت نیز بغایت ترقی کرد چنانچه در اوایل عهد جیمز اول لارد بیکن نامی میان ظلمت و تاریکی عهد خود فروزان شد مانند آفتابی که از پس تیره ابری بدر آید و ایمن و موصوف بود که کوری در میان هیچ قومی در تمام روی ارض تاکنون مانندش نیامده است از سلف و خلف که راهنمائی کرد که چگونه باید صاحب عقل و دانش و اقعی شوند خلق - اگرچه صدها در هیچ شعبه از حکمت راه وسعت نداد مگر بخوبی و فایده مندی گست سلسلهٔ مجاز و عدم حقیقت و واقعیت حکمت را - اصولی که بیکن قرار داد و راهی که او پیش پای خلق نهاد چندان مؤثر و مفید افتاد در میان خلق ملکش که شخصی هروی نام که یکی از حکما بود فقط بتامل و قیاس دریافت که خون در جسم انسان یا حیوان متحرک است و وی و ان دانه واند که زمانی پس از آنکه دوباره چرلس ۲ تاج و تخت خود را یافت که مینامندش (یعنی باین یافتن تاج را) رستوریشن محمد برپا شد پادشاهی که اختراعی آن در بین چند سال بسیار چیزها و مطالب عمده اهم پیدا کردند در ریاضی و طبیعی - و دیگر شعب حکمت نیز خالی از ترقی نماند و هابز کتابی نوشت در اخلاق و نیوتان در حکمت طبیعی که همه را سنجید و آزمود و باثبات رسانید و پای خود را بجائی گذاشت که ابدالدهر موجب حیرت جهان ست و در جهان باقی خواهد بود تا جهان باقیست - بالجمله متیوان رشته هر علمی را نوشت بطور تفصیل و کم و کیف هر کتابی را که در این عهد نوشته شد و هر علمی را که اساس نهاده گشت بیان کرد و انصاف داد

در اواسط صد سال هفدهم تقریباً تمام تجارت کرهٔ ارض در کف انگلیش و دچ بود و لیکن تجارت دچ رو بکاست فاحشی رسید از قانونی که جاری شد در انگلند معروف به انگلیش نوگیشن اکت که مجلس شورای سلطنت جمهوری انگلند در سال ۱۶۵۱ جاری کرد و جنگهائی هم که بعد از آن واقع شد در میان انگلند

سلطنت بیکن

ترقی حکمت

لارد بیکن

هروی

مزاج انسان

چرلس ۲

رستوریشن

هابز

نیوتان

نوگیشن اکت

ترقی دریانوردی و کلنیز یشن یا سکونت در ملک دیگر

سال ۱۶۶۰ الی ۱۷۴۰

وبا لبد هنوز پیش از پیش موجب اختلال و تنزل تجارت فرنچ گشت مگر با وجود این تجارت فرنچ با حدود مشرق هنوز بخوبی جاری بود حالکونی که تجارت انگلند در حالت ضعف و نقاحت جاری بود الیمه از زمان رِوالیوشن[1] - ولیکن این ضعف و نقاحت انگلند را قوت بخشید و تلافی کرد معموریت و آبادی و زراعت کلنی های آن در شمال امریکا که بسیاری از مال التجارهٔ مملکت یورپ را بخود کشیدند و نیز تجارتی که جاری داشت با اسپین و پرتگال و ترکی - در سال ۱۶۶۴ کالبرت[2] کمپنی فرنس مقرر نموده بهندوستان فرستاد و در جائی که مینامندش پانڈیچری[3] در ساحل هندوستان لنگرگاهی این کمپنی ترقی نکرد - دولت و تجارت ملک فرنس عمده بحسن هشیاری و محنت خلق آن است و نیز بحاصل خیزی طبیعی زمین آن - شراب و برندی و زیتون و غیر ذلک آنرا روزگاران همه جای عالم طالب و محتاج بودند و بحسن اهتمام و اساس نهادن کالبرت کارخانه جات عالیه بسیار خوب پارچهای زربفت و ریشمین و قالیچه و مخمل و کتان و دیگر اشیا و امتعهٔ فرنس تمام مملکت یورپ بلکه عالم را قریب پنجاه سال محتاج بخود ساخت و در عالم در آن جاری بود - کالبرت تمام خیال خود را گماشت بیافتن و ترقی دادن پشمینه و اهل فرنس بیافتن پارچهای لطیف و استعمال هشیر سلیقه در رنگ ریزی و طراحی و بواسطهٔ قرب و جوار و قرب بندر برودی تجارت ملک عثمانی را در قبضهٔ خود در آورند که قبل ازان بغایت فایده مند بود بجهة انگلیش و نیز بهمین جهات و جهات دیگر فرنس را بهره وافی وافر بود از تجارت اسپین و پرتگال -

واقعهٔ رخ داد در سال ۱۶۸۵ که مینوفکچری یا کارخانه جات فرنس یکلی درهم شکست و آن این بود که صنفی از کارکنان بودند که آنها را میخواندند هیوگنات[4] بحسن سعی و اهتمام و هنر مند

که دوشتنگار خود را نهایت کمال رسانیدند یعنی آنچه از دست ایشان درمی آمد از ساختن و بافتن
مورد تعریف و تحسین بود و ایشانرا کالبرت مشوق بود و دولت گزافی بچنگ آوردند و باین واسطه
مورد حقد و حسد دیگران شدند پس از مرگ کالبرت دست بایذا و آزار این سلسله کشودند
(یعنی عمده بواسطه مذهب) این سلسله بجان آمده بممالک مختلفه مثل هالند و انگلند و دیگر
ملکها گریخته پناهیدند و بسیاری هم قتل رسیدند - باری این فرقه با خود بردند هنرمندی و
کمال و محنت و حتی حاصل محن خود را - در این بین ها کلنی های انگلیش و فرنچ در شمال امریکا
وسعت دادند حد و خود را و فزایش یافتند در دولت و خصلیت - کلنی فرنچ که در کنده ابود
فزوده شد و لوازیانه بر آن مزید شد و راه آمد و شدی کشوده شد از دهنه رود سینت لارنس
تا دهنه رود میسیسیپی - کلنی های انگلیش که بیش بودند در خلقیت و زراعت کمال وسعت
را بهم رسانیدند و اگر فتند سراسر ساحل امریکا را از بحیره فندی تا رود الکتهمه و چوب بسیار
خوبی بجهة بعضی از مصارف در نیو انگلند (انگلند جدید) حاصل میشد و بعضی جاها از کف دریا
بدر شده بقبضهٔ انگلیش در آمد در سال ۱۶۶۴ و نیسیلونیا مقبوض و مسکون شد در سال
۱۶۸۱ و از این مقام حبوبات و سایر چیزهای دیگر بحساب حاصل میشد که هم بکار بازار خودش میخورد
و هم بکار بازار یورپ می آمد - تنباکوی ویرجینیا یک رشته متاع گران بهائی شد و یا
خراج عظیمی گشت و در دو مقام که هر دو را کرولینا میخوانند برنج و نیل و دیگر اشیا بزودی مال
التجارهٔ وسعی شدند و بیرون برسانیدند مگر تجارتی که بغایت فایده مند بود هر دو طایفه را
تجارت کلنی های ایشان بود در جزایر وست اینڈیا و این جزایر بهترین تجارتگاه های

سنه ۱۶۶۴ گرفتن انگلیش
سنه ۱۶۸۱ سینت لارنس
سنه ۱۶۸۱ پنسیلونیا
سنه ۱۶۸۱ کرولینا

هر جائی هست لذا برای مینوفکچری فرنس و انگلند هر دو متعلق بهر ملکی که باشند آن ملک اکفایت
میکنند از شکر و رم و پنبه و قهوه و نالیجر و بعضی امتعهٔ دیگر که از طلا بهتر اند۔
پس از تسخیر مکسیکه و پیرو که از انجا طلا و نقره بیحد و بیحسابی حاصل میشد اهل اسپین
فراموش کردند هنری پنجم را دو فرقه خاصی از اهل فرنس و انگلند که آنها را میخواندند
بکانیرو (دزد دریائی) بطمع افتادند که جزیرهٔ مذکور را بگیرند و این فرقه ابتدا در سال ۱۶۳۲
جزیرهٔ کوچکی را گرفته مسکن و مادی خود ساخته بودند (تُرتُگا) و چندان اشکالی ندیدند
که محل سکونتی نیز در شمال هیسپنیولا قرار دهند و این فرقه بی دانش خبگلی باین نام مذکور معروف
شدند بعلت آنکه گوشتی که شکار میکردند باد و خشک کرده میخوردند۔ بالجمله فرنس و انگلند
در واقع ممنون و مرهون این فرقه دزد اند در آبادی کلنی ها شان یعنی معموری کلنی های
وسط اینديای این هر دو ملک از این فرقه دزدان شد۔ این دزدان دسته دسته و جوقه
جوقه شده در کشتی های خورد نشسته بعد و بیست و سی نفر و بدریا روان میشدند مگر کشتیهای
ایشان همه سر کشاده بود که مورد هر گونه خطر و صدمه و گرما و سرما بودند و هر چند که در وقت
ضرورت و لاچاری حمله می بردند بر جهاز هر قومی که نزدیک شان می آمد در دریا مگر جهازی
که متعلق بود برعیت اسپین بیشتر در مدّ نظر شان بود و قاصد بودند که یغما کنند و غالباً انچه را
که یغما میکردند می بردند در جزیرهٔ ترتگا که ملجا و پناه گاه و محل سلامتی ایشان بود در اوقت
مگر پس از زمان آن سخت شی از این فرقه که فرسخ بود در بعضی از بنادر هیسپنیولا رفتند و خود را
در انجا ها ساکن ساختند بجهة در دسر دادن اهل اسپین و آنها که انگلیش بودند چه میگار رفتند

که در آنجا بخوبی میتوانستند یغمای خود را بفروشند و بمصرف سانند و آنچه که یغما میکردند بطور تعادل و قسط
در میان خود قسمت میکردند و خوراک و لوازمی نیز بجهت بیماران و ماندگان کنار میگذاشتند و خود را
جماعتی ساختند با قانون و ضابطه و از فتوحات خود دلیر و شیر گیر شده به کناره ساحل امریکا
و بهر کجا که میرسیدند غارت میکردند - درمیان این سلسله نخستین کسیکه نامی شد در این وضع
و طریقه رهزنی مانتبرس نامی بود چندان بی ملاحظه و حیوان صفت و چندان موجب هراس
و خوف اسپنیارد ها بود که ملقبش ساختند به "ریشه کن یا بیخ برکن" - دو نفر دیگر هم بغایت معروف
شدند در دزدی هم در صحرا و هم در دریا و اعظم کارهائی که نمودند اگرچه چندان فایده بر نگرفتند
این بود که با هفت جهاز و شش صد و شصت نفر همراهی به خلیج و نزوایلا رفتند
(۱۶۶۷) - ولیکن از همه این دزدان دریائی چه فرنچ و چه انگلیش هیچ یک چنان
منصور و مظفر نگشت و هیچ یک چندان کار عجیب و غریب نکرد که شخصی از اهل ویلز موسوم
به هنری مورگان - هنگامیکه آن اشخاص سابق الذکر در جزیره ترتگا غنایم خود را تقسیم میکردند که آن
جزیره ونزوایلا آورده بودند این شخص از جمله کاردان شد که تاخت آورد بر پورت بل
و انگارش چندان بکر بود که بمجرد آنکه بساحل آن مقام رسید حراس و محفظین آنجا بکلی مضطرب
و حیران ساخت و مهلت آن ندادند که اسپنیارد ها دست از پا خطا کنند و فرصت مقاومت
جویند و خود را مالک آن قلعه ساخت - بالجمله علاوه بر مال التجاره گرانقدری که بدست آورد مبلغ
وده لک زر نامسکوک هم یافت (۱۶۶۸) و به جمیکا مراجعت کرد و اراده نمود که بجای دیگر یاغیت
آرد سه جهاز جنگی اسپین در رسیدند و خار راه عزیمتش شد ولیکن حیله کرد که با منابع تمیت

فرار کرد و مجدداً اشیاء غارتی خود را بجمیکا فرستاده بغرامت عظیم تری مکلف شد و با کشتی بسیار و جمعیت بیشماری بدریا قدم نهاد و به یکی دو خزیره دیگر رسیده چند روزی بخوبی غارت آنها کرد (۱۶۸۰) چنانچه میگویند که سهم خودش از این یغماده لک شد پس تمام دولت خود را بجمیکا آورده گاهی دیگر خیال سرقت نکرد و از آن شغل دست بداشت - بالآخره بچندین جهات و جنگ فیمابین انگلیش و فرنچ در یوالیوشن ۱۶۸۸ کم قوت و استیلای این فرقه دزدان شکست و در این اوقات پادشاه اسپین با انگلند متحد شد و انگلند دزدان انگلیش را از دزدی کردن مانع شد مگر دزدان فرنچ باز دست برد بکلنی های اسپین میرسانند و بخوبی هم منصور می شدند تا آنکه مصالحه شد در سال ۱۶۹۷ که تمام جهات گفتگو و مواد خصومت و دشمنی از میان فرانس و اسپین اصلاح پذیرفت و در هر کجا اسباب منازعتی بود مرفوع گشت در آن وقت این سلسله زهرناک به کلی سلسله گسیخت و پراگنده شدند بلکه نامی هم از ایشان در جهان باقی نماند —

قبل از این زمان کلنی فرنچ در هیسپنیلا بکمال معموری رسید و جمیکا که تمام غنایم مکسیکه و پیرو در آن جمع شده بود و نیز بخوبی معمور بود و چون دزدان دریائی هم این جا را از هر جای بهتر پسندیده و هر چه غنیمت بدست می آوردند در آن جمع میکردند بنا بر این بواسطه این دولت عظیم هر شعبه از زراعت روی بفزایش و ترقی نهاد و پس از آنکه این دزدان معدوم شدند یک چشمه دولت دیگری پیدا شد بجهة این زمین و آن این بود که ساکنانش را توانا کرد که راه تجارتی کشانیدند جائیکه در دست اهل اسپین بود که اصل دولتشان از انجاها بود و این تجارت بی فایده را تقویت کرد معاهده آشرکت که در آن شرط بود که هر قدر غلام سیاه که بجهة نوکری کلنی های

اسپین لازم باشد در امریکائی جنوبی انگریز کفایت کند یعنی تجارت آن با انگریز باشد۔
این معاهدہ تجارت دریائی اسپین را موقوف داشت و جهازات عظیم الشانی را که موجب
افتخار اسپین بود بیکار گذاشت و همه عوایدش در کیسہ انگلیش داخل شد لہذا اسپین اراده کرد
ممنوع دارد این امر را موجب گفتگوی طرفین شد و یک معاهدہ جدیدی کردند در سال ۱۷۳۹
که اہم شرایط آن این بود که پادشاه اسپین نود و پنج هزار پوند (نه لک و نیم) بدهد بعربت انگلیش
بجهة نقصان ایشان مگر این معاهده باز بر وفق خاطر خواه انگلیش نشد و ولپل (سر رابرت
ولپل) که وزیر اعظم انگلند بود ناچار شد که یا جنگ کند با اسپین و یا از وزارت استعفا دهد پادشاه
اسپین هم زر مذکور را بروز موعود نداد و لہذا بہانہ شد ولپل را که اعلان جنگ دهد یک
قطار از جهازات جنگی در تحت حکمرانی آدمیرال هاک روان شد بساحل اسپین و آدمیرال
ورنان بجانب دست اندیار روان شد با شش جهاز و یکصد و چهل سپاهی و این
آدمیرال بندر پورت بل را در روز ۲۰ نومبر ۱۷۳۹ بگرفت و بواسطه آنکه بسیار بدہوا
بود خواندش "گوراہل اسپین" ولیکن بواسطه بازاری که مقرر شد در آن زمین
همه ساله چهل روز معموری و آبادی آن جائی دیگر و در کره خاک نبود و هر گونه مال التجاره
در آن می آوردند۔ این فتحمندی بسیار انگریزان را مبتهج کرد و هر دو مجلس شورای انگلند
پادشاه خود را مبارکباد گفتند بجهة فتح بندر پورت بل و بختیاری ورنان چندان بود
که مشار الیه را بحکومت مدامی جهازات جنگی انگلیش دست اندیا مقرر و سرفراز کردند۔
گرفتن پورت بل تمهید و مقدمه شد امر عظیم جهم تر را و آن این بود که بکلی متصرفات اسپین را در امریکا

سه آدمیرال ورنان
امیر البحر انگلیند
پادشاه اسپین

پایمال کنند ولهذا باین اراده وعزیمت یک اسکوادرن انگلیش بدریای جنوب روان شد
درتحت امارت کمدر انسان که تاراج وپایمال کند سواحل پیرو وچیلی را وازان طرف
یک فلیت یا قطاری مشتمل بر ۲ جهاز درتحت امارت چلنر اگل فرستاده شد با جهازات
بسیاری دیگر که درآنها سامان ولوازم آتش خانه وغیره بود با لشکری بیش ازده هزار مرد
که در دست اندیا مستعد باشد بجهة یاری وزنان واگر ضرورت بهم رسد یاری کنند لسناهم
حکومت لشکر بری واگذار شد به لارد لنکسٹر واین مردی بود جهان دیده وکار آزموده
مگر بمجرد رسیدن به دست اندیا برد وحکومت لشکر مذکور واگذار شد بگری ونت ورث
نام مردی ناآزموده وسر خود وبی لحاظ - درانجا چیزی که لازم بود اتفاق بود مگر افسوس
معدوم گشت ونت ورث وزنان هر دو مخالف بودند با یکدیگر هم درمحبت وهم
درراى وفکر و بالجمله تفصیل لازم ندارد اراده کردند حمله برند بر گرتجنا با انکه بیست هزار
مرد از ایشان تلف شد طرفی بستند ازان غنیمت (۱۷۴۱) و با نگلند مراجعت کردند دست خالی ومشت باز
اما انسان راچه پیش آمد - انسان طوفانی استقبال نمود (۱۷۴۰) و دو جهازش
تباه شد واکثر سپاهش از بیماری تلف گشت تا انیکه بجزیره فرنندز رسید ودرین
جزیره همراهیانش را سلامتی مزاج وصحت جسم وجان باز آمد وقدم در دریا نهاده غنایم
چندی از ساحل چیلی بدست آورد وشهری را در کناره پیرو غارت کرد وبقدر سی هزار
پوند نقره نامسکوک هم بچنگ آورد - مگر پیرز نامی که حاکم بود یک اسکوادران اسپین را
عزم جزم نمود که مقاومت کند با او بهر نحویکه باشد لهذا انسان پس از انکه دو هزار نفر

۷۱ اسکب وادرن
۷۲ کمدر انسان
۷۳ چلنر اگل
۷۴ لارد لنکسٹر
۷۵ گرتجنا
۷۶ فرنندز
۷۷ پیرز

از همراهیانش تلف شدند لابد گشت که مراجعت کند به لیلبنتا و خبر شکست دیگر انگریزان را
هم شنید کم دل و کم جرات شده دانست که مناسب نیست بدنبال غرمیت خود روان شود
و چون از هر چاره لاچار ماند بجانب چین روان شد و پس از طی مسافت بسیار طویلے
بر آفت بچین رسید و در آنجا جهازات خود را مجددا تعمیر و تیار نموده روبحیط نهاد و جهازی
از اسپنیارد ها بچنگش در افتاد و اموال از خزاین بمقدار سیصد هزار پوند دسی لک روپیه
و متعه قیمتی دیگر و مجددا بچین رفت و در آنجا عظمت و جلال انگلیش را ظاهر کرده با نگلند
مراجعت نمود (۱۷۴۰ - ۱۷۴۴) باکمال عزت و حرمت داخل ملکش لغایت خورسند
و شادمان گشتند از دیدنش زیرا که همه خاطر جمع بودند که با تمام همراهیانش تلف شده بود۔
در اوایل صد سال هجدهم رؤس بکلی جنگلی و بی دانش بودند مگر بزدی و غایت شتاب روی
بترقی و انسانیت نهاد۔ در پلینڈ منهور رسم فیودل جاری بود پادشاه هیچکاره و خلق عبد بوده
و شرفا و امرا زبردست و ظالم بودند۔ اسویدن و دنمارک تنزل نمودند گر میباید
که خوش بودند و هنوز فلچری و تجارت و زراعت در میان شان روی ترقی داشت اسپینا
میتوانست لاف زند و افتخار کند بوجود لینیس یکی از حکمای طبیعی دان عظیم الشان متاخرین
جرمنی در این زمان کذکرش در بیان است کمتر از هیچ مملکتی نبود و زراعت و منیوفکچری و
هنرهای مکنیک و بعضی از جاهای آن بسیار فزایش یافت بخصوص در پرشیا و علم و هنرها
یدی نیز بغایت ترقی کرد و در حمایت و تشویق فردریک ۲ و نوشتجات کشتز و کلاپشاک
و دیگر خردمندان هم ترجمه شد در بسیاری از لغات جدیده۔

ترقی مدینه و خلق یورپ در اواسط صد سال هجدهم

اهالی اسوتیز لند که معروف جهان بودند در حب آزادی وحب وطن روزگاران متقاد
بودند که خون خود را الفروشند بدیگر طوایف یورپ همچنانکه دیگر طوایف حاصل خاک ملک خود را
میفروشند کمال سعی و اهتمام را نمودند که جبال لم یزرع خود را سراسر سبز و مزروع سازند
و چها بمحنت حصول زحب وطن را از کف دادند و ملک هالند بکلی هرج و مرج افتاد
و بجز تخم حرص و اجتماع و دولت تخم دیگر چیزی در دشت خاطر ساکنان آن پاشیده نمی شد
ابتدای بازدهمین صد سال هجدهم یک آب و تاب دیگری بهم رسانید بواسطه دربارهای سلطنت
تورین[1] و نیپلز[2] که در آنها هنر و کمال و علم و دانش را بغایت تشویق میکردند و اگرچه
نقاشی و حجاری روی بتنزل نهاد و نوازندگی و شعر بغایت کمال رسید و در این ملک
وضع مدینه بی نهایت ترقی یافت در اسپین در زمان استیلا و سلطنت پادشاهان خاندان
بوربان[3] و معاشرت و مخالطت مرد و زن عمومی بهم رسانید و آسان گشت و یک سلیقه
و ذوقی هم پیدا شد در میان خلق آن ملک در زراعت و هنر و منیوفکچری و حتی حدت و گرمی
نیز در میان شان پیدا گشت بجهة شمشیر و جهان گیری و بلندی همت - پرتگال هم پس از
دفع و رفع سلسلهٔ جزوایت یک چنین حالتی بهم رسانید و ذوق سرگرمی رحل اقامتی
افگندران - در فرنس چنانچه قبل ازین بیان شد حالت مدینه قبل از انقضای صد سال
هفدهم در غایت عروج و کمال اوج بود در تربیت و دانش و لیکن بدبختی هائی که روی
بملک مذکور آورد در سنوات اخیر سلطنت لویس ۱۴ رفتار خلق را غبار آلود ساخت و مذهبی
بهم رسید در دربار فرنس اسرار یه که جمعی را گرفتار کرد و هر کسی آنرا پیشهٔ خود ساخت چنانچه

بعضی از شعرای نامی در این وضع و رویه جدید کتابها نوشتند و عرفا نها یافتند - اصل منشا این
فقره این است که لارد مکالی مختصری مینویسد در آن " در اوایل صد سال هجدهم لویس ۱۴
فرنس در اواخر ایام حیاتش تقدس شعار ساخت و عزم جزم کرد که رعیت خود را همگی تقدس
دثار سازد - در محضر خاص یا عام در بر سر خوان شراب و طعام هر شخصی را که اتفاقاً مشاهده و ملاحظه
مینمود که نه بر وضع اهل منبر و محراب حرکت میکرد سر بجرکت می آورد و ابرو ترش میساخت و
خلعت و انعام و جائزه و بخشش میداد خلق را بجمله زهد و تقوی شان در و دیوار کلیسا مخزن
و منبر پر بود از شمشیر و زیب و زینت و تمام سپهبدان فرنس در عبادت اشتغال داشتند و بندرت
پیدا میشد یکی در میان دیوک ها و امرای کبیر فرنس که کتاب مقدس (تورات و انجیل) در جیب یا
بغل خود نداشت - این زهد و ورع واقعاً سمی شد مگر چون رسم هم بی دوام بود چه بجز دانکه پادشاه
مذکور را به سنت دنی بردند (گویا مدفن او بود) که ورق برگشت و آن سبو بشکست و آن
پیمانه ریخت همان اشخاصی که چند ماه قبل از آن سراپا ورع بودند و با اصوات ضعیفه و صورتهای تقشف مینمودند
در میخانه نشسته بکشیدن شمپین مشغول شدند و داد فسق و فجور دادند " باری گفتگوی سختی
بر پا خاست در میان دو فرقه از علما و پیروان طرق مختلفه جنسنیت و جزویت
بر سر بعضی از شرایع دینیه و این تنازع بر هم زد اوضاع فرنس را در ایام عروج و بهتری عهد لویس ۱۴
و بشمار اشخاص صاحب مادّه و توانا از دو طرف قلمهای خود را بکار بردند مگر فرقه نخستین بر آیا شدند
چند نفر از نویسندگان و شعرای معروف که دو صرفه با اینها بود یکی در حجت و بحث جدال اقتدار داشتند
و یکی در سخریه و استهزا مگر در این وقت که حال بر این منوال رفت سلسله دوّمین دست بر دند بعد

وجفاجوئی وبعد ازان یکصد و سه مسئله برم فرستادند بجهة حکم بطلان آنها که ازانها یکصد و یک را
خطا پرساختند که برخلاف مذهب و شریعت عیسوی بود (۱۷۱۳) - حکم بطلان عقاید جنسنیت ها
در رسید و بعوض آنکه رفع تنازع فریقین را نماید تمام فرانس را برانگیخت و سراسر ملک را مشتعل
ساخت - اکثر خلق و مجلس پرلمنت و اسقف بیشاپ پاریس و پانزده ملای دیگر و بسیاری از
اعاظم و بزرگان ملک ضدیت و مخالفت کردند و قبول ننمودند انچه که در فتوی پپ نوشته بود
که بکلی مخالف آئین کلیسای فرنس و قانون ملک و حقوق خلق و امثال ذلک بود - لویس ۱۴ که بکلی
عنان اختیارش در کف جزویت ها بود و حمایت و قبول نمود آن فتوی را و فوراً تمام خلق
ملک بدو قسمت و دو فرقه شدند - مگر فوت لویس ۱۴ رفع آن گفتگو و تنازع را نمود و دیوک
اُرلینز و زمانیکه نایب السلطنة بود حکم نمود که آزار و اذیت موقوف شود از طرف جزویت ها
و از این طرف هم علمای جنسنیت ها را برآن داشت که قبول کنند انچه را که در آن فتوی درج بود
و این فرقهٔ اخیر خود را الاصلاح دیدند بقبول نمودن آن فتوی حتی اینکه اسقف بیشاپ پاریس نیز
بنا چار برخلاف عقیدهٔ خود عمل نمود در سال ۱۷۲۰ بجهة آنکه ملک و خلق در امان باشند - از آن زمان
تا سال ۱۷۵۰ این فتوی در دست مردم بود و جریان داشت هرچند باکمال اکراه و عدم میلان
خاطر گرموجب درد سر و فتنه و فساد نشد - مگر باید دانست که این کتاب را گنجایش آن نیست که
همهٔ مطالب و واقعات را در آن فکر کنیم چرا که هریک از این رشته و شعب طویل بسط دارد و باین اختصار
تمام نمی شود و بازدر میان این فرق مخالفت و گفتگو جاری بود و هر زمانی یک شعبه و شاخهٔ جدیدی
پیدا میکرد و هر زمانی اجزای فرقه بجانبی مایل بود و نمان دیگری بجانب دیگری -

باوجود وجود این فتن و آشوب ترقی دانش و علم و کمال و هنر خلق از جریان باز نه ایستاد
در اواسط صد سال هیجدهم و بسیار چیزها یا تازه اختراع شد یا تکمیل یافت دُوهَمِل یکی از حکما
بحکمت و خردمندی علم زراعت را ترقی داد و مطالعه و تحصیل آنرا حرفهٔ عام ساخت و یک نوع
سلیقه و ذوقی از برای زراعت نمودن ایجاد نمود حالکونی که مَانتِسکیو و هِلوِشیس همه
خیال خود را مصروف داشتند در امور ملکیه و مدنیه و اخلاق و ظاهر ساختند علاقه و اتحاد بنی نوع
بشر را با یکدیگر و ضرورت بودن حکومت و قانون بجهة انتظام امور و سلسلهٔ معاش و رابطهٔ انسان۔
رُوسُو و دَلآمبر و دِیدرُ که علوم ادبیهٔ فرنس بوجود ایشان تکمیل پذیرفت کتابی جمع
نمودند مشتمل بر علوم تمام عالم موسوم به اِنسیکلوپیدیا (خزینة العلوم) و از انگونه بزرگان در علم و کمال
و هنر و ادبیات و حکمت بیشمار بودند در این زمان که ذکر آنها موجب اطناب و تفصیل است۔
در ملک انگلند نیز پس از زمان رِیوالیوشن علم و کمال و هنر بی اندازه فزایش و ترقی یافت
هنگامیکه هر دو امور دینیهٔ و دنیویهٔ انتظام گرفت و حقوق دینیهٔ و دنیویهٔ خلق را حدّ و حدودی
مقرّر شد و این مبارک واقعه موجب شد تامل و تدقیق را در امور پلیتیکیهٔ یعنی ملکیهٔ و خشونت یا معقولیت
وَلیم دَمری (ملک دلکه) سدّی کشید در طریق حرکات لغو و نا بایستهٔ دربار سلطنت خود که بعادات
قوم انگلیش را موجب کره در رنجش آمده بود در عهد سلاطین ماتقدّم۔ در این عهد لاک کتابی نوشت
در امور حکومت و وضع حکمرانی و اِسوِیفت کتابی نوشت در ظرافت و لطایف هر دو نخبه چه
در فصاحت و بلاغت و چه در فایده مندی۔ و لیکن خلق انگلند چنان دانسته بودند که وَلیم رئیس
فتنه بود و لهذا از حضور او جدا ماندند و بهمین جهة ترقی ادب و سلیقه ذوق تا زمان آن (ملکه انگلند)

چنان نبود که بایستی باشد - ازاین زمان مذکور شروع شد ظهور کارهای بسیار عظیمه مهمه و ازاین
زمان قوای مدرکه و ذایقه و مکلمه مرلباژو گذلفین سامرز هرلی وسنت جان
در معرض بروز و ظهور آمد و ازاین زمان اتحاد و پیوستگی پیدا شد درمیان دانشمندان و بزرگان و
امرای ملک که بایشان بواسطه صنف اخیر گاهی از کف نگذاشتند اخذ و استفاده و استفاضه را یعنی
قبل ازاین امرای ملک را با اهل دانش رابطه نبود و دراین زمان رابطه بهم رسید و ازایشان اخذ
کمال میکردند - اسولیفت آدیسن کانگریو رُوو اِستیل ونبرُو
پیتر یار پپ و دیگر بزرگان با دانش آن زمان نه فقط یار غار و همدم و ندیم اعاظم و اکابر
قوم بودند بلکه اکثری ازایشان در بدایت سن و اوّل شباب صاحبان بعضی مناصب و خدمات
درجات او واسط حکومت بودند -

چند نفر ازاین اشخاص عظیم الشان بایکدیگر مع شده اخباری روزمرّه جاری کردند موسوم به
"اسپکتیتار" که بواسطه مطالب مندرجه عالیه و بی پروائی در استعمال سخنان درشت استوار
آن اثر غریبی بهم رسید در ترقی وضع و حالت و ذوق و رفتار و کردار خلق - بدنبال این آ بعضی
نوشتجات دیگر و اشعار بسیار عالیه در عشق و محبت و کتب بسیاری نوشته شد در هریک از شعب
اخلاق و تهذیب و ادب و اسولیفت و رُوو اشعار و کتبی نوشتند که چون از الفاظ
و عبارات و فقرات و کنایات نابایسته بر کنار بود موجب ترقّی ادب و معقولیت خلق گشت
بالجمله این نویسندگان در نثر و نظم که آمدند و رفتند و کتب متعدده نوشتند ترقّی دادند لغت و
دانش و وضع رفتار و گفتار و کردار خلق را و خلق را در دانش و علم و ادب صاحب ذوق ساختند

(یعنی این اشعاری که پر کرده است دیوان قاآنی و یغما را در کتب نوشتجات دیگران هم بود در مملکت یورپ مگر از میان برداشته شد و خلق دانستند که اینها خلاف ادب و تهذیب است) باری در این عهد و ازاین به بعد بیشمار اشخاص آمدند و هریک در هر شعبهٔ از علم و دانش و حکمت و ریاضی و غیرهم که بود چیزها نوشتند و هر رشته را تکمیل دادند مگر اکنون مقام ذکر آنها نیست و باید دانست که تاریخ یورپ مشتمل است برانچه واقع است در میان مختلف ممالک و طوایف همه ممزوج و مخلوط و چون اراده حقیر این است که تاریخ هر ملکی را مختصری هم جداگانه بنویسیم لهذا میتر سم که اکثری از فقرات و واقعات مکرر شود و بنا بر این خوانندگان را رجوع می دهیم بتاریخ مخصوص هر ملکی جداگانه و در اینجا تاریخ یورپ را ختم می کنیم۔

# مُلک انگلستان

## جغرافیای انگلند

انگلند بدون الحاق با اسکاتلند و آیرلند ملکی است بغایت پر دولت و پر خلقیت با آنکه وسعت آن بمیل مربع ۵۸۳۱۱ میل است و طول آن ۶۲۵ میل و عرض آن ۳۲۰ میل و با لحاق اسکاتلند ۶۰۰ میل طول دارد و بزرگترین جزایر مملکت یورپ است و به هیچ ملکی از ممالک یورپ محدود نیست و صفحهٔ سطح این ملک مشتمل است بر کوهستان و شمال و غرب و اتلال و فراز و شیب و جنوب و مسطح و هموار است در وسط جانب شرق ـ

اطول جبال این ملک سلسلهٔ پینین[1] است که ۲۷۰ میل طول دارد و ارفع قلل کوههای این ملک سنودان[2] است که ۳۵۹۰ فوت رفیع است ـ

هوا ـ هوای انگلند بواسطهٔ واقع بودن آن در خط تمپریت زئن و جدا افتادنش از سایر ممالک مداومت ورزش بادهای بسیار از اطراف آن و ارتفاع آن سطح دریا معتدل

[1] پینین
[2] سنودان

تر و سالم تر از اراضی دیگر عالم است مگر البته شکی نیست که تابستان آن بسیار گرم است و زمستان آن بسیار سرد ۳۰ درجه کمتر فرق میان اقل گرمی تابستان است و اقل سردی زمستان با بیست که غایت گرمی در شهر لندن ۷۳ درجه است و غایت سردی ۳۷ درجه که فرق آن ۲۶ درجه است مگر چون بادهای بسیار گرم می وزد از جانب مغرب و جنوب مکرر بخارات گرم می آورد و اغلب ابر است و اکثر بارش می بارد و مکرر مه سخت می افتد و هوا را مرطوب دارد و به همین جهات و اسباب طاقت و توان و طول عمر خلق و سرسبزی و خرمی زمین و نمایش و فرخاکی و دشت و صحرای انگلستان وابسته است مگر در حدود شرقی آن قضیه برخلاف است و غالبا هوا منصر است هم حیوان و هم نبات را

**خاک** ـ بجز بعضی از کوهستان های شمال و مغرب و بعضی جاهای دیگر اغلب خاک انگلند حاصل خیز است و اقسام و انواع حبوبات و سبزی آلات و میوه جات بسیار خوب بافراط از آن حاصل میشود و ضرورتی ندارد که بگوئیم تا بچه اندازه دولت و محنت صرف شده و میشود در معموری و حاصل خیزی زمینهائی که سابق بر این در این ملک تماما خنگل و لم یزرع افتاده بود ـ

**حاصل** ـ حیوان اهلی رفته رفته بکلی نیست و نابود شد هر چند که ملک معمور و آباد گشت و خلق دانشمند شدند و چون جنگلها و دشت ها که سراسر اینملک را فرا گرفته بود مفقود گشت یعنی مرتع و آباد شد و وحوش و سباعی که در آنها بودند نیز معدوم شدند بجز اقسام معدودی از وحوش که بخصوصه آنها را حراست و تربیت میکنند که مفید عام هستند ـ و سبزی آلات ملک انگلند مرهون است دیگر ممالک خارجه را که اکثر سبزی آلات را از انجا ها آورده اند و تربیت کرده اند همچنانکه اکثر میوه جاتش هم از ممالک غیر آمده است والا در این ملک نبوده است از قدیم ولی خاک انگلند چندان حاصل خیز است

که هر قسم از نباتی که از سایر ممالک آورده اند در آن بکمال خوبی حاصل میشود و می روید در آن —
معدنیات انگلند بخصوص زغال و آهن چندان است که همه دولت و معموری آن از این دو جنس است

**خلقیت و لغت** — خلق انگلند در اصل از ذوات **تیوتان** اند ولی از شعبه ورشته
**انگلس و سکسن و جوت**[1] که آمده و ملک مذکور را مسخر ساخته اند در صد سال پنجم عیسوی و
ساکنان اصلی و باشندگان قدیمی این ملک از ذوات **سلت** بودند که یا تباه شده اند یا بدست فاتحین
مذکوره یا با ایشان مخلوط و ممزوج گشته اند — خلق **ویلز** از نژاد **بریتان** های قدیم این ملک اند
که منتهی می شوند بقوم یا ذوات سلت — بالجمله بحساب و شمارهٔ اخیری که شده در سال ۱۸۷۱ عیسوی
خلقیت انگلند و ویلز روی هم رفته بیش از ۲۲۷۰۰۰۰۰ نفس بود — لغت مردم این ملک بسته
از زبان تحریف یافتهٔ جرمنی از شعبهٔ لغت تیوتان و سراسر این ملک بهمین لغت متکلم اند جز در بعضی
از جاهای ویلز که بلغت سلت تکلم میکنند — پای تخت و دار الملک انگلند لندن است که خلقیت
آن قریب ۳ میلیون بهت و فراگرفته است ۶۸۲ میل مربع زمین را —

**حرف و مشاغل** — شغل و پیشهٔ عموم مردم انگلند زراعت است و مینوفکچری و کندن
معادن و تجارت — اگرچه بنای این مختصر و قدر اختصار نهاده بهت مگر همه مراد بنده این است
که خوانندگان فایده برگیرند و نه فایدهٔ ظاهری فقط بلکه فایدهٔ باطنی هم لهذا لازم میدانم که بعضی مطالب
را که بسیار اهم اند اشارهٔ بآنها نموده و در ذکر آنها اندکی بسط دهم — اما زراعت ملک انگلند مختصر
هر چه زراعت شود ما را کاری نیست مگر زمین **یونیتد کینگدم** (یعنی انگلند و اسکاتلند و آیرلند)
بیش از ۷۵ میلیون جریب است از این مقدار و جمله بموجب نوشته که در سال ۱۸۶۸ در دو مجلس

[1] جوت قوم قدیمی بوده

# جغرافیای انگلند

شورای انگلند حاصل کردند در خصوص زراعت که بملاحظه اجزای مجالس مذکوره برسد ... ۴۵۶۵۲ جریب
در زیر زراعت وغیره بوده است باین موجب ... ۱۱۶۵۹ جریب در حالت دیرو و خرمن بوده
و ... ۳۸۶۵ جریب سبز بوده و ... ۹۸۴۰ جریب در زیر شخم بوده و ... ۵۶۹ جریب در
زیر زراعت سبزی آلات بوده و بیش از ۲۲ میلیون جریب که قریب نیم تمام عدد و مقدار فوق است
محل چرانیدن حیوانات بوده یعنی مربع و مرتع که همه سبز و خرم است و در همین تاریخ وسائل مذکور
حساب کرده بودند ۲۱ میلیون گوسفند فقط در انگلند بوده و ۲۵ لک در ویلز و قریب ۵ میلیون
در اسکاتلند و در این زمان زراعت ملک انگلند بمرتبه رشده است بواسطه قواعد یکه جاری
کرده اند بجهة ترقی آن و لوازمی که از برای آن فراهم آورده اند بخصوص انواع و اقسام کودهائیکه
بحکمت عملی درست کرده اند که از انجمله چلفوز مرغ دریائی است که از اقصا بلاد عالم پیدا کرده می آورند
و قریب ده یک خلق ملک بکار زراعت مشغول اند و مستر فاست مینویسد که تخمین کرده اند
از قیمت حاصل زراعت انگلند و اسکاتلند الان ... ۳ کرور است و اگر از این بیش بند و بست
شود و چندان خواهد شد (خوانندگان باید تامل کنند و بدانند سبب آن چیست) ـ آما مینوفکچر
انگلند مشتمل و متضمن است بر پارچه های بافته و چیزهائیکه ساخته و پرداخته میشود از چیخ و آلات دیگر
و ماکولات و مشروبات و اشیائیکه از حیوانات بعمل می آید مانند شیر و ماست و کره و روغن و غیره
و نباتات که چهاریک خلق این ملک در این رشته کار مشغول اند ـ ملک انگلند در این شعبه کار
در تمام جهان تحمیل ثانی نداشته باشد یعنی از حیثیت زیادتی و وسعت و مختلف بودن این شعبه کار
و عمده مینوفکچری این ملک آنهائی هستند که متعلق اند به بافتن و رشتن قماش و پشمینه و ساختن ظروف

وآلات آهنی - بعد ازاینها عمده واهم کارها ساختن چرمینه و بافتن پارچهای ابریشمین
وکتان وساختن بلور آلات وچینی آلات وساعت وجواهر آلات وکاغذ وکلاه وسایر
چیزهائیکه دراین ملک ساخته وپرداخته میشود البته بیشمار است وهریک را بخصوص در شهری
وضلعی بهتر وبیشتر میسازند از سایر جاها بلکه مختص به همانجاها هستند - یکی از جمله چیزهائی که بسیار
ساخته می شود وشغل عظیمی است ساختن یا کشیدن مسکرات است مثل بیر وشراب خانچه
درسال ۱۲ ملیین پیپ بیر میسازند و ۸ ملیین گلن شراب - (در شریعت ما که حرام است
کشیدن وخرید وفروخت مسکرات بلکه باعتقاد بنده کشتن درخت تاک وامثال ذلک هم
که ازانها مسکرات میسازند حرام است مگر مسلم میداریم که خرید وفروش شراب بر مسلمانان
حرام باشد قوم دیگری را ترغیب کنند وبگمارند براین کار بجهة زیادتی دولت وفرایش
آبادی ملک واز انطرف مالیات وخراج بگیرند مگر حرف دراین است که ترغیب کردن و
گماشتن وخراج گرفتن دراین واز این کار بخصوص هم حرام وبنتیجه اینگونه توهمات همواره
ملک تباه وخراب - درتمام ممالک یورپ درسال ۳۲۱۴۶۲۶۲۵۰ گلن مسکرات
ساخته می شود وازانها همه دولت است) - اما کندن معادن عمدهٔ اشتغال این رشته
کار در برآوردن زغال وآهن وقلع ونمک ومس وسنگ عمارت وسلیت است -
حساب کرده اند ملک انگلند تا دویست سال زغال دارد باانکه هرساله بیش از هشتاد ملیین
تن ازانرا می کنند - بقدر پنج یا شش ملیین تن آهن حاصل می شود واز معادن انگلند
درسال - اما تجارت انگلند مشتمل است برخرید وفروش ومعاوضه وحمل ونقل انچه که

که حاصل میشود در ملک مذکور که بیش از نه لک نفس را مشغول داشته و تجارت انگلند از تجارت
هر ملکی بیش است و با هر ملکی در روی کره ارض سروکار دارد و عمده حاصلی که از خود ندارد پنبه است
و حبوبات خوراکی و شکر و پشم و چای و ابریشم و چوب و شراب انگور و لهذا عمده مال التجاره داخله
انگلند اینهاست — اما تجارت خارجه اش غالبا هر گونه قماش است که یافته میشود و چرخ
و آلات و اسباب و ظروف آهنین و چرم و بیرو زغال و غیره — پنبه که هر ساله داخل انگلند
میشود ۱۲ میلیون هندرویت است — پشم افزون است از ۲۵۰ میلیون پوند — ابریشم
۱۲ میلیون پوند — قهوه ۵۰ میلیون پوند — شکر ۱ میلیون هندرویت — مسکرات ۵ میلیون
گلن — تنباکو بیش از ۵۰ میلیون پوند و کان ذلک بسیار چیزهای دیگر هم بهمین مقادیر در نسبت
مستر فاست در کتاب خود مینویسد که در سال ۱۸۷۴ عیسوی از انگلند خارج شده به مبلغ
۲۵۰ کرور جنس و در انگلند داخل شده به مبلغ ۳۰۰ کرور جنس (باندازه خارجه و داخله ایران)
عدد و مقدار جهازات و بارگیری آنها که این مال التجاره گزاف را حمل و نقل ممالک عالم میکنند
از قراریکه در سال ۱۸۶۸ در دفتر حکومتی ثبت شده ۲۰ هزار کشتی شراعی بوده که بارگیری آنها ۴ لک
تن بوده و بیش از ۱۵۳۰۰۰ مرد عمله و ملاح آنها بوده و در آن سال ۱۰۰ جهاز دخانی بوده که
بارگیری آنها روی هم ۸۲۴۰۰۰ تن بوده و قریب ۵۰۰۰۰ عمله داشته (مگر بنده چندی قبل
از این در اخبار "بمبئی تیمز" دیدم تفصیلی از جهازات تمام دول یورپ و امریکا بدین سو حیب
۵۳۹۲۱ جهاز شراعی و ۵۸۹۷ جهاز آتشی از انجمله از جهازات شراعی ۱۸۳۵۷ انگلند است
و ۱۰۰۰ هریک از سایر دول را و از جهازات آتشی ۳۵۴۲ انگلند است ۵۱۶ امریکا را

۲۹۲ فرنس را ۲۴۴ جرمنی را ۲۱۴ اسپین را ۱۹۴ اسویدن را ۱۵۶ روس را ۱۳۵ ناروی را ۱۱۳ هالندرا ۱۰۱ دنمارک را ۱۰۱ ایتالی را و هریک از دیگر ممالک یورپ را ۱۰۰ عدد - العلم عند الله)

**طرق وشوارع** - طرق وشوارع انگلند در غایت خوبی وکمال است و در سال ۱۸۷۳ بیش از ۱۱۰۰۰ میل ریلوی در انگلند موجود وکامل و در کار بود و ۱۲۵۰۰ میل طرق دیگر و ۲۰۰۰ میل رود که در آن کشتی روان است وقابل مسافرت جهازات خورد است و بقدر ۱۰۵۲۰۰ تلگراف -

**حکومت وقانون** - حکومت انگلند از قسمی است که میخوانندش "لیمیتد ما نرکی" (یعنی حکومت پادشاهی محدود) بعبارة اخری قسمتی پادشاهی است قسمتی حکومت بزرگان است وقسمتی حکومت خلق که حکومت "ممزوج" هم میخوانندش باین وتیره - جریان امور واقتدار انجام کارها محوّل وواگذار است بپادشاه که در واقع واگذار است به وزرای خاصّ او وازان طرف جریان قواعد وقوانین مشترک است درمیان پادشاه ومجلس لاردها ومجلس عامّه که روی هم مینامندشان "سه حکومت ملک" - امّا پادشاهی وتاج وتخت موروثی است وامور سلطنت وافعال واعمال پادشاه بکفالت وضمانت وجوابدهی وزرای اوست که هریکی از انها بیکی از شعب امور عظیمهٔ ملک وسلطنت تعلق دارد مانند دول خارجه (وزیر خارجه) بحری (وزیر بحری) جنگی وخزانه وغیره - مجلس این وزرای مذکوره که مجلسی است خاص میگویند "هوس آف لاردز" (خانه یا مجلس اعاظم و

وارکین) و این مجلس مشتمل است از شاهزادگان دودهٔ سلطنت و اعاظم کبار ملک که موروثی است
این عهده و منصب مر ایشانرا بیشاپ ها (که علما باشند) و ارچ بیشاپ ها (که علمای کبیره و یا
اعلم العلما باشند) که متعلق اند بکلیسای خاص انگلند و آیرلند - در این مجلس ۲۹۲ نفر حسبة
هستند که ۱۶ نفرشان وکلای اسکاتلند اند و ۲۸ نفرشان وکلا و نواب آیرلند -
اما مجلس دوزرای عامه که آنرا مینخوانند "هوس آف کامنز" مشتمل است بر ۶۵۲ نفر
که نایب مناب و وکیل اند از جانب عموم خلق ملک که بودن هریک از ایشانرا در این مجلس
مدت مقرری است و بالجمله این هر دو مجلس را روی هم رفته پرلمنت مینخوانند (یعنی
مجلس شوری) که بموجب قانون ملک بیش از هفت سال نباید یک پرلمنت طول بکشد
ولی ممکن است که قبل از هفت سال این مجلس برهم خورد و مجلس جدیدی منعقد شود -
اقتدار مجلس عامه این است که اختیار کامل دارد بجهة جمع آوری مالیات و هرگونه مخارجی حکومت
را در کار باشد و حق و بطور قاعده باشد و اگر خلاف قاعده باشد اقتدار آنرا دارد که سر باز زند
از امضا و قبول آن - مجملاً هیچ قانونی جاری نمیشود در ملک جز آنکه باید پرلمنت مذکور امضا کرده
از جملهٔ حقوقی که بموجب قانون این ملک از برای خلق معین کرده اند یکی آزادی مذهب است
که هر که هر مذهبی را که بخواهد اختیار کند بکند خوشش مباح نیست دیگر آزادی چاپ کردن است
که هر که هرچه بنظرش میرسد چاپ کند یعنی بموجب قانونی که مقرر کرده و شرایطی که در آن
درج نموده باشند و دیگر اختیار کردن اجرای پرلمنت است -

عدد اجزای پارلمنت

## هوس آف لارڈز

| | |
|---|---|
| خاندان سلطنت | ۴ نفر |
| ارچ بیشاپ | ۲ |
| ڈیوک | ۲۱ |
| مرکیس | ۱۸ |
| ائرل | ۱۱۰ |
| ویسکونٹ | ۲۴ |
| بیشاپ | ۲۴ |
| برن | ۲۴۵ |
| وکلای اسکاتلند | ۱۶ |
| وکلای آیرلند | ۲۸ |
| کلاً | ۴۹۲ نفر |

## هوس آف کامنز

| | | |
|---|---|---|
| از انگلند و ویلز | | |
| ۵۲ ضلع | | ۱۸۷ |
| ۱۹۸ شہر | ۲۹۷ | ۴۸۹ نفر |
| ۵ دارالعلم | | ۵ |
| از اسکاتلند | | |
| ۳۳ ضلع | | ۳۲ |
| ۷ شہر | | ۱۱ |
| ۱۵ پرگنہ | | ۱۵ |
| ۴ دارالعلم | | ۲ |
| از آیرلند | | |
| ۲۳ ضلع | | ۶۴ |
| ۳۱ شہر و پرگنہ | | ۳۷ |
| ۱ دارالعلم | | ۲ |
| کلاً | | ۶۵۲ نفر |

کلاً اجزای پارلمنت ۱۱۴۴ نفر اند

مذهب ـ مذهب اهل انگلند عیسوی است و عمده از قسم پروتستنت است مگر سایر مذاهب هم در ملک مذکور یافت می شوند و همه یکسان اند ـ

تربیت و علم ـ از حیثیت تربیت و علم اکثر و اغلب خلق کریت برتینین یعنی انگلستان و آیرلند کمتر ترقی کرده اند در علم و تربیت از بعضی دیگر ممالک مثلاً اطفالی که به مدرسه تعلیم حاضر می شوند نسبت بعد و خلقیت ملک در انگلند کمتر اند از اطفالی که بمدرسه حاضر میشوند در ملک پرشیا و بوریا و هالند و امریکا نسبت بخلقیت هریک از انها مگر در این اوقات توجه زیادی شده است بجهة تحصیل مقدمات و تعلیم درجة ابتدائیة علم ادب و اطفال اواسط و ادانی ناس بحکم دولت مجبور اند که از سن پنج سالگی الی سیزده سالگی بمدرسة تعلیم حاضر شوند و دو قسم از سستیتی مقرر است در انگلند یکی را مینا مند نشنل سستیتی که بنای آن بر کلیسای انگلند نهاده یعنی اصل و راس آن کلیسای انگلند است و اکثر و اغلب مدرسها و تدریس و علم اغلب خلق در تحت این واقع است و دیگری سستیتی است که غالباً مختلف اشخاص و فرق آنرا پرورش می دهند ـ در اسکاتلند بیشتر توجه و کوشش می شود بجهة تحصیل علم و کمال و تربیت هم در علوم مقدمات و هم علوم عالیه ـ

در آیرلند مقدمات بسیار ترقی کرده است ولیکن هریک را قاعده و قانونے مقرر است خاص و ضابطه منضبط ـ

# تاریخ

انگلند که آنرا بریتین هم میخوانند ابتدا مسکون بود از طایفه که آنرا سلت میگفتند
پس ازان رومیان آمده مسخر ساختند ملک مذکور را بسرداری جولیس سیزر
در سال ۵۵ قبل از تاریخ عیسوی و بیشترین قسمت آن در قبضهٔ رومیان بود تا سال ۴۴۹ ع
که ایشان خود باختیار و میل خود این ملک را بساکنان خود وا گذار نموده دست ازان بداشتند
بعد از روانگی رومیان جوقه هائی چند از قوم سکسن که در شمال جرمنی سکونت داشتند حمله آوردند
و این ملک را مسخر نمودند - پس از سکسن ها فرقهٔ دیگری حمله آورد موسوم به دین و این قوم
بعضی از شاهزادگان خود را بر تخت حکومت نشانیدند - مجدداً اسکنها آمده امارت را بودند
و ملک انگلند را مقبوض داشتند تا در سال ۱۰۶۶ عیسوی که ولیم دیوک نارمندی حمله آورد
و جنگی واقع شد در جائیکه بنا منش هستینگز مظفر و منصور گشته خود را پادشاه ملک قرار داد
پس از این فتح و واقعه اتفاقات عجیبی که در ملک انگلند روی داده اینها است - در عهد
سلطنت هنری ۲ در سال ۱۱۷۲ جزیرهٔ آیرلند الحاق یافت با انگلند - دیگر از واقعات
تاریخ انگلند تمسک عظیمی بود که در آن حقوق مردم معین و مشخص بود که خلق جمع شده از پادشاه
جان گرفتند در سال ۱۲۱۵ - دیگر اودورد ۳ و هنری ۵ انگلند هر دو بنوبت در عهد

خود ملک فرنس را مسخر نمودند - دیگر واقعه جنگ و تنازع فیما بین خاندان یارک و خاندان لنکستر
بود که هینا صیدند شش جنگ گلها و وجه اشتهار آن جنگ باین اسم این بود که سپاه هریک از فریقین را
نشانی بر کلاه و دستار بود چون گل یکی سفید و دیگری سرخ و این جنگ جنگی بود که منقلب ساخت
تمام اوضاع ملک انگلند را در صد سال ۱۵ عیسوی و آن چنین بود که هنری ۶ انگلند رشته نژاد
خود را کشانید به ویوک لنکستر پسر سوم ادورد ۳ در این بین حریفی پیدا شد ریچرد دیوک
یارک که از نژاد و خاندان دیوک کلارنس پسر دومین ادورد بود آنهم دعوی تاج و تخت کرد
ولکین این یکی اتمسک و حبل المتین مستحکم تر از هنری بود و بهر حال اسباب و جهات دیگر هم بهم رسید که
در میان این دو خاندان جنگ واقع شد - یکی دیگر از واقعات عظیمه که در ملک انگلند روی داد حکایت
جاری داشتن و روان ساختن ریفارمیشن بود در عهد هنری ۸ - دیگر الحاق دادن تاج
انگلند و اسکاتلند بود در تحت حکومت پادشاه جیمز ۱ در سال ۱۶۰۳ زیرا که این جیمز از اولاد دو
هنری ۷ بود و وارث واقعی هر دو ملک - واقعه دیگر قتل پسر همین جیمز بود چرلس ۱ در سال
۱۶۴۹ - دیگر استقرار کامن ولث بود (یعنی حکومت عوام یا جمهوری) و باز بحالت خود باز آمدن
دولت و پادشاهی بالاستقلالی که اول بود در عهد سلطنت چرلس ۲ در سال ۱۶۶۰ - واقعه دیگر
انقلاب و فتنه بود که در آن جیمز ۲ را از تخت فرود آوردند و پادشاهی را بدختر او مری و شوهر او
ولیم شاهزاده اورین که یکی از اضلاع ملک فرنس است دادند - دیگر پیوند و اتحاد واقعی مدامی
اسکاتلند بود بملک انگلند در سال ۱۷۰۷ و جانشینی جارج ۱ در سال ۱۷۱۴ که ملکه امروزه حال
دولت بهیه انگلند را رشته و سلسله حقیقی بادی پیوند دکه تخت نشینی اش باجازت و امضای پارلمنت

(یعنی مجلس شوری) واقع شد و در آن خصوص قانونی از مجلس مذکور جاری گشت - دیگر اتحاد یعنی الحاق حقیقی آیرلند و انگلند بود بکدیگر در سال ۱۸۰۰ که از آن زمان حکمرانی و جریان قواعد و قوانین ملک مذکور از خودش صلب شد و بکلی تابع و فرمانبردار گشت انگلند را و همین سبب بود که جزایر یکه در قبضهٔ تصرف انگلیش است از آن زمان خواندندش "ممالک متحدهٔ انگلند و آیرلند"

## ازمنهٔ قدیمهٔ این ملک

ازمنهٔ قدیمهٔ ملک انگلند را پنج قسمت باید کرد - یکی زمان بریتانها - دوم زمان رومیان سوم زمان گات ها - چهارم زمان دین ها - پنجم زمان نارمن ها -

اما زمانهٔ بریتیان ها - از علامات و آثار زمانهٔ بریتان ها هنوز بعضی چیزها باقی است در این ملک و آنها کوه های خاک است و سنک که بالای قبور مردگان قرار داده اند بموجب عادت و رسمی که در ازمنهٔ قدیمهٔ هر ملکی غالبا بوده و نیز مطاضما هائی هست که از سنگهای ناتراشیده قرار داده اند باین نحو که چهار یا بیشتر سنگ را مانند ستون برپا کرده اند و لخته سنگی مانند لوح بالای آنها نهاده اند و آنرا یک چهار طاقی بدسلوبی ساخته اند که در این زمان خلق برآنند که اینها مزار و قبور مردگان آن قوم بوده و نیز یکی از علامات و آثار آن زمان دائره ها یا حصارهائی است که مدور کشیده اند در صحراها بجهة آنکه عبادت گاه ایشان باشد و در زمانیکه دروئید ها علما و پیشوایان آن قوم بوده اند و پرستش اصنام میکرده اند که بعضی از اماکن و اضلاع ملک انگلند در بودن این معابد و آثار و علامات بکثرت در آنها معروف اند -

آثار زمانهٔ رومیان - بسیار بندرت چیزی دیده میشود از آثار این قوم و انچه که مشاهده میشود لشکرگاه ها و حصارها و طرق است که بجهة لشکریان کشیده اند و نیز سنگ های بسیار و اسباب و ساز و سامان خانگی و جنگی بیشماری - مابین نیوکسل و گرلیسل که دو بندر اند در دو جانب ملک به سواحل دریا وجدا میکنند خاک انگلند را از اسکاتلند رومیان دیواری کشیده اند که اهالی انگلند از دستبرد تاخت تاز اهل اسکاتلند محروس و مصئون باشند و یک دیوار دیگر هم ساخته اند از سنگ که ۶۸ میل طول آن است - همه قلاع ملک انگلند که خبرء اخیر نام آنها چستر و سست بزعم اکثر مورخین و نویسندگان محل سکونت رومیان بوده چرا که این الفاظ بمعنی لشکرگاه اند -

آثار زمانهٔ گات ها - آثار و علامات قوم گات معابد و کلیسا هائی است که در اوسط تاریخ عیسوی ساخته اند که دلیل است بر زهد و پرهیزگاری و دینداری در آن زمن چنانچه معابد و کنشت های بزرگ متعددی هستند که در غایت علو و خوبصورتی ساخته اند و بهترین آنها آن معابدی است که در این اضلاع استند یارک لینکالن لیچفیلد سلیسبری گلستر بری ویچستر - و نیز از آثار زمانهٔ مذکوره عماراتی است که بصورت صلیب بنا کرده اند بسیار خوش وضع و یک ضریحی کوچک در زیر آنها ساخته اند -

آثار زمانهٔ دین ها - از آثار و علامات این قوم فقط چیزی که بجا مانده است

تپه های خاک و لشکرگاه ها است که امتیاز دارند از لشکرگاه های رومیان باینکه ازنها مدوّر است و از رومیان مربّع ـ

**خلقیّت** ـ اجزای خلق انگلند را از روی تاریخ و اخبار ایشان میتوان برین چند صنف قرار داد یعنی در اصل و نژاد ـ در قدیمی ترین ازمنه باشندگان ملک انگلند قبایل و طوایفی بودند که ایشان را میخواندند سِلت یا گال که بحتمل از سواحل ملک فرنس آمده بودند در این ملک و هرچند که رومیان این ملک را گرفتند و روزگاران در قبضهٔ خود داشتند مگر از قوم خود کسی را در این ملک ساکن نگذاشتند و بحتمل که امتزاج و اختلاط این قوم چندان تغییری بحالت ساکنان قدیم این ملک نداد ولیکن چون انگلز و سکسن در صد سال پنجمین و ششمین عیسوی حمله بر ملک مذکور آوردند خلق جدیدی از قوم انگلز (یعنی انگلیش) داخل و ساکن شدند اراضی بسیار آباد و معمور و سرسبز این ملک را و ساکنان قدیم آن اراضی را که سلت ها باشند راندند بحدود مغرب مگر بهیچ وجه فرمانروائی دین ها و نام من ها تغییر و تبدیلی نداد باصالت مردمانی که الان یعنی فی زماننا هذا در این ملک سکونت دارند بعبارة اخری این قوم انگلیش که الان باشندهٔ این ملک اند مخلوط با قوم دیگر نشده اند و چنین مینماید که ساکنان جوانب شرقیه رود سِوِرن و اکس هم بکلّی خالی از امتزاج و اختلاط با دیگر طوایف باشند حالکونی که اهل کارنوال و ویلز و جزیرهٔ من هیچ شک و شبهه نیست که از ذوات سِلت هستند ـ

سِوِرن

کارنوال

# مُلک اسکاتلند

## جغرافیا

اسکاتلند قسمت شمالی ملک انگلند است غایت طول این زمین از شمال بجنوب یا جزایر یکیه گرداگرد آن واقع اند ۴۵۶ میل است و عرضش ۲۵۰ میل و وسعت آن بمیل مربّع ۳۰۰۰۰ میل است ـ سطح این ملک بیشتر کوهستان است و نشیب و فراز و بادیه های این ملک اغلب لم یزرع است و قابل زراعت نیست ـ جزایر خوردی که پیرامون اسکاتلند است بیش از ۷۰۰ جزیره است که در پنج جا یک جا جمع اند یعنی پنج دسته اند گرد بگرد واقع اند ـ کوهها این ملک از ۱۰۰ میل طویل تر و از ۴۵۰۰ فوت رفیع تر نیستند و بواسطهٔ زیادتی کوهستان و نشیب و فرازی که این ملک را هست بادیه ها و دشتهای آن بسیار کم و بسیار کم وسعت اند چنانچه وسیع ترین دشتهای آن اِستِرتمُر است که از یکصد میل طویل تر و از ۵ الی ۱۰ میل عریض تر نیست ـ رودهای اسکاتلند از ۱۰۰ میل طویل تر نیست و هیچ یک از آنها هم قابل مسافرت نی نیستند مگر بیرهای این ملک بسیار کوچک و لی متعدد اند ـ

# جغرافیای اسکاتلند

**هوا** — هوای اسکاتلند بسیار عجیب است بحسب ملایمت و سلامتی و بسیار مناسب است بجهة تقویت قوای ظاهریّه و حواس باطنیهٔ انسانی و سردتر است از هوای انگلند و بنابراین قابل پرورش بسیار میوه ها و اشجار نیست ولکن بواسطهٔ قرابت و نزدیکی اطراف آن بدریا هوای آن معتدل تر است از هوای دیگر جاهائی که در همان خط واقع اند و غایت اعتدال هوا در ملک اسکاتلند از ۴۷ درجه کم و زیاد نیست و بارش این ملک در تمام ایام سال روی هم رفته از ۲۲ اینچ است الی ۳۳ اینچ در حدود شرقیه و از ۳۰ اینچ است الی ۴۴ در حدود غربی ــــ

**خاک** — بواسطهٔ جبال و پستی و بلندی و سردیی که در طبیعت این ملک است کم از چهار یک قسمت آن بیشتر در زراعت نیست مگر دشتها و بادیه های آن بغایت سرسبز و حاصل خیز است و در غایت کمال و نهایت هنرمندی زراعت میشود و از هر گونه نباتی بحساب میرویده در آنجاها و بعضی از کوههای آن هم بی نهایت از برای چراگاه حیوانات خوب است

**حاصل** — حاصل این ملک از جانور آنچه در انگلند است در این ملک هم یافت میشود علاوه یابوی خورد اندامی و در ذات جانور دیگر هم خاص است این ملک را یکی از آنها یکذات سگی است که شبانان را بسیار پسندیده است و دیگری شاید قسمی از گوسفند باشد ــ

از طیور چند قسم عقاب و خروس جنگلی و دیگر طیوری که در انگلند یافت میشوند و بلبل یافت میشود در اسکاتلند ــ از قسم ماهی یک ذات بیش ندارد ــ سنگ قیمتی چند قسم دارد که بطور واقع حقیر نمیدانم نام هر یک را خبر آنکه از قراری که در فرهنگ بیان میکنند یکی باید مرجان باشد و دیگری

گهرباد دیگری عقیق یک قسم دیگر از سنگ هست که آنرا بلکه اِستن میگویند۔

**خلق و زبان** ۔ مردم کوهستان از ذات سلت اند و هنوز بلغت قدیم همان قوم تکلم میکنند و مردم دشتستان از ذات تیوتان اند و بیک رشته از لغت انگریزی متکلم اند و مردم جزایر انیملک از ذات دیگری هستند (از اهل اسکندنیویا)۔ در این بیست سال اخیر بسیاری از محنت کنندگان آیرلند نقل مکان کرده و سکونت گزیده اند در اسکاتلند و در شهرهای عظیمه این ملک اقامت کرده اند۔ خلقیت این ملک بالتمامه در سال ۱۸۷۱ تخمین شده بقدر ۳۳۶۰۰۰۰ نفس بود۔ دارالملک انیملک شهر ادینبرگ است که دو لک خلقیت دارد

**محنت و شغل** ۔ تقسیم محنت کنندگان و پیشه وران این ملک بموجب ذیل است۔

| | | |
|---|---|---|
| کارگران و کسانیکه بمنیوفکچری یا کارهای دستی مشغول اند | صد ۳۶ | |
| زارعین | ۲۲ | |
| کنندگان معادن | ۱۷ | ۱۰۰ |
| تجار | ۱۰½ | |
| دیگر اصناف | ۱۴½ | |

**طرق و شوارع** ۔ در ملک اسکاتلند طرق و شوارع بسیار خوب و ممتاز هست و در این اوقات بر بسیاری از جبال و اراضی کوهستان معابر و شوارع جاری شده و از انجمله بقدر ۶۰۰ میل معبر عام وارد همه درست و پاکیزه و ۲۶۱۲ میل ریلوی دارد و ۲۱۲ میل رود دارد که در آن مسافرت میشود یعنی کشتیها در آنها روان اند۔ تلگراف کشیده شده است مابین تمام بلاد

و مصار معروفهٔ انگلیک و بلاد و امصار خلیهٔ انگلند و دو دتار تلگراف هم ازان بملک آیرلند جاری است

**مذهب و تربیت** ـ و اسکاتلند همچنانکه در انگلند بکلی امر مذهب اختیاری و بطور آزادی است مگر عمده مذهبی که در این ملک شیوع عش بیش از همه است مذهب پرسبیتری است ولیکن مذاهب و طرق دیگر هم بسیار است در اسکاتلند ـ علم و تربیت بغایت انتشار دارد و در تمام ملک اسکاتلند و بموجب یک قانون و اصولی که در پرنشیش ها قرار داده اند هر صنفی از اصناف اطفال فقرا و مساکین بقدر ضرورت خواندن و نوشتن می آموزند و بجهة درجهٔ اعلا تر تحصیل علوم مدرسه های خاصه ترتیب نموده اند که در این فقره مخصوص ملک اسکاتلند معروف است یعنی اواسط ناس بخوبی تربیت میشوند و علم می آموزند ـ

**حکومت** ـ این ملک را از سال ۱۰۷ که الحاق یافت بانگلند حکومت جداگانه از خود نیست یعنی ریاست و پادشاهی علاحده ندارد مگر قوانین قدیم خودش همان و تیره و وضع خاصی که دارد و جاری است که ملایم تر و سهل تر است از قانون انگلند ـ

## تاریخ

وجه تسمیهٔ اسکاتلند بمناسبت قومی است که ایشان را مینامند انگلات که جلاء وطن اختیار کرده بودند از ملک آیرلند در اواسط صد سال سوم و ششمین عیسوی که پادشاه شان ملک پیکت ها را الحاق داد بملک خود در سال ۸۵۳ عیسوی ولیکن از تاریخ این ملک بطور واقع و کماکان اطلاعی حاصل نیست تا زمانی که سه اودورد نخستین انگلند را با این ملک تنازع

واقع شد که آنها دعوی بزرگی و مطاعی مینمودند بر اهل و پادشاهان این ملک بموجب قانون و رسم فیودل که در آن زمن جاری و مروّج بود —

**ولیم ولیس** - یکی از شرفا ولی گمنام اسکاتلند برخاست و اراده کرد که ملک اسکاتلند را بی علاقه (یعنی مستقل سازد) از انگلند مگر جان خود را در سر این کار بداد ولیکن شخص دیگری بنام **رابرت بروس** به این خیال کمر بست و مظفر و منصور گشت و جنگی نمود در جائی که می نامند **بناک برن** که در آن فاتح و غالب گشت (در سال ۱۳۱۴) و ملک اسکاتلند را مستقل ساخت —

نتیجهٔ این شخص مذکور اوّلین شخص خاندان **استوارت** بود که در بین ایّام فرمان روائی شان غالبًا اسکاتلند در حالت بی انتظامی بود و اغتشاش و حالکوئی که پادشاهان انگلند بر در ایّام فتحمند گشتند که قوت و استیلای امرا و بزرگان ملک خود را که بموجب رسم فیودل داشتند تخفیف دهند و کم کم معدوم و پایمال سازند و قلاع و حصارهای ایشان را منهدم نمایند ولی ملک اسکاتلند بواسطهٔ وضع و حالت طبیعی خود یعنی همه کوهستان بود و نیز بواسطهٔ آنکه بندرودی ممکن نبود تعمیر و ساختن قلاع وغیره بهمان حالت بدبختی باقی ماند در تحت رسم فیودل در کمال آفت و پر از فتنه و شر و فرمانروایان آن پیوسته با امرا در جنگ و جدال بودند و حکومت انگلستان نیز مکرر آتش تنازع و جدال آنها را مشتعل میساخت تا آنکه در عهد **مری** اشتعال این آتش را مددی در رسید و دیگ آن فتنه را جوش بر مزید شد بواسطهٔ آن که مذهب من کتلیک را امرا و اعاظم ملک اسکاتلند تغییر دادند و این مخالفت عقیدهٔ ملکهٔ ایشان (مری) بود و ملکهٔ انگلند **الیزابت** جانب امرا و اعاظم را مراعات نمود و حمایت از ایشان کرد و امرا در عیبت مری را از تخت فرود

آورند و الیزبت او را حبس نمود و چندی بعد از ان او را گردن زد ـ ولیکن بعد از مرگ الیزبت در سال ۱۶۰۳ جیمز پسر مری بوراثت واقعی تاج انگلند را بر سر نهاد زیرا که نژادش به هنری ۷ میرسید بلا واسطه و بنا بر این فوقیت و مهتری یافت بر سایر امرای اسکاتلند ـ بالجمله بسعی و کوششی که بعد از ان شد که حکومت و اقتدار بیشتر پهار و اج یابد اسکاتلند و پس از ان بواسطهٔ متحد و موافق شدن اهل اسکاتلند با خاندان استوارت و میلان خاطر ایشان و نگاهداری و حفظ مراتب خاندان مذکور بعد از انکه از تخت و تاج انگلند محروم و مغزول شدند رفته رفته ملک اسکاتلند با انتظام و امنیت شد و امور آن صورت اصلاح پذیرفت ـ در سال ۱۷۰۷ مجلس شورای اسکاتلند و انگلند یکی شد بموجب قانونیکه جاری کردند و اتحاد و یگانگی این هر دو ملک دوام پذیرفت و حقوقیکه امرا را بود بموجب رسم فیودل قدیم برطرف شد و عملها و حکومتهائیکه پشت به پشت و مورونی بود موقوف گشت و از جانب پادشاه انگلند عاملان و حکام گماشته شد و خلق ملک از ان خدمتهائیکه داشتند و میکردند آزاد شدند و بکارها و محنت های سودمند مشغول گشتند که روز بروز ترقی ایشان افزود که تا الی الآن پیوسته روی ترقی دارند و بالاتصال کاملتر می شوند و از اواسط صد سال ۱۸ را باید زمانی مقرر نمود که ملک اسکاتلند بعد از قرون دو هور فلاکت و نکبت و تن پروری شروع کرد که روی ترقی و کمال نهد و موجب آسایش دولت انگلیش شود ـ

آثار قدیمه ـ از جملهٔ آثار و علامات قدیم این ملک همان چار طاقیهائی است که از سنگ ساخته اند که گفتیم در انگلند هم هست و غالبا کهان رفته است که معابد و رویدها بود و بعضی هم

برآن رفته اند که اینها قبور مردگان از اعاظم اهل آنجا بوده - واز انجمله انواع واقسام آلات حرب مختلف الاشکال است که بزعم نویسندگان از قوم سلت باقی مانده که ساکنین نخستین این زمین بوده اند - بعد از این زمان که ذکر شد آثار قدیمه این ملک اشکرگاههای رومیان دیده میشود ومعابد وآلات حرب وسکه هائی که معلوم میشود آن قوم را حکومت واستیلائی بوده است در حدود جنوبی این ملک وهمچنین دیواری را که آن قوم کشیده اند قریب سال ۱۴۰ عیسوی در میان اسکاتلند وانگلند - عمارات برج مانند بسیار عجیبی نیز یافت می شود که گمان رفته است که خانهای سلت ها بوده وکلیساها وویرانهای بسیاری ویران افتاده است که از انها ظاهر میشود زهد وورع مردم این ملک در بین صد سال ۱۲ و ۱۳ عیسوی که در آن زمان خلق بسیار عابد وپرهیزگار بوده اند ونیز آثار وعلامات بسیار از زمانی بنظر می آید که در آن رسم فیودل جاری بوده وآن قلاع وحصارهای عالیه مضبوط است که هریک از امراو اعاظم از برای خود ساخته بودند که بعضی از آنها تاکنون بحال خود باقی اند وبعضی از آنها را تعمیر میکنند وجای اقامت قشون معین شده -

**ذاتهای خلق اسکاتلند** - ساکنان نخستین اسکاتلند سلت بوده اند مگر جماعاتی هم از قوم تیوتان در مختلف زمن آمده وسکونت گزیده اند در این خاک وبعضی از اضلاع شمالی این ملک هنوز مسکون است با قوم سلت وساکنان جنوب وشرق این ملک اهل سکسنی واسکندنیویا میباشند مگر باشندگان وسط این ملک مخلوط استند از سلت وسکسن - وساکنان اسکاتلند انچه در کوهستانها بسر میبرند بلغت سلت سخن میکنند وسایرین بلغت تیوتان (در جغرافیا اشاره شد) - در خصال وصفات وطبیعت خلق اسکاتلند چندان تمیز نمیتوان داد چالاک اند

بهر کاری که دست میزنند ثابت بقدم که معلوم می شود چگونه بزحمت ومحنت آباد ومعمور ساخته اند
ملک خود را با آنکه چندان موانع طبیعی موجود است ملک مذکور را که ترقی آن مشکل است باید
امساک ودور اندیشی هم درمیان اهل این ملک بغایت فزایش یافته چنانچه درمیان ایشان
بسیار کم ونادر است مقامات ومواقعی که در آنها بی اعتدالی نمایند ایشان در خرج واصراف از
رهگذر بی دانشی یا بی پروائی واز انطرف در نظر نخستین مینماید که فی الجمله نقصی هم باشد مردم ملک
مذکور را اخلاق ومروّت وکشاده روئی وسخاوت - درمیان کوهستان نشینان تعصب
وگرمی مذهب وتوهم بغایت است ودرمیان اهل اسکاتلند مطلقاً ملاحظه دینداری بسیار میشود
ودر هیچ ملکی از ممالک انصاری روز یکشنبه را چندان مراعات نمیکنند که در ملک اسکاتلند ملاحظه
شده است که پایه مذهب وشرع اهل اسکاتلند عمده برفکر وتامل وتاویل است نه محض بر ظاهر آنچه
رسیده است در توریه وانجیل ثبت است وهیلائی که دارند در حجت آوردن ودلیل اقامه کردن ظاهر
میشود هم در امور معبد وکلیسا شان وهم در کتب حکمت ونوشته جات ایشان - صحرانشینان ومردم کوهستان را
امتیازی است بزرگیران بواسطه زحمت کشیدن وکار کردن وخوی وعادت ومذهب شان ولیکن در انملک همچنانکه در سر
ملکی تهذیب وحسن خلق در شهرها وقلاع بسیار کمتر است از صحراها وکوهستانها یعنی صحرانشینان را عادات انیک
بیش است از شهرنشینان - عدّت بعیدی از جوانان اسکاتلند پیوسته وطن اصلی خود را ترک کرده بخت
خود را در ممالک بیگانگان آزمایش میکنند ودر هر کجائیکه کار محنت بسیار است در انجا حال اقامت می افگنند
وملاحظه شده است که غالباً منفطر وبهره مند شده ومشهور مدخنی که میکنند ودر هر کجائیکه یکدیگر را بینند
وملاقات کنند بسیار حمایت وخاطرخواهی میکنند از یکدیگر وحقیقت مردم باحمیت وبا اتفاقی هستند

# آیرلند

## جغرافیا

آیرلند - یکی از جزایر عظیمهٔ یورپ است و در بزرگی ثانی انگلند است و از حیثیت وضع و ترکیب طبیعی یکی از جملهٔ ممالک عجیبهٔ عالم است چه در این ملک وسط ارض و بحار و بحیره و تلاب بیشمار است و نیز کیفیات دیگری در این جزیره است که در سایر ممالک نیست مثل اینکه غالبًا آفتاب است دمی بارد چنانچه شعاع آفتاب در قطرات امطار بسیار خوش مینماید و قوس قزح گرداگرد آنرا فراگرفته و امثال ذلک - غایت طول این جزیره ۳۰۰ میل است و نهایت عرضش ۲۰۰ میل و مساحت آن مع جزایر یکه در پیرامون دارد قریب ۳۲۵۲۴ میل مربّع است -

جزایر گرداگرد آیرلند بسیار است مگر هیچ یک از آنها قابل ذکر نیست زیرا که همه خورد و حقیر اند - یک حصّهٔ عظیم سطح این ملک را فراگرفته است دشتی وسیع که در وسط آن بعضی از تلال خفیفه پست افتاده و دشت مذکور از سطح دریا قریب ۳۰۰ فوت بلند است و در حاشیه و کنارهٔ آن در جانب غرب و جنوب زمینی واقع گشته همه کوهستان که در آن بعضی نمایشات و عجایب بسیار غریبه ایست که در هیچ ملکی از ممالک یورپ یافت نمی شود -

**جبال** - جبال این ملک چون اتلال اند زیرا که یکی از آنها که مینجانندش و کلیو فراگرفته است قطعهٔ زمینی راکه فقط ۶۰ میل در طول است و ۳۰ میل در عرض وارفع قلل جبالی که در این ملک است قلهٔ جبل کرنست واهیل است که نقط ۳۴۱۴ فوت رفعت دارد -

**دشتهای** این ملک چنانچه اشاره شد در فوق یک حصهٔ عظیم این ملک را فراگرفته اند که قریب دو خمس از تمام ارض آن باشد که در بردارد قریب ۱۲۵۰۰ میل مربع زمین آنرا و تمام این دشت کویر است مگر بر چند قسم مختلف مثلاً کویر سیاه که از ان چیزی حاصل میشود بجهت سوختن و بسیار آبی است یعنی بجای هیمه صرف میشود و قسم دیگر آن است که فی الجمله اشجاری در آن یافت میشود مگر چیزان فایده مند نیست و قسم دیگر کویری است که در کوهستان است که بخوبی میتوان آنرا تغییر داد چراگاه قرار داد بجهة حیوانات - اطول رودهای آیرلند رود شنان است که ۲۲۴ میل طول آن است و بقدر ۱۳۰ میل آن قابل مسافرت کشتی است از طرف دریا و آب ... میل مربع زمین را بخود میکشند - اگیر این ملک بیشمار است و از همه بزرگتر آگیر نی است که ۲۰ میل طول و ۱۲ میل عرض آن است و وسعت آن بیش از ۱۵۰ میل مربع است -

**هوا** - بواسطهٔ خلیج و بحره و آگیر متعددی که در ملک آیرلند است هوای آن بسیار ملایم و معتدل است و بادهائی که همواره از طرف غرب می وزد رطوبت بسیاری می آرد و باین سبب بغایت مناسب و مطبوع است سبزی آلات و نباتات این ملک را که از قدیم الایام بهمین وجه آیرلند را میخوانند "زمرد این جزیره" و در این زمین نهالاتی میروید در هوای کشاده یعنی در میان صحرا که در ملک انگلند ممکن نیست بیان آنها جز بحرارت گلخانهٔ که بکلفت عمله ترتیب میدهند بارش سالیانهٔ یک قریب ۳۶ انچ است

# جغرافیای آیرلند

**خاک** ـ خاک آیرلند بسیار حاصل خیز است و حاصل بیحساب و بکثرتی میشود و در آن بایک محنت و کمتر زراعتی و حتی انیکه کوهها هم بندرت خالی از زراعت اند و بسیاری از کوهها از همان رؤس و قلل آنها زراعت شده است و بجهة چراگاه حیوانات گویا در تمام روی ارض یعنی دنیای قدیم زمینی برابری نکند با این خاک ـ **حاصل** ـ اما در میان جانوران آیرلند و زغ و مار نیست و اگر قبیل کاووگوسفند در انیملک بیحساب و بیشمار است و نجو تبر وجهی انیگونه جانوران اثر بیت میکنند و یک نوع سگی در این ملک هست که خاصة آنست اما در سایر حیوانات این ملک یکسان با انگلند ـ **نباتات** انیملک علاوه بر انچه در ملک انگلند یافت می شود چند قسم دیگر نبات در آیرلند هست که در انگلند و اسکاتلند یافت نمی شود از انجمله درختی هست که مدام سبز است و میوه هم میدهد و در هیچ ملک دیگری یافت نمی شود که در همان عرض و درجه واقع است ـ **معدنیات** این ملک همان معدنیاتی است که در انگلند و اسکاتلند هست مگر نه چندان باوفور و نه چندان ممتاز است **خلقیت** ـ انیملک در سال ۱۸۷۱ بیش از ۵۴۰۰۰۰۰ نفس بود و خلقیت این ملک بالنسبه بزمان پیشین تخفیف یافته چرا که در سال ۱۸۴۱ بیش از ۸ ملیون خلقیت داشت و خلق آیرلند از ذات سلت اند مگر بسیاری از انها مخلوط و ممزوج شده اند عمده در جانب شمال و شرق باکسانیکه جلاء وطن اختیار کرده اند از انگلند و اسکاتلند ـ اگرچه زبان انگریزی رواج بسیاری دارد و در بیان کلی یافته مع ذلک هنوز در حدود و اضلاع غربیه انیملک بلغت سلت تکلم میکنند ـ **عمده مشاغل** اهل اسکاتلند شبانی و پرورش حیوانات است که بی نهایت پیروی میکنند در جنوب و مغرب و وسط آن ملک و نیز زراعت هم که اکثر و بیشتر در جانب مشرق میشود و میکوینند که چهار خمس از خلق ملک

بزراعت اشتغال دارند با وصف این زراعت اسکاتلند بخوبی نمی شود معلوم است که اگر زراعتهم بهتر کنند حاصل آن دو چندان میشود - مینوفکچری - کتان در آیرلند بسیار بافته میشود - ماهی گیری هم در این ملک رواج کلی دارد و یکی از جمله مشاغل عظیمه است در کنار دریا - گندم و جو و بتاته بحبسیاب است و عمده خوراک مردم آیرلند بتاته است فلکس یعنی علفی که از آن ریسمان و گونی و امثال اینها میبافند بسیار است - تجارت این ملک عمده بتجارت خارجه و داخله است - اما تجارت خارجه که حامل و ناقل بممالک دیگر باشد در این ملک منحصر است بشیار زراعتی و علف و سیدنی چیزی و اشیائی که حاصل میشود از حیوانات - اما تجارت داخله که آمدنی ملک مذکور باشد منحصر است بچای و قهوه و شکر و شراب و ادویه جات و میوه جات و پنبه و پشم و غیره -

**طرق و شوارع** - آیرلند بسیار ممتاز است در بیش از ۲۰۰۰ میل ریلوی دارد و ۳۰۰۰ میل نهر بریده و این ملک را با انگلند ۵ رشته تار تلگراف است از لندن تا دبلین که دار الملک انگلند و آیرلند اند ۳۰۰ میل فاصله است که هفتاد میل از آن دریاست و این مسافت در ۱۳ ساعت برا و بحرا بایلوی و کشتی دخانی طی میشود - دبلین قریب دو لک و نیم خلقیت دارد - مذهب اهل این ملک چهار خمس متدلیک هست و یک خمس دیگر مذاهب دیگر عیسوی که از انجمله است پرستنت - علم و فضل و تربیت در این ملک بسیار است و در قدیم الایام این ملک صاحبان و افرش شهره بسیار داشته چنانچه در صدسال هشتم و نهم عیسوی از این ملک بزرگان و دانشمندان در دربار پادشاهان انگلند و فرنس حاضر بوده اند و اکنون مدرسه های بسیار در این ملک برپا شده و خصوصا از برای اواسط الناس از جانب دولت مدرسه ها مقرر گشته و الان در آیرلند قریب ۵۰۰۰ مدرسه است -

# تاریخ

قبل ازانکه انگلند تسخیر کند ملک آیرلند را ملک مذکور را هر حصه بخشی بدست رئیس و حکمرانی بود ضعیف و بی حقیقت لکن مستقل و بدون علاقه و بستگی بدیگری ولی در بعضی از زمنه وادوقات مطیع و منقاد هم میشدند پادشاه واحدی را که قوت و استیلائی بهم میرسانید در میان شان تفوق می جست بر سایرین و تمام ملک را مالک بالاستقلال میشد - این امراء و فرمانروایان همواره در نزاع و جدال بودند تا انیکه یکی از ایشان مغلوب و منهزم و از ریاست خود محروم ماند روی بانگلند آورد و هنری ۲ را تحریص نمود (سال ۱۱۷۱) که آیرلند را مسخر سازد - بالجمله اقتدار و استیلای انگلیش مان طویلی را در آیرلند جاری بود ولی همواره بحمایت و طرفداری بعضی از حکمرانان آنملک و همین جهت دیگران را در اطاعت خود میداشت و این ملک دائما بی انتظام و بی بندوبست بود جیمز ۱ انگلند جلا گزیدن خلق از انگلند و اسکاتلند و سکونت شان در آیرلند اجاری داشت و غایت جد و جهد را در این بعمل آورد و محکمه قضا و امر انصاف و عدالت را نیز در آن سرزمین مرتب گشت و تربیت و علم و هنر و ترقی را نیز در آن جاری داشت بمختلف طرق و صور - تنازع فیما بین چرلس ۱ و مجلس شورای اداهالی آیرلند را میدانی بخشید که باز ملک خود را مستقل سازند و مجددا مذهب خود را جاری دارند و بنا بر این جنگی خانگی یعنی در میان خودشان واقع گشت و عاقبت بواسطه فتوحاتی که کرامول نمود ملک مذکور باز بحال اول در اطاعت و انقیاد انگلند ماند و کرامول بسیاری از زمین های آنها را بخشید بجامیان خود و کسانیکه از و یاری کرده بودند در زمان ویلیام سوم (سال ۱۶۸۸) رمز کاتلیک ها اعانت و حمایت کردند از جیمز ۲ پس از انکه

مشار الیه دست بدشت از تاج و سلطنت انگلند و لکین **ولیم ۳** آنها را در جنگ **باین** مغلوب ساخت (۱۶۹۰) و مجدداً خلق آیرلند سرکشی کردند بامید آنکه ملک خود را مستقل سازند (۱۶۹۸) مگر بزودی رفع آن سرکشی شد و حکومت انگلیش عاقبت الامر رای خود را یکی ساخت و عزم جزم نمود که فرمانروائی جداگانه ملک آیرلند را برطرف سازد و آنرا شامل **پرلمنت** انگلند کند و این فقره صورت انجام یافت در روز اول ماه جنوری ۱۸۰۰ عیسوی (بعبارة آخری مجلس شورای آیرلند که جداگانه بود و احکام و قوانین از آن نشر میکرد شامل مجلس شورای انگلند شد) - بالجمله ملک آیرلند با وصف انچه ذکر رفت بهیچ وجه من الوجوه خالی از فتنه و آشوب نماند تا انکه یکی از موانع و سببهای عظیمه آن رفع گشت و سال ۱۸۲۹ هنگامیکه من کتبک خلاصی یافتند از ان سلسله تقیدیکه بر پای ایشان بود کار بکاری بیدخل شدند و اجازت یافتند که داخل شوند در هر رشته خدمت و عملی در امور دولت

**آثار قدیمه** - از آثار و علامات بت پرستان قدیم تا کنون چیزی در ملک آیرلند باقی است و از انجمله است همان چهار طاقی های سنگی که قبور بزرگان اهل ملک بوده مختلف در شکل و اندازه و ترکیب و لکین غالباً سه ستون و ازند و در جانب عقب و یک در جانب پیش رو و نیز کوپه های سنگ است که دستی میساخته اند که در آنها در واقعات خاصی آتشی معروف بوده که می افروخته اند و در همان وقت تمام آتشهای سگیه در هر خانه و منزل بوده خاموش میکرده و مجدداً از ان آتش که متبرک بوده روشن مینموده اند این منوع عبادت و بندگی بوده است مردم آنرا از فیر ستونهای سنگی بلندی بر سر پا کرده اند که بعضی از انها فرو ایستاده و لی اغلب از انها تکیه دارند بپشت بندی و انهم جزئی از معابد و آلتی از آلات عبادت ایشان بوده و در این زمان هم گویا عبارتی است معروف و میان خلق آیرلند که " بیائید بر ویم بجانب سنگ " یعنی بر ویم بمعبد کلیسا و مشهور است که این عبارت از رسم بت پرستان

قدیم این ملک باقی مانده است که جمع میشده اند گرد آنها این سنگها را برای عبادت چنانچه عیسویان قدیم
را این رسم بوده که صلیب های سنگی منقش بر پا میکرده اند در معابد و کلیسا ها یا در صحن کلیسا های خود۔
دیگر حصار های سنگی مدوّر است که غالبا آنها را "امنا مند" در وئید رسرکل" یعنی حصار های دائری وئید ها
که در آنجا ها که مثل مصلای مسلمانان است عبادت میکرده اند ۔ دیگر از جملهٔ آثار و علامات قدیمهٔ
این ملک تلهائی است که از سنگ بیساخته اند مدوّر و طولانی که فوق آنها مسطح بوده بالای آن عمارتی
قرار میداده اند که گرداگرد حصاری بوده و این عمارات غالبًا محل پناه و گریزگاه بزرگان بوده یا جای
عبادت و کار های دیگر و این عمارات در صور و اشکال بسیار مختلف اند و همچنین بر روح مدوّر بسیار است
که معلوم میشود جای گذاشتن و نواختن ناقوس بوده ۔ حربه با ذرینه های قدیم گاه گاهی یافت میشود در
هر گوشهٔ از ملک آیرلند و از انجمله است تیغهای برنجی و مسبار و تیغها نیکه بصورت سنان نیزه ساخته اند
مختلف در قد و طول آن هم از مسبار ۔ حلقه های عجیب الاشکالی پیدا شده که بعضی از آنها مسبار است
و برخی از طلا و اکنون بتعیین پیوسته است که اینها زر رایج المعامله آنزمان بوده ۔ ذینروه میان ذینتها
چیزهائی پیدا شده که از طلای خالص ساخته اند بسیار نازک بصورت نیم قرص ماه که گویا اینها گردن بند
یا دو بند وغیره بوده و نیز پاره های طلائی دیده شده بصورت تنگ و جرس ولیکن قطور و بسیار متصل
که تاکنون استعمال شان بر کسی معلوم نگشته ۔ از بدایت شیوع مذهب عیسوی هم بعضی مخروبه تا اکنون
باقی است که قابل ملاحظه اند یکی در آنها قریب شهر ولین است که پری رفیع نیست و سقف آن از
سنگ است و چند کلیسای بزرگ نیز ساخته شده که تاریخ زمان آنها ۱۱۷۱ عیسوی است قبل از تجدد
انگلیش حمله بر ملک آیرلند و مسخر ساختن و آزاد هنوز این عمارات بحالت نخستین باقی و همه روزه در آنها

عبادت میشود و گذشته از ینها بر پا و کنشت ها و قلاع متعددی یافت میشود که همه خراب و تباه افتاده اند
قلاع و حصارهای کوچکی بیشمار سراسر این ملک را فرا گرفته که بسیاری از ینها را تاریخ بنا و زمان سلطنت
الیزبت هست که ملکه مذکوره بتعمیر آنها فرمان داده بوده هست که خلایق هراسان وارد مردم قتل صفت
سرکش آن ملک را - قلاع مذکوره غالبًا رفیع اند و مربع در هر گوشه از آنها برجی هست و گذشته از ینها
خرابه ها و دیوارهای شکسته و قلاع بسیار بزرگی هم یافت میشود که غالبًا آثار نسبت میدهند جان
پادشاه انگلند از انجمله آن هست که در ترِیم هست که در قدیم الایام نشیمنگاه نایب الحکومه انگلند و در آن
مجمع شوری هم برپا میشده و در انجا زر هم سکه میکرده اند و چند قطعه از خرابه گان و امرای آن ملک
بوده که تا کنون هم مسکون اند -

**حکومت** - آیرلند چنان هست که از خود حکومت و فرمانروائی علاقه ندارد و چرا نکه مانند اسکاتلند
وکلای چندی از آن بمجلس شورائی انگلند نفرستاده میشوند که مشتمل اند بر ۲۸ نفر از اعاظم ملک و ۱۰۳ نفر که
چهار آن علما نهستند و بقیه عوام یعنی اواسط الناس هستند چنانچه ذکر اجزای پلمنت انگلند گذری از آن شد

## تمام ممالک مقبوضهٔ انگلیش

حالکونی که نسبت بین و قاهی و وطن اصلی انگلیش روی هم رفته بقدر ۱۲ هزار میل مربع است و خلقیت
آن بیش از ۳۱ ملیون هم مالکی که در قبضهٔ آن هست در دیگر گوشه های کره ارض ۷۶۴۷۸۴۱ میل
مربع است که تقریبًا ۶۳ برابر ملک اصلی آن بوده باشد و ۲۰۳۱۳۲۹۳ خلقیت آنها است
که ۱۷ چندان خلقیت ملک اصلی آن هست - العلم عند الله

# ناروی و اسویدن

ناروی و اسویدن از حیثیت جغرافیا یک ملک محسوب اند و اکثر اوقات خوانده شده و خوانده میشوند اسکندنیویین پنینسولا (یعنی پنینسولهٔ اسکندنیویا) مگر در این دفتر ما جدا جدا بیان میکنیم جغرافیا و وضع حکومت هر یک را

## ناروے

### جغرافیا

ناروی ـ حصهٔ غربی ملک اسکندنیویا است و وطن قومی است که ملک انگلند را تاخته تابع خود ساخت و ملکی است مشتمل بر جبال بسیار با قلل رفیعه و میدانهای وسیعه پر از برف و صحراهای پر از یخ و دره‌های عظیمهٔ سر اشیب ـ فسحت این ملک بیش از ۱۲۲۰۰۰ میل مربع است و غایت طولش ۹۰۰ میل و غایت عرضش ۲۶۰ میل است ـ جزایر این ملک غالبا کوهستان است مشتمل بر سنگ خارا و تا ملم نیز در آنها افتاده مگر متعدد و بیشتر در یک جا جمع شده ـ از انجمله یکدسته یا سلسله جزایر لُفُدِن است که روی هم رفته ۳۰۰ میل طول آنها است و اندور بشکل دندان نهنگ نظر می آیند و بعضی از کوههای آن بغایت تیز اند مانند نوک نیزه و بعضی بر عکس بر خلاف این استند و در این جزایر بقدر ۴۰ نفس هستند اند ولیکن چون در جانب غربی این جزایر قسمی از ماهی که آنرا کاد میخوانند بسیار است لهذا موسم خاصی دارد که بقدر ۳۰ ماهی گیرند هر جانبی از ملک ناری می آیند در انجا بجهة گرفتن آن ماهی ـ صفحهٔ این ملک

مشتمل است بر جبال از شمال تا جنوب و از مشرق تا غرب و کم از ۲۰۰ میل مربع آن در زیر برف پنهان نیست مدام وارفع قلل این جبال گلدهپیگن است که ۸۵۴۱ فوت رفعت آن است سرودهای ملک ناروی تماماً چنان می نمایند که سراشیب بوده باشند واز سر فرود آمده باشند چنانچه وضع نشست ملک مذکور است در صفحه نقشه جهان و دهای آن از بالا بپائین دیده اند واز میان کوهستان و تلال و سنگهای خارسیلیان نموده در غایت سختی و سهمناکی بدریا میریزند و دهای مذکوره اگرچه قابل مسافرت کسی نیستند مگر بجهة نقل چوب از جنگلها و حرکت آلات وچرخها و آسیاها و امثال ذلک که در معادن و دیگر جاها درکارند بسیار مفید استند و نیز در زمستان که یخ می بندند این فایده را دارند که خلق بالای آنها آمد و شد میکنند از شهری بشهری - انگیره اسطخر در ملک ناروی لاتعد ولاتحصی است چنانچه از قرار یکه دریکی از سه جغرافیا که نزد بنده است و معتبر هم است نوشته ... ۵ انگیره در ملک ناروی است مگر هیچ یک قابل ذکر نیست یخ بعضی که فی الجمله عظمتی دارند مثل انگیره میسن که ۹۰ میل طول و ۱۰ میل عرض و انگیره فمن که ۵۰ میل طویل است و ۱ میل عرض و انگیره تیندسن که ۳۰ میل طول است و ۳ میل عرض آن - ملک ناروی یکی از جمله ممالکی است که صفحه سطح آنها یخ و برف فراگرفته چنانچه دره های کوهستان آن مملو است از یخ و چندین کوه که فراز آنها چون صحراو دشت گشاده است سراسر پوشیده اند از یخ -

هوا - ناروی بغایت اعتدال هم رسانیده است بواسطه نسایم گرمی که می وزد از بحار گرداگرد آن ولی چون ملک مذکور کشیده شده است در وسط ۱۳ درجه لیتیود شمالی نیست که طبیعة هوای آن اختلاف بسیار دارد ولیکن غریب است که در ایام زمستان کشاده طول میکشد در این ملک حد جنوبی آن سردتر است از حد شمالی آن بسیار مالکوئی که دریای جنوب غالباً منجمد است بندت یخ یافت میشود در دریای شمال -

این اندک زمانی که تابستان طول میکشد بشدت هوا گرم است و در جانب شمال انچه کشته اند درو میکنند و حال انکه بکیاه قبل ازان در زیر برف عظیمی بوده مگر برف اکثر در وسط ملک زیاده تر می افتد و بشیر استقامت دارد چنانکه مکرر تا ۶ ماه بکلی زمین در زیر برف است - در سواحل مغرب اقل بارش در تمام سال ۳۷ انچ است و در انجا هوا غالبا مرطوب و مضعف است و بجهة طبیعت انسان بسیار مضر است - نهایت اعتدال هوا در شهر کریستنیا (دار الملک) ۱۴ درجه است -

خاک - انیملک چندان کوه آب و جنگل دارد که از تمام فسحت آن فقط بقدر ۱۱۰۰۰ میل مربع زراعت میشود و انهم چندان حاصل خیز نیست - حاصل انیملک انچه جانور است مشتمل است بر تمام انچه در ملک انگلند است و علاوه قسمی آهو یافت میشود در انیملک که میگویند شریین دیر و اسب دگاو دوگوسفند امثال انها بهم است که در اندازه کوچکتر از انگیونه حیوانات ممالک دیگرند و پشم گوسفند نیملک هم چندان ممتاز نیست که دیگر جاها - سگ انیملک عظیم الجثه تر و قوی تر و سخت تر است از سگهای جاهای دیگر و اکثر استعمال میشود مانند جانوران بارکش - رین دیر هم در تمام ملک بجهة بارکشی متعمل است و بسیار حیوان کم قدری است در این ملک - حیوانات وحشی و سباع انیملک بسیار است و مختلف و همچنین طیور وحشی آن - ماهی گیری وجه عظیمی دارد و منافع و فواید آنهم بسیار است چنانچه در تمام سواحل انیملک از شمال بجنوب جاری است بکثرت - قریب بسر سال یکبار قسمی از موش پیدا میشود بکثرت که مانند سیل در حرکت است و حرکت آن هم در شب است این جانور نقصان بزرگی میرساند بزراعت و نباتات چنانچه سابق برین علما و رهبانان اهل انیملک را عبادت و دعای خاصی بود که میکردند و میخواندند بجهة دفع آن حادثه و بلا - نبات و محبوب هر قسمی که در انگلند یافت میشود در انیملک نیز یافت میشود و همچنین میوه جات از هر قبیل جز زردآلو و قسمی دیگر در جانب جنوب است

و در جانب شمال بکلی نایاب است - اشجار و خصوصاً فرکه قسمی از شجر است در این ملک بحساب است
و بسیار ممتاز که بممالک دیگر میبرند و چوب آن - معدنیات ناروی بسیار و قیمتی است مگر تا کنون چنانچه باید
و شاید در آنها کار نکرده اند و نمیتوانند هم بخوبی کرد زیرا که همه دارنمیلک بسیار کم است و حمل و نقل اشیا هم بسیار
مشکل است **خلقیت و لغت** - خلق ناروی در سال ۱۸۷۲ حساب شده ۷۶۳۰۰۰ نفس بود
و اکثر ایشان نارمن هستند یعنی باشندگان اصلی خود ملک که سلسلهٔ ایشان منتهی میشود بنبات تیوتان و
دو فرقه دیگر نیز هستند که مینامندشان **لپ** (یعنی اهل لپلند) و **فین** (یعنی اهل فنلند) که اصل ایشان
مغول و تاتار بوده - لغت مردم این ملک لغت خاص خودشان است که مینامندش **نارو جین** (یعنی
لغت ناروی) که اصل آن لغت تیوتان بوده و قریب است بلغت اهل اسویدن و دنمارک و آن و قوم
دیگر بلغت دیگری تکلم میکنند جداگانه که هیچ نسبتی بآن لغت اولین ندارد -

**شغل و پیشه** - عمدهٔ شغل و پیشهٔ اهل ناروی بریدن چوب است و گرفتن ماهی که اغلب از ایشان را
مشغول دارد و نیز چیزی بزراعت کردن و صحرانوردی و تجارت - نسبت بحالت خود ملک بجهات
تجارتی از همه جاهای عالم بیش است و عمدهٔ مال التجاره که از آن خارج میشود چوب است و ماهی و پنیر
خوراکی و عمدهٔ مال التجاره که داخل آن میشود شیائیست که ممالک دیگر حاصل میشود مثل قماش وغیره -

**طرق و شوارع** - طرق و شوارع ناروی بسیار خوب و ممتاز است و قریب ۳۰ میل ریلوی دارد و .... میل تلگراف

**مذهب** - اهل ناروی عیسویست بموجب فتاوی یعنی طریقهٔ شخصی موسوم به لوتر که مذهب مکور را بهمان
مناسبت میخوانند لوتر نیز هم ولی بر بندهٔ اکنون معلوم نیست که اساس و اصول مذهب مکور بر چیست
ولیکن آزادی و جواز است از برای هر فرقه از فرق مختلفهٔ عیسویان و همچنین یهود -

**تعلیم و تربیت** - مدرسه ها برپاست و مقرر شده است در ملک ناروی در هر ضلعی از اضلاع تعلیم و تعلم و تربیت اطفال از ۷ سالگی الی ۱۴ سالگی بزور یعنی فرمان و حکم حکومت جاری است و نیز مدرسه های اعلا هم هست که از اکثر امصار و بلاد معظمه ملک مراعت و یاری میشود آنها را در ۳ شهر بسیار معظمی که در این ملک است دارالفنون هم هست و در خود پای تخت نیز دارالفنونی است که ۴۰۰ نفر طالب العلم در آن حاضر میشود -

# اسویدن

## جغرافیا

**اسویدن** آن قسمت از ملک اسکندنیویا است که در طرف شرق آن واقع است و بزرگتر است از قسمت غربی آن که ناروی باشد - فسحت اسویدن مع جزایر گرداگرد آن ۱۷۴۶۱۲ میل مربع است طولش قریب ۹۳۰ میل است و اقل عرضش ۱۹۰ میل - صفحه سطح آن در جانب شمال تمام کوهستان است که در وسط آن بادیه ها کشیده پوشیده از جنگلها و نیز مشتمل است بر قطعات اراضی ریگستان و همچنین بر مهای رفیعه مسطح بسیار وسیع هم دارد - اما جنوب آن دشتهای لم یزرع افتاده که میگذرند از وسط اتلال جنگل زار و ملک اسویدن عجیب است از حیثیت کثرت رودها و آبگیرها بحیثیکه ده یک از فسحت تمام ملک را فراگرفته دارد و نیز زمینهای کرسی مانندی که از شمال گرفته سر بشیب میرود تا بدریای بلتیک منتهی میشود کوههای این ملک اگر بطور اجمال بیان شود همان سلسله جبالی است که واقع و ممتد شده اند در میان این ملک و ناروی و در حقیقت منسوب و شامل اند بناروی که یکی از ان سلسله جبال کیلن است که

که از شمال و شرق شروع میشود و سه ثلث طول ناروی را طی میکنند - اگر بطور تفصیل بیان شود شعب جنوبی
ازان سلسله و دیگر که بهها داخل خاک اسویدن میشوند که همه مشتمل اند بر قلل بسیاری با ارتفاع ۳۰۰۰ فوت
خبر قله سنیلفیلن که ارفع جبال انیملک است و ۵۸۶۰ فوت ارتفاع دارد و مدام برف آنها فرا پوشیده
الاضی رفیعه انیملک یکی جمتت لند است که قریب هشتاد میل است از هر طرفی و دیگری انیملند است
که سطح آن ۱۴۰۰۰ میل مربع است - و شتهای انیملک یکی در جانب مشرق واقع است که خیلی برگ است
و قریب هفت یک یا ۹۰۰۰ میل مربع آن در زیر زراعت است - دیگری ۶۰ میل طول دارد و ۳۰ میل
عرض - آبهای بیحد و حسابی که در ملک اسویدن است از دو دشت عظیم که نشیب مایل اند داخل دریا
میشوند یکی از جانب جنوب و شرق داخل دریای بلتیک میشود و دیگری در جانب جنوب و غرب داخل
دریای گتگات میشود و چون سر شیبی انیملک از رشته کوه کیلن بطرف جنوب و شرق در همه جا یکسان است
بنابراین همه رودهای انیملک بخط مستطیل با یکدیگر واقع شده اند و در جاهای خاصی داخل آبگیرها
میشوند بترتیب و نظام - آبگیر وِنر در جانب جنوب و شرق اسویدن باستثنای آبگیر لدگا بزرگترین
تمام آبگیرهای ممالک یورپ است که ۹۰ میل طول آن است و از ۱۵ الی ۳۰ میل عرض آن
و مسحت آن ۲۰۲۰ میل مربع است و آب ۳۰ رود را بخود میکشد - آبگیر وِتر ۱۰۱ میل مربع وسعت
و آبگیر ملر ۴۷۲ میل مربع است -

هوا - هر چند که هوای اسویدن بالنسبه بهوای ناروی کمتر مرطوب است معهذا خوش است
و بالنسبه بدیگر ممالکی که در همان خط واقع اند معتدل - زمستان این ملک بسیار طولانی و بسیار سرد است
و تمام زمین پوشیده است از برف و تمام رودخانه ها و آبگیرها یخ فرو بسته است از ماه اپریل الی ماه

اکتوبر (۷ ماه) باوجود این چون هوا خشک و صاف است و بادی که میوزد اعتدال می بخشد
آنرا این موسم از سال بسیار خوش است در اسویدن و در این وقت خلق مسافرت میکنند
در قسمی از کاری که آنرا رین دیر میکشند یا اسب - تابستان کوتاه است و گرم و اقل اعتدال
هوا در شهر استاکهلم که پای تخت این ملک است ۴۲ درجه میباشد - بادی که می وزد
عمده از وسط جنوب و مغرب است و در تمام سال فقط ۱۶ اینچ باران میبارد در اسویدن -

**خاک** - خاک اسویدن اکثر و اغلب بجهة زمینهای سنگی و کوهستان کم حاصل و کم زرع است
و هرچند که در این سنوات اخیر محسن زیاد و معی بسیاری شده است بجهة ترقی خاک اسویدن مع ذلک
هنوز ۱۲ یک خاک زمین آن زراعت نمی شود - حاصل آن از حیوان یکسان است با انگلند
مگر آنکه اسویدن رین دیر نیز دارد که انگلند ندارد و عمده جانوران وحشی آن خرس است و گرگ
و یک ذات آهوی دیگری و روباه و خوک مرغ غیره - طیور وحشی آن عقاب است و شاهین و
کبک و مرغ خنگلی و چند قسم دیگر از طیور - ماهی انمیلک چند قسم است که شاید در ملک ما نباشد که
از انجمله است کادو ماهی مطلقاً در اسویدن بسیار است - حبوبات انمیلک گندم است و جودرای
میوه انچه در طرف مغرب یورپ یافت میشود همه در این ملک یافت میشود و قسم سبزی آلات نباتیه
چقدر بسیار است در انمیلک - چند قسم اشجار بسیار خوب دارد که چوب آنها بسیار مفید است مانند
درخت بلوط وغیره که چهار سبع این ملک را فرا گرفته و از جمله حاصل انمیلک تنباکو است و هاپس و
فلکس بسیار است و عمده مال التجاره است - معدنیات اسویدن اهم از هر گونه مال التجاره و اصل
و مایه دولت انمیلک است و عمده آن آهن است که بهترین آهن عالم است و اغلب بجهة ساختن

فولاد استعمال میشود و دیگر معدنیات انیملک نقره است و مس و زنیک و زغال و مرمر و زاج وغیره -

**خلقیت** انیملک در سال ۱۸۷۲ تخمین شده ۴۰۲۰۵۰۲ نفس بود که تمام باشندگان اصلی ملک بودند بجز آنکه ۲۰۷۰۷۹ آن فین بود و ۶۶۱۱ لپ - اهل اسویدن از ذات گات هستند و زبان ایشان تماماً زبان خاص خودشان است که رشته ایست از لغت اسکندنیویا که مشتق است از لغت تیوتان - شغل مردم انیملک ازین قرار است که هرچند کندن معادن یک رشته شغل بسیار عظیم اهم انیملک است مع ذلک اغلب خلق انیملک بدنبال روان اند زراعت و صحرانوردی و پرورش و چرانیدن حیوانات را - تجارت چوب که روز بروز در تزاید است نیز کار عمده ایست بعد از آنهائیکه ذکر شد و ازان پس منیوفکچری است که مشتمل است از ساختن بشکرو آلات زراعت و چرخها و چرم و کاغذ و تنباکو و گوگرد و عرقیات و شراب و بافتن قماش و کتان و پشمینه وغیره - تجارت انیملک بسیار است و در کمال سرعت در تزاید است و عمده مال التجاره اش چوب است و ماهی و آهن و جو و عمده تجارت و مال التجاره داخله اش قهشه و متعه ممالک دیگر است که دران یافت نمیشود و زغال و آلات مشینری وغیره - دارالملک اسویدن استاکهلم است که قریب ۱۵۰۰۰۰ نفر خلقیت آن است تمام این اجناس مال التجاره ازاین شهر و دو شهر دیگر حمل و نقل میشود -

**طرق و شوارع** - اسویدن بسیار خوب است و چند رود و نهر بریده هم دارد که همه قابل مسافرت کشتی است و بقدر ۴۶۰۰ میل ریلوی هم دارد که عمده و بیشتر آنرا حکومت ساخته است و ۱۰۰۰۰ میل تلگراف دارد که ۱۲۵ میل آن در دریا میرود -

**تربیت** - تربیت انیملک چنان است که اطفال بزور حکومت باید تحصیل علم کنند یعنی

در مقدمات ضروریه و اطفالی که در مدرسه های عامه داخل نمیشوند باید ثابت کنند که در جای دیگر تحصیل میکنند و تحقیق پیوسته است که از هر صدی ۷ طفل از سن ۸ سالگی الی ۱۵ سالگی بمدرسه های عامه حاضر می شوند ـ

**مذهب** ـ اهل این مملک بکلی پرتستنت است و متعلق است بفرقه لوتر مگر هر فرقه و ذاتی مختار و آزاد است در مذهب و عقیدهٔ خود ـ

**حکومت** ـ نارودی و اسویدن هر دو پادشاهی محدود و محصور است و در هر دو مملک اختیار جریان احکام بقبضهٔ پادشاه است مگر امور قوانین و ابداع قواعد و اگذار است بمجلسی که در آن وکلای عموم خلق اند که در نارودی مینامندش **استار تینگ** و در اسویدن **ریت** در نارودی هنگامیکه مجلس استار تینگ نشست اجزای آن برد و حصه می شود یکی از ان که سه ربع تمام اجزای مجلس مذکور باشد و آنرا **اولستینگ** میخوانند قواعد را جاری میسازند و ربع دیگر که آنرا میخوانند **لگتینگ** قواعدی را که در مجلس اول صورت وجود داده اند یا امضا میدارند یا باطل میکنند ـ در اسویدن نیز قواعد و قوانین بقبضه اختیار مجلس ریت است که اجزای آن وکلای عموم خلق اند و خلق میگزینند آنها را و این مجلس بر دو قسمت است یکی انکه مشتمل است بر ۱۲۸ جزء که هر یک از ایشان باید از ۳۵ سال عمرش متجاوز باشد و اینها را برمیگزینند برای مدت ۹ سال و مواجب ندارند ـ دیگر انکه اجزای آن مشتمل اند بر ۱۹۲ نفر که عمر ایشان باید از ۲۵ سال متجاوز باشد و مدت قیام شان ۳ سال است و مواجب هم دارند مگر اقتدار مجلس نارودی از مجلس اسویدن بیش است و اصول قواعدش مختلف از ان و بهتر و مطبوع تر ـ

اهل اسویدن و ناروی چنانچه اشاره شد از همان رشته و دودهٔ هستند که مردم دنمارک اند
و لغت ایشان هم از همان لغت مشتق است که بسیار تحریف شده و تخفیف یافته است عمده
بواسطهٔ اختلاف و خصومت و عدم اتفاقی که از سالهای دراز درمیان این دو طایفه وجود
داشته ـ خلق اسویدن ملک قومی هستند دلیر و سخت جان و بیباک و کریم النفس و ثبات قدم را با جرات
و جلادت آمیخته و متحد دارند و معروف اند در دیانت و امانت داری ـ سوای این قوم
دو ذات و طایفهٔ دیگر هستند ساکن اسویدن که یکی از انها ساکن لپلند استند که قومی اند میانه بالا
و بشکل و مسکن ایشان در اضلاع شمالی است و این قوم بسیار فقیر و بی بضاعت اند مگر بسیار
خوش طبع و زنده دل و متدین اند و مردمی اند که بسیار کم گناه بد و شنیع از ایشان سر میزند
بعضی از ایشان صحرانشین استند و زندگی میکنند باواسطهٔ گله و رمهٔ خود که همه آهوان صحرا استند
که آنهارا پرورش می دهند و برخی دیگر از ایشان جنگل نشینان اند و ماهی گیران یا محنت
کنندگان و مزدوران که خود را اجاره و کرایه میدهند بدهاقین و زراع اسویدن ـ
قومی دیگر هستند که آنهارا فین مینامند که یکتمل شعبه هستند که اهالی لپلند اند مگر اختلاف دارند
با آنها و آنها قومی اند قوی هیکل و قوی بازو و محنت کش و وقتی این قوم خاص سکونت داشتند
در فینلند ولیکن اکنون در بعضی از اضلاع شمالی ناروی سکونت گزیده اند و نیز در اسویدن
و چنین مینماید که این طایفه از زمنهٔ قدیمهٔ نامعلوم سکونت یافته اند در صحراها و بادیه های
جنوبی یورپ و بعد ازان رانده شده اند بجانب شمال با اهل اسکندنیویا ـ

# تاریخ اسکندنیویا

قبل از آنکه شروع کنیم به تحریر تاریخ ناروی و اسویدن ضرور است که بخدمت خوانندگان عرض کنیم که غالبًا جغرافیا و تاریخ این دو ملک را در یک جا نوشته اند مورخین و نویسندگان اروپ چون این هر دو زمین را روی هم اسکندنیویا مینوانند اغلب در نوشتجات بهمین نام مینویسند و لهذا ما نیز بهمان قیره بر می نگارم تاریخ این دو ملک از یراکه تاریخی هم که در نزد ما نوشته است چنین نوشته

اسکندنیویا - یا اسویدن معروف و مشهور آفاق است از این رگذر که محل ظهور و جای پیدایش و نمایش قوم سلحشور گات است که نقل مکان و انتشار آن منقلب و دگرگون ساخت حالت تمام مملکت یورپ را در اوایل تاریخ عیسوی - بطور تحقیق چیزی از تاریخ و شرح حال این ملک معلوم نیست تا صد سال بهمین عیسوی هنگامیکه هرلد هرف اجر دین عیسوی را اختیار نمود و تمام ملک ناروی را در تحت فرمانروائی خود در آورده اهتمام او در جبریان و نشر رسم فیودل موجب شد انتشار و نقل مکان و جلاگزینی جماعت بیعدتی از ان قوم را که بعضی از انها سکونت اختیار کردند در انگلند و اغلب از انها ساکن شدند در جزیرهٔ آیس لند و جزیرهٔ مذکور را پر ساختند از شعرا و مذهب باشندگان قدیم اسکندنیویا و بهمین نقل مکان نسبت داده اند سکونت نارمن ها را در ملک فرنس - در صد سال دوازدهم عیسوی ملک اسویدها و ملک گات ها یکی شدند و اواخر صد سال چهاردهم این هر دو ملک مع ملک ناروی در تحت حکومت و فرمانروائی دنمارک در آمد و در سال ۱۵۲۱ عیسوی اسویدها مجدد استقلال قدیم خود را یافتند و از ملک دنمارک جدا شدند بجز

سعی و اهتمام گستوس فرسایکی از امرای خود که بعد ازان اورا پادشاه خود خواندند - چون نوبت
به جانشینان او رسید دولت اسویدن استقلال و عظمتی بهم رسانید و پادشاهش اقتداری یافت
که بعضی از اراضی ملک روس و پلند و جرمنی را شامل ممالک خود ساخت و ملک خود را
وسعت داد و در زمان سلطنت چرلس ۱۲ (سال ۱۶۹۷ - ۱۷۱۸) اقتدار این ملک بانتهی
الغایت رسید و پادشاه مذکور بسیاری از جاها را الحاق داد بملک خود و آنرا بساوات بخشید و
همسر ساخت با سایر ممالک عظیمهٔ یورپ ولیکن شتاب کاری و عدم دور اندیشی او در کارها
موجب شد که قدم در امور خطرناک نهد که مایهٔ نقصان و تنزل و زوال آن استیلا و اقتدار شد -
چیزی از شرح حال این پادشاه بیان نمودن خالی از فایده نخواهد بود - پیطر بزرگ (پطر اول)
بندری میخواست در دریای بلتیک بچنگ آرد و بنابراین اتفاقی کرد با دیگر دول در مخالفت اسویدن
و در این وقت چرلس ۱۲ بکلی طفل و جوانی بود و تازه بر تخت برشده بود و نگرانک زمانی خود را مشغول
حیرت و شگفت جهان ساخت بهر گونه خصال و صفاتی که لازمهٔ جهانگیری و جهانبانی است که
در وجود خود موجود داشت - چون دنمارک بطرف روس بود و از جانب جنوب حمله نمود چرلس
مجدداً اتحاد قدیم اسویدن را با انگلند تجدید نمود و قطاری از جهازات جنگی انگلیش بیاری اسویدن
روان گشت اگرچه روس و یارانش پیشدستی نموده نصرتی کردند مگر بواسطهٔ آنکه دارالسلطنهٔ دنمارک
(کاپن هینکن) محصور شده بود دنمارک خود را از سلسلهٔ هواخواهان روس جدا ساخت و در روز
۱۹ اگست ۱۷۰۰ معاهده شد درمیان اسویدن و دنمارک - بمجرد یکه چرلس با دنمارک مصالحه نمود
روی بجانب روسیان نهاد که محاصره نموده بودند نروا را با هشتاد هزار مرد و مشارالیه (چرلس)

با دوازده هزار مرد بجهة یاری آن مقام رفت و بدون اشکال آنجا را بقبضهٔ خود آورد و اراده کرد که حملهٔ سختی بلشکرگاه روسیان برد روسیان زمانی را پای فشردند مگر پس از زد و خوردی که سه ساعت بطول کشید مغلوب گشتند و تن بسیاری از ایشان بخاک افتاد و چرلس مظفر داخل آن قلعه شد در روز ۳۰ نوامبر ۱۷۰۰ - علاوه بر چندین هزار که از روسیان کشته شد و بسیاری دیگر که در رود غرق شدند سی هزار از ایشان اسیر آمد و تمام اسباب و ساز و سامان شان هم بچنگ اهل اسوید در افتاد دیگر چرلس تمام ایشان را رها نی بخشید بجز سران ایشان که با آنها نیز در کمال مردانگی و مروت عمل نمود - بعد از این جنگ چرلس مذکور زمستان را در نروا بسر برد و بجز دیکه هوا خوش گشت باز قدم در معرکه نهاد و قریب ریگا نمایان شد که آنجا یگاه راپادشاه پلند بیفاید محاصره نموده بود - اهل پلند و اهل سکسنی در کنارهٔ رود جیمه زده بودند و چرلس ۱۲ که در جانب دیگر رود مذکور بود لاچار بود که بزور طریقی از برای عبور خود بکشاید و بهر اشکالی که بود آخر معبری کشود و جنگ مغلوبه شد مگر با کشتار زیادی اسوید ها فاتح گشتند و قریب سه هزار مرد با تمام توپخانه و سامان از سپاه خصم تلف شد - فوراً پس از این فتح چرلس روان شد بجانب میتا که دار الملک کورلند است و شهر مذکور و تمام قلاع اطراف و حول و حوش آن تمام اطاعت او کردند - از کورلند بجانب لیتوانیا روان شد و چنین میگویند که چون بشهر بیرزن داخل شد بافتح و نصرت بغایت شاکر و فائز گشت چون خود را دید در شهری که چند ماه قبل ازان پادشاه پلند و پیطر نشسته و طرح پایمالی و تباهی او را انگیخته بود - در اینجا آتش کین او هم اشتعال پذیرفت و تمهیدی نمود که پادشاه پلند را از تخت فرود آرد با وسطهٔ رعیت خودش - چون باشندگان پلند دیدند که قلاع شان پایمال

سپاه شکست شده و حدود و ملک شان در کف دشمنان است و دست افسوس بیکدیگر میسایند و لهذا نه چندان در قید قحمندی بوده که رشک میبرند یعنی در خشم بوده و از ان حال و چنان تصور میکنند که پادشاه ایشان جنگ با اسویدن را بهانه کرده بود که لشکر بیگانگان را بملک خویش در آورد (۱۷۰۱) باری اگر سایر فتوحات پادشاه اسویدن را ذکر کنیم دفتر بزرگ میشود همین قدر مختصر میکنیم که پادشاه بلند را از ملک خود برانده و پادشاه مذکور پناه به پیطر برده و در گرودنی این هر دو پادشاه متحد شدند و در مخالفت چارلس گرسپاه روس در هر کجا از سپاه اسویدن شکست میخورد و منهزم میشد و بالاخره پادشاه بلند اظهار رود در خواست صلح نمود باین نحو صلح شد که مشار الیه تمام حقوق خود را بتاج بلند فروگذارد و اعتراف نماید که استنیسلس وارث واقعی تاج مذکور است این واقعه صورت وقوع یافت در روز ۱۴ ماه ستمبر سال ۱۷۰۶ و از این بعد سایر دول یورپ اظهار دوستی نمودند با پادشاه اسویدن و نیز لویس ۱۴ فرانس باب اتحاد و یکجهتی گشود با او - مجملا چون بواسطه موجباتی که ذکر نمودیم اقتدار و استیلای این پادشاه روی تنزل نهاد تمام ممالکی را که گرفته بود از کف بشد و وقتی از اوقات بعزم تسخیر نروی آن بود که در راه هلاک شد و نروی بهمان وتیره در تبعیت و انقیاد دنمارک بماند - بعد از وفات این پادشاه قوت و اقتدار پادشاه ملک اسویدن بکلی از دست بشد و نقص پذیرفت مکرر ایالت و حکومت مقرر شده باخلق که آنرا مینامند آرستوکرسی قوت بهم رسانید - در بین جنگهای ولیوشن که در ملک فرنس واقع شد در سال ۱۷۹۳ پادشاه اسویدن (نه چارلس ۱۲) ابتدا هوا خواه فرنسه بود و لیکن بعد ازان یار خصم شده و در مخالفت ملک مذکور پای فشرد - در زمان صلح ۱۸۱۴ پادشاه مذکور نروی را از دنمارک گرفت و در عوض پامرنیا و جزیره روگن را داد -

# دنمارک

## جغرافیا

دنمارک اکنون منحصر است بحصهٔ شمالی جتلند مع ۲۰۰ جزیره که در قرب آنواقع است
اگرچه این ملک بسیار حقیر است مگر ملکی است بسیار قدیمی - هنگامیکه جنگ فیما بین جرمنی و دنمارک
واقع شد در سال ۱۸۶۴ حصهٔ جنوبی این ملک که شلسویگ و هالستین بوده باشد بجرمنی
تعلق یافت و در سال ۱۸۶۵ تمام فسحت این ملک مع جزایر آن ۱۴ هزار و پانصد میل مربع بود
خلقیت آن در سال ۱۸۷۰ قریب ۱۸۱۴۰۰۰ نفس بود و طول آن کم از ۲۰۰ میل -
بیش از یک ثلث دنمارک یا قریب ۵۰۰۰ میل مربع آن جزیره است مگر بزرگترین همه اینها نیستند
که در دنبال ذکر میشوند - زیلند که ۲۷۰۰ میل مربع فسحت آن است و قریب ۴۰۰۰۰۰ نفس
خلقیت آن - فونن (یافین) که ۱۲۵۰ میل مربع وسعت دارد و بیش از ثلث خلقیت زیلند
خلقیت لالند ۶۲۰ میل مربع زمین دارد و ۶۰۰۰۰ خلقیت فلستر ۷۰ میل مربع
زمین دارد و ۳۰۰۰۰ خلقیت - بارن هلم ۲۲۱ میل مربع زمین دارد و ۳۱۰۰۰ خلقیت -

سطح ارض - دنمارک متعلق بآن حصهٔ عظیم شمال یورپ است که مسطح و صاف واقع شده و
در هیچ جائی رفعت آن از ۶۰۰ فوت بیش نیست و بظاهر اگرچه بسیار هموار مینماید مگر در جانب شرقی آن

# جغرافیای دنمارک

بعضی اتلال هست مشحون بر اشجار و جنگل اما در جانب غرب زمین آن پست و ریگستان هست و اگیر بسیاری دارد چنانچه یکی از جغرافیا نویسان مینویسد که ایملک .. ۴ اگیر دارد مگر اغلب خورد اند و بنابراین در هر طرفی از ایملک بفاصلهٔ ۴۰ میل آب هست ولی رودخانه در ایملک نیست چراکه کوهستان ندارد۔

**هوا** ۔ هوای ایملک معتدل هست نسبت بخطی که در ان واقع شده بواسطهٔ بادیکه از جانب مغرب میوزد و باران زیادی باخود می آورد و هوایش مرطوب سالم هست و بسیار مناسب بحال نباتات ۔ زمستان سرد هست و مکرر معابر و مجراهای آبی که واقع است مابین جزایر یخ گرفته است بکلی چنانچه در سال ۱۷۵۶ع لشکر چارلس ۱۲ مع تمام سامان و توپخانهٔ خود از این معابر عبور کرد و در وی یخ و جزایری را که ذکر کردیم ملاحظه نمود ۔ در شهر کاپن هگن در تمام سال اقل اعتدال هوا ۴۶ درجه هست ۔

**خاک** ۔ ایملک پر قوت هست و حاصل خیز در شرق و جزایر آن بخوبی سبز و خرم و حاصل خیز هست و لیکن در طرف مغرب آن قطعات ریگستان هست ۔ حاصل ایملک از حیوان و نبات همان هست که در ملک انگلند هست مگر در این ملک خوک خنگلی وارد ک و غاز هم یافت میشود ۔ ماهی گیری ایملک بسیار هست و مقدار زیادی از چند قسم ماهی حاصل میشود دران ۔ همچنین معدنیاتی در ملک دنمارک یافت میشود بجز سنگ خاصی که ازان عمارت میسازند و مرمر آسمانی رنگ و خاک کوزه گری و زغال انهم در یکی از جزایر و بسیار قلیل است

**مینوفکچری** دنمارک منحصر هست به کتان و پشمینه و ظروف گلی اینها نیز در همان جزیره (بارن ایلم) یافت میشود ۔

**مشاغل** اهل دنمارک عمده زراعت هست و محافوردی و دریاگردی که اغلب و اکثر خلق بآنها اشتغال دارند ۔ چنانچه ذکر کردیم مینوفکچری در ایملک وجود ندارد زیراکه نه اسباب و لوازم آن یافت میشود و نه زغال و نه سرمایهٔ جریان آن و اگر اسباب آن هم فراهم باشد فایده در بحر نمی بخشد ۔ تجارت این ملک چندان

بذیست و مال التجارهٔ خارجهٔ اش قمرص و غن است و جوب و پشم و گوشت خوک و پوست جانوران و ماهی شک
و کره و پنیر آما مال التجارهٔ داخلهٔ اش قماش است کتان و پشمینه و زغال و نمک و میوه و شراب و غیره ـ
طرق و شوارع ـ اینملک اشاهراههای بسیار عمده است و تقریباً هر شهر و لنگرگاه عظیمی از آن بیکدیگر
پیوسته است و کشتی های آتشی در آنها کار میکنند و در اینملک چند نهر بریده نیز هست و بیش از ۵۴۰
میل ریلوی هم دارد ـ
حکومت ملک دنمارک سلطنتی است با اصول ملی مورثی و اقتدار جریان احکام و قوانین و اگذار است
بپادشاه و اعاظم از وزرایش و اختیار ابداع قوانین و اگذار است به پادشاه و هیئتی که مشتمل است از دو
مجلس شورای خاصه و عامه ـ

اهل دنمارک غالب از ذوات تیوتان هستند در اصل و نژاد و لیکن از چهار شعبه و سلسله اند ـ اول دین
که از همه بیش اند بعدت و فراگرفته اند جتلند و شلزویگ و جزایر عظیمه را ـ دویم جرمن که فراگرفته اند
شلزویگ و ولا انبرگ را ـ سوم فریسین که بعضی از جزایر کوچک کنار دریای شلزویگ را مسکن ساخته اند
چهارم انگلیس که فراگرفته اند یک جانب دیگر ساحل شلزویگ را و اینها اندوده و اصلی هستند که
انگلیش از انها است ـ از بیگانگانی که در اینملک سکونت دارند عمده یهود است که در التنا و کاپن
هیگن بسیار است ـ عمدهٔ لغتی که بدان تکلم اند لغت اهل اسکندنیویا است که اصل و مادهٔ آن لغت
گات است و در دربار سلطنت بلغت جرمن و فرنچ هم تکلم میکنند ـ و باقین و اهل دهات ملک دنمارک
اگرچه در این ایام اخیر از حالت عبودیت و بندگی رستند مگر هنوز بهمان وضع و صورت راه میروند که
در عالم عبودیت راه میرفتند و حکومت را در هر امری از امور ایشان مداخلت است ـ

# تاریخ

نخستین خاندانی که در ملک دنمارک سلطنت نموده در تواریخ ثبت است موسوم اند باسکیلدن جیاتز (یعنی خاندان اسکیلد) - در صد سال ششمین عیسوی اهل دنمارک مشهور و معروف آفاق شدند در دزدی کردن در دریا و باتفاق اهل ناروی در نزد سایر طوایف یورپ ملقب و معروف شدند به نارتمن (نارمن یعنی اهل نارت که شمال بوده باشد - در سال ۸۳۲ بخاک انگلند فرود آمده و یک قسمت آنرا گرفته مسکن خویش ساختند انگاه بسرداری یعنی در زیر علم و فرمان رُلف نامی تاخت آوردند بساحل ملک فرنس (۹۱۱) و زمینی را گرفته جای اقامت نمودند و موسوم ساختند نارمندی و نیز چند جزیره و دیگر و حصّه از ملک آیرلند را گرفته از انجا قدم پیشتر نهاده خاک اسپین و ایتالی و سیسیلی را هم گرفتند و در هر کجائیکه قدم نهادند آنجارا پرساختند از خوف و فتنه و تاراج - اسویدن پادشاهی بود از آنملک بسیار قوی بازو و جنگجو در سال ۱۰۰۰ عیسوی قسمتی از ناروی را گرفت و همچنین در سال ۱۰۱۲ انگلند را مسخّر نمود و پسر او کنیوت که در عهد او استیلای دنمارک باقصی الغایت رسیده بود این فتوحات را تکمیل داد و همچنین فتح نمود قسمتی از اسکاتلند را لیکن پادشاهانی که از آن پس آمدند بغایت گمنام و حقیر بودند تا در اواخر صد سال چهاردهمین (۱۳۹۲) هنگامیکه ملکه دنمارک مرگریت متحد ساخت اسویدن و دنمارک و ناروی را چون ناروی را بوراثت یافته بود و اسویدن را بزور شمشیر اراده داشت که آن اتحاد را دائمی سازد لهذا رؤسای هر سه ملک را جمع کرد در جائیکه مینامندش کلمر و در آنجا مقرر نمود و قانونی قرار داد که

ازان زمان ببعد همواره این سه ملک متحد باشند و تابع یک پادشاهی که چون یکی ازاین سه ملک او را پادشاه خود گزیدند آن دو ملک دیگر هم مضادار ند و اهل هر ملکی نگاهداری پیروی کند آئین و مراسم و فوائد و مراتب خود را و باشندگان یک ملک در دیگر ممالک صاحب درجات عالیه و مناصب متعالیه نشوند - بالجمله این اتحاد تا پانزده سال پس ازاین اتحاد در جهان نظیرش نبود و در نهایت خوبی و توانائی آن اتحاد را نگاهداری کردند لیکن ازان در زمان جانشین او اریک عداوت و مخالفت جبلی اهل اسویدن و دنمارک که موجب فسادی گشت و اسویدیها پادشاه دیگر را اختیار کردند - چند انقلاب و فتنه و فساد پی در پی حادث گشت تا انکه کریستین ۲ که تهتن مینامیدند شش یا دشاه بعد از یک شکست و هزیمت سختی در سال ۱۵۲۰ اهل اسویدن را مغلوب و تابع خویش ساخت - جلوس و تاج گذاری این پادشاه مذکور مع قتل عام عظیمی که یک صد هزار از امرا و اعاظم کشته شدند در یک روز (۸ ماه نومبر ۱۵۲۰) واقع شد مگر اسویدن نردی بجهته خود یک جاهی و کینه کشی پیدا نمود و آن بود که شاه و شش وسا یکی از اجزای خاندان سلطنت از کف غالبین خود گریخته خود را بلباس دهقانی درآورد و در کوهستان لسبر می بود و فروری میکرد و در کندن معادن بکمال خاطر جمعی امید که وقتی از اوقات خواهد آمد که او بر تخت اسویدن نشیند - چون فرصت نیکی بدست آورد خود را ظاهر ساخت و علم سرکشی برافراشت و ابتدا نایب السلطنه و بعد ازان پادشاه اسویدن گشت در سال ۱۵۲۳ - کریستین ۲ را عمتیش از تخت فرود آوردند و شخصی گیرسمی فردریک ۱ را پادشاه دنمارک و ناروی ساختند بعد از انکه چندین بار سعی و کوشش بیفایده نمود این کریستین ظالم بصفات بقید در افتاد و در حبس بمرد (۱۵۵۹) فردریک ۱ پسرش کریستین ۳ جانشین گشت در سال ۱۵۳۴ و این پادشاهی بود بسیار خردمند و عالیقدر ترین سلاطین عهد خود بود - مذهب پروتستنت را در ملک دنمارک و ناروی او اساس نهاد و موجب شد بتاسی گستاوس که همین مذهب را جاری داشت در

ملک اسویدن - بالجمله گرستین از جهان ابشد و رسال ۱۵۵۹ و گستاوس در سال ۱۵۶۰ در هر دو پادشاهان
عظیم الشان خردمندی بودند چنانچه نام شان در غایت حرمت و عزت مانده است میان حایای ایشان
عجیب ترین و اقعاتی که قابل تذکار است بعد از این و اقعات مذکوره رِوِلیوشن است که واقع شد در
سال ۱۶۶۰ که بواسطهٔ آن سلطنتی که تا آنزمان جریان آن باختیار امراو اعاظم بود موروثی و بالاصاله و مستقلے
شد و در آن مدت بهیچ وجه جنگ و جدال و تنازعی نبود و همه جا امن و امان بود و کلنی های دنمارک
فزایش یافت و بزور و قوت نپلین ا دنمارک سرکشی برداشت مگر صدمهٔ عظیمی بر آن وارد آمد
و آن این بود که انگلند در سال ۱۸۰۷ بضرب گلوله گرفت شهر کاپن هیگن را که پای تخت دنمارک است
در سال ۱۸۱۴ که صلح شد در میان تمام دول و ممالک یورپ دنمارک لاچار گشت که بلینگلند را
واگذارد به انگلند کند و نارویی را باسویدن رها کند و در عوض پامرینیا را بگیرد و در سال بعد ازان
پامرینا را واگذار نمود به پروشیا در عوض لاانبرگ - سلطنت دنمارک تا سال ۱۸۳۴ ع
مستقل بود باستثنای اضلاع هالستین و لاانبرگ و ازان زمان شروع شد که در کمال
انضباط و بندوبست وکلائی مقرر شوند از جانب عموم خلق بجهة نظم و نسق حکومت ملک مذکور
و چی ها سرکشی آغاز نمودند در سال ۱۸۴۸ و لیکن مجدداً دول عظیمه متفق شده امور آن را
صورت انضباط و اصلاح دادند مشروط براینکه ضلع شلزویک از دنمارک خارج
باشد و نیز دنمارک و هالستین بایکدیگر مخلوط و ممزوج نباشند -

۴۶۶

۴۶۶

# آیس لند

## جغرافیا

آیس لند از جمله جزایر متعلقه دنمارک است در محیط اتلنتیک قریب ۰۰ ۱ میل دور در جانب غربی ماروی طول آن ۲۰۰ میل است و عرض آن ۱۰۰ میل و مساحت آن ۳۰۰۰۰ میل مربع۔ صفحهٔ روی این جزیره تمام کوهستان است و قلل جبالی دارد که سراسر پوشیده است از برف و دره های آن جبال بمسافت ۴۰۰۰۰ میل مربع یخ بسته و جبال آتش فشان در این جزیره بسیار است که پیوسته شعلات آتش از آنها متصاعد است بقسمی که سراسر این جزیره را دشتی نموده است از آتش۔

هوای این جزیره مختلف است و خاکش بیحاصل۔ نباتات و کلم در آن میروید و بس و دیگر هیچگونه حبه در آن نمی روید و چوب و هیمه بکلی در آن یافت نمی شود۔

شغل مردم آن غالبًا شبانی است و پرورش حیوانات و گرفتن ماهی و مرغ و شکار کردن۔

تجارت آن اکثر با دنمارک است و مال التجارهٔ خارجه اش نمک است و ماهی خشک و روغن چراغ و پیه و پشم۔ و مال التجارهٔ داخله اش آهن است و هیمه و قماش۔

باشندگان این جزیره اهل اسکندنیویا هستند که در سال ۸۷۰ رفته و در این جزیره سکونت گزیدند

و در سال ۱۸۶۸ عدد ایشان ۶۸۵۶۰ نفس بود که اغلب شان در سواحل آن اقامت دارند و مردم بسیار دانا و تربیت یافته میباشند و یگانه پرست و اگرچه زبان اهل دنمارک را نمیدانند مگر هنوز بزبان قدیم خود متکلم اند و در مذهب یکسان اند با اهل دنمارک ـ این قوم وابسته بدولت دنمارک نبود تا سال ۱۳۸۰ و چنین معروف است که باشندگان این جزیره قبل از انکه کلمبس در سال ۱۴۹۲ امریکا را پیدا کند بپانصد سال جانب شمال و مشرق آنملک را پیدا کرده و دیده بودند و این استبعادی ندارد و احتمال بسیار کلی میرود زیرا که از آیس لند تا گرین لند شاید صد میل یا کمتر بوده باشد ـ ۳۵ جزیره دیگر هم هست متعلق به دنمارک مگر چندان قابل تذکار نیستند فقط روی هم رفته ۴۹۵ میل مربع زمین آنها است و ۹۱۵۸ نفس خلقیت آنها

## تاریخ

طریق پیدا شدن این جزیره را چنین نوشته اند که وقتی از اوقات (سال ۸۶۱) یکی از کشتیهای دزدان دریائی ناروی بواسطه موج و تلاطم دریا و اهتزاز باد مخالف بسواحل این جزیره در افتاد و این قوم اوّل قومی بود که در این جزیره سکونت با دوام و بالاستمرار گزید در سال ۸۷۴ وجه اقامت شان در این جزیره این بود که جماعتی از این قوم از دست ظلم و تعدّی پادشاه خود بجان آمده جلاء وطن اختیار کرده در این جزیره سکونت گزیدند ـ اندکی بیش از پنجاه سال تمام سواحل جزیره مذکور مسکون شد و قریب سال ۹۲۰ یک مجلس طایفه مقرّر شد و در میان ایشان یعنی بنای حکومتی نهادند و این قوم تا قریب ۴۰۰ سال باستقلال تمام گذرانیدند و در میان ایشان

باندک زمانی علم و هنر شایع شد و ترقی کامل کردند که زمان آغاز آن ترقی و کمال اواخر
صد سال و دوازدهم بود و انجامش اواخر صد سال چهاردهم - در سال ۱۲۶۱ آلیس لند
تابع ناروی شد و پس ازان مع ناروی در تحت دنمارک در آمد و زمین لرزش و زدے
بی نهایت خلقیت آنرا تخفیف داد -

اهل آلیس لند متعلق اند بذات اهل اسکندنیویا و زبان شان از انچه بوده است در قدیم الایام
بسیار کم تغییر و تبدیل بهم رسانیده و بعضی از فصحا و بلغای عالی شان هم درمیان ایشان پیدا
شده که این لغت را در نهایت توجه و خوبی و شیرینی استعمال نموده اند و از جمله نوشتجات
اهل این ملک کتابی باقی مانده است در تیالجے که هرچند بد وضع است مگر تا بیک اندازه
قریب است بنوشتجات یونانیان یعنی بحسب طرز جدیدی که دارد و وضع خاصی که دران
بکار رفته - مردم آلیس لند بسیار وطن دوست اند و غریب نواز و مذهب شان لوتران است
و چند مدرسه هم دارند بجهة آموختن علم در آنها ولیکن تعلیم و تعلم خانگی بسیار بخوبی میشود درمیان شان
و کسی نیست در این قوم که اقلاً خواندن و نوشتن نداند و در این زمان ساکنان جزیرة
مذکور از ۷۰۰۰۰ نفس بیش نیست و شهری که دارالحکومت آن است ریکاویک
نام دارد که قریب ۲۰۰۰ نفر در آن سکونت دارند - اکثری از اهالی این زمین در کلبه ها
می نشینند و گذران ایشان از گرفتن ماهی است و پرورش گله و رمه و حاصل زمین
خود کما حقه ناکافی است و ضد مکفی نیست -

# مُلکِ فرنس

## جُغرافیا

فرنس (یعنی ملک فرنگها یا فرنگیان) یکی از بزرگترین و معمورترین و تربیت یافته ترین و قوی ترین ممالک یورپ است که رفته رفته از هزار سال قبل از این تاکنون ترقی و وسیع شده تا باین وسعت و عظمت امروزه اش رسیده مگر در آغاز جزیره بود که هیکوپیت دیوک فرنس پادشاه آن شد در سال ۹۸۷ عیسوی -

**مساحت** فرنس ۲۰۱۹۰۰ میل مربع است (در جنگ با جرمنی سال ۱۸۷۱ از فرنس ۵۸۰۵ میل مربع واگذار شد به جرمنی) غایت طولش از شمال بجنوب ۶۰۸ میل است و غایت عرضش از مشرق بمغرب ۵۴۰ میل - فرنس را فواید طبیعی بسیار است از حیثیت مکانیت و بودنش در کنارهٔ دریای مدیترنین و محیط اتلنتیک -

جزایر فرنس بموجب ذیل است -

| | | |
|---|---|---|
| اَلدِرنی | ۳ میل مربع زمین دارد | و ۲۷۳۸ خلقیت - |
| گرنسی | ۲۵ میل مربع مساحت آن است | و ۳۰۶۸۵ خلقیت آن - |
| سرک | ۲ میل مربع است | و ۵۴۶ خلقیت دارد - |
| جرسی | ۶۵ میل مربع زمین دارد | و ۵۶۶۲۷ خلقیت - |

اُوشنت - ۵ میل مربع زمین دارد و ۲۵۰۰۰ خلقیت

بِل اِیل - از ۴۵ الی ۵۰ میل مربع زمین دارد و ۹۰۰۰ نفس خلقیت

نارمُوتیر - ۸۰ میل مربع زمین است و ۸۰۰۰ خلقیت دارد

اُلِران - ۱۳۰ میل مربع زمین دارد و ۲۰۰۰۰ خلقیت

ری - ۹۰ میل مربع زمین دارد و ۱۸۰۰۰ خلقیت

کُرسیکا - ۲۵۳۵ میل مربع زمین دارد و ۳۵۸۵۰۷ خلقیت

ازاین جزایر چند جزیره متعلق است بانگلند و کرسیکا اگرچه در واقع و بحسب مُلکیت نسبت دارد بملک ایتالیا مگر بحسب مُلکیت متعلق گشته است به فرنس از سال ۱۷۹۸ و این جزایر مذکوره همه خوش آب و هوا هستند و معمور و سرسبز و خرم و حاصل بسیار خوب هم دارند -

سطح - فرنس در جانب شرق و جنوب تمام کوهستان است و در وسط و غرب مشتمل است بر اتلال بسیار و در جانب ساحل محیط اتلنتیک مسطح است و ریگستان - جبال این ملک عمده مشترک است درمیان این و دیگر ممالک چنانچه پیرنیز واقع است فیمابین فرنس و اسپین که کشیده است از مشرق بمغرب و رفیع ترین قلل آن وِنیمیل است که ۱۰۷۹۱ فوت رفیع است حصه غربی آلپس واقع است درمیان فرنس و ایتالی و رفیع ترین قلل آن مُلان است که ۱۵۰۰۰ فوت رفعت دارد - قُلّه رسنی ۱۱۴۸۰ و قُلّه پلو و ۱۳۴۶۴ فوت است و هر دو متعلق اند به آلپس - جبال ژُورا واقع است مابین فرنس و اسوتیرلند و رفیع ترین قلل آن ۵۶۵۶ فوت لمد تفاع دارد - بعضی دیگر جبال هم هست که از پنجهزار تا قریب شش هزار فوت رفیع تر نیستند -

زمینهای مرتفع مسطح فرنس یکی آن است که در آن واقع شده است کوه آوِرن و این سلسله است از جبال آتش فشان - یکی دیگر از آنها در طرف شمال و مشرق افتاده که در آن در بعضی از جاها جنگلها سنگلاخ هم هست - دشتهای این ملک پنج است - ۱ دشت پاریس است که بهترین و سبز و خرم ترین و حاصل خیز ترین دشتهای این ملک است - ۲ دشت اُرلئین و بیکردی است این دشت نیز معروف است در حاصل خیزی چنانچه عمدهٔ حاصل این دشت حبوب است - ۳ دشت پاتیتو و تاریین است - ۴ دشت گسکان است که عمدهٔ اراضی فرنس است بحسب پیدایش گندم و انگور - ۵ دشتی است که مینامندش لند (یعنی مسطح) و این زمین وسیعی است تمام مزروع مشتمل بر ریگ سیاه و خرخ - در این چند سال سعی و کوشش زیادی شده است که این زمین مزروع شود و بعضی درختها نیز نشانیده اند در آن و بعضی سبزی آلات هم زراعت کرده اند مگر هنوز بقدر ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ میل مربع آن کلی خالی از انسان و حیوان و نبات افتاده و بندرت چوپانی پیدا میشود در آن که پوست گوسفند پوشیده و بکلی خود را بصورت حیوان در آورده است -

انهار - فرنس آب بکثرت است و آبهای آن مبادات از چهار جانب سرازیب در چهار سمت به چهار دریا میریزد دریای شمال انگلیش چنل سجیرهٔ بسکے دریای مدیترین و بزرگترین رودهای فرنس سین است و لآر و گرن و رُن و این رودهای مذکوره روی هم رفته بقدر سه ربع تمام سطح فرنس را فرا گرفته اند و چند رود دیگر هم هست در فرنس که چندان قابل تذکار نیستند - آبگیر در این ملک بسیار معدود است و ناقابل -

مع ذلک در جانب شمال سردی زمستان غالبا سخت است و برخلاف در جنوب تابستان گاه گاهی بانتهای گرمی میرسد - در سواحل دریای مدیترنین و قنها سرد رخنی ها و حاصل میوزد از بادهای گرمی که از ریگستانهای شمال افریقا می وزد - غایت اعتدال هوای فرانس در ایام سال ۵۰ درجه است در شمال و ۵۸ درجه است در وسط و ۶۰ درجه در جنوب و در تمام سال ۲۲ انچ باران می بارد در شمال و در خود پاریس ۲۵ انچ و در دشت رُن ۳۵ انچ -

خاک فرانس مطلقا حاصل خیز است و بعضی از اراضی و اضلاع آن در حاصل خیزی در عالم مانند ندارد و فقط بقدر ده یک از تمام این ملک لم یزرع است - حاصل و پیدایش ملک فرانس با فراط و باختلاف بسیار است - اما از حیوان انچه در انگلند است در فرانس نیز هست که در ایران و این ملکها نیست از طیور یکی یا دو قسم از انگلند بیشتر است در فرانس - از هوام و حشرات الارض کرم پیله کچینیل و عقرب و خرچنگ و چلپاسه بزرگ سبز رنگ در این ملک بسیار است - سبزی آلات و نباتات بیحساب و اقسام مختلف در فرانس و چندان است از انچه در ملک انگلند است و از میوه جات در فرانس انگور است و نارنج و لیمو و بید انجیر و انجیر و بادام و پسته وغیره که هیچ یک از ان در انگلستان یافت نمی شود و در جنگلهای فرانس کاژک بسیار است و نیز پنبه و تنباکو و مختلف اشیائی که با انها پارچه ها رنگ میکنند و شکر که از چغندر میسازند - انگور ملک فرانس بسیار است چندانکه بقدر یک زمین آن در زیر زراعت انگور است و لهذا اشراب در این ملک فوق دارد و باقسام بسیار مختلفه میکشند که در هیچ یک از ممالک نیست - معدنیات انیملک عمده غال است و آهن و نمک و سنگ آسیا و سنگ عمارت و سنگ لوح و سنگ مرمر و در فرانس بیش از هزار چشمه معدنی دارد که اکثر آنها گرم است -

# جغرافیای فرنس

**خلقیت و زبان** - خلقیت فرنس در ماه جنوری ۱۸۷۳ تعداد شد ۳۶۱۰۲۸۲۱ نفس بود که صدی ۹۰ از آن فرنچ بود که در اصل ذاتی اند ممزوج و مخلوط از قوم سلت و رُمن و تیوتان بقیه ۱۰ حصه دیگر از ان خلقیت ذاتهای مختلف بودند که از ممالک دیگر بدیران شان جلاء وطن گزیده باین ملک آمده بوده اند - زبان خلق و دربار حکومت و نوشتجات و کتب اینملک تماماً بلغت فرنچ است که اشتقاق یافته است از لتین ولیکن در بعضی از اضلاع بلغات مختلف دیگر هم متکلم اند بعضی از خلق فرومایه یعنی ادانی ناس -

تمام ملک فرنس منقسم شده است به ۸۷ دپرتمنت و این تقسیم قبل از جنگ فرنس و جرمنی ۸۹ قسمت بود مگر انگه چون مصالحه شد فیما بین این دو ملک مذکور یکی از این دپرتمنت ها واگذار شد بجرمنی و یکی شامل دیگری شد که اکنون جای تفصیل آن نیست - پای تخت این ملک پاریس است که قریب ۲۰۰۰۰۰۰ نفس خلقیت دارد و دیگر شهرهای عظیمه متعدده هم در این ملک هست که از سه لک تا دو لک خلقیت دارد -

**مشاغل** - قریب خمس یا صدی ۴۰ نفر از خلقیت ملک فرنس مشغول زراعت و دقیقه اند و بغیر انگلند و بلجیم هیچ ملکی چندان زراعت نمی شود که فرنس و چنین میگویند که برابر نیمی از تمام آن قابل زراعت است و عمده زراعت و نبات آن گندم است و جو و رائی و زرت و انگور و چقندر و توت و تنباکو وغیره - گوسفند و گاو و پشم و کره بسیار است فرنس مرغ خانگی نیز بسیار پرورش می شود و تخم مرغ اکثر از این ملک بدیگر ممالک میرود - زنبور و عسل و کرم پیله هم بسیار در اینملک پرورش می شود - مینوفکچری فرنس در وسعت دکثرت ثانی انگلند است و عمده آن

بافتن پارچه‌های ابریشمین و قماش و پشمینه و کتان و مسکرات و شکر و چرم و سامان چرمین و جواهر آلات و اسباب آتشخانه و بافتن و ماشینری و چوبینه آلات و صابون و کاغذ و کلاه است وغیره۔

کندن معادن یکی از جمله شعب اهم محنت و شغل اهل فرنس است و عمده معدنیات آن آهن است و زغال۔ تجارت فرنس بسیار است و عمده مال التجاره خارجه اش پارچه ها و سایر اشیای ابریشمین است و پشمین و مسکرات و اثاث البیت و جنس خوراکی یعنی حبوب و دست کش و جواهرات و زرینه آلات وغیره و عمده مال التجاره داخله اش ابریشم است و پنبه و کتان و پشمینه و زغال و فلزات وغیره۔

**طرق و شوارع** ۔ فرنس بسیار ممتاز و خوب است و شاهراه های بسیار خوب دارد و متعدد رودهای قابل مسافرت و ریلوی هم با حسن و نیکو ترتیبی ساخته شده چنانچه در سال ۱۸۷۳ بقدر ۱۱۰۰۰ میل ریلوی آماده و ساخته داشت و ۲۷۰۰۰ میل تلگراف۔

**تربیت** ۔ در ملک فرنس وضع بسیار خوبی قرار داده شده است بجهة تعلیم و تعلم و تربیت عموم خلق و آن رشته شده است خاص از امور متعلقه حکومت که واگذار است بیک مجلس کونسلی معین که یکی از وزرای دولت در آن مجلس حکومت دارد و در این اوقات بخصوصه حکومت ملک را بغایت توجه است بجهة تربیت و تعلیم خلق و لیکن چنین تصور شده است تمام خلقیت فرنس در تحت این تهیه و تدارکی که اکنون دیده اند بجهة تربیت عامه خواهند آمد تا اینکه اقلا یک پشت دیگر از این مردم و از این زمان ۔ در سال ۱۸۶۶ تحقیق پیوسته بود که صدی ۳۰ تن در تمام لشکریان فرنس امی و ناخوانده بود۔

در جغرافیای چمبر نوشته است که لغت فرنچ مشتق است از لغت اهل رُم (روم) و دانستن امور این لغت بیش از هر لغتی جریان یافته است در دیگر ممالک و دول و آغاز صفائی و پاکیزگی این لغت بیشتر از عهد سلطنت چرلس ۱۴ است و ازان زمان مذکور در فرنس هر رشته از علوم ترقی یافته چنانچه در علم ریاضی و طبیعی بغایت ترقی دارد و باوج کمال رسیده است انیملک و بحتمل سوای شعر در هر فنی از فنون دیگر علم و ادب و حکمت فرنس لاثانی بوده باشد - و چنین میگویند که کتب و اخبار و روزنامه و امثال ذلک که در هر سالی در فرنس طبع میشود ۲۴ میلین است و شکی نیست که اکثر و اغلب از انجمله را بیش از یک روز فایده نیست مگر عیب کلی این و غایت حسرت و افسوس در این است که بسیاری از این کتب بجهة تهذیب عموم خلق ملک خوب نیست یعنی چنان نوشته شده که خلق غیر مهذب و بد فعال میشوند -

**حکومت** - حکومت فرنس از سال ۱۸۷۲ باسم **ریپلیک** بود مگر در این اوقات ریپلیک واقعی است و امروزه اختیار کل امور ملک باختیار مجلس عامی است که مینامندش **نشنل اسمبلی** و مشتمل است از ۷۵۰ جزیر که عموم خلق اختیار میکنند هر یک ازان اجزا را و اجزای مجلس مذکور اختیار میکنند ازین خود را که تمام رتق و فتق امور ملک بکف او نهاده است -

**مذهب** - اهل فرنس عیسوی است از قسم رمن کتلیک مگر اختیار و آزادی مطلق است از برای هر گونه مذهب و طریقه و علمای رمن کتلیک و پرتستنت هر دو از دولت مستمری یا مواجب دارند از صندوق عام یعنی بیت المالی که برای انگونه مخارج و مصارف مقرر است -

# تاریخ

باشندگان نخستین **گال** قوم سلت بودند که قبل ازان نمیتوان قومی را مشخص نمود که در حدود غربی مملکت یورپ سکونت داشته باشند - ملک فرانس بدست **جولیس سیزر** مسخر گشت در ۵۵ سال قبل از تاریخ عیسوی و متعلق شد بملک رومیان - در سنه پنجمین عیسوی گال محل دستبرد و تاخت و تاراج قوم **گات** و اهل **برگندی** و قوم **فرنگ** واقع گشت و این قوم اخیر ملک مذکور را در قبضه خود داشت که بهمان مناسبت این ملک بعد ازان خوانده شد فرانس - اساس پادشاهی در این ملک **کلویس** یکی از باشندگان بن نهاد در سال ۴۸۶ عیسوی و بواسطه پیدا شدن مذهب عیسوی در آن معروف و مشهور جهان گشت و امتیاز بهم رسانید از سایر ممالک یورپ تا همین چهارده روز بر روز قوت و استیلای آن زیاده میشد تا زمان سلطنت **شرلمین** در اواخر صد سال هشتم عیسوی که دامنه وسعت آن کشیده شد تا بقسمتی از خاک جرمنی و ایتالی و اسپین و همچنین تمام خود ملک فرانس و آنگاه موسوم گشت بـ " مملکت جدید مغرب " پس از مرگ شرلمین نه فقط مملکت بدان وسعت تقسیم و قطعه قطعه شد بلکه خود ملک فرانس هم منقسم گشت درمیان امراو اعاظم که هریک ازایشان شخصی شد مختار و مستقل حصه و بخش خود و رفته رفته این امراو اعاظم چندان قوت و استعداد بهم رسانیدند و چندان استقلال و قدرت یافتند که پادشاهی را که در آن عهد بر ایشان پادشاه بود خرنام و تاج بیش نماند چنانچه یکی ازان امرا که بآن استقلال و اقتدار رسیده بودند **ولیم بود دیوک** ضلع نارمندی که در سال ۱۰۶۶ حمله بر ملک انگلند آورد و ملک مذکور را گرفته رسم فیودل را در آن جاری ساخت -

چون خاندان هیوکپت[1] در سال ۹۸۷ بر تخت فرنس برشدند برچند نفراز ضعفای این امرا فایق آمدند
وملک ایشانرا ضبط نمودند پس ازاین خاندان درعهد پادشاهان دیگر اینحال برهمین منوال جاری ماند
یعنی ضبط اراضی واملاک امرا واعاظم وتحصیل آن ومطیع ساختن عموم امرا چنانچه باید وشاید صورت انجام
نیافت تا در اواخر صدسال ۱۰ بحدهم عیسوی - درین اثنای مان طویل کمرتنازع برخاست فیمابین فرنس وانگلند
وانگلند بسیاری ازخاک فرنس اگرفت درصدسال پانزدهم مگر بزودی مجدداً ازکف بداد - صدسال شانزدهم
وهفدهم خصوصیتی که بوده منسوب بتاریخ فرنس تنازع فیمابین وی ومذهب رمن کتلیک و پرتستنت بود
ونیز ترقی علم وفضل وهنراهل فرنس که آغاز شد در اوایل عهد پادشاه لوایس ۱۴ (از ۱۶۴۳ الی ۱۷۱۵) -
انقلاب وفتنه عظیمی برپای خاست در سال ۱۷۸۹ که دران لوایس ۱۶ اگردن بزد وخلق ملک درمختلف
تکالیف وآفات درافتادند - این انقلاب اگرچه از آغاز تا انجام باانگه اندک مانی بیش نبود یک تاریخ بزرگی
وار دگر بنده چند کلمه بیش ازان نمی نویسم - وجه اشتغال نامیرده این انقلاب وفتنه آن شد که اجزای مجلس شوری
فرنس سه قسم بودند اعاظم کبار وعلما وکلای قوم که آنها را امینا میدند تیرزایتا[2] که بمنزله کامنس ما
انگلند بودند درجلوس لوایس ۱۶ چنین مقرر شد که اعاظم وعلما دریک مجلس نشینند وتیرزایتا در مجلس جدا گانه
این فقره موجب گردید باعث شد ومایه آن فتنه عظیم گشت که الیسان[3] یکی از مورخین معتبر در تاریخ خود
بتفصیل مینویسد که اعداد زن ومرد جوان وپیر وطفلی که باقسام مختلفه مقتول وتباه شدند ۱۰۲۲۵ نفس بود
باجمله این آتش فروشست از شعله بانیکه خلق گردن اطاعت ننهادند بسلسله فنها وکشتی جرار که سپهبد
وافسر آن ناپلین بنپارت بود - درین این مان سی وسه ضلعی که فرنس را بود یک انقسام جدیدی
یافت که ۸۶ ضلع گشت بتجسیم وقسمتی از جرمنی وایتالی هم متعلق گشت بفرنس وآن هم ۶ ضلع مقرر شد

وفتوحات دیگری که پس ازان شد اسوتیز رلند و نپلس و اسپین و بعضی از جاهای دیگر مثل
را هم در تحت انقیاد فرانس درآورد - بالآخره اتفاقی شد در میان دول و ممالک عظیمه یورپ و نپلیون از جهان در فتوحات
خود باز ایستاد و ممنوع گشت و اجتماعی شد در شهر وین و آن مجمع فرانس را بحال نخستین خود باز داشتند و زمین آن را
بحدود و وسعت قدیمش محدود ساختند و خاندان بربان مجدداً بسلطنت فرانس مقرر گشت -
بعضی از وقایعی که از این زمان مذکور فوق ببعد رخ داد هم هریک کم از فتنه عظیمی (یعنی رولیوشنی) نبود
مثل اینکه در سال ۱۸۳۰ عیسوی چرلس ۱۰ را الاجار کردند که از تاج و تخت خود دست بدارد که تا
لوالیس فلیپ بجای او نشست با اندک اقتداری و محدود اختیاری و یک فتنه دیگری نیز روی داد
در سال ۱۸۴۸ که پادشاه مذکور را هم مجبور ساختند که تاج و تخت را فروگذارد و آنگاه سلطنت جمهوری
گشت و از سال ۱۸۵۱ مجدداً فرانس مملو شد بسیار قوی در زمان ریاست لوالیس نپلیون ۳ پسر برادر
نپلیون ۱ که ۲۰ سال در واقع کلید رتق و فتق امور تمام دول یورپ در قبضه اقتدار و اختیار او بود تا
اینکه در جنگ با دولت پروشیا چون فرانس مغلوب شد مشارالیه با انگلند رفت و در انجا بمرد چنانچه
در بیان حکومت ملک مذکور نوشتیم اکنون باز دولت فرانس جمهوری است -

آثار قدیمه - از آثار و علامات قدیمه این ملک سکه های بد شکل بد اسلوبی تاکنون باقی مانده است
و چون بوضع سکه های یونان ساخته شده لهذا چنین گمان رفته است که اینها از اثر تربیت
یونانیان است که از اهل این ملک کرده اند در ازمنه که بخشی از این ملک را گرفته بودند
ششصد سال قبل از تاریخ عیسوی - اما از آثار و علامات قدیم رومیان عمارت عالی شان
و معبد معلی بنیانی باقی مانده است که بی نهایت هرود عجیب اند و معروف همه کس و همه جا

و در بعضی از جاهای این ملک چیزی از آثار معابد در وئید ها بنظر می آید - پارچه زر بفت رنگارنگ منقش بنقوش وصور و اشکال مختلفه بسیار عجیبی که خیلی دیدنش مفید است در مسجد جامع میگن در ضلع نارمندی تاکنون موجود است از باقی ماندهای ازمنه اواسط تاریخ عیسوی که تمام کیفیات و واقعات جنگ هستینگز در آن نقش است که می گویند متیلده زوجه ولیم کانکرر آنرا بافته یا نقش کرده - اهل فرانس اگرچه بلغتی تکلم میکنند که مادهٔ آن لاتین است (چنانچه قبل ازاین اشاره شد) مگر احتمال کلی میرود که نژاد این قوم غلب به سلت های قدیم منتهی شود که رومیان آنها را مسکون ساختند در زمین گال در عهد جولیس سیسر و این فرقه که گفتیم بیشتر از نه قسمت از ده قسمت خلقیت این ملک است - ضلع النس و لارین غالبًا مسکون است از قوم جرمن و نیز در حدود ملک بلجیم خلق بسیاری هستند از قوم فلمینگ و باشندگان بر تهتان نیز از ذات سلت اند و هنوز بلغتی متکلم اند قریب بلغت اهل ویلز که در طرف غربی انگلند سکونت دارند - در طرف جنوب و مغرب فرانس بسیاری از خلق متعلق اند بر شتهٔ اهل آیبین و یهود در همه شهرهای بزرگ اینملک یافت میشود در کار و بیشه کاسبی و لغت آن هر دو ایتالی است - بحسب طبیعت و مزاج مردم فرانس زنده دل و متواضع اند و بسیار طالب آمد و شد با یکدیگر و اجتماع در مجامع و نشاط و انبساط و از بس اصرار و ابرام در انگیزه امور دارند که خلاف رسم و عادت سایر خلق عالم است به بیشرمی و نامهذبی معروف شده اند و بخونریزش بی نهایتی که بر خلاف رسم آنها نیست در هر فتنه نموده اند بخصوص در فتنه سال ۱۷۸۹ یک داغ سیاهی از بدنامی بر ناصیه حال و شمه و فر احتمال خود نهاده اند -

# ملک بلجیم

## جغرافیا

بلجیم جنوب ملک هالند است و جوانب شمال و مشرق آن بهر حیثیت چندان شباهت بممالک هالند دارد که ممکن است در جغرافیا بطور واقع قسمتی ازان خاک شمرد انمملک را - طول آن ۱۰۰ میل است و عرضش ۱۵ میل و فسحتش ۱۲۱۴۱ میل مربع و انمملک را فقط ۴۰ میل ساحل است در طرف دریا و در طرف مشرق و جنوب آن کشیده شده است دشتی مسطح مگر لم یزرع و ریگستان لی در ایر اوقات محنت و مشقت خلق این زمین معمور کرده است خانچه نباتات بسیار خوب ازان بعمل می آید - در جانب شمال و مشرق قطعهٔ زمینی است بقدر ۱۶۰۰ میل مربع تمام کویر و بیهوده افتاده است مگر در جانب جنوب و مشرق قطعهٔ زمینی است مشتمل بر تلال و اراضی مرتفعه که بیش از ۲۰۰۰ فوت رفعت آن است از سطح دریا مگر کوه واقعی در این ملک نیست -

**انهار** - ملک بلجیم از حیثیت آب بسیار معمور است و آبش بافراط است چنانکه یکی از انهار آن **اُورت** است که هشتاد میل طول دارد و ۵۵ میل ازان قابل مسافرت است - دیگری **سمبر** است که ۱۰۰ میل طول آن است و بیشترین حصهٔ آن قابل مسافرت است یکی لیس است که آن هم ۱۰۰ میل طول دارد و مسافرت در آن بسیار خطرناک است -

**هوا** - مطلقاً هوای بلجیم خوش است و معتدل بجز آنکه در طرف شمال و مغرب فی الجمله مرطوب است

اقل اعتدال هوا در شهر برسل که پای تخت ملک است در تمام ایام سال قریب ۵۰ درجه است و گاه گاهی هم باتفاق تابستان بغایت گرم و زمستان بغایت سرد می شود و بارانی که در تمام سال می بارد در این ملک ۲۶ انچ است۔

**خاک** ۔ بلجیم مطلقاً مشتمل است از کل و رمل و بسیار حاصل خیز است و یک حصهٔ عظیم آن بجهت وفور مندی خاکش بغایت حاصل خیز و معمور شده است۔ قریب نیمی از زمین این ملک لایق زراعت است و پنج یک آن چراگاه است و پنج یک آن جنگل است و اندک قسمتی دیگر که باقی مانده لم یزرع و ناقابل است۔

**حاصل** ۔ حیوانات خانگی این ملک از ان قبیل است که در حدود مغرب یورپ عموماً دارند و لیکن اسب خاصی در این ملک یافت میشود که مینامندش **فلمیش دری** که بسیار عجیب است و فایده مند و قیمتی۔ حیوانات وحشی این ملک خرس است و گرگ و قسمی از آهو که مینامندش بگ۔ نباتات این ملک اجناس خوراکی مانند گندم و جو و غیره است و انگور و روغن چراغ و هاپ و چقندر و چیزیکه مینامندش چیکاری و چوب عمارت و پوست درخت و فلکس و تنباکو۔ معدنیات این ملک بکثرت است و اینهاست۔ زغال و آهن و مس و قلع و سنگ لوح و سنگ عمارت و غیره و زغال بلجیم بهترین و قیمت دارترین زغال هر ملکی است و چشمه های معدنی بسیار معروف هم در این ملک یافت میشود۔

**خلقیت و زبان** ۔ بلجیم نسبت بوسعت زمینی که دارد بیش از هر ملکی در تمام یورپ خلقیت دارد چنانچه قبل ازاین نوشتیم که وسعت این زمین ۱۲۱۲ میل مربع است و در این اندک وسعت زمین مسکون است ۵۰۸۷۱۰۵ خلقیت که ۴۵۱ نفر در هر میل مربع تقسیم و بخش میشود۔ از این خلقیت صدی ۵۸ نفر از ذات فلمینگ و بقیه والون است و فرنچ و بقدر ۳۹۰۰۰۰ هم جرمن دارد

وزبان مردم اینملک انچه در دربار حکومت ونوشتجات وکتب استعمال دارد وعموم خلق آن متکلم اند زبان فرنچ است مگر فلمینگ ها از ذات تیوتان اند ولغتی متکلم اند قریب بلغت جرمنی وولون ها بلغتی متکلم اند که فرنچ است ممزوج بلغت سلت وجرمن -

**مشاغل** - عمدهٔ شغل اهل بلجیم زراعت است در طرف مغرب وبخصوص زراعت فلکس وهمپ وکلور وغیره - مینوفکچری بلجیم عمده ساختن شکر است از چقندر وساختن آهن است وآلات آتشخانه ومشینری وقالیچه وقماش وپشمینه وپارچه های پشمین -

معدنیات این ملک منحصر است بزغال وآهن - تجارت اینملک بسیار است وعمدهٔ مال التجاره خارجه اش پارچه های ابریشمین است وفلکس وکره وحیوانات اقبیل گاو وگوسفند وزغال - ومال التجاره داخله اش پشمینه است وقماش وپنبه وپشم وابریشم -

**طرق وشوارع** - طرق وشوارع ملک بلجیم بسیار خوب ووسیع است وریلوی آن بالنسبه بوسعت زمینی که دارد چندان بکثرت وافراط است که در هیچ ملکی از ممالک یورپ آن مقدار ریلوی نیست وبقدر ۶۰۰ میل مسافت نهر دارد که دران مسافرت میشود ۳۰۰ میل نهر بریده اند در نهایت امتیاز وخوبی -

**تربیت ومذهب** - در ملک بلجیم تحصیل علوم مجبوری نیست لهذا اکثر واغلب مردمش بی علم وبی تربیت اند مگر دراین سنوات اخیر بی نهایت علم ودانش ترقی کرده وحکومت را در امر تربیت وتعلیم وتعلم رعیت توجه است وتشویق وحکومت وخلق هر دو بکمال جد وجهد را مبذول دارند در امر تربیت ویاری میکنند - مذهب مردم بلجیم رمن کتلیک است مگر امر مذهب اختیاری وبطور آزادی است لهذا در هر فرقهٔ از فرق وبقدر ..... اپرتستنت نیز دراین ملک هست ومعدودی یهود هم دارد -

حکومت بلجیم ازان قبیل است که میانمندش لیمیتد مانارکی یعنی سلطنت محدود دگر مورونی است ابداع قواعد و قوانین و اگذار است بپادشاه و دو مجلس که یکی ازان مشتمل است بر ۱۱۶ اخبر که وکلای خلق اند و دیگری مشتمل است بر ۵۸ خبر که عظمای ملک و وزرای پادشاه اند و پادشاه همستی ایشان جاری میدارد تمام قوانین ملک خود را و اجرای هر دو مجلس بر خلق میگزینند و قانون عدالت و قضا انیملک قریب بقانون عدالت فرنس است یعنی چندان فرق ندارد و از همان هم ماخوذ است لشکر انیملک بالنسبه بوسعتی که دارد بیشمار است و آن ۹۰۰۰۰ مرد است و پای تخت این ملک شهر برسل است با ۳۱۴۰۰۰ نفس خلقیت۔

## تاریخ

برغم مورخین باشندگان قدیم این ملک از قوم سلت بوده اند که فرقه دیگر موسوم به بلجی از ملک جرمنی بر سیم کلانی یعنی نقل مکان آمده در جای ایشان اقامت گزیدند و آنها را بجای دیگر راندند سپس در میان آمده انیملک را تسخیر کردند و در نزد ایشان انیملک معروف بود به شمال یا قسمتی از ملک گال۔ پس ازان مدتی را ملک بلجیم ضلعی بود از ممالک فرنگ ها و لیکن در زمان جانشینان شرلمین از ممالک مذکوره خارج شده و گاهی تابع و در قبضه پادشاهی بود و گاهی دیگر در قبضه متخلف امرا و رؤسا مستقل بودند مانند ارنل های فلندرز و کونت های ہینالت و دیوک های لارین که در تواریخ از منه اواسط معروف و مشهور اند۔ بالجمله بغیر از ضلع لیج که همواره تابع بیشاپ ها یعنی علمای خود بودند و به همین وتیره ماندند تا قریب باواخر صد سال

ماضی (۱۷۰۰) سایر اضلاع یا ممالک رفته رفته در افتاد بقبضهٔ دیوک های برگندی بواسطهٔ مزاوجت و مناکحت مری رئیسهٔ برگندی و امپرار مکسیمیلین در صد سال پانزدهم همهٔ این ممالک و ریاستها بخاندان استریا مقرر شد و بعضی از حدود و ملک دوچ حصه شد از ممالک محروسهٔ چرلس ۵ نبیرهٔ مکسیمیلین و پدر فلیپ ۲ پادشاه اسپین مگر ریاستهای بلجیم مع شدند با دولت دوچ و علم مخالفت و خصومت و سرکشی برافراشتند در مقابل این پادشاه ظالم متعصب ولیکن شاهزاده (یا پادشاه) پرما ایشانرا مغلوب ساخت و ناچار کرد که بهمان دتیره در زنجیر تقید اسپین باشند مشروط بشرایط چندی دلخواه و مطبوع در خصوص آزادی و فواید قدیم شان - در اواسط صد سال هفدهم مغلوب و مسخر لوایس ۱۴ فرنس شدند ولیکن پس ازان عهد نامه درمیان استریا و فرنس رد و بدل شد و این ریاستهای بلجیم هم واگذار گشت بار دیگر بملک استریا موسوم باین اسم "ندرلند متعلقهٔ استریا" - باز در اواخر صد سال هجدهم لشکر فرنس باینملک حمله آورد و شامل شد ملک فرنس را مگر در صلح ۱۸۱۴ مع گشت با ملک ها لند و متعلق شد بملک مذکور و بالاخره در سال ۱۸۳۰ بلجیم مجدداً جدا شد و آنگاه با مضای دول عظیمهٔ یورپ لیپلد شاهزاده سکس کبورگ ببادشاهی آن گزیده شد -

آثار و علامات رومیان در ملک بلجیم چیزی نیست که قابل ذکر باشد و از آثار و علامات زمن اواسط انچه هست عمارتی است که متعلق بوده است باهل شرع و یا بحکومت زیرا که در آن ازمنه اکثر دولت و زر یورپ در این حدود صرف میشده -

# ندرلند زیاهالند

## جغرافیا

ندرلند و هالند هر دو یک معنی دارد و هر دو بمعنی زمین پست هست و اینملک را ازان باین نامها میخوانند که نشیب و پست هست و ندرلند زیاد استعمال میشود بجهة سراسر اینملک و هالند اطلاق میشود بجهة قسمتهای شمال و جنوب اینملک که بالنسبه پست تر اند و لفظ هالند بیشتر استعمال میشود بجهة تمام این ملک چه در گفتگو و چه در نوشتجات ـ بالجمله هالند در بسیاری از حیثیات و کیفیات یکی از جمله ممالک بسیار عجیبهٔ جهان هست ـ طول آن ۱۹۲ میل هست و عرضش ۱۰۹ میل و فسحتش ۲۰۵۲۷ میل مربع ـ سواحل آن همه جا پست هست و بهمین جهة در بعضی جاها شعب دریا در و دیده هست در شکم زمین آن ـ و در بعضی از جاهای سواحل آن نیز واقع شده است اتلالی از رمل متحرک که بوزیدن باد انگیخته میشود و از جائی بجائی نقل مکان میکند و روی هم رفته اتلال مذکوره بقدر ۱۴۰۰۰۰ جریب مربع زمین این ملک را فرا گرفته و بسیاری از این اتلال از ۴۰ الی ۵۰ فوت ارتفاع دارد و لی بحکمتهای عملی این اتلال را از حرکت باز داشته و باز میدارند همه ساله ـ دوعقد یا اجتماع از جزایر متعدده واقع هست در جانب شمال و مغرب و جنوب و مغرب ملک هالند که اولین آنها یعنی آنکه در شمال واقع هست مینماید که وقتی از اوقات همه بیکدیگر وصل بوده و قطعه بوده هست از خود زمین هالند بعبارة اخری جزیره نبوده

وبزمین ملک اتصال داشته امّا دومین آنها را چنین تصوّر نموده اند که وقتی از اوقات تمام زمین بوده مگر طغیانی و فزایش آب دریاهای زرین وغیره که در انجا واقع اند بعضی از جاهای آن زمین را مغمور داشته - یکی از این جزایر مذکوره را نام ویچرن است که ۱۱ میل طول و ۱۰ میل عرض و .... ۴ خلقیّت دارد و بواسطهٔ انگه از طغیانی آب محفوظ باشد اطراف آنرا خاک ریز کرده اند چنانچه گویا گرداگرد آن تلی کشیده است صفحهٔ این ملک مطلقاً مسطح است جز انکه در بعضی از جاهای آن اندک ارتفاعی دارد و در اکثر از جاها از سطح دریا هم پست تر است و این را راضی پست را ابتدا آب فرا گرفته داشت مگر بتدریج گل وچیزهای دیگر گرداگرد آنها را گرفته آب شان نیز خشک شد و اکنون حاصل خیز ترین قطعات این ملک استند و در این ملک نه کوه است و نه سنگلاخ و نه هم جنگل بسیار - هالند یکی از جمله ممالکی است در روی زمین که آبش بکثرت وافراط است و اکثر آب های آن از طریق انهار و جداولی که آنها را دستی بریده اند داخل میشود بدریای شمالی ولی این جداول مذکوره را بدستی ساخته اند که هر آبی که در هر جائی جمع میشود داخل آنها میگردد حالکونی که به هزارها آسیا مرور میکنند و متحرک میدارد که این هم فایدهٔ ملک است - آگمیر یا دریاچهٔ عظیمی که در این ملک بود آگمیر هرلم بود که سیصد سال قبل ازاین بغطهٔ آب در بافزایش نموده زمین آنرا فرا گرفت و آگمیرشد و این آگمیر ۳۳ میل گرداگرد داشت مگر آب آنرا کشیدند و خشک نموده مزروعش ساختند و بهمین تدبیر نوشته اند که ۹۰ آگمیر را کوچک و بزرگ در ملک هالند خشک نمودند از سال ۱۶۰۰ عیسوی و از آن زمان تا کنون بقدر ۲۲۲۰۶۲ جریب مربّع یا ۳۵۰ میل مربّع بر زمین ملک هالند

افزوده اند - آبگیر دیگری هست که میخوانندش بلیس باش ابتدا زمین بود مگر در سال ۱۴۲۱ طغیانی آب آنرا فراگرفته آبگیری ساخت ۲ فرسخ در ۲ فرسخ یه را با ..... انفس فرو دبرد -

**هوا** - هوای اینملک مرطوب است و اکثر اوقات روی زمین را نرم فراگرفته و اقل اعتدال هوای اینملک بسیار تفاوت دارد با انگلند و حال آنکه هر دو در یک خط واقع اند و نیز بسیار قریب اند بیکدیگر مع ذلک تابستان هالند گرم تر است از انگلند و زمستانش نیز سرد تر است و بجدی سرد میشود که رودی که بریده اند از شهر آمستردم به هلدر سه ماه در سال عبور و مسافرت دران بازمی ایستد زیرا که سراسر آنرا یخ گرفته است همچنین دیگر انهار و جداول نیز غالبا همه یخ بسته است در موسم زمستان - بادهای سختی که از جانب غرب می وزد در این ملک غالبا سخت و خطرناک است و در تمام سال ۲۶ انچ باران میبارد و مدت ایام بارش ۱۲۰ روز است -

**خاک** - در خوبی و بدی یا پر قوتی و کم قوتی زمین هالند دو حصه مساوی است آن نیمی از ان که خوب است واقع شده است در وسط ملک از مشرق بمغرب و آن نیمی که از ان بد است واقع است در جانب جنوب و جنوب و مشرق و اضلاعی که در طرف شمال واقع اند همه ریگستانند و بی حاصل -

**حاصل** - در ملک هالند حیوان بسیار کم است مگر موش و خرگوش و از این قبیل جانوران بکثرت است و در انهار و جداول غوک بعدی است که در آن ملک خوراک تملق است و تملق هم در این ملک بحساب است در کوچه و بازار جوقه جوقه راه میروند بدون انکه کسی متعرض آنها شود و آنها را آزار کند و سزای سختی هم مقرر است کسی را که آزار کند یکی از این طایر را زیرا که مردم هالند

# جغرافیای هالند

یکنوع عمرتی می نهند باین طایر از روی تعجب یعنی همان قسمیکه مردم ملک ما حرمت می نهند بخروس سفید و بعضی چیزهای دیگر و یک وجه نامرجحی هم از برای هر یک بیان میکنند. چند قسمی از ماهی در ملک هالند بسیار هست و در واقع یک شعبه عظیم دولت و آمدنی آن از ماهی هست. نباتات این ملک مشتمل هست از بعضی از نهالات و اشجاری که از انها روغن میگیرند و انگور و چغندر و مستر و دواپ و فلکس و همپ و تنبا کو و بعضی از گلها و هر گونه حبوبی که در ممالک وسط یورپ یافت میشود. معدنیات این ملک منحصر هست بسنگی که از ان ظروف آلات میسازند و آهن و نیز خاکی که در اصفهان گل شیراز ش میگویند که زنان سر میشویند بان و همچنین با پچه لباس از ان میشویند و یکی دو چیز بسیار کم قدر و قیمت دیگر هم یافت میشود. **خلقیت و زبان** - خلقیت این ملک در سال ۱۸۱۲ تعداد شده بود ۳۶۷۴۴۰۲ نفس بود که مشتمل بود از **وچ** و **فریسیان** و **فلمینگ** و زبان عموم خلق وچ هست مگر قوم فریسیان بلغت خاص خود متکلم اند. **مشاغل** عمده ملک هالند تجارت هست انگاه دهقنت و زراعت و نگاهداری حیوانات و کارهای دست کاری (مینوفکچری) و ماهی گیری. اما تجارت ملک هالند چندان بود از قدیم الایام که تمام دولت و عظمت ملک و ترقی خلق آن از تجارت بود و هست بوئیره در بین صد سال شانزدهم و هفدهم هیچ چیزی از هیچ جهم هم تمام تجارت مملکت یورپ در کف هالند بود چون طوایف دیگر ترقی کردند و مال التجاره خارجه خود را در جهازات خود حمل و نقل کردند و مال التجاره داخله خود را در جهازات خود آوردند تجارت ملک هالند تنزل نمود و از جریان باز ایستاد و جنگهائی هم که بعد ازان واقع گشت نقصان های بادی بملک هالند وارد آمد مگر از سال ۱۸۱۴ که صلح عظیم شد فیما بین دول یورپ بار تجارت هالند روی بفزایش و ترقی نهاد و اکنون در رد دولت و ثروت ثانی انگلند هست. تجارت داخله ملک هالند با جرمنی بسیار هست و عمده چوبست که در رود رین می آید در آن و تجارت مال التجاره خارجه اش مشتمل هست عمده اناشیائی که در هست میشود از شکر

مانند پنیر و کره و امثال ذلک و ریشهٔ گلها و ماهی خشک و پارچه های ابریشمین وغیره و شراب جین و مال التجارهٔ داخله اش اشیائی است که از امریکا حمل میشود و قماش و جوب و شراب و پشم و از انجمله هر ساله بقدر ۲۰ ملیون پوند کره از هالند فقط بملک انگلند حمل میشود - باجمله غیر از اینها هم مال التجارهٔ داخله و خارجهٔ ملک هالند بسیار است -

**طرق و شوارع** - نهرهای بریده معبر عام و شاهراه عظیم و اهمی است در ملک هالند بجهة تجارت و همچنین ذهاب و ایاب خلق بهر کجائی از ان ملک و این انهار را بوضعی بریده و بقسمی کشیده اند که به هر شهر و قصبه و قریه عبور میکنند از هر جانبی حتی بهر منزلی رسانیده اند و در انها قسمی از کشتی های خورد انداخته اند که در اوقات خاصی بجهة حمل و نقل مسافرین و بار مقرر شده روانه می شوند و در آن قسمتی از این ملک که آن را خاص هالند (یا هالند خاص) میخوانند از اینگونه انهار بیشمار است که اعظم و اطول آنها آن است که کشیده شده است مابین شهر آمستردم و هلدر که ۵۰ میل طول آن است و ۲۵ فوت عرض و ۱۲ فوت عمق آن که بخوبی دو کشتی خورد میتوانند پهلو بپهلو برود و بیاید - در موسم زمستان این انهار غالبًا یخ بسته و خلق دهات و قری زن و مرد با ظروف شیر و ماست و امثال اینها بالای سر جوقه جوقه و دسته دسته در غایت سرعت به شهرها میروند و می آیند - بیش از ۱۴۰۰ میل ریلوی دارد که همه متصل است از هر طرفی بشهرهای معظمهٔ ملک - شاهراه های هالند بسیار پهنا و عریض اند و بخوبی حرست و نگاهداری از انها میشود و بجهة حرکت کاریها کمال هموار و صفا را دارند و هر طریق و شارعی تا میلها بخط استوا راست میرود -

# جغرافیای هالند

**علم و تربیت** - علم و تربیت در هالند بیش از هر ملکی از ممالک یورپ فزایش یافته است سوای ملک پروشیا و بعضی از ریاستهای کوچک جرمنی و قواعد بسیار خوبی هم جاری است بجهة تربیت و آموختن هر صنفی از اصناف خلق باندک مخارجی و تربیت خلق را دو درجه است یکی درجهٔ ادنی و دیگری درجهٔ اعلی و حکومت را کمال توجه است در امور درجهٔ اوّل و تربیت و آموختن اطفال فقرا و این بموجب قانونی است که حکومت جاری کرد در سال ۱۸۵۷ بجهة تربیت اطفال ضعفا و اکنون تخمین شده است که در میان دهاقین و صحرانشینان فقط یک ربع از پسران و یک ثلث از دختران قدرت بخواندن و نوشتن ندارند.

**مذهب** - بموجب قانونی که در ملک جاری است پیروان هر طریقه و مذهبی بکلّی آزاد اند در عقاید و پیروی دین و مذهب خود و تمامًا مساوی اند و کسی را با دیگری کاری نیست مگر پادشاه و اغلب خلق پرتستنت اند و بطریقهٔ **کلوین** عمل میکنند که آن را میخوانند **کلوینیزم** و بقیهٔ خلق رمن کتلیک اند و لوتری و ارمنی و یهود و دیگر مذاهب و معاش علمای هر فرقه از حکومت ملک میرسد.

شهرهای عظیمهٔ این ملک یکی امستردم است که اعظم همه شهرهای ملک است که ۶۷۷۶۵ خلقیت دارد دیگی از بلاد درجهٔ اول است در تجارت و بنای این شهر بالای ۹۰ جزیره است که بیکدیگر اتصال یافته است باواسطهٔ ۳۰۰ پل و ..... انفس در این شهر فقط بالماس تراشی مشغول اند. شهر دیگر راتردم است که بیش از ۱۲۲۰۰۰ خلقیت دارد. شهر دیگر **هیج** است که پای تخت ملک و دران فقط ۹۲۷۸۵ خلقیت است و خوبصورت ترین بلاد ملک هالند است و عمارات بسیار عالیه دارد و محلّ نشست مجلس حکومت است.

**حکومت** ـ حکومت هالند پادشاهی موروثی محدود است بموجب اصول و قوانین ـ در امور ابداع و جریان قواعد ملکی پادشاه با مجلس شورائی که مینامندش اِستیتس جنرال مشترکاً مدد مجلس مذکور مشتمل است از دو صنف یکی اعاظم و اراکین ملک که گزیدن و اختیار کردن آنها با پادشاه است و دیگری وکلای خلق که گزیدن آنها باختیار اصناف خاصی از اعاظم و امرای بلاد و خلقیت شهرها و قری است و در هر جائی که الحاق دارد و وابسته باین ملک است نیز بهمین وتیره مجلس جداگانه هست که بهمین سه اصناف خلق باید وکلای خود و اجزای مجلس حکومت را اختیار کنند ـ

اِستیتس جنرال

## تاریخ

دراز منه قدیمه قسمت جنوبی هالند حصه بود از ملک گال و قسمت شمالی آن حصه بود از ملک جرمنی باشندگان قسمت اوّل غالباً وِج بودند و باشندگان قسمت دوم غالباً فریسیان ـ و میان این ملک را مسخر نمودند و نوشته اند که کلا دِیس در سس قریب بدایت تاریخ عیسوی دیواری کشید در جانب دریا که محفوظ دارد ملک مذکور را از حملات آوران دریائی یعنی کسانیکه از طرف بحر حمله بآن آرند ـ در صد سال دوم عیسوی طایفه سکسن تاخت آوردند و در صد سال هشتم فرنگیان حمله آوردند که ازان پس جزئی کشت از ممالک مقبوضه مشرکین ـ از صد سال دهم تا صد سال چهار دهم عیسوی این ملک منقسم بود در میان رؤسا و امرا یا شاهزادگان ضعیف متعدّدی و در صد سال پانزدهم همه این ریاستها یکی و متّحد شدند در عهد سلطنت خاندان برگندی و ازان خاندان در گذشته در سال ۱۴۷۷ بخاندان استریا منتقل شد ـ در صد سال شانزدهم هالند متّحد شد

با ملک اسپین در جلوس و تخت نشینی چرلس ۵ که پادشاه اسپین بود و امپراطور (امپراطور مینی
مگر این اتحاد آفت و بلائی بود ملک هالند را زیرا که قوم وج که باشندگان این ملک هستند از قدیم الایام
بسیار حقوق داشتند که ملاحظه میشد یعنی هر قومی که باین ملک دست می یافت حقوق ایشان را ملاحظه میکرد
و ایشان خوش بودند و دیگر آنکه اکثر ایشان پیرو بودند طریقه و شریعت اوّلین جماعتی را که موجب و
مبدع ریفارمیشن شدند مگر فلیپ ۲ پادشاه اسپین این را مضاد داشتن و بحال خود گذاشتن حقوق
ایشان مضایقه نمود و چشم پوشی کرد و مذهب ایشان را مکروه میشمرد چنانچه لشکر گرانی فرستاد که هم حقوق
آنها را احتصار و انحصار دهد و هم مذهب شان را پایمال سازد لهذا آنها هم علی رؤس الاشهاد
علم مخالفت برداشتند و آغاز سرکشی کردند و پس از تنازع و زد و خورد بسیاری فایق آمدند و خود را
از زنجیر تقید و بستگی اسپین خلاصی و رهائی بخشیدند - در سال ۱۵۷۹ هفت ریاست هالند
از یکدیگر جدا بود ولی با شرایط چندی متّحد و یکدیگر بسته شدند در نهایت مضبوطی و در اوایل صد سال
هفدهم اسپین هم استقلال و آزادی ایشان را قبول نمود و ممضی داشت تا پنجاه سال بعد از آن
مقدمه ملک هالند بسیار خوب بود و تجارت آن با قصی الغایت علو و بلندی رسید که هیچ یک
از ممالک یورپ با آن پایه نبود در آن زمان و بعضی جاها در زمینهای خوب بر دولت راهم در
امریکا و هندوستان مقبوض ساخت و حملات و تعدی لوایس ۱۴ فرنس را هم بخوبی مقاومت کرد
و با انگلند نیز همچشمی و مخالفت و منازعت کرد بجهة فرمانفرمائی در دریا و یکی شد از دول قویّه درجهٔ
اوّل مملکت یورپ - در بین صد سال هیجدهم اقتدار و استیلای هالند رفته رفته تنزّل نمود و روی
به نشیب نهاد و از هیچ رهگذری چندان پهلو نخورد و صدمه ندید که از فزایش و ترقی تجارت

در سایر ممالک یورپ - در اوایل سال ۱۷۹۵ که آغاز رواليوشن بود ملک مذکور نام دیگری برخود قرار داد و در سال ۱۸۰۶ داخل ممالک مقبوضهٔ نپلین اول شد که به برادر خود لوایس واگذار کرد و چون در تحت ممالک فرنس درآمد از تمام کلنی های خود یعنی زمینهائی که در دریاهای مشرقیه داشت محروم ماند ولیکن هنگامی که صلح واقع شد در میان دولتهای یورپ در سال ۱۸۱۴ کلنی های خود را باز پس یافت و مع گشت بالملک بلجیم موسوم به نیدرلند زیر تخت پادشاهی خاندان اُرِین که ابتدا آزادی و استقلال خود را ازان خاندان داشت مگر این اتحاد اخیر گاهی بخیر و خوشی نگذشت بعلت انکه قوم دچ و اهل بلجیم مختلف از یکدیگر بودند هم در زبان و هم در مذهب و هم در عموم حالات و خصال و بنابراین همان اتفاق و حکمتی که در ماه جنوری سال ۱۸۳۰ در ملک فرنس شد که چرلس ۱۰ را از تخت و تاج محروم و معزول داشت همان اتفاق و حکمت در ماه اگست همان سال هشت ماه بعد ازان در ملک بلجیم رخ داد که خلق مخالفت ورزیدند با پادشاهی که بالفعل بر ایشان فرمانفرما بود ولیکن انجام آن این بود که یک حصه از لگزمبرگ که متعلق بلجیم بود واگذار شد به هالند - بالجمله ملک هالند در این زمان چندان زمینی ندارد و مگر دران افتراق چیزی را تصرف خارجه اش از کف نشد و هرچند آن ما تصرف نسبت بزمان سابق بسیار کم شده مع ذلک روی هم رفته ۶۶۶۷۵۶ میل مربع زمین دارد و ۲۴۳۸۶۹۹۱ خلقیت و این ملحقات و کلنی ها ۲۳ هستند در عدد که از انجمله جاوه است که به تنهائی ۱۴ ملیین خلقیت دارد -

آثار و علامات قدیمهٔ این ملک نه بسیار هست و نه قابل اظهار و دیدار و تذکار فقط یک برج

خرابه از عمارات رومیان در دهنهٔ رود رهین باقی مانده است و نیز برجی بر بالای زمین مرتفعی ساخته اند که معروف است موسس آن هنگیست بود شخص اولی که قوم سکسن را سردار گشته بملک انگلند تاخت آورد - واز علامات از منهٔ اواسط عیسوی کلیسای اُترِخ باقی مانده است با یک برج بسیار رفیع -

ساکنان این ملک غالبًا از دو اصل و ذات اند یکی باشندگان هالند که ایشان را اوچ هم مینامند که بیشتر خلقیت ملک از این ذات اند و دیگری فریسان که فراگرفته اند اضلاع و حدود فریزلند و بعضی از جزایر حول و حوش آنرا - لغت اهل این ملک لغت اوچ است که رشتهٔ ایست مشتق از زبان جرمن ولیکن اعالی ناس بلغت انگریزی و فرنچ هم بخوبی تکلم میکنند و لغت فریسان بیشتر نزدیک بزبان انگلیش است از سایر زبان ها - (در جغرافیا اشاره باین فقرات شده است) مردم ملک هالند بسیار زحمت کش اند و بسیار پاک و پاکیزه و عادات این قوم همه بر وفق نظم و نسق و تربیت و تزئین است و هرچند گاه گاهی امساک را باقصی الغایه میرسانند مع ذلک رسم گدائی در میان این قوم بسیار کم است سستی مزاج و طبیعت بلغمی مردم این ملک از اثر هوای مرطوب ملک شان است و جرأت شان غالبًا از روی غیرت و تهور نیست و بجهة امر عظیمے استعمال نمی شود بلکه محض آشوب و فتنه انگیزی است و محن شان حرکت و زحمت بیجا است نه انکه مفید فایده باشد - بالجمله روی هم رفته نه ترقی می کنند و نه تنزل می نمایند و در این زمان بخصوصه چندان طالب ترقی هم نیستند -

# ملک اسوتیزرلند

## جغرافیا

اسوتیزرلند ملکی است که بسبب کثرت جبال و تعدد اتلال در رفعت زمین هیچ ملکی در تمام یورپ مانند آن نیست و فقط ملکی است که در تمام یورپ در وسط خاک واقع است یعنی در هیچ طرفی بدریا اتصال ندارد و زمینی است که ارفع قلل الپنس در آن واقع شده و ازان سرزمین شعب جبال مذکوره کشیده میشود به ملک جرمنی و فرنس و استریا و ایتالی۔

وسعت ۔ ملک اسوتیزرلند ۱۵۲۳۳ میل مربع است غایت طولش از شرق بغرب ۲۲۰ میل و غایت عرضش از شمال بجنوب ۱۴۰ میل است و محدود است در طرف شمال بملک جرمنی و در طرف مشرق با استریا و در جنوب با ایتالیا و در مغرب بفرنس۔

سطح ۔ اسوتیزرلند همه کوهستان است جز در طرف شمال و شمال و مغرب و هیچ زمینی در رفعت زمین اسوتیزرلند نیست در تمام مملکت یورپ و نیز هیچ زمینی باین اختلاف حالت و کیفیت نیست که این ملک چنانچه جبال رفیعهٔ بیشماری از هر طرف در آن کشیده که از زمان خلق عالم تاکنون برف پوشیده دارد در رئوس آنها و همچنین جاها می دارد که مانند بحار و انهار روی زمین را فرا گرفته سراسر پر از یخ و منجمد و نیز دشتهای وسیعه و اتلال عظیمه دارد که برفراز همه تاک چادر کشیده و صحراهائی دارد همه سرسبز و خرم و جنگلهائی پر آفت و آبگیرهائی دارد دلایم و بحیرات

۱ تاک درخت انگور است

# جغرافیای اسوتیزرلند

وفرحناک وانهار وجداولی دارد غرنده وسهمناک وزورآور - اما جبال این ملک را اگر بخواهیم بطور تفصیل بیان کنیم اطالتی خواهد یافت زیرا که دراین ملک جبال وقلل متعدده هست و همه متعلق وخبری انداز جبال الپس و تقریباً ده سلسله از جبال مذکوره دراین ملک واقع اند که هریک مشتمل برچندین شعب وسیعه وقلل رفیعه است که هریک راجداگانه نامی است از انجمله انچه رابنده شماره کرده ام درجغرافیا ۸۰ قله است وارفع آنها قلّه کوه رُسا است که ۱۵۲۱۷ فوت رفیع است واقل ارتفاع این قلل ۵۵۱۷ فوت است که قله کوه جُورا است واکثر واغلب این قلل از .... افوت الی ... ۱۲ افوت رفعت دارند

گلاشیر - بصحت پیوسته که در روس وجوانب واراضی مابین جبال الپس کم از ۱۸۷ میل مقام نشست وبود برف ویخ نیست وبقدر ۱۱۰۰ مقام ازاین قبیل مقامات است و بیشترین آنها درملک اسوتیزرلند واقع است چنانچه ده مقام عمده آن رادرجغرافیا نوشته است یکی ازجغرافیانویسان کردی هم رفته ۱۲۲۶۹۲ زرع طول دارند مگراکنون بربنده معلوم نیست که این مقدار چند میل مربع می شود ولی دیگری نوشته که تمام این مقامات و دشتهای یخ و برف روی هم رفته ... ۱ میل مربع زمین رافراگرفته اند ودراینجاها گاه گاهی چندان برف می بارد که مسافران درزیر برف هلاک می شوند بلکه قُری و دهات درزیر برف پنهان میشود -

دشت - دشت اسوتیزرلند شروع میشود از اگیر جنوا تا اگیر کانستنس ۳۵ میل مسافت دارد وغایت پهنائی آن ۵۰ میل است ودراکثر جاها آب فرامیگیرد آن را گرد زنی یعنی

جاها اتلال هم دارد که بیش از ۱۳۰۰۰ فوت مرتفع اند از سطح دریا۔

**انهار** ۔ این جبالی که ذکر کردیم منابعی هستند از رودهای عظیمی که در یورپ اند مانند **رهین** و **رئن** و **این** وغیره۔ رود رین که سرچشمهٔ واقعی آن کوه سنت گتردات واقع است در وسط اسوتیزرلند و ایتالیا و در ملک اسوتیزرلند ۲۵۰۰۰ جوی بآن می پیوندد و داخل می شود ملک جرمنی را ۶۸۰۰ فوت نشیب تر از سرچشمهٔ اش۔ شعبهٔ عظیمی که از این رود داخل ملک اسوتیزرلند میشود **اعر** است که همان یک رشته قابل مسافرت کشتیها است در این ملک ولبس واگرچه ۱۷۰ میل مسافت آن هست ولی بر بنده معلوم نشده است که چند میل از ان قابل مسافرت است۔

**آبگیر**۔ آبگیرهای ملک اسوتیزرلند در خوبصورتی و فرحناکی در تمام یورپ منحصر اند (سوای ملک اسویدن) همچنین در وسعت و کثرت و در اکثر این آبگیرها مسافرت میشود باواسطهٔ رودهائی که با نها اتصال دارند۔ عمده آبگیرهای این ملک اینها است۔ (۱) **کانستنس** که ۴۰ میل طویل است و ۱۰ میل عریض و ۹۶۴ فوت عمیق و ۱۲۰۰ فوت از سطح دریا مرتفع است و ۸۳ میل مربع وسعت آن هست و رود رین به آن ملحق میشود۔ (۲) **نرشیچ** یا (زرشین) که مشهور هست در فرحناکی ۳۴ میل هست در طول و ۲½ میل هست در عرض و ۶۴۰ فوت است عمق آن و در کنارهٔ آن خلقیت بسیاری سکونت دارند و زراعت بسیار خوبی میشود و رفعت آن از سطح دریا ۱۳۴۱ فوت است۔ (۳) **لوسرن** که ۲۴ میل طویل است و از نیم الی ۲ میل عریض و غایت عمق آن ۱۱۴۰ فوت و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۴۳۶ فوت است و شهر

لله ۔ بین نقطتین این نقطه
سین است

# جغرافیای اسوتیزرلند

لوسرن بر کنارهٔ غربی این آبگیر ایستاده - فرحناکی و خرمی منظر و چشم انداز این آبگیر چندان است که بعضی از بزرگان نویسندگان انگلیش بغایت تعریف کرده اند در نوشتجات خود - (۴) جنوا که بصورت و شکل مانند ماه چهارشنبه است و واقع است مابین اسوتیزرلند و فرانس و جنوا - ساحل شمالی این آبگیر ۵۶ میل طول دارد و ساحل جنوبی آن ۴۴ میل و وسط آن که غایت عرض آن واقع است ۸ میل پهنا درست و ۱۲۰۰ فوت عمق دارد و ۱۲۳۰ فوت از دریا مرتفع است و این آبگیر نیز بسیار خوش منظر و فرحناک است -

**هوا** - هوای اسوتیزرلند بواسطهٔ آنکه بی نهایت زمین آن از سطح دریا مرتفع است و جبال متعدده دارد که همه با برف یخ پوشیده بغایت سرد است و سردی آن بی نهایت سخت است و حال آنکه هیچ زمینی در آن خطی که اسوتیزرلند واقع است باین سردی نیست با وصف این هوایش مختلف است چنانچه در مابین جبال آن گرمی بکمال حدت است ولی در بعضی از جاها نیز هوایش خوش است و زورت و انجیر و زیتون و تنباکو را بسیار مناسب است و این اشیارا پخته میکند و اقل اعتدال هوای این ملک صد درجه از ملک انگلند کمتر است و بواسطهٔ بدی هوا در بعضی از جاهای این ملک ناخوشی های بسیار بد است مانند انیکه اکثر خلق را گلو ورم میکند -

**حاصل** - حیوانات رام و خانگی اسوتیزرلند علاوه بر حیواناتی که در سایر ممالک یورپ است قاطر است و سگ مخصوصی که بسیار هشیار است بجهة راهنمائی مسافران در میان برف -

حیوانات جنگلی آن خرس سیاه و خرس بور رنگ است و گرگ و گربهٔ جنگلی و چمالیس و بز کوهی و چند قسم حیوانات دیگر - طیور وحشی در این ملک بکثرت است بویژه عقاب زرین و گرگس ریش و

وباز ولاش خور وشاهین ویک دو قسم دیگر از طیور شکاری وخروس سیاه وکبک وغیره - ماهی در جداول وآبگیرها بی حساب هست واقسام مختلف - نباتات مشتمل است برحبوبی که همه جا یافت میشود ولیکن گندم بسیار زراعت نمی شود ومیوه جات در بعضی از اضلاع بافراط میشود ولبسیار خوب از انجمله هست انگور وانجیر وخربزه وانار وچغری وفندق وبادام وامثال ذلک وبعضی دیگر از میوه جاتی که منحصر است به ممالک یورپ ودر این ممالک دیده نشده وچوب بجهة عمارات وغیره مفرط است وگران بهاو دیگر نباتها نیز هست مانند همپ وفلکس - معدنیات اسوتیزرلند معلوم شده ومعروف است که بی حساب هست ونقره وقلع ومس وسرب وزیتک وامثال ذلک هم در آن مگر تاکنون بخوبی چنانچه باید شاید در آنها کار نشده است - کوههای نمک وچشمه های معدنی وسنگ عمارت وسنگ مرمر وچند قسم سنگ دیگر هم در این ملک بافراط است -

**خلقیت** - خلق اسوتیزرلند در سال ۱۸۷۰ تعداد شد ۲۶۶۹۱۴۷ نفس بود که صدی ۷۰ از آن جرمن بود وصدی ۲۴ فرنچ وصدی ۶ اهل ایتالی ودیگر بیگانگان - چون این ملک منقسم است به ۲۲ کنتان یعنی ضلع لهذا ۱۶ کنتان از آن بلغت جرمن متکلم اند و ۴ بلغت فرنچ و دو بزبان ایتالی و پای تخت این ملک شهر برن است وخلقیت آن ۳۶۰۰۰ نفس است -

**مشاغل** - بیشترین خلق این ملک اشتغال دارند باموروهفنت مگر زراعت فقط در بادیه ها میشود که مابین جبال واقع ولبسیار پست افتاده اند ولیکن پرورش حیوانات وساختن اشیائی که حاصل میشود از شیر وغیره است وامثال ذلک سرچشمه واصل اصیل دولت این ملک است وبغیر آن معروف ومطبوع تمام ممالک یورپ است - عمده حاصل زراعت این ملک انگور ست وگندم

وجه و فلکس و همپ - عمده چیزهای دستکاری یعنی مینوفکچری در این ملک ساعت های مجلسی و ساعت های بغلی و جواهر آلات و صندوقچه های ساز و چیزهائی که بافته می شود از ابریشم و پنبه و کتان و تمام خلق این ملک مرد و زن مشغول اند ببافتن یعنی در کارهای بافندگی هنگامیکه فراغت دارند از کار صحرا و زراعت و ماست بندی - خلق شمال که مخلوط اند از جرمن و اسویس عمده مشغول اند ببافندگی و خلق سایر جاها که مشتمل اند از فرنچ و اسویس معروف و مشهور اند به کیاست و هنرمندی و مهارت در ساختن ساعت و اقسام سازها و جواهر آلات - تجارت اسوتیزرلند عمده با فرنس است و جرمنی و استریا و ایتالی و عمده مال التجارهٔ داخله اش حبوب است و نمک و ماهی نمکین و شراب و برندی و میوه و ابریشم و پنبه خام و تنباکو و قهوه وغیره و عمدهٔ مال التجارهٔ خارجه اش حیوانات است مانند گاو و گوسفند وغیره و پنیر و کره و پیه و زبان نمک آلود و حبوب و اشیای ابریشمین و ساعت و صندوقچه های ساز و جواهر آلات -

**طرق و شوارع** - اسوتیزرلند را شاهراه های چندست بسیار خوب و کشتی های آتشی در هریک از آبگیرهای آن در حرکت است و بقدر ۸۰۰ میل ریلوی دارد این ملک و بیش از ۱۰۰۰ میل تلگراف تمام عیار که همه شب و روز در کار اند -

**مذهب** - اهل اسوتیزرلند قریب صدی ۶۰ پرتستنت است بطریقه و آئین کلوین و تقریباً صدی ۴۰ رمن کتلیک اند و یهود وغیره و از برای هر فرقه و مذهبی آزادی است در امر دین و طریقه اش و امتناعی نیست جز یک ذات که آنرا میخوانند جسوایت -

**تربیت** - قانون ملکی اسوتیزرلند اطفال هر صنفی از اصناف خلق را مجبور دارد که بمدرسه حاضر شوند

# جغرافیای سوئیزرلند

یا بطور ضرورت ولزوم در خانه های خود یا جای دیگر تحصیل علم کنند از سن ۶ سالگی الی ۱۲ سالگی - در هر ضلعی از اضلاع ملک دو قسم مدرسه است یکی برای اطفال فقرا و مساکین یکی درجهٔ اوّل که فقط از برای متبدیان است و دیگری درجه دوّم که از برای درجهٔ عالی تر است و مخارج این مدرسه ها در کمال قلّت نیز هست که بر احدی شاق نیست و چند مدرسهٔ دیگر هست بجهة آموختن معلمین مدارس و چند دار الفنون هم هست بجهة علوم ائمّه و طلاب اعلی تر - در اضلاعی که خلق آنها بمذهب پرتستنت اند یکی از پنج نفر از اطفال خلق باعلم است و در اضلاعی که پرتستنت و رمن کتلیک مخلوط اند در انجاها یکی از هفت نفس و در جائی که تمام خلق رمن کتلیک اند یکی از نه نفر

**حکومت** - حکومت سوئیزرلند را می نامند **یونیتد کانفدریشی** بعبارهٔ اخری بالاتفاق و آن چنان است که در هر کنتان یا ضلعی فرمانروائی است مستقل و رتق و فتق هر یک از امور داخلهٔ آن کنتان باختیار او است در کمال استقلال و آزادی مگر عموم عظائم امور و مصالح تمام ملک و فایدهٔ عموم خلایق و علایق ملک با دیگر ممالک خارجه واگذار است به مجلسی که مینوانندش **دیئت** که مشتمل است از وکلای خلق هر کنتان و این دیئت بر دو قسمت است قسمتی را میگویند **انتینت کونسیل** و قسمتی را مینوانند "نشنل کونسیل" یعنی شورای طایفه - مجلس اوّل مشتمل است از ۴۴ جزء و مجلس دوّم از ۱۳۵ جزء که هر یک از آن (یعنی مجلس دوم) وکیل است از جانب .... ۲ نفس از خلق ملک - اصل اصیل و رأس رئیس این مجالس در جریان اعاظم امور ۷ نفر اند اجزای مجلسی که مینامندش "فیدرل کونسیل" و هر یک از این هفت نفر گزیده و معیّن می شود از برای مدت سه سال -

# تاریخ

باشندگان قدیم اینملک از ذوات سلت بودند که رومیان آنها را میخواندند هِلوِتی و وجه تسمیهٔ ایشان باین نام ازاین بگذر بود که ملک شان را هِلوِتیا میگفتند - جولیس سیزر این قوم را مطیع خویش ساخت قریب ۶۰ سال قبل از مسیح و همین نحو تابع رومیان بودند تا صد سال سوم عیسوی که در آنزمان اهل برگندی و جرمن ملک و فرمانفرمای این ملک شدند - دراز منه اواسط اینملک چون سایر قسمتها و ممالک یورپ مشتمل بود بر متعدد ریاستهای مستقله که رؤسای ایشان پیوسته مشغول جنگ و جدال بودند با یکدیگر و فقط بنام اطاعت میکردند یک فرمانفرمای بزرگی را هرگه بود - وقتی از اوقات کونت های هَپسبرگ یک حصهٔ قلیلی از کنتان برن را قابض و مالک شدند و چون خاندان مذکور را اقتدار و اهتمال بیش شد و به وچی استریا دست یافتند رفته رفته خود را مالک باستحقاق نمودند بر یک حصهٔ عظیم اینملک و چندان ظلم و تعدی بر ساکنان آن روا داشتند که ایشان را جنگی و سرکشی انگیختند در سال ۱۳۰۷ سه ضلع اینملک با یکدیگر متحد شدند و بر خود در میس نمودند ولیم تل نامی را مردی بسیار نامی معروف و بکلی اهل استریا را شکست داده منهزم ساختند و اتحادی نمودند مدامی که اصل و مایه شد از اسوئیس کانفدریسی بعد ازان قبل از سال ۱۳۵۳ پنج کنتان دیگر متحد شدند با له نها و در سال ۱۴۱۵ کنتان آرگاو را از استریا گرفتند و در سال ۱۴۵۱ و ۱۴۸۱ پنج کنتان دیگر نیز شامل شدند با نها را - کنتان گریسن در سال ۱۴۹۷ و بعضی از کنتانهای دیگر هم در اوایل صد سال شانزدهم گرفته شد از کف هر قومی و هر ملکی که بود - ملک اسوتیزرلند الشکر فریج ما خت آورد در سال ۱۷۹۸ و قانون اصول آن صورت جدید یافت و نامش تغییر یافته هِلوِتیک ریپبلیک مسموم گشت و لیکن در صلح پاریس در سال ۱۸۱۵ مجدداً حکومت و استقلال قدیمش بحالت نخستین باز آمد و عدد کنتانهای آن

فزایش یافت و ۲۲ کنتان شد یعنی باین قسم که اصلاً عیکه قبل ازان فقط رعیت یا محض متحد بودند بطور دوستانه بکلی واحد شدند همه باهم -

آثار - مقصود از آثار و علامات در میان چیزی در انمملک باقی هست و آن قلاع و معابد و دیرهائی و کلیساهائی هست متعدده از زمنه اواسط تاریخ صیحی و بعضی ازاین کلیساهائی مذکوره کتب خانه نوشتجات و کتب قدیمه این ملک بوده چنانچه در کتابخانه دیر سنت گال چند نسخه از کتب متقدمین یافت شد که در هیچ کتابخانه ملک دیگری یافت نشده و نظر نرسیده و اهل اسوتیزرلند از دو اصل و مادهٔ عظیم طوایف یا از اتباعی یورپ استند چنانچه در جغرافیای این ملک اشاره شد یکی تیوتان و دیگری لتین و از اینها کسانیکه در وسط و شمال و مشرق این ملک سکونت دارند که هفت قسمت از ده قسمت تمام خلق ملک اند اغلب از شعبهٔ تیوتان استند یا جرمن و دراین قسمت هائی که در ملک اسوتیزرلند غالباً لغت مروجه لغت جرمن است و خلقی که در جانب جنوب و مغرب اقامت دارند غالباً متعلق اند بشعبهٔ لتین که تکلم میکنند بزبان فرنچ - و انچه که از این قوم در حدود و اطراف لاگیر جنوا سکونت دارند و نیز در کنتان تسیین همه از شعبهٔ لتین اند - جماعت دیگر هستند که در وادی گریسیان سکونت دارند این جماعت بلغتی متکلم اند که فی الجمله نسبت و قربت دارد بلغت لتین - بالجمله زبان فرنچ در جانب جنوب و مغرب اسوتیزرلند زبان عموم خلق است سوای آنهائیکه در تسیین اقامت دارند که بزبان مردم ایتالی تکلم میکنند و لغت فرنچ را غالب اعالی خلق میدانند و ملک اسوتیزرلند مردم این ملک از قدیم الایام معروف و مشهور بوده اند در غریب نوازی و مهمان دوستی و صفا و راستبازی و حب وطن - خانهای ایشان غالباً از چوب هست و بسیار ساده و بی آرایش و پلکان آنها در خارج مکانها واقع هست و بسیار پاک و باصفا نگاه میدارند آنها را - در خوردن مشروبات و مسکرات بسیار اصرار ندارند بسیار مردم محنت کش و مشقتی هستند و با عقل معاش و حتی اینکه خورد سالان شان نیز در امور مشغول میدارند کارهای مفیده

سکان پلیدو پلکان در جبال سنت

گر از نشیب جبال است برزند زیرا

بهر آنها شیرینه با و اطمینان

# ممالک جرمنی

## جغرافیا

لفظ یا نام جرمنی (ج دایچ لنت ت المن) مکرر اطلاق شده است بجهة تمام زمینی که در وسط مملکت یورپ واقع است که خلق آن بلغت جرمن متکلم اند و باین قسمی که ذکر و تعیین شد ملک واقعی استریا (یعنی خود استریا نه توابع آن) هم شامل این خاک است ولیکن ممالک جرمنی که اکنون در این کتاب بیان می شود بموجب تقسیم پلیتیک (یعنی حکومتی) ممالک یورپ است و در این صورت ممالک جرمنی زمین و ملکی است که از سال ۱۸۱۵ عیسوی معین و معلوم گشته۔

وسعت۔ ممالک جرمنی ۲۱۲۰۹۱ میل مربع است و غایت طول آن ۸۵۰ میل و غایت عرضش ۵۸۰ میل و این ملک محدود است در طرف شمال بادریای شمال و ملک دنمارک و دریای بلتیک و ملک روس و در طرف شرق با روس و استریا و در طرف جنوب با استریا و اسوتیزرلند و در طرف غرب با فرنس و بلجیم و هالند۔ سواحل دریای اینملک ۱۲۰۰ میل است که از ان ۸۵۰ میل متعلق است بدریای بلتیک و بقیه تعلق دارد بدریای شمال که بسیاری از جاهای آن چندان پست است و در نشیب افتاده که سدها بسته اند بجهة دفع منع طغیانی آب دریا۔

# جغرافیای جرمنی

جزایر - جرمنی اینها است -

(۱) اَلسِن که ابتدا متعلق بود به دنمارک و در سال ۱۸۶۴ جرمنی متصرف گشت آنرا - این جزیره ۳۰ میل مربع است و ۲۲۰۰۰ خلقیت دارد و این جزیره بحسب میوه بسیار ممتاز و معروف است

(۲) فِمرن - این جزیره ۷۰ میل مربع زمین دارد و ۸۰۰۰ خلقیت آن است -

(۳) رُوگن - این جزیره متعلق بود به دنمارک مگر واگذار شد بجرمنی در سال ۱۸۱۴ و وسعت آن ۳۶۱ میل مربع است و خلقیتش بیش از ۴۱۰۰۰ نفس است -

(۴) اُوسدام که ۴۰ میل مربع زمین دارد و ۱۱۰۰۰ خلقیت - بعضی از جزایر کوچک دیگر هم جرمنی را هست که قابل ذکر نیستند -

سطح - شمال ملک جرمنی حصهٔ اوسط است از دشت عظیم یورپ و مسطح است مگر اندکی مرتفع است از سطح دریا و مشتمل است بر صحاری وسیعهٔ ریگستان و متعدد آبگیرهای خورد و خلیج و کویرهای متعدده و مطلقاً قابل زرع و غیر معمور افتاده - وسط این ملک که در جانب غرب آن است و نیز جنوب آن همه کوهستان است و یک سخت زمین مرتفعی است که ارتفاع آن از سطح دریا از ۱۵۰۰ فوت است الی ۲۰۰۰ فوت است و بسیاری از تلال هست در اینملک که هنوز از بقایای جنگلهای قدیم پوشیده اند یعنی آباد و معمور نیستند بلکه جنگل اند - کوههای عمدهٔ اینملک از هر طرف کشیده شده اند در عدد دیگر اعظم همه در طول و عرض اینها است (۱) فیچتل گبیرگ که ۳۰ میل طویل و ۲۸ میل عریض است و ارفع قلل آن اکس هد ۵۲۸۰ فوت مرتفع است - نمایش و دامنه ها و بوادی و میادین و دره ها و سلاسل رؤس و قلل این کوه که اکثر ۳۰۰۰ فوت مرتفع اند چنان واقع

# جغرافیای جرمنی

شده‌اند که جغرافیانویسان قدیم این کوه را باغ فردوس خوانده‌اند زیرا که چهار رود ازاین کوه سرازیر
و جاری میشود بچهار جانب ونیز در تعریف آن گفته‌اند که انهار آن پر است از مروارید غلطان و جواهرات
الوان و طلا اگرچه اغراق گفته‌اند مگر در واقع اشیاء مذکوره در آنها یافت می‌شود لیکن بسیار کم بها و کم قیمت
(۲) کوهی است که مینا مندش جنگل بُهمیا و ارفع قلل آن آربر است که ۴۶۱۳ فوت مرتفع است
(۳) بُورِین اَلپس که ارفع قلل آن که ارفع قلل جبال انیملک است زگرس پیز است
۹۷۱۶ فوت مرتفع مگر طول و عرض آن معلوم نیست ـ

(۴) حرز که ۹۰ میل طویل است و فراگرفته است ۱۲۵۰ میل مربع زمین را و ارفع قلل آن
بُروکن است ۳۷۴۰ فوت مرتفع ـ اراضی مرتفعهٔ انیملک پنج است مگر در اینجا تفصیل آنها لازم
نیست ولی باید دانست که اقل ارتفاع زمین جرمنی از سطح دریا ۷۰۰ فوت است ـ
دشت و زمین مسطح جرمنی مشتمل است بر تمام اراضی شمالی آن که کشیده شده است از ملک هالند تا
بملک روس دازد نمارک تا بُوریاد سکسنی دا ستر یا که طول آن از مشرق بمغرب ۶۰۰ میل است و
غایت عرض آن از شمال بجنوب ۶۰۰ میل ـ

انهار ـ در ملک جرمنی آب بسیار است که از هر طرفی کشیده میشود و در دو میدان عظیم سرشیب فرود
میریزد یکی در جانب شمال و مغرب که داخل میشود در دریای شمال و دریای بلتیک و دیگری در جانب
جنوب و مشرق که داخل میشود در دریای اسود ـ عمدهٔ رودهای این ملک اینها است ـ

(۱) رَهین ـ انجا از این رود داخل ملک جرمنی است ۳۷۰ میل است و در این ملک عرض رود
مذکور از ۵۰۰ فوت بست الی ۱۲۰۰۰ فوت و بسیار از آن در انیملک قابل مسافرت است ـ

۱ آربر یورین الپس انیملک
ارتفاع است از الپس متعلق
باو ارتفاع است در آربر یک
۲ زگس پیز جبل مرتفع بیرون
تلفظ این لفظ را بپیش کردم
جنگل زگس پیز مینامند
ارتفاع جرمنی ـ

(۲) امس - ۱۶۰ میل راطی نموده داخل دریای شمال میشود -

(۳) وِزِر - ۲۵۰ میل طول دارد و تماماً قابل مسافرت است -

(۴) اِلبی - تماماً داخل ملک جرمنی است وطول آن ۶۵۰ میل است ورود بسیار مفیدی است از برای تجارت وحمل ونقل امتعهٔ ملک -

(۵) اُودِر - ۴۶۰ میل مسافت راطی کرده داخل دریای بلتیک میشود سراسر قابل مسافرت است

(۶) وِیستُولا - این رود بیش از ۵۲۰ میل طول دارد مگر تخمیناً ربع آن در جرمنی است و بیشتر حصهٔ آن قابل مسافرت است وانچه ازان در جرمنی است سراسر قابل مسافرت است -

(۷) نیمن - این رود در واقع متعلق است بملک روس واندکی ازان در جرمنی واقع است که معلوم بندهٔ نیست چند میل است -

(۸) دَنیُوب - این رود طول رودهای یورپ است و در چند ملک میگذرد مگر بر بندهٔ معلوم نیست که چه مسافتی ازان در جرمنی است وطول آن ۱۷۶۰ میل است -

آبگیر - در ملک جرمنی آبگیر متعددی هست مگر هیچ یک قابل ذکر نیست -

هوا - هوای ملک جرمنی بسیار مطبوع وخوش است وسالم مگر بسبب ظاهر اختلاف دارد در گرمی وسردی چنانچه در شمال سرد است وزمستان حدود شمالی بسیار طولانی است و در زمینهای مرتفع هوا بسیار معتدل وخوش ومفرح است ولی در روس جبال ودامنهٔ اتلال ودشتها وصحراهای پست بغایت گرم وسرد است علی اختلاف الحالات وغایت اعتدال هوا در تمام سال ۴۸ درجه است -

خاک وحاصل - خاک جرمنی مطلقاً حاصل خیز است هرچند دشتهای شمالی آن تماماً خشک و

# جغرافیای جرمنی

ولم یزرع و رمل زار است مع ذلک قطعات بسیار حاصل خیزی در آنها یافت میشود و میخیزد در حواشی انها و مابین جبال و میدانهائیکه واقع شده است در اواسط تلال و اراضی نمکلاخ و با بجمله جاهای حاصل خیز این ملک هیچ ملکی ندارد مگر خاک شمال آن سخت است و مناسب است بجهة جنوب و خاک جنوب سست و نیک است بجهة روئیدن تاک - حاصل این ملک حیوان دست آموز جرمنی همان اقسام است که در انگلستان یافت میشود و حیوانات وحشی و وحشی آن مشتمل است از خرس سیاه و گرگ و لنگس و روباه و اقسام مختلف آهو - نبات این ملک مشتمل است بر گندم و جو و ارزن و میوه جات و سبزی آلاتیکه در ملک انگلستان یافت میشود در ملک جرمنی با فراط است مالکونی که در جنوب آن انگور و بادام و فندق و امثال اینها نیز بسیار است و تنباکو و فلکس و همپ و باپ و غیره هم حاصل میشود بغایت اشکال و در نهایت محنت و مشقت و چوب اقسام مختلف و بسیار ممتاز یافت میشود در این ملک که نه فقط در خود ملک صرف میشود بلکه بجیاب بیرون میرود از ملک - در هیچ ملکی از ممالک یورپ باین کثرت و اختلاف اقسام معدنیات نیست که در ملک جرمنی و در هیچ جائی باین خوبی و هنرمندی معادن انی کنند و معدنیات آنرا بیرون نمی آرند چنانچه در این ملک طلا و نقره و آهن و قلع و مس و سرب و نمک و سنگ مرمر و سنگ عمارت و اقسام مختلف جواهرات و خاکی که از آن باروت میسازند از معادن این ملک حاصل میشود و از جملة معدنیات این ملک زغال نیز هست که در بعضی از اضلاع یافت میشود مگر نه بقدر کفاف که غالبا هیزم صرف و سوخته میشود و بعضی از مقامات مرویه و در این ملک چشمه های معدنی متعدده هم هست هم گرم و هم سرد -

**طرق و شوارع** - ریلوی در تمام ممالک جرمنی کشیده که رشته های آنها یکی بالای دیگری میگذرد و اکنون در ممالک جرمنی بقدر ۱۵۰۰۰ میل ریلوی موجود و در کار است مگر انها بریده چندان نیست و تلگراف را بنده نمی دانم که در این ملک تا چه مسافت و چند میل کشیده اند زیرا که در جغرافیا ندیدم -

# جغرافیای جرمنی

**خلقیت** خلقیت ممالک جرمنی بیش از ۴۰ ملیون است که هر ۱۹۳ نفر بخش میشود بیک میل مربع و از این جمله صدی ۹۲ جرمن است و بقیه آن فرنچ است و قومهای دیگر. لغت مروجه ملک مذکور مطلقاً و دربار حکومت و کلیسا و کتب و نوشتجات تمام لغت جرمن است مگر طوایف و قبایل دیگری که اصالةً جرمن نیستند در میان خود بلغات مختلفه خود تکلم میکنند.

## حکومت و اصول

اصول جدید و حال ممالک جرمنی آغاز شده از ۱۶ ماه اپریل ۱۸۷۱ چنانچه ذکر رفت در این اصول چنین مقرر شده است که ریاستهای جرمنی "متحد باشند علی الدوام بجهة حفظ و حراست ملک و نگاهداری آسایش و آرامش خلق جرمن" سررشتهٔ تمام امور متعلقه سپاه و ملک بکف پادشاه پروشیا است که مخاطب است بخطاب "دایچر قیصر" و قیصر مذکور وکیل مطلق است تمام ملک را و اختیار دارد که اعلان جنگ دهد (اگر بجهة حراست ملک باشد) و صلح کند با دول دیگر و عهد و پیمان بندد و ایلچیان دول خارجه را بملک داخل کند و ایلچیان بممالک خارجه بفرستد. و اگر جنگ بغیر حراست ملک باشد قیصر مذکور را لازم است بامضای کونسلی که معروف است به "فیدرل کونسیل" که اجزای آن ۵۹ نفر و وکلای افراد ریاسات ملک اند صورت دهد. علاوه بر این کونسل دیگری هست موسوم به "دیت آو دی رلم" که اجزای آن ۳۹۷ نفر اند که بامضای تمام قوم جرمن گزیده شده و میشوند و مدت زمان استقرار ایشان سه سال است و بالجمله تمام قوانین ملک جاری نمی شود بمشورت این دو مجلس متفقاً و معاً.

# تاریخ

تاریخ قدیم جرمنی ملفوف است در پرده خفا یعنی بخوبی معلوم نمی شود چه بوده مع ذلک فی الجمله دلیل و آثاری هست که قوم سلت در مغرب و قوم فنیز در جانب شمال و مشرق سکونت داشته اند مگر چون سیمبری[1] یا گات از طرف دریای اسود آمده حمله براین دو قوم مذکوره آورده ایشان را مغلوب ساختند و این قبل از آن بود که رومیان دخل و تصرف در امور این ممالک آورند قبل از تاریخ عیسوی لشکر رومیان مطیع و منقاد خود ساختند تمام طوایفی را که سکونت داشتند از رود رهین گرفته تا رود البی - مملکت مغربیه که منقرض شد در سال ۴۷۵ عیسوی مجددا بحالت نخستین باز آمد باهتمام شرلمین در سال ۸۰۰ عیسوی و پادشاهان فرنس امیر اراضی مملکت مذکور بودند تا سال ۹۱۱ - پس از ان مملکت مذکور منتقل شد بجرمن ها و ملکی شد الکمتیو[2] بجهة بندوبست و نظم و نسق مملکت مذکور منقسم شده به سرکل یا ضلع و مجلس عام آن صورت انجام و انصرام داده هر گونه امور و مصالح را فتوحات فرنس در سال ۱۸۰۶ موجب اختلال و برخودگی این مملکت شد و یکنوع حکومت جدید مقرر گشت از اتحاد و اجتماع بعضی از ریاسات این مملکت موسوم به "کانفدریشن[3] آو دی رهین" در تحت حمایت و حراست نپلین یعنی بافتیار و فرمانروائی مشارالیه - در سال ۱۸۱۵ این کانفدریشن جرمنی استقلال و استقرار یهم رسانید باواسطه کانگرس وینا و این استقرار چنین بود که تمام ریاستهای این ملک با یکدیگر متحد گشتند بجهة حفاظت حدود ملک خود و نگاهداری صلح و صفا و امنیت و آرامی و انتظام تمام ملک - چند قرار و مدار عظیم داده شد بواسطه این اتحاد که بی نهایت اهم و عظیم بودند یکی آنکه از جانب هر ریاستی

شخصی نایب باشد. دویگر آنکه بحق و بانصاف هر صنفی از اصناف خلق و پیروان هریک از طرق مذهب عیسوی باهم یکسان باشند دیگر آنکه یک قانون ملکی در همه جا جاری باشد دیگر آنکه هریک از ریاستهای ملک بحسب خلقیت خود بخشی از لشکر ملک را از خود مقرر کرد.

این کانفدریشن یا اتحاد مشتمل بود بر سی و هشت ریاست مستقله که از جانب هریک نایبی مقرر بود که در مجلس شورای عامه بنشیند مدام و محل اجتماع مجلس مذکور در شهر فرنکفورت آن دی مین بود ولیکن عمدهٔ مهام امور آن مجلس در قبضهٔ دو جزر عظیم الشان از اجزای آن بود یکی نایب استریا و دیگری نایب پروشیا. در سال ۱۸۴۸ حکومت اکثر از ریاسات ملک جرمنی اختلاف کلی بهم رسانیدند بواسطهٔ خیالات واندیشه های سرکشی و بغی و در آنحال یک اصول جدیدی مقرر گشت که پرلمنت هم در آن شریک بود و بعد ازان فوراً این فقره را برهم زده رسم دیگری جاری کردند که قریب به همان رسم پیشین بود.

ولیکن اساسی که اکنون برپاست فی زماننا هذا آن است که برپای شد در ۱۶ ماه اپریل ۱۸۷۱ که قبل ازاین ذکر کردیم.

آثار و علامات قدیمهٔ جرمنی منحصر است عمده بمختلف عمارات یا فشان های دیگر که باقی مانده است از رومیان در جانب جنوب و مغرب ملک مذکور و بعضی کلیساهائی که مانده است از واسطه تاریخ عیسوی.

# پروشیا

## جغرافیا

ریاست پروشیا حصه لیست از ملک جرمنی چنانچه غالبًا جغرافیا و تاریخ آنرا هم متحدًا مینویسند و هم منفردًا و این ملک واقع است در شمال مملکت جرمنی و کشیده شده است در جانب شمال و غرب از دنمارک تا بخاک استریا در جانب جنوب و مشرق و از ملک فرنس گرفته در جانب جنوب و مغرب میرود تا بخاک روس در جانب مشرق. در حاشیهٔ شمالی آن واقع است دریای شمال و ملک دنمارک و دریای بلتیک و ملک روس و نیز در طرف شرق آن واقع است ملک روس در جانب جنوبش افتاده است ملک استریا و چند ریاستهای جرمنی و در جانب مغرب آن واقع است فرنس و بلجیم و هالند.

فسحت انیلک ۱۳۷۰۶۶ میل مربع است قریب دو ثلث تمام ملک جرمنی. تمام ساحل دریای جرمنی در بلتیک و دریای شمال متعلق بانیلک است و قریب تمام رودهای عظیم جرمنی در این زمین واقع شده و بیشترین حصهٔ این زمین داخل است در "دشت عظیم جرمنی" ولیکن جبال و اراضی مرتفعه در جانب جنوب و مغرب آن بسیار است و بسیاری از شعب عظیمهٔ رفیعهٔ جبال جرمنی هم در این قطعه واقع شده.

هوای این ارض غالبًا سرد است و در جانب دریای بلتیک مرطوب است و از آن سبب نامرغوب و مضر. خاک انیلک در کناره و قریب سر چشمهٔ انهار و در جانب شمال و مغرب غالبًا پر قوت و حاصل خیز است مگر قطعات وسیعهٔ ریگستان و سنگلاخ هست که بکلی لم یزرع مانده. عمدهٔ حاصل این زمین جو است

# جغرافیای پُروشیا

وحیوانات چاق وانچه ساخته میشود از شیر و نیز شراب وچوب و سنگهای قیمتی و سنگهای عمارت و نقره و مس و قلع و آهن و زغال و گوگرد و کهربا و نمک و شوره و مزاج و اقسامی مختلف از خاک بجهة ساختن ظروف و آلات

**خلقیت** - خلقیت اینملک ۲۴۶۹۳۴۸۷ نفس بود در سال ۱۸۷۱ که صدی ۸۸ نفر از ان جرمن بود و بقیه صدی ۱۲ از ان سایر قوم و ملل دیگر - مذهب اهل پُروشیا عیسوی است و خاندان سلطنت و صدی ۶۵ نفر از تمام خلقیت ملک از قسم پروتستنت استند و صدی ۳۳ رمن کتلیک و بقیه یهود اند و مختلف الرای و تمام ذاتهای عیسوی در این ملک یکسانند در هر حقی از حقوق و امری از امور -

**انقسام** - بجهة نظم و نسق و سر انجام امور و مصالح ملکی پروشیا منقسم شده است در ۱۲ ایالت و ۳۵ ملحقات و اضلاع مذکوره تقسیم ثانوی یافته است در ۳۵ پرگنه یا محال - پای تخت پروشیا شهر برلین است که در وسط ملک واقع است و خلقیت آن ۴۲۶۳۴۱ نفس است -

**مشاغل** - زراعت شغل و مکسب نیمی از خلقیت ملک پروشیا است و عمده زراعت جنوبست و فلکس و همپ و تنباکو و هاپس و رز - مینوفکچری نیز در کمال گرمی و کثرت جاری است و مشتمل است بر اشیائی که بافته و ساخته و حاصل میشود از پنبه و پشم و کتان و ابریشم و آهن و ساختن توپ و مشیدی و شکر و غیره - کندن معادن بویژه زغال و آهن و قلع و نمک بیحد و بحساب میشود در هر گوشه از این ملک و تجارت پروشیا هم بافراط است و مال التجارة خارجه اش عمده چوب است و حبوب و پشم و فلکس و روغن سوختنی یا غیر سوختنی و مال التجارة داخله اش زغال و پنبه و ابریشم و آهن خام است و غیره یعنی نساخته و نبافته -

**طرق و شوارع** - طرق و شوارع اینملک در نهایت خوبی است و گذشته معابر و طرق بسیار

# جغرافیای پروشیا

وارد و اظهار و جداول بشماری که همه قابل مسافرت و عبور سفاین بهست و نیز ریلوی و تلگراف آن هم بسیار بهست و تا مسافات بعیده کشیده -

**تربیت** - علم و تربیت در اینملک بحکم محکم دولت است و در هر قلعه و شهری در ملک پروشیا یک مدرسه بجهة تعلیم و تعلّم مبتدیان موجود هست و هر پدر و مادری مجبور هست که اطفال خود را بمدرسه بفرستند و بتعلیم گذارند خواه غنی باشند و خواه فقیر -

**حکومت** - حکومت اینملک پادشاهی موروثی است بموجب اصول و جریان همه امور و مصالح ملک بدست پادشاه است و مجلس کونسلی که اجزای آنرا پادشاه مقرر میکند و امور قوانین و قواعد بدست پادشاه بمشاورت دو مجلس یکی مجلس خاندان سلطنت و اعاظم ملک از اصناف خاصی و دیگری مجلس وکلای خلق که مشتمل است از ۳۴۳ جزء که خلق هر یک امیگزینند و مدت اقامت شان در مجلس حکومت سه سال است

## تاریخ

چنین معلوم شده که نام پروشیا اشتقاق یافته است از پُرُکزی قومی که در اواسط تاریخ عیسوی در اگر فقیه این ملک یعنی آنچه که واقع بود در وسط رودهای ویستولا و نیمن - در سال ۱۲۲۶ عیسوی آن زمینی که از ملک پُکند ساکنانش عیسوی بودند بجهة آنکه محفوظ و محروس ماند از دستبرد و تاخت و تاراج این قوم که هنوز بی مذهب کافر بودند زمین باریکی را از ویستولا واگذار نمودند بنیت های تیوتان که جماعتی بودند سپاهی پیشه و عیسوی که در عوض حراست از ان نمایندنیت های مذکوره چون ملک ملک پروشیا شد ندا بتدا شغل شان تسخیر بلاد و تغییر دادن مذاهب خلق بود و کم از این نه ما ظلم و ستم

وتعدّی آغاز نهاوندو باین سبب اهل پلند ایشانرا زیر دست خود کردندو در صد سال شانزدهم ع
این سلسله از یکدیگر پاشیدندو پروشیا چیزی شد متعلق و تابع بملک پلند ولی موروثی گشت در خاندان
اگبرنت که بزرگ یا رئیس برندن بورگ بود وچون در خاندان مذکور اولاد ذکوری بجا نماند
در سال ۱۶۱۸ ملک پروشیا در افتاد در دست سنگیسمند که آنهم رئیس دیگری بود از نژاد یکی
از بندگان که در اوایل صد سال پانزدهم ریاست یا سلطنت برندن بورگ را خریده بود از
امپراطور متی اندک مبلغ زری اینسان بجهت وصال و بدایت سلسله که اکنون این سلطنت عظیم الشان قوی بازو که امروز
هست ازان باقی است پس ازان پلند ناچار شد که ملک پروشیا را بخود واگذارد و قبول کند استقلال
و عدم بستگی او را بخود در سال ۱۷۰۱ دیوک پروشیا تاج سلطنت بر سر خود نهاده خود را خواند فردریک
اوّل پادشاه پروشیا جانشینان این پادشاه فزودن و استوار ساختن حد و ملک را اصل اصیل تدابیر
ملکداری خود در زمان مستقبل قرار دادند و بمرور ایام چیزی از استریا و چیزی از ساکسن و نیز سهم خود از ملک پلند
را گرفتند و بگاه یکه اجزای پلند از یکدیگر پاشیده شد - در زمان جنگها و فتنه ها یکه واقع شد در فرانس ابتدا پروشیا
تاخته شد و از پای در آمد ولیکن مجدّدا برخاست و خود را بحالت نخستین باز آورد و با سایر دول
در ساخت در مقابل بناپارت و سپاهش مردانگی کرده خود را نامی ساخت در جنگ واترلو در
صلح ۱۸۱۵ بسیاری از جاهائی را که از او شده بود باز پس یافت و مزید بر آن با نمود و چیزی از ساکسن
سلطه را و قسمتی هم از ملک سکسنی را -

آثار قدیمه - از آثار و علامات قدیمه یعنی اصنام مصنوعه از رصاص باقی نمانده است در اینملک انبت پرستان قدیم مگر
آثار و علاماتی که تا کنون بحالت خود هست از بدایت مذهب عیسوی چندان عجیب و غریب قابل نیست -

# مُلکِ اَستریا

## جغرافیا

استریا (یا ممالک استریا و هنگاری) محدود است در جانب شمال بممالک پلند و پروشیا و سکسنی و در جانب غرب به بوریا و اسوتیزرلند و در جنوب بملک ایتالی و دریای آدریاتیک و ملک عثمانی و در جانب شرق با ملک ترکی و روس ـ طول آن ۶۰۰ میل است و عرض آن ۶۰۰ میل و صحت آن بیش از ۲۲۶۰۰۰ میل مربع است و تمام ساحل دریای این ملک ۵۰۰ میل است و سه خلیج دارد یکی ۲۰ میل طویل و ۲۰ میل عریض است دوگیری ۱۵ میل طویل و ۱۵ میل عریض است و دیگری ۳۰ میل طویل است و عرضش معلوم نیست ـ جزایر این ملک بسیار است مگر همه کوچک و اگرچه همه کوهستان و گلخ است مع ذلک کم و زیاد مزروع است و حاصل آنها جو و است و انگور و روغن و انجیر و بادام و عسل و ابریشم و زعفران و چوب و مرمر و نمک ـ بزرگترین اینها سه است یکی ۵۶ میل طویل است و دوتای دیگر ۳۰ میل طول دارد هریک ـ

سطح ارض ملک استریا ۱۶۹۸ فوت مرتفع است از سطح دریا و در جانب شمال و مغرب و جنوب و مشرق غالباً کوهستان است و اغلب مشتمل است بر دشتها و سلاسل جبال الپس ـ بادیه‌ای که مابین این جبال واقع است متضمن اند بهترین و فرحناک ترین و عجیب ترین جاهائی را که در تمام یورپ

یافت میشود و در وسط این مملکت چند دشت مسطح وسیع معمور و حاصل خیز بسیار خوب افتاده است مگر بعضی از اراضی پست آن کویر است و بد هوا و بد وضع ولم یزرع و همه جا یکسان و هموار مینماید۔

**جبال**۔ جبالی که سه ربع مملکت استریا را فرا گرفته اند بر سه سلسله مشتمل اند۔

**اوّل**۔ سلسلهٔ جبال نُهمیا و مُروِیا که فرا گرفته اند شمال و مغرب این مملکت را۔ و در این سلسله پنج شعبه است (۱) سُوُدِتیک که ارتفاع قلل آن ۲۸۹۲ فوت مرتفع است (۲) رِیتزِن گِبیرگ که ارتفاع قلل آن ۳۷۸۰ فوت است۔ (۳) اَرِض که ارتفاع قلل آن ۴۰۷۴ فوت رفیع است (۴) بُمرواَلت که ارتفاع قلل آن ۴۵۰۰ فوت رفیع است۔ (۵) جبال مُروِیا است که ارتفاع قلل آنهم ۴۵۰۰ فوت رفیع است

**دوم**۔ سلسلهٔ جبال الپس است که فرا گرفته است ملک استریا را از خاک بنگاری الی خاک اسوتیز لند و در این سلسله پنج شعبه است۔ (۱) اَزتِرال که ارتفاع قلل آن که ارتفاع قلل تمام جبال استریا است ۱۲۸۱۴ فوت رفیع است۔ (۲) تُبرلیس که ارتفاع قلل آن ۱۲۳۰۰ فوت رفیع است۔ (۳) تُوارِن که ارتفاع قلل آن ۱۲۴۰۵ فوت رفیع است (۴) اِلپستیر یا که ارتفاع قلل آن ۱۰۰۴۴ فوت رفیع است (۵) تِرِی اِنتین که ارتفاع قلل آن ۱۱۰۴۵ فوت رفیع است (۶) گرنیک که ارتفاع قلل آن ۹۵۰۰ فوت رفیع است (۷) جُولین که ارتفاع قلل آن ۹۳۷۱ فوت است

**سوم**۔ سلسلهٔ جبال بنگاری است که کشیده شده است در شمال و شمال و مشرق و جنوب و مشرق بنگاری۔ در این سلسله نیز پنج شعبه است (۱) گرِینِیا صغیر (۲) بِسکِیدِن (۳) تمرا (۴) گرِینِیا (۵) اَلپ تِرن سلونیا (۶) بکانی (۷) دِنیارہ ارتفاع قلل هر یک بالتفصیل این است ۲۰۰۰ فوت۔ ایضاً ۲۰۰۰ فوت۔ ۸۷۷۹ فوت۔ ۹۵۲۰ فوت۔ ۲۰۰۰ فوت ۶۰۴۶

**دشتهای** این ملک باین موجب است۔

(۱) دشت شمال هنگاری که زمینی است پرآب و سرسبز و بغایت حاصل خیز۔ (۲) دشت جنوب هنگاری که مسطح است و وسیع و بقیاس حاصل خیز و معمور و در وسط این دشت بسیار زمینهای ریگزار و کویر و لم یزرع هم هست ولیکن این کویرها را بخوبی و سرعت آباد و سرسبز کرده اند۔

**انهار** این ملک باین موجب است۔

(۱) **دانوب** که پس از طی مسافت ۷۰ ۲ میل داخل البی میشود و بسیاری از آن قابل مسافرت جهازات است تا آنکه داخل البی میشود۔ (۲) **دنیوب** این رود همه جا در وسط ممالک استریا میگذرد و سراسر آن که بیش از ۶۰۰ میل مسافت است قابل مسافرت سفاین است و آب های بسیاری هم باو الحاق می یابد۔ (۳) **اینن** رودی که یک شعبه عظیم دنیوب است از اسوتیرلند شروع می شود و میگذرد از کنار شرقی بوریا و داخل دنیوب می شود در پساپس از آنکه ۳۲۰ میل راطی میکند همه در ملک استریا و تا مسافت بسیاری از آن قابل مسافرت است (۴) **دُرو** این رود ۳۶۰ میل مسافت راطی نموده داخل دنیوب میشود و ۲۷۰ میل آن قابل مسافرت سفاین است۔ (۵) **سُو** این رود در جنوب استریا میگذرد و چون ۵۰ میل مسافت راطی نمود داخل دنیوب میشود در بلگرید در ملک عثمانی ولی معلوم نیست که چند میل از آن در ملک استریا قابل مسافرت است۔ (۶) **تیبس** ۵۰۰ میل راطی میکند در ملک هنگاری و عاقبت داخل دنیوب میشود و بیشتر آن قابل مسافرت است ولی معلوم نیست که چند میل آن است۔

# جغرافیای استریا

**آبگیرهای** این ملک اینها است۔

(۱) **آبگیر بلتان** یا دریای **بلتن**۔ این آبگیر یکی از جملهٔ آبگیرهای عظیم یورپ است چراکه ۵۰ میل طول آن است و ۱۰ میل عرض آن و ۳۸۰ میل وسعت و در زمینی واقع است ۴۵۵ فوت رفیع و آبش چندان عمیق نیست و اندکی هم نمکین است و پر است از ماهی۔ (۲) آبگیر **نیسیدلر** **نیتش**۔ این آبگیر فقط ۱۴ میل طویل است و از ۲ الی ۳ میل عریض۔

**هوا**۔ هوای ملک استریا بسیار خوش و سالم است هرچند که بسیار مختلف است و در جانب شمال سرد است و نامطبوع و در جانب جنوب گرم و خوش و در وسط معتدل و خشک۔ در کوهستان الپس ملک استریا بارش زیادی می بارد و بادهائیکه از طرف جنوب می وزد بسیار گرم و سوزنده هست و بادهائیکه از جانب شمال می وزد سرد است و سهناک۔ اقل اعتدال هوا در شهر وینا قریب ۵۲ درجه هست و هر دو هوای تابستان و زمستان بغایت حدت هست۔

**خاک**۔ اصل خاکی که مشحون است از کوهستان مشتمل است بر قطعات بسیاری سنگلاخ و لم یزرع و اکثری از دشتها هم کویر است و ریگستان و لم یزرع و بیحاصل مگر مطلقاً خاک این ملک حاصل خیز است و زراعتش بسیار فایده مند است و بخصوص خاک دشتها و میدانهای هنگاری و بادیه های رود **ولیستول** وغیره در حاصل خیزی و خوبی لاثانی اند در تمام مملکت یورپ۔

**حاصل**۔ حاصل ملک استریا بمقیاس وقیمتی مختلف است۔ جانوران خانگی و دست آموز بش علاوه بر آنچه عام است در ملک انگلند گاومیش هست که مستعمل است بجهة کشیدن هرگونه بار در جانب جنوب هنگاری۔ خرس زرد و گرگ و لینکس و خرس جنگلی و بیور و بز کوهی و

وچمایس و اسب بسیار خورد در صحراهای این ملک بسیار هست - طیور این ملک مشتمل هست بر عقاب زرّین پر و دیگر اقسام عقاب و چند قسم طیور بسیار قیمتی دیگر - در جاهائی که آب ایستاده زالوی بسیاری یافت میشود که میبرند از این ملک بسایر ممالک یورپ - کچنیل جانوری که از آن قرمزی حاصل میشود یافت میگردد در گلیشیا و مروارید بسیار خوب یافت میشود در بهمیا - نباتات این ملک خوب هست و میوه از هر قسم بخصوص انگور که بیحساب هست و بسیار ممتاز و اعلا و از جهتیت تاک و زراعت آن استریا ثانی فرانس هست و شرابهای انگور بسیار لاثانی هست در صفات و خصال بخصوص آن قسمی که آنرا تاکی مینامند و شراب انگوری که در ملک استریا کشیده میشود در سال ۳۰ ملیون گلدن هست - چوب اقسام مختلف و همه خوب یافت میشود در سراسر این ملک بخصوص درخت بلوط این ملک - هیچ ملکی در روی زمین ندارد - نهالهائی که در دواها بکار میرود با آنها مانند سنا السوس دریوند و ترنجبین نیز در این ملک بسیار هست - اشیائی که با آنها پارچه ها وغیره رنگ میکنند مثل چوب زعفران و نیل و امثال ذلک هم در این ملک هست -

**معدنیات** این ملک بخصوص سنگهای قیمتی و جواهرات بی نهایت و بسیار ممتاز هست و مشتمل است بر این اشیا - اپال و لعل و گرنت و پرل و یاقوت زرد و عقیق و طلا و نقره و زیبق و آهن و فولاد و قلع و مس و سرب و زنگ و زغال و نمک و مرمر و سنگ عمارت و گل و رنگهای معدنی و چشمه های معدنی بسیار فایده مند -

**خلق و زبان** - خلقیت این ملک ۳۵۹۰۴۲۴۳۵ نفس بود در سال ۱۸۶۹ و اکثر جرمن بودند که بزبان و لغت جرمن تکلم میکردند و در بعضی مقامات بلغت فرنچ و نیز در میان ایشان ذات اسلوونی

# جغرافیای استریا

هم بسیار است که بلغات مختلفه سلونی متکلم اند و ذات دیگر که مینامند مغیار که در ملک هنگاری صاحب ریاست اند و بلغت هنگاری متکلم اند - در سنه مذکوره اینها قریب ۵ ملیون بودند بغیر از اینها ملل مختلفه دیگر هم هستند که از انجمله در سال مذکور ۷۵۰۰۰ نفر یهود بوده در این ملک -

**تقسیم ریاستها** - مملکت استریا چنانکه امروزه است موسوم است به **استریا هنگاریین مانارکی** (یعنی سلطنت استریا و هنگاری) مشتمل است تقریباً بر بیست ذات و خلق مختلفه که همه بلغت مختلفه خود متکلم اند که همه در زیر یک یگین و تحت یک پادشاه اند مگر نه در تحت یک فکر و رای ملکی چنانچه یک قوم و اهل یک ملک خاص باید باشند - از سال ۱۸۶۷ این ملک بر دو قسمت منقسم گشته یکی حکومت و سلطنت آنطرف رود **لیتان** که ملک استریا باشد و دیگری ملک انطرف رود مذکور که ملک هنگاری بوده باشد - این ممالک منقسمه اگرچه در نظم و نسق و بند و بست امور داخله خود از یکدیگر جدا هستند مگر در سلطنت و لشکر و سپاه دریائی و جماعت حکم رو متحد و یکجهت اند و حکومت ایشانرا که همه در تحت آنند میخوانند "**دِلی گیسشتر**" - و این مملکت استریا هنگاری اکنون بجهة امور حکمرانی مشتمل و منقسم است به ۱۸ قسمت که ۱۴ قسمت آن متعلق است به آن جانب لیتان و ۴ قسمت باین طرف لیتان - پای تخت اینملک **وِینا** است (بلغت جرمن وِین) که بقدر ۱۴۰۰۰۰ خلقیت دارد -

**مشاغل** - دو ثلث اوخلقیت استریا مشغول اند بزراعت و عمدهٔ مقصودشان از زراعت حصول حبوب است و شراب و پرورش حیوانات - و اما مینوفکچری اینملک مشتمل است از بافتن پارچهای ریسمانی و پشمین و ابریشمی و کتان و ساختن اسباب مانند کوچ و کرسی وغیره و بلور آلات و ظروف

آهنین وغیره که دراین مان بخصوص بسیار ترقی کرده و وسعت بهم رسانیده ـ کندن معادن
نیز خلق بسیاری را مشغول دارد و یکی از مشاغل عظیمهٔ این ملک است بخصوص بیرون آوردن طلا
ونقره ومس و آهن وزیبق ونمک ـ مال التجارهٔ خارجهٔ استریا عمده چوب است و آرد و اسباب
مشین وهمپ وچوب و پشم و پشمینه و شراب و بلور و باختن و اقسام مختلف معدنیات که از انجمله
نمک است که بقیاس بیرون میرود و مال التجارهٔ داخله اش قماش یا دیگر چیزهائی است که بافته و ساخته
میشود در ملک انگلستان و سکسنی و پروشیا و سیلشیا و دیگر جاهای ملک جرمنی و روغن زیتون و موم
و عسل و قهوه و شکر و چای و امثال ذلک ـ

**طرق و شوارع** ـ حکومت استریا توجه بسیاری نموده است در باب اسباب آمد و شد و ذهاب
و ایاب داخلهٔ ملک خود و لهذا طرق و شوارع بسیار خوبی ممتاز از هر طرفی از ملک جاری داشته و
چون جبال بحیابی دراین ملک هست لزوم بهم رسانیده است که در هر کجائی از انها که شارعی است
درست کنند از برای مرور و عبور خلق و قوافل و در اینصورت بیش از ۶۰۰ طریق از جبال گذرانیده اند
تاکنون ـ ریلوی اینملک در نهایت خوبی است و بسیار طویل چنانچه از شهر ونیا چندین رشتهٔ
ریل جاری میشود و هر یک بیک ملک عظیمی داخل میگردد ـ بیش از ۴۳۰۰ میل مسافت انهار اینملک
قابل مسافرت است که نیمی از ان داخل هنگاری است چنانچه جهازات آتشی سراسر اینملک را در رود
دنیوب طی میکنند و داخل میشود بدریای اسود ـ طرق و شوارع بری اینملک هم کمال امتیاز را دارد

**حکومت و تربیت و مذهب** ـ حکومت ممالک استریا و هنگاری پادشاهی با اصول است
که مبنا مندش کانستی تیوشنل مانارکی مگر وضع حکومت و سلطنت این دو حکومت متحدهٔ

# تاریخ استریا

استریا و هنگاری بقسمی پیچیده و درهم است که در این مختصر ذکر نمی گنجد۔

تربیت و تحصیل علم این زمان عموم بهم رسانیده و مجبوری است بجهة اطفال از سن ۶ سالگی الی ۱۲ سالگی مگر تا این زمان اخیر که چندی نمیگذرد و قریب دو ثلث اهل ملک بکلی ناخواندة و امّی بودند۔ تحصیل علوم درجهٔ اعلی بخوبی میشود در هفت دار الفنون عظیم و همچنین در مدرسه های متعدّدهٔ ملک۔ مذهب اهل این ملک اغلب رمن کتلیک است و نیز جمع کثیری بطریقهٔ مذهب یونان اند و دیگر طرق مذهب عیسوی و یهود هم بسیار است در این ملک۔

# تاریخ

استریا از انجمله سلطنت ها و ملکهائی است که قدیمی نیست و از تازگی نامی کرده و داخل سلطنت ها شده در صد سال نهم عیسوی ریاستی بود بسیار کوچک که دران امیری رئیس و جماعتی در آن بودند سپاهی پیشه مانند دشتستان فارس و شغل این جماعت نگاهداری حد شرقی جرمنی بود و از دستبرد و تاخت و تاز طوایف ممالک اشیا۔ و رسال ۸۵۶ عیسوی ملحق گشت بارانی علیای رود انز و موسوم گشت به دچی و قوّت و اقتدار آن شروع شد هنگامیکه در تحت دارائی کونت های همپشبرگ بود که قسمی از اوقات بسیار گمنام و حقیر بودند که ما یتصرّف اصلی ایشان اندک زمینی بود در ملک اسوتیزرلند۔ حدود ملک مذکور در صد سال سیزده و چهار دهم رفته رفته وسعت بهم رسانیده و انگاه متعلق شد بجرمنی و در سال ۱۲۳۸ آلبرت ۲ که دیوک آن ملک بود تاج شاهی بر سر نهاد و ملک هنگاری و بهمیا

را الحاق داد بملک خود - درسال ۱۴۵۳ ملک استریا ملقب شد به آرچ دچی و بواسطه بعضی مناکحات
مناسب و ملخواه بزودی ترقی کرد و داخل شد در شمار ممالک عظیمه یورپ و اکنون سپین و ند رلند
الحاق یافت بآن بواسطه وراثت و قهری امپراچرلس ۵ ولیکن هر دو ملک مذکوره جدا شد از
استریا هنگامیکه چرلس ۵ تاج و تخت را کرد در سال ۱۵۵۶ - چون در خاندان همپسبرگ اتفاق
افتاد که وارث ذکور معدوم ماند در سال ۱۷۴۰ استریا مغشوش و پر فتنه و آشوب افتاد در میان
مختلف مدعیان و باین جهة بسیاری از اراضی و حدود آن بشد و نهر بخشی ازان بدست کسی افتاد
ولی در سال ۱۷۷۲ هنگامیکه ملک پلند مجزا شد حصه هم ازان با استریا الحاق یافت - از سال ۸۰۶ ع
مرتبه و خطاب امپراری جرمنی که خاص بود پادشاهان ملک استریا را مدت ۳۶۸ سال صلب شده
از ایشان بنپیرو و استیلای نپلین و فرانسیس که در همین عهد مذکور پادشاه این ملک بود مجبور
گشت که برخود قرار دهد خطاب امپراری استریا را که تاکنون یعنی تا الآن که بنده این تاریخ را
بر نگارم باقی مانده - بواسطه مجلس کانگرسی که نشست در شهر وینا در سال ۱۸۱۵ و بواسطه صلحی
که بعد شد با ملک بور یا حدود ملک استریا نه فقط مستحکم ماند بلکه فزایش و ترقی یافت در عمارت
بواسطه الحاق یافتن ملک وینس و دلمتیا -

## هنگاری

قوم مگیار که یکی از ذواتهای ملک اشیا بود اینملک را گرفت در صد سال نهمین عیسوی اساس
حکومتی نهاد و بموجب رسم فیودل که تاکنون هم بحال خود باقی مانده است و اختلافی که واقع بود
فیما بین نمالپین یعنی کسانیکه اهل اینملک را مسخر و تابع خویش کردند و مغلوبین بهمان سنت جود

دارد تا بحال بواسطهٔ اختلافی که در زبان ایشان است - مردم هنگاری اغلب خود را مشغول داشتند
بسپاهی گری و خود را در سواری امتیاز دادند برسوار هر ملکی در تمام ممالک عالم - دو قوم دیگر
که ایشان را میخواندند وِلَچین و اِشکلَوُنین آنها خود را مشغول داشتند بزراعت اراضی
که پادشاه بایشان میداد بشرط خدمت و چاکری در جنگ و محاربه و در واقع بندهٔ اهل هنگاری
بودند و اینها همواره در زیر لطمه و جور و ستم بودند تا خت و تاز ترکان عثمانی بودند و چون پادشاه
ایشان کشته شد در سال ۱۵۲۶ تاج ملک خود را بخشیدند بخاندان استریا که در زمان مستقبل
حافظ و حارسی باشند ایشان را ولیکن این قلادهٔ را که بگردن خود گذاشتند پیوسته مایهٔ دردسر
و خوف و حقد و حسد ایشان بود و چند مرّه هم جهد زیادی نمودند که خود را رهائی بخشند چنانچه
بخصوص در سال ۱۸۴۸ که تمام یورپ را فتنه و انقلاب فرا گرفته بود مگر بمدد و یاری دولت
روس استریا اهالی هنگاری را خوب مضمحل ساخت و بکلّی مطیع خویش نمود و بسیاری از اهل
خلاف و نفاق آنقوم را طناب دار افگند و همچنین بسیاری از ایشان گریخته بممالک دیگر پناه بردند

**آثار قدیمه** - و بنا مع اراضی گرداگرد آن در قدیم الایام موسوم بود به نارنکم و پنُنیا
و گاه گاهی در آن از آثار رومیان هم چیزها یافت میشود و همچنین طرقی که بجهة عبور و مرور
لشکر بوده و ویرانه ها و دیگر آثار نیز از زمن رومیان تاکنون دیده می شود در ملک
هنگاری و سایر اراضی - مسجد جامع سنت اِستیفن در شهر وینا از بناهای گاتهاست
که بغایت باشکوه است و مجلل —

**تقسیم خلق** - ساکنان استریا را باید بر پنج صنف قرار داد (۱) اِشکلَوُنین که اکثر

واغلب باشندگان بُهمیا و مُرویا و گلیشیا و گرمنیا و سیلیشیا و دلمتیا و اول
الیریا و هنگاری هستند (۲) جرمن که نژاد گرفته اند تمام اراچ دچی ملک استریا را و بیشترین
حصهٔ استیریا و بعضی جاهای دیگر را (۳) خلقی که بزبان اهل رم تکلم اند که بعضی از انها
باشندگان ایتالیا وغیره هستند (۴) مگیار که در هنگاری سکونت دارند همچنین در
بعضی جاهای دیگر (۵) صنف پنجم مشتمل است از هر گونه قومی بیگانه مثل یهود و
جیپسیس و یونانی و ارمنی و فرنج وغیره۔

ذات اسکلونیا تقریباً نیمی از تمام خلق این ملک است و معروف و ممتاز است بحسب
سرگرمی و شوقی که دارد در جنگ و حرب۔ آنهائی که از نژاد جرمن هستند در درجهٔ دوم اند
بحسب تعداد ولیکن در درجهٔ اول اند بحسب عقل و دانش و کاردانی و فایده مندی۔
قوم دیگر که آنها را ولک میخوانند و خود را رُمنی میخوانند خودشان کسانی اند که در قدیم الایام
از مختلف جاهای ممالک رومیان آمده اند در این ملک۔ قوم مگیار بیش از ۵ ملیین
مخلوق است و این قوم بسیار خوش صورت و هوشیار است و چنان تصوّر شده که
این قوم خاص از اشیا بوده و آمده است۔ و این ملک بقدر ..... ۷۵ یهود است
و بیش از ..... اچپنسیس و این فرقهٔ اخیر در اراضی هنگاری و حدود و پلند منتشر اند
خلق لائیق دی و دونیس محنتی و ثابت قدم تر اند در کار از اهالی سایر جاهای دیگر و شکی
نیست که ملک باین وسعت را لازم افتاده است که خلقش مختلف در حالت و طبیعت باشند
چنانچه در اضلاع شرقیهٔ آن اغلب مردم بهیمه سان در صحراها بسر می برند۔

# مُلک اسپین

## جغرافیا

این ملک را غالباً میخوانند اِسپَنیش پینسُن سُولَہ (یعنی پنینسولہ اسپین) و این بجہت آن است کہ سہ جانب آنرا آب فرا گرفتہ و ہر زمینی کہ این قسم واقع است باین نام میخوانند چنانچہ در آغاز کتاب ذکر شدہ۔ باری این پنینسولہ کہ مشتمل است بر ممالک اسپین و پرتوگال باواسطہ عنق یا گردنی اتصال یافتہ است بملک فرنس و در آن گردن واقع است جبال پیرنیز کہ کشیدہ شدہ اند سراسر آن گردن را از خلیج بسکی و میرود تا بدریای مدیترنین و این جبال مذکورہ جدا می سازند اسپین را از فرنس۔

فسحت این پنینسولہ ۲۱۴۲۹۱ میل مربع است کہ از ان ۱۷۷۸۱ میل مربع خاک اسپین است و ۳۶۵۱۰ میل مربع خاک پرتوگال۔ طول این زمین ۶۳۵ میل است و عرضش ۵۱۰ میل تمام ساحل گرداگرد این ملک قریب ۲۰۰۰ میل است۔

جزایر این ملک اینہا است۔

(۱) بلیئرک۔ اجتماعی است از جزایر کہ از ۷۵ الی ۲۰۰ میل مسافت دور از اسپین واقع است و تمام فسحت این اجتماع روی ہم رفتہ ۱۵۷ میل مربع است و خلقیت انہا

# جغرافیای اسپین

۲۶۶۹۵۲ نفس و هوای آنها خوش و سالم است و خاک شان حاصل خیز و عمده حاصل آنها حبوب است و میوه و نمک۔

(۲) کنریٔ[1] و اینها اجتماعی از جزایر خورد است که ۶۰ میل در جانب غربی افریقا واقع شده و در وی هم رفته ۳۲۲۰ میل مربع زمین را فرا گرفته و ۲۲۷۱۴۶ نفس خلقیت آنها است و این جزایر مذکوره کوهستان اند غالبا و یکی از تلل جبال اینها که آتش فشان است ۱۲۱۸۲ فوت از سطح دریا مرتفع است۔ هوای این جزایر گرم ولی معتدل است و سالم و بعضی از جاها خاک آنها بسیار حاصل خیز است و عمده حاصل آنها تاک است و حبوب و روغن و هر گونه میوه و این جزایر مذکوره ۱۲ استند در عدد۔

(۳) جزایر آزورس[2] است که ۹ استند در عدد و ۸۰۰ میل مسافت دور افتاده اند از غربی پرتوگال و ۹۶۶ میل مربع ارض را فرا گرفته اند و ۲۵۲۴۸۰ نفس خلقیت آنها است و این جزایر مذکوره تماما مشتمل استند بر جبال آتش فشان و همواره در آنها زمین لرزش میشود و هوای آنها مرطوب مگر سالم است و خاک آنها بسیار حاصل خیز است و حاصل آنها هر گونه حبوب است در نهایت خوبی و دیگر چیزهای بسیار خوب هم یافت میشود مثل انگور و میوه های گرمسیری و خلق آنها مشتمل اند از پرتگیز و زنگی۔ (۴) جزایر مدیرا است که ۶۰ میل در جانب جنوب و مغرب پرتوگال واقع شده و ۳۱۰ میل مربع زمین را فرا گرفته دارند و ۵۸۰۲۱ نفس خلقیت آنها است و جزایر مذکوره مشتمل اند بر جبال و کوههای آتش فشان و آب هم بسیار در آنها هست و هوا هم در آنها بسیار سالم و خاک آنها هم بغایت حاصل خیز است و عمده حاصل آنها تاک است و میوه و قهوه و نیشکر و ارزوروت[3]

[1] کنری
[2] آزورس
[3] ارزوروت

**سطح** - اسپین پس از ناروی واسوئیز زلند بیش از هر ملکی در یورپ کوهستان دارد - بعضی زمینهای پست و دشتهای وسیع مسطح هم دارد در جانب شرق وجنوب و مشرق ولیکن باید گفت روی هم تمام سطح این زمین مشتمل است بر اراضی مرتفعه که در آنها واقع است جبال رفیعه که در وسط آنها دره‌های بسیار عمیق و گود افتاده -

**اما جبال** - جبال این ملک بسیار هست و عمده آنها اینها است -

(۱) **پیرنیز** که ارفع قلل آنها **ملیتو**[1] است ۱۱۰۶۶ فوت رفیع است -

(۲) جبال **کنتبریا**[2] که ارفع قلل آنها **پینا**[3] است ۱۰۹۱۰ فوت رفیع است -

(۳) جبال **گستیلیا**[4] که ارفع قلل آنها **سیرا**[5] است ۱۰۵۵۲ فوت رفیع -

(۴) جبال **تلد**[6] است که ارفع قلل آنها معلوم نیست چه ارتفاع دارد -

(۵) کوه **سیرا لودا**[7] است که ارفع قلل جبال اینملک در آن واقع شده و آن **مولا حسن**[8] است ۱۴۲۳ فوت مرتفع

(۶) کوه **سیرا مورنا**[9] است که ارفع قلل آن **آرسنا**[10] است بارتفاع ۵۵۵۰ فوت -

**اما انهار** - انهار اینملک بکلی بیفایده اند نه چندان بکار حاصل زمین مستفید آنند و نه چندان بجهة مسافرت مناسب چرا که چشمه آنها بسیار رفیع است و آب آنها بسیار زود آور و سهمگین است و در بعضی از جاها چندان عمیق نیند و در بعضی از جاهای دیگر کوه در راه مانع شده و دیگر سبب بهم است بالجمله رودهای این ملک اینها است -

(۱) **مینهو**[11] که ۱۳۰ میل راطی کرده داخل محیط اتلنتیک می شود -

(۲) **دوئرو**[12] که ۴۰۰ میل مسافت راطی کرده آنهم داخل اتلنتیک می شود -

۷ پیرنیز
۸ کنتبریا
۹ پینا
۱۰ گستیلیا
۱۱ سیرا
۱۲ تلد
۱۳ سیرا لودا
۱۴ مولا حسن
۱۵ سیرا مورنا
۱۶ آرسنا
۱۷ مینهو
۱۸ دوئرو

# جغرافیای اسپین

(۳) تگس[1] که ۴۷۵ میل راطی میکند که از انجمله ۵۰ میلش در اسپین جاری است) انگاه داخل آتلنتیک میشود

(۴) گادیانا[2] که از جنوب و مشرق اسپین شروع میشود و چون ۱۴ میل راه را بین فرو می نشیند آنگاه در مغرب بدرمس[3] نمایان می شود و ۱۲ میل راطی کرده درمیان اسپین و پرتوگال داخل محیط آتلنتیک می شود و فقط ۱۰ میل آن قابل مسافرت است۔

(۵) گادلک[4] ویر که ۲۵۰ میل راطی کرده داخل محیط آتلنتیک میشود و سراسر ملک اسپین است در جانب جنوب۔

(۶) سکورا[5] که ۱۶۰ میل راطی کرده داخل دریای مدیترنین می شود۔

(۷) جوکار که ۲۲۰ میل مسافت راطی کرده داخل مدیترنین می شود۔

(۸) ابر که ۴۰۰ میل مسافت راطی نموده همه در اسپین آنگاه داخل مدیترنین میشود و آب آن هم بسیار بسرعت و پرزور روان است و مسافرت در آن هم مشکل است بواسطه پارچه های سنگ یا جبالی که در طریق آن سد شده و آن نیز به مدیترنین الحاق می یابد۔

**ابگیرهای** این ملک به هیچ وجه قابل تذکار نیست۔

**هوا** ۔ هوای این پنینسوله را اختلاف بسیار است در طرف شمال و مغرب بغایت مرطوب است و در ساحل شمالی آن در سال ۱۰۰ اینچ بارش میبارد و در ساحل غربی آن ۱۱۸ اینچ ولی در وسط بکلی خشک است و سردی و گرمی آن هر دو در غایت شدت است و فقط ۱۰ اینچ بارش میبارد در تمام سال۔ در جانب جنوب و مشرق هوایش اعتدال یافته است بواسطه نسیمی که از دریا میوزد و ۲۰ اینچ بارش می بارد در این سرزمین۔ اعتدال هوا در شهر مدرید که پای تخت اسپین است

[1] تگس
[2] گادیانا
[3] بدرمس
[4] گادلک ویر
[5] سکورا

در تمام سال ۵۹ درجه است و در لیزبان که پای تخت پرتوگال است ۶۲ درجه۔

**خاک**۔ خاک اینملک خشک است و ریگزار و لم یزرع در وسط و لیکن حاصل خیز و بسیار خوب است در مغرب و جنوب و وسط جنوب و مشرق۔ بالجمله با وجود قطعات وسیعه لم یزرع و ریگستان بیش از نیم سطح و وسعت ارض اینملک مزروع است و حاصل آن مشتمل است بر این چیزها که بدنبال می آید۔

(۱) حیوانات خانگی مثل گوسفند مرینه و شتر و قاطر و خر و بز و قسمی از اسپ۔

(۲) حیوانات وحشی مثل خرس و چالیس و بوزینه و گرگ و گربه جنگلی و خرس جنگلی و لینکس و مرتن و گاو کوهی وغیره

(۳) کرگس و باز و بوم و کلاغ سیاه و کبک و تیهو و یکی دو قسم طیور دیگر۔

(۴) کرم پیله و زنبور و کچنیل و چند قسم دیگر کرم و مار و چلپاسه وغیره۔

(۵) گندم و ذرت و برنج و جو و ائت۔

(۶) انگور و انجیر و خرما و نارنگی و زیتون و خربوزه و بادام و پسته و فندق وغیره۔

(۷) چند قسم از درخت و فلکس و همپ و تنباکو و زعفران و نیشکر۔

(۸) گزنبت که قسمی از جواهرات است۔

(۹) طلا و نقره و زیبق و آهن و مس و قلع و زینک و سرب و زغال و نمک و سنگ مرمر و یشم و سنگ سماق و سنگ عمارت۔

**تقسیم**۔ ملک اسپین (یعنی بدون پرتوگال) که چهار خمس این پنینسوله است منقسم است به ۴۹ ضلع و اگر دو جزیره بلیئرنک و گنری را هم شامل سازیم ۴۹ ضلع یا قسمت و تمام این اضلاع مذکور خوانده می شود بنام شهر عظیم یا سواد اعظمی که در آن واقع است۔ پای تخت اینملک مدرید در سال ۱۸۶۴

# جغرافیای اسپین

بحساب درآمده ۲۷۵۷۸۵ نفس خلقیت داشت واین شهراز همه شهرهای یورپ ارتفاعش بیش است از سطح دریا یعنی ۲۰۰۰ فوت۔

**متصرفات** اسپین در سایر ممالک عالم اگرچه درایام پیشین بسیار بود مگر دراین اوقات چندانی از آنها باقی نمانده فقط بقدر ۵۰۰۰۰ میل مربع زمین دارد و ۶½ میلین خلقیت۔

**خلقیت** ۔خلقیت ملک اسپین در سال ۱۸۶۷ تخمین شده ۱۶۶۴۱۹۸۰۵ نفس بود و مشتمل براین چند ذات۔

(۱) باشندگان خاص اسپین که ایشانرا اسپنیارد میخوانند و اکثر و اغلب خلق ملک مذکور اند و کم و زیاد ممزوج شده اند با اهالی یونان و روم و چند قوم دیگر۔

(۲) ذات باسکی است که از رشته هستند بسیار قدیمی و در ضلع باسک سکونت دارند و لغت خاصی دارند که بدان متکلم اند

(۳) قوم مور اند که باشندگان مورکه بوده باشند که از افریقا آمده در صدد جنوبی این ملک اقامت گزیدند و قریب هفتصد سال سلطنت نمودند دراین ملک۔

(۴) ذاتی است که معروف است بجپسی که در مختلف جاهای این ملک سکونت گزیده اند و تا کنون وضع و حالات قدیمه ذات خود را از دست نداده اند۔ لغت عموم خلق این ملک لغت اهالی اسپین است۔

مذهب اهالی این ملک اغلب رمن کتلیک عیسوی است ولی از برای هیچ ملتی منع نیست در امور مذهبی

**مشاغل** ۔زراعت و بخصوص زراعت درخت تاک و حبوب و میوه و توت عمده مشاغل اهل این ملک است۔ مینوفکچری چندان ترقی و کثرت و وسعت ندارد در این ملک و تحمل که عمده مینوفکچری این ملک منحصر باشد بالفتن پارچهای کتانی و کتان و پشمینه و ابریشمین و ساختن سنگر و اسباب چرمینه و بلور آلات وغیره مگر هیچ اندک و قلیل۔ تجارت این ملک منحصر است بمال التجاره خارجه اش که شراب و میوه

# جغرافیای اسپین

ومعدنیات و پارچه ابریشمین باشد و مال التجاره داخله اش که حاصل ممالک خارجه و امریکا باشد و پارچه های بافته ایمانی و پشمین و ماشینری و زغال و آهن و چوب۔

**طرق و شوارع** - شاهراه های اسپین بغایت بدهست و نادرست و طرق انها از آن هم بسیار کم است و معدود و اغلب بیفایده و فقط بقدر ۴۰۰ میل ریلوی دارد و ۴۰۰ میل دیگر هم در تیاری است و اکنون کشیده میشود و ۱۶۰۰ میل نیز تلگراف دارد۔

**حکومت و تربیت** - از حکومت و وضع آن در اسپین چیزی بر بنده معلوم نیست که از ابتدا چگونه بوده فقط انیقدر بر بنده معلوم است که در سال ۱۸۷۳ عیسوی ملکه انیملک **امدی** اتاج و تخت خود را رها کرد و از آنزمان تا حین جلوس **الفانسه ۱۲** در سال ۱۸۷۵ ملک اسپین بی حاکم و بی بندوبست بود مگر از این زمان مذکور مجدداً حکومت آن پادشاهی شد تا الی الآن هم آن حکومت را استقلال و انتظامی نیست۔ تربیت ملک اسپین چنان است که هرچند از این سنوات اخیر بسیار جد و جهد شده و می شود در آن باب مگر قریب صدی ۷۵ نفر از اهل اسپین را نه قدرت خواندن است و نه قدرت نوشتن و فقط از سال ۱۸۷۵ شروع شد امتحان معلمین یعنی معلمین هم خود بی استعداد و بی دانش اند۔

## تاریخ

ساکنان قدیم ملک اسپین تحقیل از قوم سلت بودند که از گال آمده بودند و انیملک معلوم بود در براهای فنیقی شیا قریب هزار سال قبل از تاریخ عیسوی و بعد از آن براهای یونان و اهالی کرتیجی در میان چون دولت رومیان روی بزوال نهاد قوم ویسیگاث بسرداری **الریک** حمله بر انیملک آوردند و این شخص مذکور سلطنت اسپین را اساس نهاد۔ در اوایل صدسال هشتمین عیسوی (یعنی سال ۷۱۱) قوم مور از افریقا آمده خود را صاحب ممالک تقریباً تمام

ملک اسپین ساختند و دران جاری داشتند علم و کمالات و هنرهای عرب امعدودی که از ذات گاتها در آنجا بودند
سیخواستند خود را آزاد و بی علاقه دارند بکوهستانها استوریا قرار کردند و در مرور ایام قدرت بهم رسانیده حمله بر مویان
انگلند و مغلوب شان ساختند و رفته رفته ملک از کف ایشان بدر کردند فردیننده و ایزبله این فتوحات را تکمیل
نمودند و در سال ۱۴۹۲ بکلی مویان را مجبور ساختند که تبرک ملک اسپین گویند که قومی بودند بغایت محنتی و کاری
نیز دست زدند تصدیع و ایذای یهودان که عمده دولت و تجارت ملک اسپین در قبضه ایشان بود - چند ضلعی که
از اسپین یعنی آنچه که از اینملک الیش عیسوی بودند تماماً در قبضه و تحت درائی این سلاطین کرده درآمد چندان
ایشان را اقتدار بود که مایه تقویت کلمنبس شدند بجهة پیدا کردن ملک امریکا و سلطنت نمیره ایشان چارلس پنجم
(۱۵۱۶-۱۵۵۶) در تاریخ اسپین بهترین اوقات است که ملک مذکور بسیار معمور و قوی بود - ازین زمان بعد با
وجود داشتن توهمات مذهبیه عدم انتظام ملک کوتر تنزل یافت در تهذیب و محنت و اقتدار دولتی -

و اوایل این صدسال اخیر یعنی حال که دران هستیم بنپارت با سپاه فرانس ملک اسپین افتح نمود و برادر خود را بر تخت
آن نشانید خلق ملک رنجیده خاطر شده بیاری سپاه انگلیش در تحت سرداری ولینگتن مظفر شدند بر
خصم و ملک خود را از قبضه اهل فرانس بدر کردند و مجدداً پادشاه خود فردیننده سابر تخت نشانیدند
در مرگ این پادشاه در سال ۱۸۳۳ منازعتی بر پای شد بر سر جانشینی و اسپین را افگند در فتنه که با اسباب
و جهات دیگر دست بهم داده بکلی ترقی و علای خلق را تباه و معدوم ساخت - کلنی های بسیار وسیع اسپین
که در مکسیکه بود و جنوب امریکا درین این صدسال حال بکلی از کف بشده باشندگان کلنی های مذکوره سعی و
اهتمام نمودند در استقلال و عدم علاقه و بستگی خود و خود را دولتی ساختند جمهوری و در این ازمنه اواخر
یعنی قریب سال ۱۸۷۳-۱۸۷۴ اختلاف یا دمی حالت ملک اسپین بهم رسیده هست گاهی دولت

پادشاهی شده و گاهی دولت جمهوری بلکه ملوک الطوایف چنانچه از زمانیکه آمدیه اول در سال ۱۸۷۳ تخت اسپین را ترک کرد تا زمانیکه الفانسه ۱۲ را پادشاه خواندند روز اول ماه نوامبر ۱۸۷۵ اسپین ملوک الطوایف بود و هرچند باز پادشاهی از خاندان سلاطین قدیم آن بر تخت نشست تاکنون صورت انتظامی نیافته است و عمده امور ملک بقبضه اقتدار وخت یا مجلس شوری است (در جغرافیا ذکر و اشاره شد)۔

آثار قدیمه۔ از آثار و علامات بسیار قدیمه این ملک یک چند عمارت بد صورت و بد وضع هنوز موجود است و فقط چیزی که بسیار و فوردار دو باقی مانده است از عهد گرتجینیان[1] سکه ها است ولیکن آثار و علامات رومیان بیشمار است و عظیم ترین و عجیب ترین آثار ایشان پلی است که ساخته اند در شهر سگوویا[2] که اکنون بیش از هزار و شصد سال است بحال خود باقی است و طول آن ۷۵۰ زرع است و بر پای ایستاده با واسطه ۱۶۱ طاق نما (یا کمان) بسیار مرتفع۔ پادشاهان و پیشگاه بسیار کم آثاری باقی گذاشته اند بجز بعضی سکه های زر سرخ و حال آنکه زر یعنی طلای احمر در آن زمان در سایر بلاد یورپ معلوم و معروف نبود۔ عمارات موریان در ملک اسپین هم متعدد است و هم عظیم الشان و مجلل مگر مجلل و باشکوه ترین عماراتی که بالفعل قسمتی از آن باقی است بارگاه یا دارالاماره الحمبرا[3] است در شهر گرنادا (بنده معنی و حقیقت لفظ الحمبرا را نیافتم مگر قیاساً گمان می کنم که الحمرا است زیرا که قصر پادشاهان مور بود و ایشان عرب بودند و بلغت عربی متکلم بودند)

[1] گرتجینیان اهل گرتجینا می نامند۔
[2] سگوویا
[3] الحمبرا

# ملک پرتوگال

## جغرافیا

پرتوگال فراگرفته است قریب شش یک پنینسولهٔ اسپین را و واقع است در جانب غربی زمین مذکور
و از شمال بجنوب طول آن ۳۵۰ میل و از شرق بغرب عرض آن از ۸۰ الی ۱۴۰ میل است و
فسحت آن مع جزایر آزورس و مدیرا ۳۵۴۹۳ میل مربع است - این بلاد در
همه حالات مانند زمین اسپین است و جبال و انهار آن همان جبال و انهاری است که
گشیده شده است اسپین خبر معدنی که متعلق بخود آن است چندان قابل تذکار نیست -
هوای اینملک ملایم تر و یکسان تر و نباتش هم بهتر است از اسپین و حاصل این ملک
غالبًا همان است که در آن ملک است و خلق آن قریب ۴ ملیین است و از همان اصل
و ذات که ساکنان اسپین اند - این ملک منقسم است به ۱۲ اضلاع کوچک و دو صلع هم
مزید اینها شده است از دو جزیره که ذکر شد ابتداء و پای تخت آن شهر لیزبان است
مع ۲۸۶۵۲۰ نفس خلقیت که بعضی عمارات بسیار عالیه در آن بنا شده -
مشاغل اهالی این ملک عمده کشتن تاک است و ساختن و کشیدن شراب انگور و ولی [illegible]
بسیار قلیل است و بسیار بتامل و آهستگی روی بفزایش و ترقی دارد و مینوفکچری چندان قلت

# جغرافیای پرتوگال

دارد که کفاف صرف خلق خود ملک را نمی کند و بکندن معادن بسیار کم توجه دارند و میشود
و تجارت این ملک در بین ده سال ماضی ابدا حرکتی نداشت و یکسان ایستاده بود —
عمده مال التجاره این ملک شراب انگور است و میوه و حیوان یا چهارپا و پشم و عمده مال التجاره
داخله اش نمناش است و پشمینه و آلات آهنین و ظروف گلی و چوب وغیره —
طرق و شوارع این ملک بسیار بد است و بقدر ۵۰۰ میل کامل و تمام ریلوی دارد و چند
میلی هم رود قابل مسافرت و حرکت سفاین و کمتر از ۲۰۰۰ میل تلگراف نیز دارد —
مذهب این ملک رمن کتلیک است و هر ملت دیگر هم در مذهب خود آزاد است و
تربیت مردم این ملک چنان است که حکومت در آن مداخلت دارد و امور آن در
قبضه حکومت است مگر بسیار کم از اطفال اواسط و ادانی ناس تحصیل علم میکنند و بنجر یک
دانشمند در این ملک بیش نیست که فقط ۸۰۰ طالب العلم در آن حاضر می شود —
وضع حکومت این ملک پادشاهی است بر وفق اصول و این ملک را چهار حکومت است
بعبارة اخری اقتدار جریان احکام و اقتدار ابداع قوانین و اقتدار جریان احکام قضا و اقتدار
اصلاح و تخفیف امور و این فقره اخیر واگذار است بپادشاه و آن سه اقتدار دیگر واگذار است
بمجلس شوری که یکی مجلس اعالی است و دیگری مجلس ادانی —

## متصرفات خارجه پرتوگال

متصرفات پرتوگال در ممالک شرقی و غربی با آنکه تخفیف یافته است هنوز بسیار است
و بیش از ۱۳۰۰۰۰۰ میل مربع زمین دارد و بقدر ۱۰ ملیون خلقیت —

# تاریخ

پرتوگال در قدیم الایام در قبضهٔ تصرف و تحت اختیار و اقتدار متعدد و حکمروایان بود همچنانکه ملک اسپین و این هر دو ملک ظاهر و هویدا گشتند در سال ۱۱۳۹ وقتیکه الفانسه پسر هنری برگندی غالب آمد در جنگ بر موریان و سپاه خودش را خواندند پادشاه نخستین پرتوگال در بین سلطنت خاندان برگندیها که طول کشید تا سال ۱۵۸۰ ملک پرتوگال باوج ترقی و عظمت رسید هم در امور ملکی و هم در امور تجارتی - اول قومی که از اهالی یورپ طی نمود و ملاحظه کرد سراسر سواحل غربی و جنوبی افریقا را اهل پرتوگال بود و نیز قوم مذکور فایز شد در پیدا کردن و یافتن ملک هند چنانچه کلنی های متعدد دی از این قوم سکونت گزیدند در هر دو سواحل امریکا و ملک برزیل را در جنوب و چند جزیرهٔ دیگر را هم در دست اینده که طرف شرقی مملکت مذکور یعنی امریکا باشد گرفتند -

در سال ۱۵۸۰ فقدانی واقع شد در خاندان سلطنت در اولاد ذکور فلیپ ۲ اسپین ملک پرتوگال را گرفت و متصرف شد مگر در ایام سلطنت هم او هم هر دو ملک را نکبت و آفت فرا گرفت - در سال ۱۶۴۰ یک فتنه و انقلاب عظیمی برپا گشت و تاج سلطنت این ملک بخشیده شد به جان دیوک برگنزا که اولاد او تاکنون ملک مذکور را دارا هستند از زمان دارائی این خاندان مذکور شروع می شود قرن یازدهم تاریخ پرتوگال که اعظم واقعاتی که در آن صورت وقوع یافته آن واقعاتی است که در این صد سال اخیر

حال واقع شده - در حمله سپاه فرنچ در سال ۱۸۰۱ تمام خاندان سلطنت این ملک نقل
مکان نمودند بملک برزیل در امریکا و ملک مذکور را در سال ۱۸۱۵ ملک جداگانه ساختند
تا انکه در سال ۱۸۲۰ فتنه عظیمی در پرتوگال واقع شد مجلس شورای این ملک قاعده
عجیبی جاری کرد که فقط یک مجلس خاص و مشورت دولتی همواره باید مجتمع شود و نشیند
بامضای عموم خلق و در قبضه اختیار و اقتدار آن باشد هم ابداع قوانین و هم جریان
قوانین ملک - این ساس سه سال بعد ازان منهدم گشت و پس از مرگ جان ۶ در سال
۱۸۲۶ ملک برزیل دعوی استقلال و عدم بستگی نمود بملک پرتوگال دان پدرو
کرشاهنشاه پرتوگال بود پس از انکه تمشک و نوشته داد مشعر بر انکه ملک پرتوگال بموجب
عادت و رسم قدیم مجدداً داد و مجلس مقرر ساز و تخت خود را رها کرد و بدختر خود دان مریا
واگذار نمود و برادر خود را در زمان صغر سن دختر خود نایب السلطنة قرار داد مگر مشارالیه
تاج و تخت را غصب نموده قانون ملک را تغییر و تبدیل داد یعنی حکومت را ابسالیوت
مقرر ساخت و بنا بر این ملک پرتوگال چند سالی را در افتاد و در فتنه و آشوب و خلق بر
دو فرقه مقرر شدند یکی را بنای اراده و اساس رای بر اصول و زاکان بود و دیگری را
بر اختیار و استقلال بعبارة آخری سلسله می گفتند اساس سلطنت بر یک اصولی
باید باشد و سلسله دیگر میگفتند پادشاه مختار کل است و در میان این هر دو جنگ و
جدال جاری بود تا در سال ۱۸۳۳ که دان پدرو پس از انکه مجبور گشت که از تخت
برزیل دست بردارد تاخت بر پرتوگال آورد و ملک مذکور را بجهة دختر خود باز پس

گرفت وهمان قانونی راکه درسال ۱۸۲۶ نهاده بود مجدداً جاری نمود - ده سال پس
ازاین مقدمه سپاه ومستحفظین شهر **لیزبان** باشتهار ومنادی نمودن اصول سال
۱۸۲۰ راجاری کردند وملکهٔ خود را مجبور ساختند که آن امرا امضا دارد بهرنحوی که
دلخواه ومرضی مجلس شورای ملکی ایشان باشد - ازان زمان تابحال تخت پرتوگال
بخوبی نگاهداری شده وملک پرتوگال بغایت آرام وامن گشته است نسبت بزمان پیشین

**آثار قدیمه** - آثار وعلامات قدیمهٔ پرتوگال عمده مشتمل است ازکارها وبناهای
رومیان ومعدودی هم ازعمارات موریان درآن یافت می شود - درطرف شمال
این ملک سلسلهٔ طویلی طاقنما یا کمان است که متحمل بوده است پلی راکه رومیان
ساخته بوده اند ومعبد بسیارخوبصورت عالی شانی هم اززمان گات ها دیده میشود
که معروف است به معبد **بتلیا** واساس آن نهاده شده است درسال ۱۳۸۶ عیسوی
پرتوگیزان ازهمان دودهٔ واصل اند که اهالی اسپین اند وبلغتی متکلم اند ازرشتهٔ
همان لغت مگراندکے ملایم تر وصاف تر - درمیان این دو قوم دشمنی وخصومت
سختی وجود دارد ویک وضع وخصالی هم درمیان این دو قوم هست بکلی برخلاف
یکدیگر چنانچه پرتوگیزان مردمی هستند باجرات وتهور وملایمت وصابر وفداکار
ازاهل اسپین وبه همین جهة باعزت وحرمت نیز هستند ازاهل اسپین -

# ملک ایتالیا

## جغرافیا

ملک ایتالی مشتمل است بر یک پنینسولهٔ عظیم و چند جزیرهٔ که بزرگترین همه سیسیلی و سردینیا است و این زمین دیده است در وسط دریای مدیترنین از شمال بجنوب بگرمحرف و یک جانب که بجانب جنوب و مشرق باشد فسحت این ملک مع جزایر کرسیکا و سردینیا ۱۲۶۷۷ میل مربع است طول آن از جبال الپس تا به کیپ (یعنی راس) اسپرتی وینت ۷۵۰ میل است و عرض آن مختلف است از ۱۵ الی ۳۳۰ میل۔

ایتالی محدود است در جانب شمال با اسوتیزرلند و استریا و در جانب شمال و مشرق با استریا و در جانب مشرق و جنوب و مغرب آن واقع است دریای مدیترنین و در جانب شمال و غرب آن واقع شده است ملک فرنس۔

جزایر ملک ایتالی بقدر شش یک تمام فسحت ملک مذکور است غالبًا در جانب غربی آن واقع شده و مغظمات آنها اینها هستند که در ذیل مذکور است۔

(۱) البا۔ ۱۵۰ میل مربع است و ۲۲۰۰۰ خلقیت دارد و سطح آن کوهستان و هوایش ملایم و سالم و خاکش بسیار حاصل خیز است و حاصل آن انگور است و میوه‌های بسیار خوب و آهن و دیگر معدنیات

(۲) سَرْدِینیا - ۱۴۰ میل در مغرب ایتالی واقع شده و ۱۶۰ میل طول و ۷۲ میل عرض و ۹۵۴۷ میل فسیح است و ۵۷۳۱۱۵ خلقیت دارد و سطح آن غالبًا کوهستان است که یکی از قلل آن تا ... ۸ قوت ارتفاع دارد - هوای این جزیره سالم است در میان کوهستان و لیکن در بادیه ها و زمینهای پست چنین نیست - خاک این جزیره بسیار حاصل خیز است و حاصل آن حبوب است و میوه و تاک و چوب و همه بحیساب و از معدنیات فولاد و مس و زغال و آهن و مرمر دارد و لیکن بسیار کم از اینها را تاکنون باستعمال درآورده اند و ماهی گیری سواحل آن نیز بسیار است و فایده مند و در این جزیره دو شهر بزرگ دارد و دو دارالفنون -

(۳) جزایر پُنْزا - این جزایر ۶ جزیره کوچک اند همه مشتمل بر کوههای آتش فشان و بزرگترین همه جزیره پنزا است که ... ۳۰۰ خلقیت دارد که همه مشغول به ماهی گیری اند -

(۴) جزیرهٔ اِلْبا - این جزیره ۲۴ میل مربع زمین را گرفته و ... ۴۰ خلقیت دارد و خاک حاصل خیز است و حبوب و میوه های خوب و انگور ممتاز و آهن و گوگرد و زاج و نمک بسیاری دارد خلق این جزیره مشغول اند بکار دریانوردی و ساحل دریا و ساختن ظروف سفالین و غیره -

(۵) کُرْسی این جزیره ۴ میل طول دارد و ۳ میل عرض و قریب ... ۳۰ خلقیت آن است -

(۶) سیسیلی - اکبر و اعظم جزایر دریای مدیترنین است و واقع گشته است در جانب جنوب و مغرب ایتالی - فسحت این جزیره ۱۰۵۱۰ میل مربع است طولش ۱۸۵ میل و عرضش ۱۲۰ میل است و خلقیتش ۲۳۹۱۸۰۲ نفس - سطح این جزیره غالبًا کوهستان است و هوای آن صاف و معتدل و سالم و خاکش بغایت حاصل خیز و حاصل آن بسیار مختلف است که از انجمله است گندم

# جغرافیای ایتالی

وجو و زورت و برنج و انگور و انجیر و نارنج و لیمو و اقسام مختلف خشکبار و توت و زیتون و نیز در این جزیره یافت میشود سنگهای قیمتی و فلزات قیمتی بسیار مفید و سنگ عمارت و مرمر و گوگرد و نمک و زاج و تنباکو و شکر و امثال ذلک ـ

(۷) **مالتا** ـ این جزیره ۱۵ میل فسحت دارد و ۱۴۰۸۴ نفس خلقیت ـ بیشترین حصه سطح آن سنگلاخ است و بقیه دیگر زمین آن مشتمل است بر خاک بسیار نازکی و اکثر دستی سنگ شده یعنی قدرتی نیست مع ذلک بسیار حاصل خیز است و چندان بخوبی و توجه زراعت میشود که جو بقیاس بسیار ممتاز و همچنین میوجات گرمسیری خوب در آن یافت می شود بخصوص نارنج و زیتون و انجیر این جزیره بسیار معروف است (این جزیره مع دو جزیره کوچک دیگر متعلق است بملک ایتالی بحسب خاک و زمین ولی متعلق بانگلستان است بحسب ملکیت و دارائی)

**سطح ایتالی** ـ شمال ملک ایتالی مسطح است و بجنوبی مرطوب یعنی آب آن قسمت از این ملک باز فراط است و بغیر از سواحل دریای آدریاتیک بقیه تماماً بغایت حاصل خیز است مگر وسط جنوب ملک مذکور غالباً کوهستان است با وجود این در همین جاها بادیه ها و دشتهای وسیعه افتاده است و روی هم رفته ملک ایتالی را معمور و پر حاصل نموده ـ اختلاف و اختلاط و امتزاج کیفیات و نمایشات و خوبصورتی ملک ایتالی ضرب المثل است زیرا که در هیچ قطعه از قطعات ارض زمین فلک و صحرا و دریا و کوه و دشت و جنگل و دمن و رود و آبگیر و امثال اینها باین خوبصورتی و خوشی طراحی ننشده و بوم خاک مرغزار افلاک نگشته که در

# جغرافیای ایتالی

ملک ایتالی یعنی مابین جبال الپس و اپینینز (اپنجه در ایتالی است)

**اما جبال** - (۱) جبال شرقی الپس - این جبال در ضمن جغرافیای سوئیزرلند و جرمنی و ستریا بیان نمودیم - ارفع قلل جبال مذکوره که در این ملک واقع شده دِوَلا دلپس گِرزیا است که ۱۲۰۸۴ فوت رفیع است -

(۲) جبال غربی الپس است مشتمل بر سه شعبه -

اوّل گِرین الپس که ارفع قلل آن گِرِنمد پرَدیس است ۱۳۳۰۰ فوت رفیع -

دوم کاتین که ارفع قلل آن وِلیس است ۱۲۶۰۵ فوت رفیع -

سوم مَریتیم الپس است که ارفع قلل آن شِپما است ۱۰۴۳۳ فوت رفیع -

(۳) جبال اپینینز است مشتمل بر سه شعبه -

اوّل شمالی که ارفع قلل آن شِنیمن است ۶۹۷۳ فوت رفیع -

دوم اوسط اپینینز است که ارفع قلل جبال آن کارن است ۹۵۹۳ فوت رفیع -

سوم جنوبی اپینینز است که ارفع قلل جبال آن مِتا است ۸۴۰۷ فوت رفیع -

چند کوه دیگر هم هست که چندان شانی بر آنها نیست و در اینملک کوههای آتش فشان بسیار است -

**اما دشت** - دشتهای اینملک مشتمل است بر چند دشت که ذکر آنها فقرا اطناب میدهد -

**انهار** - ایتالی یکی از ممالکی است در یورپ که آبش بافراط است چنانچه بعضی از انهار آن اینها است -

اول تَغلیمِنتُ - این رود بیش از ۱۰۰ میل مسافت راطی کرده داخل دریای ادریتیک میشود و چند میل از آن قابل مسافت است و این رود بسیار عمده است یعنی باین جهت که معبری از این کشوده میشود بملک جرمنی

دوم پیر نتا - ۹۰ میل راطی کرده داخل خلیج ونیس میشود -

سوم ادیج - این رود نیز داخل خلیج ونیس میشود بعد ازانکه ۲۲۰ میل مسافت راطی مینماید وبسیار رود عمده و پر فایده است یعنی از حیثیت فواید لشکری -

چهارم پ - این رود ۳۰۰ میل مسافت راطی نموده در دریای ادریتیک میریزد واز این طول مسافت ۲۸۰ میل قابل مسافرت سفاین است وبجهة معموری و حاصل خیزی ایتالی بغایت مفید است ماهی آن بحساب پنجم آزن این نهر ۷۰ میل راطی کرده ویکی از بادیه های بسیار حاصل خیز ایتالی راآب داده و ازچند شهر گذشته داخل دریای مدیترنین میشود -

ششم طیبر - این رود ۱۵۰ میل مسافت راطی کرده از چند ضلع عظیم و شهر مهم گذشته داخل دریای طیرینی میشود

آبگیر ایتالی متعدد است هرچند عظمت و برگی ندارند مگر بحقیقت در صفا و خوبصورتی وتازگی و عذوبت آب در ربع مسکون لاثانی اند و اینها هستند -

(۱) مگیار - اطول و خوشنما ترین آبگیرهای ایتالی است -

(۲) لوگن - واقع است در وسط جبال رفیعه و آبش میریزد در آبگیر مگیار -

(۳) کم - این نیز بسیار خوبصورت و باصفاست -

(۴) گردا - ۳۰ میل گرداگرد آن است -

(۵) پروگیا - بزرگترین آبگیرهای ایتالی است و معروفست بواسطه آنکه آبش بسیار خوش رنگ است

(۶) بلسنا - ۲۶ میل گرداگرد و بسیار خوش است ولی اطراف آن موجب ناخوشی و بیماری میشود -

(۷) برکشین - قریب شهر رم است و ۲۲ میل گرداگرد آن است -

(۸) آلپن[1] - ۶ میل گرداگرد دارد و بسیار مفرح است -

(۹) آورن[2] - گرداگردش همه باغستان است و انگورستان ولیکن اطرافش بدهواست در فصل تابستان دو میل گرداگردآن است -

هوا - هوای ملک ایتالی هرچند اختلاف زیادی دارد در مختلف درجات ارض و در مختلف رفعات سطح مگر کلیتہ بی نهایت خوش و فرح انگیز است و جبال و بحار یکه اطراف آنرا فرادارند تخفیف میدهند حرارت و حدت آفتاب تابستانرا و سردی زمستان اتفاقا شدت بهم میرسانند جانب شمال انیملک - در وسط ملک ایتالی برف و یخ خصوصیتی دارد و برروس و قلل جبال و حال آنکه در جنوب ایتالی نامی از انها شنیده نمیشود و بسیار اشجار و نبات گرمسیری در کمال خوبی میروید مگر افسوس که این اعتدال و فرحت هوا بهموی حار و حاد کاز جانب افریقا می وزد و صرصری سخت و تیز و دیگر بادهای تندی که از جانب جبال اپنینز می آید پایمال و منقبض میشود -

خاک - دشت عظیم لامبردی[3] که ۸۰۰۰ میل مربع جایگاه را فراگرفته مشتمل است بر خاکی پر قوت و حاصل خیز - چند ضلع بسیار حاصل خیز دیگر هم در بایه های اوسط ملک ایتالی هست ولی در سواحل دریای آن زمینی دیده است ریگ زار و کویر که مضر است سلامتی مزاج را و لهذا فی الجمله از ان زراعت شده - باقی بقدر دو ثلث تمام ایتالی مزروع است و بقیه لم یزرع افتاده -

حاصل - اما حیوان انیملک را باید دانست که گاو و قاطر و الاغ در انیملک بمنزله اسب است در ملک انگلند و گاومیش و خرس خنگلی و بز کوهی و خارپشت و چند قسم دیگر از حیوانائی که در ایران نیست در جبال الپس و اپنینز بیحد و بیشمار است - هوام و حشرات الارض و حیات و غیره در بعضی از ارضی

ایتالی بسیار است - کرم ابریشم و زنبور عسل را بسیار تربیت و پرورش میکنند - ماهی در سواحل ایتالی بحساب است - نباتات عمده نباتات و روئیدنی ایتالی برنج است و زورت و گندم و انگور و انجیر و نارنج و لیمو و خرما و زیتون و فندق و بادام و عسل السوس و پنبه و نیشکر و تنباکو و هپ وغیره - معدنیات ایتالی بسیار است و عمده سنگ مرمر است و الکبستر و زاج و بوراکس و زغال و آهن و مس و فولاد وغیره که بسیار کنده و بیرون آورده میشود در مختلف اراضی و اماکن ایتالی و نیز بسیار چشمه های معدنی است در ایتالی -

**خلقیت و لغت** - خلقیت ایتالی در سال ۱۸۷۲ بشمار در آمده بود ۲۶۲۹۶۲۵۳ نفس بود که اغلب آن باشندگان اصلی خود ایتالی بودند و بقیه جرمن و یونانی وغیره بودند - لغت ایتالی در تمام این ملک مستعمل است و لیکن فی الجمله اختلاف دارد در الفاظ یا در اشتقاقات و بعضی از اضلاع و فقط در تسکنی باین لغت متکلم اند که صاف و خالص است اگر چنین میگویند که مردم رم در تلفظ کردن بهتر از اهل همه جای این ملک اند - بقدر ۵ ملیون از خلق ایتالی بزبان جرمنی و البانی و یونانی متکلم اند

**تقسیم ملک** - در این زمان ملک ایتالی باشتمال جزایر سیسیلی و سردینیا منقسم است به ۶۹ ضلع که هر یک را زان خوانده میشود بنام شهر یکه سواد اعظم آن است مگر قبل از این انقسام ملک مذکور منقسم بود در ۱۶ ضلع بزرگ - شهرهای عظیم این ملک - (۱) شهر رم است که زمانی پای تخت و عروس یک حصه عظیم جهان قدیم بود اکنون پای تخت ملک ایتالی است و یکی از شهرهای عظیمه شنیده جهان است یعنی بحسب نمایش آثار و علامات قدیمه که در آن است و امروزه فقط ۴۴۴۵۴ خلقیت دارد - (۲) شهر نیپلس است (نیکی) که قریب ۵۰۰۰۰ خلقیت دارد

# جغرافیای ایتالی

(۳) شهر میلان است (میلانو) که ۶۲۰۰۰۰ خلقیت دارد - (۴) طورین است (طورن) که ۲۰۸۰۰۰ خلقیت دارد - (۵) جنا است (جنوا) که ۱۳۰۰۰۰ خلقیت دارد - (۶) وینس است (وینزیا) یکی از شهرهای عظیمه معمور و معروف جهان است - این شهر کنارهٔ دریا واقع شده و قرار گرفته است بر فراز ۸۰ جزیرهٔ کوچک که بیکدیگر متصل اند باوساطت ۳۰۰ پل - خلقیت این شهر ۱۲۸۹۰۰ نفس است -

**مشاغل** - اکثر و اغلب اهل ایتالی مشغول اند بزراعت و دهقنت و شبانی و زراعت و شبانی ایشان عمده بجهة حصول حبوب است و روغن و شراب و ابریشم و پرورش حیوانات سینوگچری انیلک مشتمل است بر بافتن مخمل و پارچه های ابریشمین و بعضی از پارچه های خشن پشمین و جواهر آلات و بلور و بافتن آلات و ساز و عطریات و دست کش و گرنی - تجارت ایلک مشتمل است بر مال التجارهٔ خارجه اش که ابریشم و شراب و روغن و گوگرد و میوه و پشم و پوست و سنگ مرمر و نحیره باشد و مال التجارهٔ داخله اش که چای و قهوه و شکر و دیگر چیزهای که در ممالک دیگر حاصل میشود و پارچه های پشمینه و ریسمانی و ظروف -

**طرق و شوارع** - طرق و شوارع در ضلع لامبردی و در شمال ایتالی بخصوص و غالبًا بسیار خوب است و لیکن در جانب جنوب ایتالی بسیار بد است - نهرهای بریده بیشمار است در ایملک و لیکن چندان بکار تجارت مفید نیستند - قریب ۲۵۰ میل ریلوی است و قریب ۱۰۰۰ میل تلگراف

**مذهب و تربیت** - مردم ایتالی عیسوی اند مگر صد ۷ - ۹۹ رمن کتلیک اند و نیز بقدر ۴۰۰۰ پرتستنت در این ملک است و ۲۰۰۰۰ یهود - تربیت در ملک ایتالی چنان است

# تاریخ ایتالی

و جنوا و پیسا و فلارانس و چند ریاستهای دیگر که همه جمهوری بود - چون حکم روائی پپ های روم شروع شد در سال ۷۵۲ که در بدایت امارتی بود ملایانه رفته رفته استیلای عظیمی بهم رسانیده اراضی بسیاری از ملک ایتالی را قبضه در آورد و ریاستی شد قوی وسط ملک ایتالی - ریاست و حکومت نیپلس را که اساس نهاد یکی از شاهزادگان نارمندی در صد سال دوازدهم کم و تحت تصرف کونتهای آنژو درآمد و بعضی از جاهای دیگر را پادشاهان آرگان و فرانس گرفتند و آخر الامر ملحق شد بملک اسپین تا مدت دو صد سال - بار دیگر ملکی شد جداگانه و مستقل در دست یکی از سلاطین اسپین در سال ۱۷۳۴ - در این بین ها ریاستهای جمهوری شمالی یکی بعد دیگری از استقلال و عدم بستگی خود افتاد و بعضی از انها تحت تصرف پادشاهان جرمنی در افتاد و بعضی دیگر مطیع بعضی از سلاطین یا شاهزادگان ضعیف خود ایتالی شد - بالجمله ریاستهای ایتالی عاقبت چنین شدند که نیپلس و سیسلی یک ملک و ریاست گشت و انچه در قبضه پپ ها بود ملک و ریاست دیگر و شمال ملک منقسم شد میان متعدد شاهزادگان تا انکه در اوایل این صد سال اخیر همه را نپلیین مغلوب ساخت و مسخر نمود و تمام ملک ایتالی بجز سردینیا یک ملک و ریاست واحد گشت در تحت دارائی فرانس و ملک نیپلس را پادشاهی مقرر گشت که بنام مستقل بود ولی در واقع دست نشانده و مطیع نپلیین بود - پس از انکه نپلیین را آفتاب جلال رو بزوال نهاد در سال ۱۸۱۴ آن ریاستهای مختلفه متعدده که بود مجددا باز پس داده شد بحکم روایان و رؤسای قدیمی آنها بغیر از دوچی های میلان و وینس که آنها را باستریا واگذاشتند

**آثار قدیمه** - آثار و علامات رومیان در هر کجائی از این ملک موجود است متعدد

و در ضلع تسکنی هنوز آثار و علامات تربیت و علم و دانش ظاهر است از زمان و خلقی که سالهای دراز بوده اند حتی قبل از بنا و اساس شهر رم -

اهالی ملک ایتالی مخلوط و ممزوج استند از ذاتهای بسیاری مثل یونانی و گال و جرمن و گات و عرب و دیگر ذاتها که در مختلف زمن هریک از انها نقل کرده از وطن اصلی خود آمده در انملک سکونت گزیده و با ساکنان اصلی انملک شامل شده و زبان ایشان یک شته صاف و ملایمی است از لغت پلیسگی یعنی یونانی و لتین ممزوج لیکن بهمین جهته که ملک ایتالی از سالها و زمانهای دراز منقسم بوده است با قسام ریاستهای متعدده مختلفه و نیز بجهات دیگر الآن قریب بچهل زبان در میان اهل آن تکلم می شود و این زبانها چندان مخالف یکدیگر اند که مردم یک ضلع بندرت و بسختی می توانند درک کنند زبان مردم ضلع دیگر را و چنان معلوم شده است که زبان اهالی تسکنی افصح و ابلغ زبانها است یعنی از حیثیت محاوره ولیکن رمن ها که باشندگان رم باشند بهتر تلفظ میکنند -

اهل ایتالی مردمی هستند بسیار خوش صورت و زنده دل و هشیار و ذهین و صاحب خیالات بدیع و دارای سلیقه نیک و کمال سرگرمی و شوق و استعداد را دارند در هنر ولیکن طبیعت و خصال فوتیه این قوم همواره معروف و مشهور است بگرمی و حدت یعنی غضب آلوده اند و بسیار خودبین و یک رای و قتل نفس و مال یکدیگر یا مردم را بردن و خوردن بسیار است در میان ایشان و میتوان گفت که تمام قوم روی هم رفته در اسفل درجه تهذیب اند یعنی بسیار اعمال قبیحه را بجا می آورند -

# ممالک رُوس

ممالک محروسهٔ روس مشتمل است بر قریب بیست و شش یک حصهٔ فسحت کرهٔ ارض[1] و هفتاد یک سطح زمین آن و این ممالک غالباً منقسم است بر سه قسمت "رُوس دریُورپ" و "گاکشیا" و "رُوس دراشیا" ـ مگر در اینجا این سه قسمت مذکوره را مابرد و قسمت قرار میدهیم بجهت سهولت و آسانی یعنی "روس دریورپ" و "روس دراشیا"

## رُوس دریُورپ

### جُغرافیا

آن حصهٔ ملک روس که حصهٔ غربی آن است و در مملکت یورپ واقع شده اهم و پرجمعیت ترین حصهٔ ممالک رُوس است ـ فسحت آنرا تخمین کرده اند قریب .....۱۲ میل مربع[2] است و طول آن از شمال بجنوب بیش از ...۲ میل و عرضش بیش از ...۱۵ میل و محدود است در شمال به ناروی و محیط ارکتیک و در مشرق به روس دراشیا و در جنوب به گاکشیا و دریای اسود و ملک عثمانی و استریا و در جانب غرب به دریای بلتیک و ملک اسویدن ـ اینملک را چهار دریا در چهار گوشه واقع است و لهذا تمام سواحل دریای آن ...۲۵ میل است

[1] ... [2] ...

# جغرافیای روس

سواحل محیط ارکتیک (که ۴۰۰۰ میل است) درین ۸ و ۹ ماه از سال یخ بسته و منجمد است
و سواحل بلتیک (۱۰۰۰ میل) درین چهار ماه از سال یخ گرفته که بطی طریق آمد شد
جهازات وغیره مسدود است۔

بحار و خلیج وغیره که در این ملک واقع است که داخل زمین آن دو دیده نمیوجب است۔

(۱) دریای ابیض۔ این دریا خلیج عظیمی است که از محیط ارکتیک جدا میشود و داخل
میگردد و سواحل شمالی ملک روس را تقریب ۱۰۰ میل طول آن است و ۵۰۰ میل مربع
وسعت دارد و بسیار عمیق و قابل مسافرت جهازات بسیار عظیم الجثه است۔ این یا مملوست
از اقسام ماهی مانند کاد و هرینگز وغیره و با واسطه رودهای ولگا و دوینا
دوان اتصال می یابد بدریای کسپین و دریای اسود که درمیان نهر بریده
واقع است و این دریا تا شش ماه یخ بسته است در سال و وجه تسمیه اش به سفید
یا (ابیض) نمایشی است که دارد درین این موسم۔

(۲) خلیج فینلند۔ این خلیج رشته ایست از دریای بلتیک و ۲۰۰ میل طول است
و از ۲۵ الی ۹۰ میل عرض آن و غالبا هشت ماه یخ بسته است۔

(۳) دریای آزوف۔ این دریا با واسطه معبر باریکی اتصال می یابد بدریای اسود۔
غایت طول آن ۲۳۵ میل است و غایت عرضش ۱۰۰ میل و قریب ۱۳۰۰ میل مربع
وسعت آن است و این دریا بسیار مفید است بجهة تجارت ملک روس و ماهی درین دریا
بیحساب است مگر از ماه نومبر تا ماه مارچ یخ بسته است۔

# جغرافیای روس

جزایر - جزایر ملک روس بدینموجب است -

(۱) ویگاتز که واقع است در جانب شمال و مشرق روس و ۹۵ میل طول و ۳۵ میل عرض آن است و تمام سنگلاخ و قریب بکلی خالی از نبات است مگر معلوم است ازماهی و اقسام جانور یکه پوست آن مانند سمور غیره بکار می آید - این جزیره اگرچه معدودی خلقیت دارد مگر در موسم خاصی روسیان بعدت در آنجا آمد و شد دارند بجهة شکار جانور و ماهی -

(۲) - نوایا زملیا - این جزیره ۱۰۰ میل طول و ۵۶ میل عرض است و نباتش منحصر است به پنجه دانش و حیوانات اقسام مختلفه در این جزیره یافت می شود و در این جزیره احدی سکونت ندارد و مگر در تابستان صیاد بسیاری در آن آمد و شد میکنند -

(۳) اسپیت برگن - این لفظ یا نام وضع شده است از برای یک دسته از جزایر که مشتمل است بر سه جزیره بزرگ و در واقع این نام نام بزرگترین از ان سه است و چند جزیره خورد دیگر هم مع است باین جزیره - بالجمله این جزیره ۲۰۰ میل از ساحل ملک روس دور افتاده یعنی واقع شده در وسط ۷۶ و ۸۱ لتیتیود شمالی یعنی از خط استوا حواشی و سواحل این جزیره را کوه فرا گرفته و تمام مسطح است و مشتمل است بر چند لنگرگاه بسیار خوبی و خود این جزیره سراسر کوهستان است و پوشیده شده است از برف و یخ دائما و بسیار قلیل و نادر نباتی در ان میروید و سرما در این جزیره بغایت شدت است و مدت ۱۰ ماه از سال یخ دارد و ۴ ماه بکلی آفتاب از کنارهٔ افق برنمی آید و دیده نمیشود و ۴ ماه پیوسته شب روز نیسان است یعنی روز است و گرمی هوا بغایت شدت و

# جغرافیای روس

وغایت اعتدال هوا در این جزیره در تمام سال ۵۱ درجه است - این جزیره را در یانوری معروف از اهالی ملک دچ پیدا کرد در سال ۱۵۹۶ -

(۴) جزایر متعدده دیگر هست (۲۰۰ در عدد) که مینامند آرچ پلگه واقع در دریای بلتیک در جانبکه داخل میشود خلیج بتنیا را - قریب ۶۰ جزیره از اینها مسکون است وتماما ۶۰۰۰ نفس ساکن اند در آنها که اهل شان از باشندگان اسویدن بوده واین جزایر مذکوره بسیار مفید استند اقامتگاه جهازات وسفاین از این جزیره نخست در قبضهٔ اسویدن بود و گرد سال ۱۸۰۰ روس گرفت -

(۵) دگه با.... اخلقیت واسل با.... ۶ اخلقیت دو جزیرهٔ عظیم معمور و آبادی اند واقع در خلیج ریگا مگر تفصیلی بنظر بنده نرسیده است در خصوص این جزایر مذکوره -

سطح - سطح ملک روس مشتمل است بر یک حصهٔ عظیم یورپ و باستثنای بعضی جاهای کم حقیقت بکلی مسطح است - در جانب جنوب و مشرق آن واقع است ارتفع اراضی وارتفع قلیل جبالی که تمام یورپ راست ولیکن در وسط آن ارتفع اضلاع یا اراضی از ۱۲۰۰ فوت مرتفع نیست و بالجمله مطلقا زمین روس در مملکت یورپ مشتمل است بر جنگلهای عظیمه و کویرهای منجمد کنج بسته و دشتهای لم یزرع وسیعه - غایت ارتفاع ملک روس از سطح دریا ۸۴۵ فوت است و مابین شهر پیطرزبرغ و مسکو چندان جنگل و چندان پرست از اشجار وغیره که میگویند امکان ندارد طایری پرواز کند و از شهری بشهری رود بدون آنکه آنی بزمین نشیند -

جبال - جبال این ملک اینها است -

(۱) کاکسس که کشیده است از جانب شمال و مغرب و جنوب و مشرق میرود از دریای

# جغرافیای روس

اسود و منتهی میشود بدریای اسود و ارفع قلل آن البرز است ۵۲۶۰ فوت رفیع۔
این جبال راطول ۶۰۰ میل است و قلل متعدده هست که هریک ۵۰۰۰ فوت مرتفع است و تماماً
پوشیده بابرف و یخ انداز زمان خلقت عالم و در این جبال معادن بسیار خوب پر فایده هست و
در حول و حوش و وسط و کنار آنها بادیه هائی است همه سبز و خرم و حاصل خیز۔

(۲) جبال یورل که کشیده شده هستند از شمال بجنوب و حدی شده اند مابین روس و یورپ
و روس در اشیا و ارفع قلل آنها تمل پانس است ۵۵۳۰ فوت رفیع۔ این جبال مذکوره
مشتمل هستند بر چند قله که هریک را بیش از ۵۰۰۰ فوت رفعت است۔

جبال کاکسس قریب ۶۰۰ میل طویل اند و مشتمل هستند بر متعدد قلل که هریک ۱۵۰۰۰ فوت رفعت
دارد و تماما پوشیده شده اند از برف و یخ مدام و در این جبال معادن متعدده هست
همه پر دولت و زرخیز و بادیه های گرداگرد همه بغایت معمور و آباد است۔

جبال یورل را چنین گمان کرده اند که کشیده میشوند مابین ۶۵° و ۳۰° لتیتیود و از کناره دریای اخضر
بجانب شمال میروند و مملکت یورپ را از مملکت اشیا جدا می سازند و مشتمل اند بر چند قله که هریک
بیش از ۵۰۰۰ فوت ارتفاع دارد و این جبال هم مشحون اند از معدنیات و فلزات بسیار قیمتی۔

انهار۔ روس واقع شده است در وسط چهار نهر عظیم که هر چهار بطور سراشیب فرو میریزند
در چهار بحر خاصی در شمال فرو میریزد در محیط آرکتیک در مغرب در بحر بلتیک در جنوب در
بحر اسود و در جنوب و شرق در بحر اخضر۔ انهار مذکوره اگرچه منشعب میشوند بشعب
متعدده مگر شعب عمده آنها بموجب ذیل است۔

# جغرافیای روس

(۱) پِچُورا (یا پِشُورا) - این رود بلند میشود از جبال یُورال و پس از آنکه ۸۵۰ میل مسافت را طی میکند که از آن ۶۰۰ میل قابل مسافرت سفاین است داخل میشود در محیط ارکتیک یا واسطه دهنه که دران دهنه جزایر متعدده واقع گشته -

(۲) دِوِینا - این رود پس از آنکه ۹۰۰ میل مسافت را طی کرده که تقریبًا تمام قابل مسافرت فرو میریزد در بحر ابیض از وسط خلیج آرک انجل -

(۳) نِوا - هرچند که این رود بیش از ۴۰ میل طول ندارد مگر یکی از جمله رودهای عمده مفیده ملک روس است زیرا که میگذرد از وسط پای تخت روس و بسیار مفید است بواسطه تجارت داخله شمال ملک مذکور و با واسطه رودهائی که دستی بریده اند این رود باتصال می یابد برود وُلگا -

(۴) نِیمِن - این رود واقع است در جانب غربی روس مگر در واقع متعلق به ملک روس نیست زیرا که قبل از آنکه داخل شود دریای بلتیک را میگذرد از گوشه شمال و مشرق ملک پروشیا - طول این رود ۴۰۰ میل است -

(۵) وِیستُولا - این رود ۵۲۰ میل است و آب ۲۰۰۰ میل مربع زمین را بخود میکشد ولیکن بنده نمیفهمم که چه مقدار از آن داخل ملک روس است تخمینًا شاید چهارخمس آن داخل روس باشد و میریزد در دریای بلتیک

(۶) نِیپِر - این رود از رودهای عظیم یورپ سومین است که پس از طی ۱۰۵۰ میل فرو میریزد در دریای اسود و آب ۱۹۵۵۰۰ میل مربع زمین را بخود میکشد و چند رود دیگر نیز باین الحاق می یابد رود داخل میشود و بقدر ۹۰۰ میل از آن قابل مسافرت سفاین است از دریا و با واسطه

# جغرافیای روس

چندین رود بریده اتصال میابد به نیمن و ولیستولا و دوینا و ملوست از ماهی -

(۷) دان در بزرگی و عظمت ثانی نیپر است و چهارمین رودهای عظیم یورپ است و پس از آنکه ۱۰۰۰ میل مسافت راطی کرده داخل دریای آزوف میشود باواسطه چند دهنه و آب ۶۵۰۰ میل مربع زمین را نجود میکشد و از دریا تا ۸۵۰ میل آن قابل مسافرت جهازات است ولیکن در موسم تابستان آب آن کم است و حرکت سفاین دران مشکل -

(۸) وولگا اعظم تمام انهار ممالک یورپ است و طی میکند ۲۰۱۹ میل مسافت تا داخل دریای کسپیان (اخضر) میشود قریب بشهر استرخان باواسطه ۶۰ یا ۷۰ دهنه - این رود آب ۲۱۶۰۰ میل مربع زمین را نجود میکشد و عمده آبی که داخل این رود میشود آب چند رود دیگر است و سراسر این رود قابل مسافرت است تا ۹۰۰ میل مسافت مانده بسرچشمه اش و این رود اتصال میدهد دریای بلتیک و محیط ارکتیک و دریای اسود و دریای اخضر را باواسطه انهار یکه بریده اند و این رود شاه راه عظیمی است بجهة تجارت روس و پر است از ماهی و بخصوصه دو قسم ماهی آن که میخوانند سلمان و استرجیان بسیار قیمتی و پر مصرف اند -

(۹) یورال بلند میشود (یعنی سرچشمه آن واقع شده است) از کوهستان یورال و میل مسافت راطی کرده آن نیز داخل دریای اخضر میشود و جدا میسازد مملکت یورپ را از آسیا و آب ۸۵۰۰ میل مربع زمین را نجود میکشد -

**آبگیر** - آبگیرهای عظیم ملک روس اینها است -

(۱) لدوگا - این آبگیر عظیم ترین آبگیرهائی است در یورپ که آب آن عذب و شیرین است -

# جغرافیای روس

غایت طول این آبگیر از شمال و مشرق تا جنوب و مغرب قریب ۲۵ میل است و غایت عرض آن ۱۰ میل و ۵۰ میل مربع زمین را فرا گرفته دارد و ۹۴ فوت از دریا مرتفع است و آب ۶۰ رود داخل آن میشود و چندان مشحون است از جزایر و سنگلاخ و تلال و جبال و نیز محل طوفان و تلاطم و واقع است که مسافرت در آن خطرناک است و نهری در آن دیده اند ۱۰ میل طویل و ۱۰ فوت عریض -

(۲) اُنگا - این آبگیر دومین است در آبگیرهای یورپ از حیثیت عظمت و واقع گشته ما بین دریای ابیض و آبگیر لدگا - طول این آبگیر ۲۰ میل است و عرضش از ۳۰ الی ۴۰ میل و فسحتش ۳۳۸۰ میل مربع و ۲۳۷ فوت برفراز است از دریا و آب ۱۰ رود داخل آن میشود و مشتمل است بر چند جزیره و چندان عمیق نیست و لهذا مسافرت سفاین در آن مشکل است و مملو است از ماهی

(۳) پیپی پوس - این آبگیر ۸۰ میل طویل است و ۳۲ میل عرض و ۱۴۱ میل مربع وسیع و ۹۵ فوت مرتفع از سطح دریا و آب چند رود داخل آن میشود و آب خودش میریزد در خلیج فینلند بگذر بر خلاف آن دور رود بسیار عمیق است و مسافرتش بسیار و آسان و ماهی یادی از آن حاصل میشود -

**هوا** - ملک روس بواسطه وسعت و عظمتیکه دارد هوایش بغایت مختلف است مگر با وصف کمال سردی غالبا هوایش ناسازگار و ناملایم نیست - دشتهائیکه واقع است از ینیلک در کنار محیط ارکتیک سردترین اراضی آنیلک است چنانچه تقریبا اکثر اوقات اعتدال هوای آنها ۱۰ درجه انجماد است یعنی درجه که در آن آب یخ میکند - باویه هائی که از روس واقع است در جنوب و مشرق هم کمال گرمی دارند و هم کمال سردی را چنانچه در تابستان درجه هوای آنها میرسد به ۱۰۰ و حال آنکه در زمستان غالبا میرسد به ۳۶ - یک نطاقی باریکی چون کمربند واقع است در میان این دو اقلیم

# جغرافیای روس

در فوق ذکر شد در این زمین اقل اعتدال هوا در سال از ۳۲ درجه است الی ۴۰ درجه - بارش نم ملک بسیار کم است یعنی در وی هم از ۱۵ الی ۲۰ انچ بیشتر نمی بارد -

**خاک** - ملک روس مشتمل است بر اقسام مختلف خاک چنانچه زمینهای بسیار وسیع دارد که کلی بحت و لم یزرع افتاده و از انطرف زمین هم دارد که بغایت حاصل خیز است که گندم نمی از بازار تمام ممالک یورپ را کفایت میکند -

**حاصل** - حاصل طبیعی ملک روس هم بغایت مختلف و بغایت قیمتی و اهم است - حیوانش علاوه بر آنچه در تمام ممالک دیگر یورپ است اسبی است بغایت سخت جان و قوی که اسب قزاقی اش مینوانند در برین دیر و بز کوهی و بیسان - طیورش مشتمل است از یک ذات طیری که مینوانندش خروس جنگلی مگر نام دیگری هم دارد و یک ذات دیگری که پیکین مگویند - ماهی ایملک نهنگ سفید است و چند قسم ماهی دیگر که منحصر است همه بانملک - نباتش مشتمل است از چوب و چوب فلکس و همپ و لینسید و غیره - معدنیاتش طلا و مس و آهن و زغال و سنگ آسیا است و پلاتینا و غیره -

**خلقیت** - خلق روس بموجب یک جغرافیا در سال ۱۸۶۷ عیسوی ۶۳۶۵۸۹۲۴ نفس بود و بموجب جغرافیای دیگر که تاریخ تخمین باشمارهٔ آنرا معین نکرده چیزی کم از ..... نفس بوده است العلم عند الله - و هیچ ملکی از ممالک یورپ چندان فرق و ذاتهای مختلفه نیست که در ملک روس مگر تماما را بر ۵ ذات قرار داده اند -

(۱) ذات اسکلاونیک که مشتمل است از روسیان واقعی یعنی ذاتی که ایشان را روسی حقیقی مینوانند و ساکن اند در وسط این ملک و قوم دیگری که باشندهٔ لیتوانیا هستند و نیز فرقه که ایشان را پلیش

پُلیش میخوانند یعنی باشندهٔ پُلند۔

(۲) ذات فین است که فراگرفته اند ارض شمالی و خلیج فینلند و اراضی جبال یُورل را۔

(۳) تاتار یانند که در اراضی جنوب و مشرق سکونت دارند۔

(۴) جرمن که مخلوط شده اند بار دسیان در بعضی از اضلاع و اراضی معموره۔

(۵) ذات گات است که مشتمل است بر اهل سویدن که اغلب و اکثر باشندگان و خلق جنوب خلیج فینلند از این ذات است۔ علاوه بر این فرق غطیمه فرق و ذاتهای بسیار دیگر هم بیگانه در این ملک ساکن استند ولی عمده در شهرهائی که در آنها تجارت بسیار میشود و از انجمله انگلیش است و اسکاچ و دین و یهود و ایرانی و هندو و چند ذات دیگر۔ تا سال ۱۸۶۳ بیشترین خلق روس مُنعرف یعنی بنده و بردهٔ پادشاه و امراء و دیگر صاحبان دولت و مکنت۔ در روز غرهٔ ماه مارچ ۱۸۶۱ ع فرمان و حکم پادشاه روس یافت و در سال ۱۸۶۳ فرمان مذکور جریان یافت و فرمان مذکور مشعر بود بر آزادی این بردگان که بواسطهٔ آن بیش از ۴۰ ملیون خلق از عبودیت آزادی و خلاصی یافت۔

**لغت و علم**۔ لغت اهالی روس یک رشته است از لغت اسکلونیک که بغایت مشکل است و حروف تهجی آن مشتمل است بر ۳۶ حرف که بعضی از انها یونانی است و بعضی دیگر خاص است بر همان لغت۔ نویسندگان قدیم این ملک شعراء بوده اند یا مورخین و قصص نویسان یا نویسندگان شرح حال شهداء مگر در این زمنهٔ اخیر بهترین نویسندگان روس زبان جرمنی را بسیار در استعمال دارند و علماء آنجا زبان جدید را بسیار استعمال میکنند و نوشته های همهٔ این زمان شرح سیاحت سیاحان است۔

**تقسیم ملک**۔ بجهة انتظام و انتساق حکومتی ملک روس اکنون منقسم است به ۶۸ حکومت

# جغرافیای رُوس

دو سه ملک که غالباً خوانده میشوند بمناسبت هریک از شهرهای عظیمی که در هریک از انها واقع است و انهم روی هم رفته در تحت ده دسته باعقد در آمده که تفصیل هریک را ارادهٔ مانیست که در این کتاب بدهیم

روس در یورپ مشتمل است بر ۵ شهر که بیش از ..... ۱ نفر خلقیت دارند **پیطرزبرغ و مسکو ورسا ریگا و اُدِسا** - ۱۰ شهر که از .... ۵ الی ..... ۱ خلقیت آنها است و ۲۵ شهر که از ..... ۲ خلقیت دارند الی ..... ۵ و ۴۰ شهر که از .... ۱۰ الی .... ۲ خلقیت هریک از انها است -

**پیطرزبرغ** - این شهر را باین نام خوانده اند بمناسبت نام پیطر بزرگ که اساس آنرا انها در سال ۱۷۰۳ عیسوی - این شهر پای تخت امروزهٔ ملک روس است و یکی از شهرهای بسیار عظیمه و باشکوه ملک یورپ است مشتمل بر بناها و عمارات بسیار عالیه و خلقیت آن ۶۶۷۹۲۶ نفس است -

**مسکو** - این شهر دار السلطنهٔ قدیم روس است و اگرچه در مرتبهٔ ثانی پیطرزبرغ است مگر اکثر خاندانهای عظیم الشان قدیم در این شهر سکونت دارند و در هر خصوصی در تجارت و مینوفکچری و بافتن پارچه های ابریشمین و رسیمانی و پشمین و قالیچه و جواهر آلات و دیگر چیزها مقدم و در درجهٔ اول است نسبت بآن شهر - در دار العلوم یا دار الفنون این شهر ۲۰۰ نفر همه روزه حاضر میشوند و بموجب یک جغرافیا ۳۰۰ و بموجب جغرافیای دیگر ۶۰۰ کلیسا و معبد دارد و نافوسی که در این شهر است بزرگترین ناقوسهای جهان است چنانچه شصت و هفت پا یارد و چهار انچ گرداگرد آنست و ۴۴۳۲۰۲ پوند وزن آنست که شاید بیش از پنجاه هزار من سنک شاه میشود - خلقیت این شهر ۳۹۹۳۲۱ نفس است بموجب یک جغرافیا و بموجب جغرافیای دیگر بیش از ..... ۶ نفس و در این شهر کتاب خانه ایست که بقدر ..... ۴۵ جلد کتاب در آن است -

# جغرافیای روس

**مشاغل** - اکثر و اغلب خلق بزراعت مشغول اند بخصوص بزراعت حبوب و فلکس و همپ و تنباکو نیز در پرورش مواشی - مینوفکچری در نهایت سرعت روی بفزایش دارد و در انیملک بسیار امور رشته شغل عظیمی است بخصوص در ساختن و بافتن بشقیری و چرخ و آلات و پارچه های ریسمانی و پشمین و کتان و چرم و بینه و چوبینه - کندن و ساختن و استعمال معدنیات و فلزات بغایت کثرت است -

ماهی گیری نیز کثرت دارد در انیملک و یک شعبه شغل عظیم است اهل روس را - تجارت انیملک هم بسیار است و مال التجاره خارجه اش پنبه است و چرم و حبوب و همپ و پوست سمور و پوست و غیره که عمده و بیشتر آن بملک انگلند میرود و بعد ازان ترکی و هندوستان و ایتالی و جرمنی و یونیتد استتیس در امریکا و مال التجاره داخله اش پنبه است و ریسمان و نیل و کچنیل و ریباس و شراب و سایر مسکرات و روغن بید انجیر و قهوه و بسیاری از اشیای امریکا و چای بجسابی از چین داخل این ملک میشود با کاروان و نیز بعضی از پارچه های بافته -

**طرق و شوارع** - طرق و شوارع ملک روس در یورپ بغایت خوب و پاک و پاکیزه است مگر راههای باریک آن بسیار بد است و معابر و طرق انهار و جداول آن بغایت مفید استند بجهة ذهاب و ایاب در بلاد و امصار انیملک - ریلوی در همه جای انیملک روان است و از قرار یکه در یک جغرافیا نوشته ... میل ریلوی دارد و تلگراف در تمام شهرهای این ملک جاری است

**حکومت و تربیت و مذهب** - حکومت روس حکومتی است پادشاهی موروثی با الاجبار یعنی میل و خواهش پادشاه که آنرا امپرار میخوانند و وزرا نیز میگویند قانون ملک است و تمام امور حکومتی در کف اختیار و اقتدار او است بعبارة اخری ابداع قوانین و اجرای قوانین و

احکام عدالت همه در اختیار او است مگر بواسطه وزرائی که خود معین و مقرر میکند
مشتمل است بر چهار صنف و جماعت -

(۱) کونسیل ممالک محروسه که مهام امور ابداع قوانین و نظم و نسق و مالیات ملک با ایشان است
(۲) مجلسی است که تمام امور اجرائیه قوانین با اختیار او است -
(۳) مجلسی است که تمام امور شرعیه یعنی مذهبیه با اختیار او است در تمام ملک -
(۴) مجلس وزراء است که منقسم و منشعب است به یازده قسمت و شعبه که وزیر نمیت
میگویند ولی معلوم نیست که عدد اجزای این مجالس مذکوره چند است -

تربیت بغایت نادر است و قلیل یعنی ملاحظه عموم و اکثر و اغلب خلق که بشود گویا تربیت
علم و دانش در این ملک وجود ندارد چنانچه در سال ۱۸۷۰ فقط صدی ۱۱ تن از سپاهیان روس
قدرت خواندن و نوشتن داشت مگر در این اوقات توجه زیادی شده است از جانب
حکومت و خصوص تربیت خلق و بخصوصه مدرسه های لشکری بغایت تکمیل دارد و نه مدرسه
است بجهة تربیت کرون دریانوردان سپاهیان دریائی - مگر در ملک ما از افسران
سپاه هم صدی ۱۱ نفر خواندن و نوشتن نمی دانند -

مذهب - قریب پنج ارشش قسمت اهالی ملک روس متعلق است بکلیسای یونان و بقیه
عمده و مشتمل اند از رمن کتلیک و پرتستنت و یهود و مسلمان و تقریبا همه با لتشاوی اند یعنی
بیک عدد اند این ذا انتهای خبر -

لشکر روس سپاه عظیم است و مشتمل است بر ..... ۸ مرد و اعلا ترین درجات و مناصب عالی

میشود بجهة خدمت در سپاه و هرگونه خطاب و انعام و جایزه که بهرکه داده میشود به نحو وضع لشکری است - اگرچه سپاه دریائی و جهازات بحری بسیار دارد روس در دریای بلتیک و دریای اسود و دریای کسپین مع ذلک کاهی چنانچه باید و شاید کاری نکرده اند زیرا که استیلای خود را اظهار نساخته و جهازات تجارتی روس چندان نیست و اغلب مال التجارهٔ ممالک خارجه اش در جهازات تجارتی ممالک خارجه حمل و نقل بآن میشود۔

## تاریخ

باشندگان اصلی این ملک قبایل وطوایفی بودند بادیه نشین و معروف و مشهور بودند به اسامی سَرمَتیا و سِیتیا - در صد سال پیش مسیح علیهوی و قرون دو سه بعد ازان اقوامی که قریب برود های دنیوب و دُان است بتدریج و پی در پی مورد تاخت و تاز و حملات قبایل و فرقی شدند که از ملک اشیا نقل مکان نموده رحل اقامت در اینجاهای مذکوره افگندند که از انجمله بودند قوم فین و اهالی اسکلونیا که چنین می نماید اقامت شان با دوام تر از سایر فرق و ذاتها بود - فرقهٔ دیگر از دودان اسکندنیویا آمده در صد سال نهم علیهوی داوضاع این فرق ماقبل الذکر را برهم زده موجب درد سر ایشان شد و در این سرزمین همان استیلا را بهم رسانید که قوم دین یافت در ملک انگلستان و رِیک نامی اولین شخصی که براین فرقه پادشاه شد اساس سلطنتی نهاد در وسط این زمین در سال ۸۸۲ علیهوی زمینی که او در آن کاخ سلطنت خود را عمارت کرد رفته رفته در عهد جانشینان او

وکسانی که بدنبال او آمدند وسعت بهم رسانید - یکی از کسانیکه از پی او نیز آمده بر تخت ملک
دارا شد ولد پیتر بود که در سال ۱۸۱۹ خواهر شاهنشاه یونان را بحبالهٔ نکاح خود درآورد
و مذهب عیسوی را در ملک خود جریان داد - پس از این زمان ملک روس منقسم شد
در میان ریاستهای متعدده و مکرر مغشوش و پر فتنه و آفت بود و پیوسته پایمال
در اواخر صد سال پانزدهم (۱۴۶۲) این خاندان حال موجود بر تخت نشست ملک
روس را دولت و حکومت آن استقرار و استحکام پذیرفت و معروف گشت به
"گرند دوچی اومسکو" (یعنی دوچی بزرگ مسکو) - در صد سال هفدهم عیسوی
دوزمین معروف به "ویت رشیا" یعنی روس سفید و "لیتیل رشیا" یعنی روس
کوچک مسخر گشت از ملک پلند و نیز گسکز گرفته شد از لیوکرین که کلنیئی بود ساکنانش
همه سپاهی پیشه که اعتراف نمودند مطاع بودن شاهنشاه روس را بر خود و این زمان
مذکور شروع شد که دولت روس موجب خوف و هراس سایر دول یورپ گردد -
جلوس پیطر بزرگ در سال ۱۶۸۲ زمانی بود در تاریخ روس بی نهایت عجیب زیرا که ملک روس
اقتدار و عظمت نهایت سانید و تیغ و سپاه روس در حدود شمال فتحهای عظیم نمود و دولت اسوید
را منقرض ساخت و حدود و اراضی بسیار عظیمهٔ وسیعه را در کنارهٔ دریای بلتیک بچنگ آورد
پیطر مذکور فلیتی یعنی قطاری از جهازات جنگی آماده و جاری ساخت در دریا و بنای عمارتی
نهاد موسوم بنام خودش (یعنی پیطرزبرغ) و جریان داد در میان اهالی ملک خود نهر مندی
و تا یک اندازه هم علم و قانون و مراسم و بعضی چیزهای دیگر را که در ممالک دیگر یورپ جاری بود

از زمان سلطنت این شاهنشاه تاریخ نهاده شده است و باید تاریخ نهاد آغاز و شروع ترقی و تربیت مردم روس را که از عالم حیوانیت روی تربیت و آدمیت نهادند و از آن زمان هم الی الآن پیوسته ملک روس روی بفزایش و تربیت و علم و دانش داشته - در عهد سلطنت کَتْرِین ۲ (در سال ۱۷۶۲) روس یک قطعه زمین بسیار عظیمی را در تصرف آورد در ملک پلند و در دریای اسود که در انجا نیز اکنون همان استعلا را دارد که در دریای بلتیک دارد - در این صد سال اخیر تنازعی که واقع شد روس را با ناپلیون و بعد از ان با دولت عثمانی بهمین وتیره فتحمند بود و منظفر گشت و سر کشی اهل پلند در سال ۱۸۳۱ آخر شد بانیکه ملک ایشان شامل روس شد و در قبضهٔ روسیان در آمد و تابع و منقاد شدند روسیان را - این دولت باین عظمت و قوّت با سپاهی که دارد نیمی حیوان و نیمی انسان کم کم خود را کشانیده از طرفی بمغرب و اقصای مملکت یورپ و از طرفی بچین و از طرفی قریب بافغانستان -

آثار قدیمه - از آثار و علامات قدیمه در ملک روس بسیار کم چیزی بنظر رسیده است خبر این که گاه گاهی بعضی از قبور کفار و بت پرستان قدیم ظاهر شده و از خاک بیرون آمده مع آلات جنگ و زینتهائیکه اسباب امتیاز و تشخیص ایشان است - قبوریکه در شهر کیو است که از بعضی اولیاء یا رهبانان است خیلی تعریف دارد که هر سال جمعی کثیر از هر طرف ممالک یورپ عیسویان بزیارت می آیند در آنجا و این مقابر در غاریکه واقع شده بغایت وسیع و عظیم و اگرچه گمان چنین نسبت که این قبور در زمان بت پرستان ساخته شده مگر در این زمان محل عبادت عیسویان است -

# مملکت عثمانی دریورپ

## جغرافیا

ترکی یا مملکت عثمانی مشتمل است بر اراضی وسیعه که واقع شده اند دریورپ واشیا و افریقا
ازاین ممالک یا اراضی مذکوره انچه دریورپ واشیا واقع است آنست که میخوانند "ترکی
پراپر" (یعنی ترکی واقعی) وازاین حصه انچه دریورپ واقع گشته حصه بسیا کوچک است

## تُرکی دریُورپ

نویسندگان را اختلاف زیادی هست درمساحت وفسحت ترکی دریورپ مگر فسحت این ملک
مع ریاستهای خراج گذار آن (که رُمِنیا و سَرویا بوده باشد) ۲۰۷۴۳۸ میل مربع است
مگر باید دانست که بنده بکلّی حالانی توانم بنویسیم فسحت ملک ترکی را انچه دریورپ است
زیراکه از سه جغرافیائی که نزد بنده است یکی اندکی کهنه است و دو تای دیگر قبل ازاین جنگ
اخیر ترکی و روس چاپ شده بلکه همین معرکه بر سر ممالک ترکی دراشیا و دیگر جاها هست
بعلّت انکه از قرار یکه دراخبار دیده میشد و شده هست درمصالحه روس با ترکی کلّی زمین از
ملک ترکی خارج شد و بنده اکنون نه از آن حالا کماکان خبردارم و نه جغرافیای جدیدی در

دست است وهمین اشکال در عدت خلقیت و آمدنی و حاصل ولشکر و قانون واکثر امور دیگر
این ملک هست ولهذا بنده چیزی سرسری وبطور اجمال مینویسم -

**سطح** - سطح این ملک اکثر و اغلب کوهستان است مگر جبال آن بحدی مرتفع نیست که
همواره برف برآنها باشد - زمین این ملک ۱۹۰۰ فوت از دریا مرتفع است - در این ملک سلسله
ازجبال هست که ارفع تمام قلل آنها قلهٔ کوه ریلهٔ است ۹۸۴۲ فوت رفیع که در سلسلهٔ جبال
**دِنیپُت** واقع است - ازانهار و آبگیرهای اینملک نیز در اینوقت چیزی نمیتوان نوشت -

**هوا** - غالبًا در وی هم رفته هوای ملک ترکی خوش وملایم است مگر بعضی از قطعات ارض
این ملک بد آب وهوا و مضر میباشد و در مختلف اراضی سرد و حرارت و برودت بکمال است
اقل اعتدال سالیانه هوای شهر قسطنطنیه ۵۶° و ۳ است -

**خاک** - خاک استنبول همواره معروف بوده است بحاصل خیزی و بعضی فواید طبیعی که اینملک است
معدودی از سایر ممالک عالم راست - خاک بعضی از اراضی **مسِسِپّی** چندان پر قوت و
حاصل خیز است که غالبًا یک تخم سیصد تخم میشود و در بعضی جاهای دیگر آن چنین است که در سال دو مرتبه
برنج حاصل می شود از آنجاها -

**حاصل** - حیوان خانگی و جنگلی اینملک اکثر همان حیوانات دارهمان اقسام و انواع هست که
در ملک استریا یافت میشود ولی اسب اینملک خورد تر است - گاومیش و قاطر و الاغ بسیار در استعمال است
در اینملک - گوسفند بیحد و حسابی در اینملک پرورش میدهند بجهة پشم آن و بز و خوک بسیاری
نیز پرورش میدهند بجهة گوشت شان - نباتات این ملک جنوب است و میوه و چوب و همه

# جغرافیای ترکی در یورپ

بسیار خوب و ممتاز و نیز تنباکو و ابریشم و پنبه و تریاک و صمغ و اصل السوس و روناس و مازو وغیره۔
گل سرخ در این ملک بی نهایت زراعت میشود بجهة کشیدن عطر آن۔ معدنیات این ملک امیگویند
بی نهایت است مگر سعی و جهد چندانی بکار نرفته است تاکنون که این دولت عظیم و خزاین گران از زیر
خاک بیرون شود۔

**خلقیت**۔ خلقیت ترکی در یورپ را در سال ۱۸۵۶ تخمین کرده بودند ۱۵½ میلیین نفس بود
چنانچه ابراهیم افندی هم در تاریخ خود در سال ۱۲۷۸ هجری برابر همین عدد را مینویسد۔
ولیکن بتحمیل که یک ثلث از این خلقیت کم شده است در این جنگ اخیر بار وس و بنده بخوبی آگه
نیستم چنانچه قبل از این نوشتم مگر انشاء الله دریافت کرده در منتخب التواریخ شاپوری تفصیل بیان
خواهم نمود۔ بالجمله خلق ترکی کم از ۱۴ اذات نیست و زبان شان عمده لغت اهالی بلغاریه است
و سَرویا و اُلکیا و مُلدویا و اَلبانیا و لغت ترکی۔

## تقسیم تُرکی

کانسطنطینُپل که قسطنطین و قسطنطنیه و استنبولش میخوانند که از انجمله لفظ یانام اخیر تحریف
شده است از لغت یونانیان دنامی است که خود ترکان آنرا استعمال میکنند پای تخت دولت سلطنه
این ملک است و فردوس اهالی مشرق زمین۔ در زمان یونانیان در وسط این شهر موسوم
بود به بیزَنتیم و موسس و بانی بنای آن اهالی مِغَرِیا (یا مگریا) شدند و کلیسا ها در آن
روان ساختند و سکونت دادند از اهالی ملک و زمین خود در سنوات ۶۶۷ و ۶۲۸ قبل از

تاریخ عیسوی - نامیکه اکنون این شهر است بمناسبت نام پادشاه کانستن تین بزرگ است که در روز ۱۲ ماه می ۳۳۰ عیسوی اساس این شهر را مجدداً نهاد زیرا که در جنگ و جدال چندی قبل از تاریخ عیسوی این شهر پایمال شده بود و این شهری که اکنون بر پاست بجای آن بنیاد نهاده است - شکی نیست که بسیار شهر عظیم الشانی است و صاحب جغرافیا هم نوشته است مجلل و باشکوه ترین بلاد و امصار یورپ است از حیثیت مکانیت یعنی چنان مرتفع واقع شده است که از هر طرفی که ناظر نظر کند اطراف آنرا بر نشیب می بیند و همین سبب فرح انگیز است و نیز چنان نشسته است در وسط ممالک و حواشی بحار که بغایت بجهة تجارت خوب است مگر عیب او چون همه گفتی هنرش نیز بگو در همین جغرافیا می نویسد که نمایش ظاهر این شهر از باطنش بهتر است زیرا که طرق و شوارع آن همه تنگ است و کثیف و پر از گلاب و خلقیت آن بموجب یک جغرافیا ه لک است و بموجب جغرافیای دیگر ۵ لک -

**مشاغل** - در این زمان ملک عثمانی ملک زراعت و فلاحت شده مگر با وصف این زراعتش چندان فراوانی و ترقی ندارد و عمده مقصود از زراعت حصول حبوب است و میوه و ابریشم و تنباکو و پنبه و فلکس و همپ - منیوفکچری که پیش ازین فی الجمله بود اکنون بکلی معدوم شده و فقط منحصر است به پارچه های ابریشمین و پشمین و ریسمانی و قالی و چرمینه و غلیان و عطریات - عمده مال التجاره خارجه اش پشم است و چرم و حبوب و پنبه و میوه و اسپنج و عمده مال التجاره داخله اش پارچهای ریسمانی است مثل چلواری و امثال آن و پشمینه و کارد و چاقو از هر گونه متعه ظروف آلات و شیشه ری

**طرق و شوارع** - طرق و شوارع این ملک بغایت بد است و طرقیکه از برای عبور و مرور گاری

باشد که بکلی یافت نمی شود در انجا ملک و معابر آبی یعنی انهار و جداول وغیره هم بسیار ناکامل و مهمل است و حمل و نقل امتعه و مال التجاره همواره با قاطر است و دیگر چهارپایان بارکش یا چوبهائیکه بیکدیگر بسته در انهار جاری دارند. تمام ریلوئی که اکنون در ملک ترکی جاریست ... میل است و بقدر ... میل هم اکنون در تدارک تیاری و جریانست و نیز نقد ۶۵۰ میل تلگراف هم دارد.

## تاریخ

این ملک در میان قدما معروف و موسوم بود باین نامها مسیدونیا و تراسیا و مسیا و داسیا و اپیریا و تسالیا وغیره که در صد سال دوم قبل از تاریخ عیسوی رومیان همه را مسخر ساختند. در ۳۲۶ محل حکومت و پای تخت سلطنت نقل شمارند شهر رم به شهر بیزنتیم که از آنزمان موسوم گشت به کانستنتینپل (استمبول) بنام پادشاهی که در ایام سلطنت او اساس آنرا نهادند و این اراضیی که اکنون ذکر میشود یا ذکر رفت وسط ممالک شرقیه یونان بود تا زمانیکه ترکان مسخر ساختند آنهارا (سال ۱۴۵۳). ترکان عثمانی را ذات منتهی میشد باهالی سیتیا یعنی قوم تاتار و مسکون بودند در اراضیی که واقع است در وسط تبت و سیبریا و رود ارل. این قوم غالبا در لشکر خلفای بنی عباس اشتغال داشتند و از ایشان آموختند همان تعصب مذهبی و همان علم جنگ جوئی را و رفته رفته قوت یافته بر ایشان مستولا بهم رسانیدند و آخر آنهارا از تخت فرود آورده خود نشستند. یکی از سران و رؤسای این قوم عثمان نام بسیار فاتح و منصور گشت و در گرفتن بعضی از ممالک اشیا مینار یعنی ارضنة الروم و خطاب سلطانی نخود قرار داد

وجانشین ملوی او مملکت خود را وسعت دادند در اواسط صد سال چهاردهم عیسوی داخل شدند
در ملک یورپ آدرینوپل را گرفتند و تابع خود ساختند مسدنیا و آلبستیا و سروبیا را در سال ۱۳۵۳ عیسوی بود که بسرداری محمد ثانی مالک گشتند قسطنطنیه را و دولت یونان را منقرض
ساختند و این فاتح جهانگیر پیوسته در بزرودی بقیه اینملک را تابع خویش نمود تا انیکه دولت عثمانی
موجب خوف و هراس عیسویان گشت - در صد سال شانزدهم عیسوی تمام ممالک یونان را فتح
نمود و مالک گشت و نیز قسمتی از ملک هنگاری و کرواتیا و سواحل دریای اسود و نیز ممالکی را
که اکنون معروف است به ممالک ترکی در اشیا را و حجاز و مصر و تریپلی و تونس و الجیر را هم مسخر ساخت
نخستین آفتی که بترکان وارد آمد در جنگ لپنته بود در سال ۱۵۷۱ اباد دولت استریا که
دان جوان پادشاه استریا کشتی های جنگی ایشان را پایمال کرد - تا یکصد سال دولت عثمانی
روی متنزل داشت و لیکن از قریب سال ۱۶۷۰ مجدداً روی بترقی گذاشت و وسعت بهم رسانید
استریا ترکان را از ملک هنگاری براند و روس از کف ایشان گرفت ترنس کاکشیا
و آن ارانیی را که واقع استند در وسط رود دنیوب و کاکسس در یورپ و یونانیان هم
دولتی شدند بدون علاقه از ترکان و الجیر را نیز فرنس مقبوض داشت - ملدویا و
والکیا در تحت استیلا و اختیار روس درآمدند لکن بنام رعیت دولت عثمانی اند و همچنین اقتدار
دولت مذکور بسیار کم است در ملک عربستان و شمال افریقا و بسیاری از جاهای اشیا منیار
لکن در این جنگ اخیر (۱۸۷۷) با روس زمینهای بسیاری از چنگ دولت عثمانی بدر شد
که ضرور به تفصیل نیست -

آثار و علامات قدیمهٔ این سرزمین یعنی ملک عثمانی در یورپ مشحون و ممزوج است با آثار و علامات قدیمهٔ یونانیان - چنانچه در استنبول یک عمارتی است که امپراطور جستینین در صد سال ششم عیسوی خاص گردانید بجهة خدا یعنی آنرا معبد قرار داد که غالبًا مینخواندش کلیسای سِنت سُفیا که تا این زمان هم برپاست مگر مسلمانان آنرا مسجد کرده اند منارها در آن ساخته اند و دیگر زینت ها بآن داده اند و دیگر در این شهر کاریزها و مجاری آبهای بسیار و بشماری هست که بسیار قدیمی اند - مسجدی در استنبول هست که ستونها دارد میگویند از خرابهای تُرای میباشد و در خارج مسجد دیگری یک ستونی برپا ایستاده است آن برنج که مانند طناب بهم پیچیده است میگویند همان است که وقتی از اوقات در معبد دلفی بود که محل موعظه کردن یعنی منبر بر بالای آن ساخته بودند - قریب جائیکه مینخوانندش ویدیدین واقع است پل بسیار معروف تریجن که بالای رود دنیوب کشیده شده و گمان رفته است که ابتدا مشتمل بوده است از بیست ستون سنگی بزرگ که متحمل بوده اند عمارتی چوبین را که بیش از ۳۳۰۰ فوت طول آن عمارت بوده -

خلقی که حکمرانی میکنند در این ملک چنانچه قبل ازین اشاره شد عثمان لو هستند یعنی ترکان عثمانی که شعبه هستند از ترکان وسط اشیا که مردم ترکستان و تاتار باشند و هرچند که کم و زیاد سراسر ملک را فرا گرفته اند نسبت بآن ذاتهائی که تابع ایشانند بسیار معدود اند -

از انجمله ذاتی که از همه ذاتها بیش است اهل اسکلونیا است که سکونت دارد در سرویا و بوسنیا و بلغاریه - یکی از ذاتهای دیگر پلسکی است که باشندگان یونان و اهل وَلَکیا و اهل البنیا

ازان فرات هستند - یهود نیز دراین ملک بسیار هست و قوم جیپسی دراینملک بیش ازهر ملکی از ممالک یورپ هست - درمیان این دو اتها و فرق مختلفهٔ ترکان حکومتی میرانند مانند رسم فیودل که چندان فرق ندارد با انچه ذکر کردیم نسبت بملک هنگاری یعنی که گاهی با ایشان مخلوط نمی شوند و همه از انها جدا هستند و بسیار بکرامیت بر آنها نظر میکنند و غالبًا وا میگذارند زراعت و دیگر کارها و هنرهای مفیده را بآنها یعنی اکثر کارهای مفیدهٔ اقومهای دیگر یا انصار میکنند - بسیار مشکل است تشخیص و تعیین اندازه و عدد هریک ازاین دو اتهای مختلفه نسبت بیکدیگر ولیکن بتقیین میتوان گفت که آنهائی که اصل شان اسکلونی است مساوی اند در عدد با تمام دیگر دو اتهای ساکنین این ملک و کمال بدبختی است از برای دولت عثمانی که نیمقدار عظیم از رعیتش در اصل و مذهب با ید متحد باشند با خصم قوی بازوی آن دولت رُوس -

لغت ترکان یکی از لغات اسیاست که نه شیرینی دارد و نه ملاحت و نه خوش اهنگی و نه خوش آهنگ است ولی یکی از لغات بسیار آسان است مر اهالی یورپ را - دو اتهای مختلفه که رعیت این قوم اند همه بلغات مخصوصهٔ خود متکلم اند مگر عربی که لغت دین و مذهب است بسیار مروج و مستعمل است درمیان اعالی و اشراف این قوم بدون انکه اغلب بفهمند معنی آن را -

**حکومت و مذهب** - حکومت شرع و عرف دراینملک هردو مخلوط و ممزوج اند و اثر و استیلای عظیمی دارند بر حالات و رسوم و عادات خلق - پادشاه که او را سلطان میخوانند خلیفة الله نیز هست و لهذا جمع دارد در وجود خود هم جلال شرع و هم عظمت سلطنت را و اختیار و اقتدارش را هیچ چیزی سدّ و مانع راه نمی شود و مختار کل هست بر هر امری از امور و بمیل

وخواهش خود میکند هرچه را که میخواهد میتواند که هر روز چهارده نفر را بکشد که گویا بموجب
الهامی است که او را می شود واین بدون آن است که قصوری از ایشان بنظر در آورد —
بنده نمیدانم صدق اینمقال را واین ترجمه است از کتابی که بسیست سال قبل ازاین نوشته شده
شاید قبل ازاین چنین بوده حالا چنین نباشد یا آنکه حالا نیز چنین باشد العلم عند الله —
سلطان دوم لاچار است که بموجب قرآن عمل کند که حاکم آن احکام و بفعل آورنده آن دستور
شخصی است که آنرا مفتی میگویند وچونکه قرآن مشتمل است هم بر امور شرع وهم بر امور عرف لهذا ملائی
که در معبد عبادت و موعظمت میکنند وآنکه قوانین ملک را جاری میدارد یکی است یا از یک صنف اند
بدرجات مختلفه همه در تحت مفتی واین سلسله و اصناف مذکوره باین تسلسل و بستگی که بیکدیگر
دارند و بدرجات عالیه و اقتدار و اختیار یکه دارند اختلاط داده اند امارت و حکمرانی را با پیشه
و حرفهٔ خود در کمال استواری و انضباط و بسیاست که سلطان در هیچ امر عظیم مهمی اقدام نمیکند جز
بامضا و فتوی مفتی و مجلس او که آن عمل یا امر بر وفق شرع است و مکرر اتفاق افتاده که یکی از اشخاص
داد و باش یا فتنه انگیزان فتوائی گرفته است از مفتی در مخالفت و خصومت سلطان یا واسطه آن
فتوی آن سرکشی و مخالفت بر وفق شرع شده — جریان احکام سلطان همه بدست وزیر اعظم
او واگذار است که در تحت حکم او واقع اند حکام متعدده دیگر که در مقام خود و در جائیکه هستند
همه را حکم بر وفق دلخواه خود است و همه مستقل و مختار اند هرچه پنجاهند میکنند بظلم و تعدی
از برای انتظام و بند و بست ملکی ملک را منقسم کرده اند بچند قسمت که هر یک را یالتی مینامند
و هر یک از این ایالتها که بزرگتر است بیکی از پادشایان عظیم الشان درجهٔ اول واگذار است

وکان ذلک یا لتهای درجهٔ دوم پادشایان درجهٔ دوم و یا لتهای درجهٔ سوم پادشایان درجهٔ سوم - این حکومت ها غالبًا به حکام فروخته می شود هرکه زیادتر بدهد یعنی به پیشکش و ابدًا خیال نمی کنند که آن زر چگونه وصول میشود -

عادات و رسوم ترکان عثمان لو بکلی مشرقی است و خلاف رسوم و عادات مردم یورپ است اغلب خوراک ترکان برنج و میوه است و قهوه - شراب ممنوع است در مذهب ایشان مگر در عوض آن خط وافری حاصل میکنند از افیون - حمام و قهوه خانه جای تفرج و تفریح دماغ است این قوم را دو بازی نرد و شطرنج بسیار پسندیده و مطبوع ایشان است - لاقیدی و سخوت و تن پروری از جملهٔ اخلاق حسنه و تهذیب است نزد ایشان و معروف است که ترکان نه تنها دلیر اند بلکه در کلام خود ثابت اند و نه فقط نبرد دشمن میشوند بلکه بسیار کینه ور و تند مزاج اند چون برانگیخته شوند - لفظ ترک را بسیار خوار و فرومایه می شمارند و مطبوع طبع ایشان نیست که باین نام خوانده شوند زیرا که مرادف خبگلی و بهیمه سیرت است مگر ایشان را بنام عثمان لو خواندن بسیار مایهٔ افتخار ایشان است یعنی بسیار مردم مهذبی هستند - تا چند سال قبل ازاین مباح بود خون هر مسلمانی که تغییر دهد مذهب و طریقهٔ خود را مگر از سال ۱۸۴۲ عیسوی این رسم معدوم گشت و هر کسی مختار نفس خود گشت در امور مذهبیهٔ خود - سپاه ترک چند سال قبل ازاین ..... ۳ نفر بود مگر اکنون معلوم نیست از ان چه باقی مانده است - مالیات این ملک نیز بنحوی معلوم نمیشود -

# مملکت گریس یا یونان

## جغرافیا

ملک گریس یعنی یونان اگرچه در این زمان آن فسحت قدیم را ندارد و مع ذلک هنوز بعضی از اصلاع و اراضی عظیم الشان آن مملکت نام آور باقی است و این ملک اکنون بر سه قسمت است شمالی و جنوبی و قسمتی که جزایر است و مشتمل است از چند جزیره که متحد و متصل می باشند بنجو زمین ملک مذکور۔

**فسحت و وضع محلیت و وقوع اینملک**۔ فسحت ملک یونان ۱۹۹۴۱ میل مربع است و غایت طول آن ۲۰۰ میل و غایت عرضش ۱۰۰ میل (دیگری عرض آنرا ۱۶۵ میل مینویسند) بواسطه انکه بسیار نامساوی و ناهموار است سواحل گرداگرد اینملک و بسیاری از جاها آب و خشکی زمین دیده سواحل آن هم در مسافت بسیار است (۴۰۰۰ میل است) و هم صورت اشکال مختلفه در آن هم رسیده بواسطه پنینسوله و خلیج متعددی که دران صورت وجود یافته۔

**جزایر**۔ جزایر این ملک بعیدت است و نیز بسیار اهم و عظیم الشان اند یعنی پر فایده ۱۵ استند زیرا حالکونی که مشتمل اند بر خمس زمین خود یونان کمتر از ثلث خلقیت ملک خلقیت آنها نیست و بهترین و بیشترین حاصل این ملک از این جزایر است و مشتمل استند بر بهترین

# جغرافیای یونان

نمایش گاه ها و خوشترین هواهای ملک یورپ و این جزایر بر چهار دسته دیا جمله مقرر شده اند

(۱) جزایر اِینیا - (۲) جزایر سیکلیدز - (۳) وِسترن اِسپارید ز

(۴) اِیوبیا و نارد رن اِسپارید ز -

جزایر اِینیا واقع است در دریای اینیا و مشتمل است بر ۱۰۰ میل مربع زمین و تماما کوهستان و سنگلاخ است و ۱۷ جزیره است بزرگ و چند جزیرهٔ خرد هم دارد - هوای این جزایره خوب است ولی مختلف است و همچنین خاک آنها و حاصل این جزایره بیشتر بیجیرا است و انگور و خلق آنها ۱۸۸۷۹ نفس است -

جزایر سیکلیدز اکثر سنگلاخ و کوهستان استند و مرتفع ولی حاصل خیز و سبز و خرم و در عدد بیشمار اند - هوای اینها خوب و خاک شان مرغوب است و حاصل شان بید انجیر است و شراب و میوه و ابریشم و سنگ مرمر و خلقیت شان بیش از ۳۲۹۹ نفس است -

جزایر وِسترن اِسپارید ز چندین جزیره است که غالبا کوهستان و سنگلاخ است و لم یزرع و بعضی از جاهای آنها نیز سرسبز است و روغن سوختنی و شراب و پنبه هم از انها حاصل میشود و یکی از جزایر آن اِسپنزیا نام دارد که بحسب خوبصورتی زنان آن جزیره معروف اند -

جزایر اِیوبیا و نارد رن اِسپارید ز - (۱) ایوبیا ۱۵ میل طویل و ۵ میل عریض است و ۱۷۰۰ میل مربع فسحت دارد و ۷۲۰۰۰ خلقیت - این جزیره کوهستان است مگر بعضی از جاهای آن بغایت حاصل خیز است و حبوب و شراب و مواشی و گوسفند و پنبه و پشم و زردالو و روغن ترپتین بسیار عمده حاصل این جزیره است -

# جغرافیای یونان

**سطح** — سطح این ملک کوهستان و سنگلاخ و ناهموار است و نیز بادیه‌ها و دره‌ای وار و بسیار عمیق و پیوسته و اتلالے وار و جنگل زار —

**جبال** — جبالی که سراسر این ملک را فرا گرفته و منشعب به شعب بی شمار است هیچیک چندان رفعت ندارد که مدام برف بر قلهٔ آن ایستد و ارتفع قلل جبال این ملک قلهٔ جبل اثنا است که ۲۴۳۹ متر رفعت دارد —

**انهار و آبگیرها** — هرچند که یونان ملکی است که پر آب و انهار است مگر ملکی نیست که بتوان آب یا به دلخواه آب خورد و گذشته از این بعضی جنگلها و دشتها را در این او اخر پیمال کرده اند و بسبب این منابع انهار و چشمه ها بسیار قلت یافته و بالجمله آب این ملک کم است و چند ان انهار آن هم قابل مسافرت نیستند —

**هوا** — یونان را هوائی است ملایم و معتدل و سالم و کوهستان آن سرد است و سخت و لیکن در آتن غالبا هوا بشدت گرم است —

تابستان این ملک سه ماه است در ایام سال که در بین آن آفتاب بغایت روشن و درخشنده و هوا صاف است و آسمان نیز مصفا و روشن است —

بهار و خزان هوای این ملک مرطوب است و غالبا طوفان است — زمستان در اثنی منحصر است بدو ماه و هرچند که برف می افتد ولی نمیماند و اقل اعتدال هوا در ارضی پست این ملک ۱۲ درجه است

**خاک** — خاک این ملک سراسر حاصل خیز است و لے زراعت آن بسیار مشیود و فقط هفت یک این ملک زراعت می شود —

# جغرافیای یونان

**حاصل** — جانوران صحرائی یونان مشتمل است بر بعضی از ان اقسام و ذاتهائی که در ممالک اوسط یورپ یافت می شوند و زنبور عسل این ملک در عالم مشهور است بجهة دادن عسلی که در تمام جهان یافت نمیشود - جانوران خانگی و رام آن چندان تعریف ندارند نسبت بهمان انواع و اقسام جانوران ممالک دیگر و فقط اشیاء ماست بندی از گوسفند و بز حاصل می شود و عمده جانور بارکش این ملک خر است -

عمده حاصل نباتات این ملک جو و گندم و انجیر و شراب و کشمش و تنباکو و ابریشم و فلک و پنبه و رویناس و اسپنج - و جنگلهای این ملک چوب بسیار خوب ممتازی یافت می شود بجهة ساختن جهازات - چنان معلوم شده است که ملک یونان بسیار پر دولت و زر خیز است از حیثیت معادن و اشیای معدنی ولیکن فقط سنگ مرمر و سنگ آسیا و سنگ عمارت بسیار بیرون آورده می شود و مفید است بحال ملک -

**خلق و زبان** - خلق این ملک در سال ۱۸۷۰ تعداد شده ۱۴۵۳۹۴ نفس بود که سریع آن یونانی اند و بقیه اهالی البانیا و دیگر بیگانگان اند و تمام اینها بجز معدودی از اهل البانیا و ترکان عثمانی متکلم اند بلغت جدید یونانی - **آتن** دار الملک یونان است که واقع است در دشت **آتیکا** قریب ۵ میل دور از خلیج آتن - در زمان قدیم و ترقی یونانیان این شهر یکی از شهرهای عظیمه جهان بوده مگر اکنون اکثر جاهای آن ویران است و ویرانه هائی که از ان باقی است و از آثار قدیم آن است هم بسیار و هم مجلل و باشکوه است و بعضی از آنها هم بخوبی نگاه داشته شده است

تاکنون - در این زمان خلق این شهر ... ۴۴ نفس است -

**مشاغل** عمده مشاغل یونان تجارت آن است که جمع کثیری از خلق را مشغول داشته وعمده مال التجاره خارجه اش کشمش است وقلع و روغن بید انجیر و مال التجاره داخله اش پارچه های پنبه و پشمین است و زغال و آهن و شکر و چرم - نیمی از خلق این ملک مشغول زراعت اند بخصوص زراعت انگور خشک و بید انجیر و پنبه و تنباکو - مینوفکچری بسیار کم است ولیکن چندان اهم نیست -

**طرق و شوارع** - اکثر و اغلب مال التجاره این ملک حمل میشود از دریا ولیکن تجارت بری بکثرت غیر ممکن است در این ملک زیرا که طرق و شوارع بری آن خوب و بسیار نیست و ریلوئی که در این ملک است تماما ۱۳۶ میل است مگر تلگراف این ملک خوب است -

**حکومت و تربیت و مذهب** - در قانون و اصول ملک یونان اقتدار ابداع قوانین و اگذار است فقط بکف اختیار یک مجلس که اجزای آن اختیار میشوند بجهة مدت خاصی و این حکومت را میخوانند "لیجسلاتیو مانرکی" و جریان حکومت و قوانین و اگذار است بپادشاه بمعیت وزرائی که مشتمل استند از اعاظم هفت و پیر تمنت یعنی ضلع عظیم ملک - ملک یونان از سال ۱۴۸۱ تا به سال ۱۸۲۱ در تحت حکومت دولت عثمانی بود عاقبت در این سال اخیر یعنی ۱۸۲۱ سر کشی آغاز نمود و بالاخره در عهد سلطنت اُتّه پسر پادشاه ملک بویریا در سال ۱۸۳۲ با مدد و یاری دول عظیمه یورپ استقلال خود را باز حاصل کرد و از ملک عثمانی جدا گشت -

تربیت این ملک بتقویت دولت روی ترقی دارد و بد نیست -

مذهب اهالی این ملک عیسوی و اغلب و تقریبا تمام خلق متعلق اند بکلیسای یونان -

# تاریخ

یونان چند پنجه درگرفت بخشی بواز ممالک محروسهٔ عثمانی و در شنجهٔ عذاب بودند تا سال ۱۸۲۱ع که خلق آن بجان
آمده شورش کردند و سرکشی آغاز نمودند تا اینکه پس از زد و خورد و جنگ و جدال بسیار و سختی بگلند و فرنسه
در روس میان افتاده دست جور و تعدی کان از گریبان یونانیان کوتاه ساختند و آنقوم را مستقل و مختار
گردند در ملک خود در سال ۱۸۲۹ و ملک مذکور در آمد در حمایت و حراست دول قویهٔ یورپ - پادشاه نخست امّت
پادشاه بویاریا بر تخت برشد در سال ۱۸۳۲ و در بدایت اقتدارش قریب بکمال استقلال رسید مگر خلق بر آشوبند
در سال ۱۸۴۳ و قانونی در ملک جاری ساختند و در سال بعد از ان حکومتی برپا کردند شبیه بحکومت انگلستان - و در سال
۱۸۳۵ شهر اتن را پای تخت مقرر کردند و در این چند سال اخیر تمام ملک را بجهة نظم و نسق و بندوبست آن منقسم
ساختند بر ده نمرکی یعنی حکومت یا صوبه و در تعیین و تقرر نام و محل وقوع هر مینی محنت یادی کشیده شد که همان
نام و تقسیمی که در ایام از منهٔ قدیم بود بجهة هر یک معین شود - کسانیکه حکومت بست ایشانست یونانی الاصل اند
که افتخار میکنند از اولاد یونانیان قدیم اند که اهل علم و دانش و پهلوانی خود باوج علا و برتری معموری رسانیدند
لغت یونانیان این زمان با لغت قدیم تفاوتی بسیار دارد لیکن همان لغت قدیم است و این قوم اختلاط زیادی نیافته اند با اهالی اسکلونیا
مگر در حدود مشرق و وسط ملک این اختلاط بسیار کمتر است از سایر اراضی انملک و سایر اهالی انملک اکثر از اهل
البسنیا هستند و بعضی از ذاتهای دیگر - مذهب این خاندانی که اکنون بر تخت یونان نشسته اند
رسن کتلیک است لیکن عمده و اغلب خلق متعلق اند بکلیسای یونان - این کلیسا برپا شده است بموجب
قانون ملک و حکومت آن باجمعی است که هر ساله یکبار اجرای آنرا میگزینند و به هیچ وجه اعتنائی ندارد
بکشیش اعظمی که در قسطنطنیه است - حکمتهای بسیاری پیوسته منظور بجهة وسعت دادن تربیت و تحسین

علم و دانش و در این زمان پنج مدرسه چیمنز یا است و یک مدرسه ریاضی و یک مدرسه دارالفنون
و یک مدرسه لشکری و یکی هم مدرسه که در آن علم دریانوردی آموخته میشود و از آن گذشته
مدرسه دارالعلوم بزرگی است در اثن و قریب ۲۰۰ مدرسه کوچک دیگر هم هست
مبتدیان - مردم این ملک بسیار اختلاف و افتراق دارند از یکدیگر در عادات در
مختلف جاهای اینملک چنانچه بعضی مایل اند بکارهائی که خالی از فتنه و غوغا بوده باشد
و برخی دیگر بخصوص کوهستانیها و صحرانشینان بی نهایت بی صبر و کم حوصله اند که در تحت
اطاعت حکومت باشند و عمده پیشهٔ ایشان زراعت است و چیزهائی که از دست
میسازند یا با چرخ و کارخانه درست میکنند منحصر است بانچه که در ملک خودشان صرف
میشود و مستعمل است و عمده دولت خلق اینملک همواره حاصل شده است از تجارت
دریائی و اینکه مدت های مدید ممنوع آمده بود بواسطهٔ جنگ و جدالی که میکردند بجهة استقلال
خود اکنون مجدداً جریان بهم رسانیده - بنادر عظیمهٔ این ملک این شهرها است
اثن پترس ناپلیا سیرا گلمتا نورنیه که در آنها تجارت
بیحساب بعمل میشود نه فقط با تمام جاهای بحر مدیترنیا بلکه با بسیار جاها و ملکهای
دیگر و بعید هم و جهازات این ملک میرسد به ۴۰۰۰ عدد -

# ممالک ایشیا

# جغرافیای آسیا

آسیا بزرگترین همه قسمتهای کره ارض است و مشتمل است بر نیمی از خلقیت تمام عالم - در طرف شمال محدود است
بمحیط ارکتیک و در طرف مشرق بمحیط پسیفیک و در جنوب بمحیط هند و در مغرب بدریای احمر و دریای مدیترنیا
و دریای سیاه - وسعت این زمین قریب ..... ۱۷۵ میل مربع است - غایت طول این زمین ... ۵۰ میل و غایت
عرضش ... ۵۰ میل است - هوای مملکت آسیا بسیار اختلاف دارد چنانچه قریب خط استوا میباشد بسیار گرم است
و در نزدیکی قطب شمالی چندین ماه بلکه شاید تمام سال آب یخ بسته است و در وسط این دو صفحه اختلاف کلی است
در هوا بحسب نشیب و فراز زمین - و هرچند که در اشیا زمینهای سرسبز و خرم و حاصل خیزی هست که در تمام دنیا زمین
مانند آنها یافت نمیشود مگر زمینهای سرسبز آن در جنب اراضی مملو از زرع خشک و ریگستان آن حقیقتی ندارد و این بهترین
نباتات و اشجار و فواکه عالم از اشیا حاصل میشود و هرچند که بعضی از آنها را مردم یورپ برده اند بملک خود و دیگر بعضی
دیگر هست که بردن آنها امکان ندارد یعنی وقتی که بخواهند ببرند و عمل نمی آید - از ازمنه بسیار قدیمه معدنیات
اشیا معروف بوده است بکثرت و لی بسیار کم از آنها ظاهر شده و بیرون آمده از انجمله است بعضی سنگهای بسیار قیمتی و
فلزات بسیار مفیده و اغلب فلزات بحیثی که یافت شده است در ملک سیبریا و کوههای یورال یافت شده است
که درست و سس است و دیگر آنکه هر گونه جانوریکه در عالم است در ملک اشیا یافت میشود بطور تکمیل و کمال خوبی
بجز دو جانور و بسیاری از جانورانیکه نبی نوع انسان تربیت کرده اند و اکنون در سایر ممالک عالم یافت میشوند از اشیا است
که از انجا برده اند مثل اسب خر و شتر و گاو و گوسفند و بز همه را از اشیا برده اند خلقیت اشیا را تخمین کرده اند -
..... ۹۴ نفس هستند که بسیار بیش اند در عدد از خلقیتی که در سایر ممالک عالم و حصه های غیر هستند شاید

# جغرافیای اشیا

این عدد فوق مشتمل باشد بر تمام ذاتها و قبایل عظیمهٔ بنی نوع انسان مگر از اینها عمدهٔ ذوات اند یکی ذات کاکشیین که قریب دو خمس تمام این خلقیت اند و در این ذات متضمن اند خلقی که فراگرفته اند از کنارهٔ دریای اسود تا دریای نیگالا که شامل میشوند در آن ساکنان کرجستان و ارمنیه و عربستان و ایران و هندوستان دوم ذات نیگلیان هست (مغول) که خمس دیگر این عدد بوده باشد که فراگرفته هست اراضی شمالی و مطاسر شرقی و جنوب شرقی اشیا را که داخل آن هست مغول و تاتار و ترک چینی و ماچینی و تبتی و ختائی وغیره

اگرچه در ملک اشیا با انواع و اقسام لغات تکلم میکنند مگر بیک وضع نادرستی این لغات مختلفه را بر سه صنف قرار داده اند

(۱) آن صنفی که بآن متکلم اند هندو عرب و ارمنی و ایرانی و اهل کاکشیا (۲) آن صنفی که بآن متکلم اند اهل چین و ماچین و تبت و اهالی جیحون

(۳) آن صنفی که بآن متکلم اند قوم فین و تنکس و کلمک و دیگران ـ

مذهب مردم اشیا اینها هست اسلام و مذهب براهمه و مذهب بودها و کاکشیین ـ

تربیت و علم و دانش مردم اشیا در این هزار سال اخیر بیک تیر مانده هست کم و بیش نشده و اکنون همچنان اند که هزار سال قبل بود و در سایر امور معیشت و زندگی و تجارت و غیره ملک نیز بهمان وضع باقی اند مردم اشیا عموماً لباسی میپوشند فراخ و کشاد و دراز و بالای آن ردائی می افگنند و عمامه بر سر میگذارند و کفش یا موزه بپا میکشند و چون داخل معابد و مساجد خود میشوند بر خلاف مردم یورپ کلاه خود را بر میدارند اینها کفش خود را پا برهنه میکنند و وقت غذا خوردن چهار زانو یا دو زانو می نشینند بالای مین همه هست خوراد یک ظرف طعام می برند که بجهة صرف همه نهاده شده هست لطور عموم و قناعت دارند که بانگستان خود چیزی یعنی طعام بدهان گذارند و اوقات بیکاری خود را صرف غلیان کشیدن و افیون خوردن میکنند و در امیکشند بالای قالیچه یا کوچی سر خود را میتراشند و در عوض ریش خود را رها می کنند که بسیار بلند شود و اغلب طالب بیکاری و تن پروری اند ـ

# ملک سیبریا

## جغرافیا

اگرچه این قسمت ملک روس ..... ۵ میل مربع زمین را فراگرفته مع ذلک خلقیت آن ..... ۵ میلیون بیش نیست
واز انجمله نیمی پیرون شدگان و گنه کارانی هستند که ازان قسمت مملکت روس آمده اند که در ملک یورپ واقع است
هوای این ملک بغایت سرد است چنانچه زمستان آن ۸ ماه طول میکشد و در بین ۴ ماه این زمان سردی هوا بجائے
میکشد که زیبق منجمد میماند - اما تابستان آن هرچند اندک زمانی بیش نیست مع ذلک بغایت گرم است
و بقدرت الهی نباتات چنان بسرعت میرویند که جای تعجب است - و بعضی جاها چنان است که نام نبات
بندست شنیده میشود ولی برخلاف این قلت و نابودی نبات خوراکی حیوانی چندان است که بوصف در نمی آید
و تلافی نبات را میکند - چیزی است که درچنان هوای سرد ضرورت هم بسیار دارد - ملک سیبریا بر هر ملکے
از ممالک دنیای قدیم از حیثیت معادن فوقیت دارد از جمله معدنیات و فلزات آن مس و آهن از همه کمتر
عمل می آرند مگر طلا و نقره و سایر فلزاتی را که بعمل می آورند در سال پنج کرور از آنها عاید حاصل میشود و یکی از
کوههای عجیب و غریب این ملک سراسر آهن یا بست و الماس و دیگر جواهرات هم در این ملک بسیار است و دریکی از اضلاع این ملک که کوهستان
باشد معدن سنگ اکحل خوب بصورتی بی نوع انسان یافت میشود و صباحت و ملاحت و جاهت ختم است بآن ضلع - زبان
مردم این ملک مختلف است بعضی متکلم اند بلغتی که از یک شعبه لغت روسی است و بعضی بزبانے متکلم اند که اصل آن تورانی است که
مشتمل است از لغات ایلی مغولستان و کرستان و غیره و لغات بیحد و حسابے هم هست متعلق که از لغات فرنگ مشتق شده اند و همینها منسوب است

## مختصری بطور تاریخ

سیبریا بمالک روس الحاق یافت در بین صد سال شانزدهم عیسوی و پادشاهان روس از زمان زمان خود را خواندند تزار یا شاهنشاه ملک سیبریا در سال ۱۸۲۵ عیسوی این زمین منقسم شد بچهار حکومت تابلسک و تامسک و دینی سیسک و ایرکتسک مع اضلاع یکوتسک و احتسک و کم چتکا - عمده خلقیت این سرزمین از قبایل و طوایف خود آن مرز و بوم اند که کم و زیاد در تحت حکومت و اطاعت روس استند و بعضی از این طوایف مانند گیرگی و تنگو مردم صحرانشین استند که پیوسته در جنگلها در حرکت اند که آذوقه بیابند بجهة حیوانات خود یا انیکه دشت های جنوبی و شمال و مشرق را می پیمایند که شکاری کنند - قریب ۱۲۰۰۰۰ نفر از مخلوق این ملک مشغول اند بکندن معادن و کسانیکه کارهای دستکاری را میکنند اغلب از ملک بیرون اند که در این زمین سکونت دارند - تجارت این ملک غالبًا منحصر است بدو شعبه یکی حمل و نقل فلزات و پوست و دیگری تجارت خاصی است که از خشکی است با ملک چین - مذهب اهالی مغولستان مذهب لمًا است و مذهب عیسوی بموجب طریقه کلیسای یونان که اکنون فی الجمله جریان یافته - این چند شهری که در فوق ذکر کردیم مسکون اند عمده از خود روسیان و قزاق ها و شهر تابلسک پایتخت سراسر این ملک است و قریب ۲۰۰۰۰ خلقیت دارد و آن دیگر شهرها منبوذ از این هم کوچکتر و کم خلقیت تر اند مگر در این حصه زمین اینها بزرگترین بلاد اند و محل سفتن جواهرات قیمتی اند -

# مملکت عثمانی در آسیا

## جغرافیا

عرض و طول این مملکت بتحقیق معلوم نیست مگر آنکه از قراری که در جغرافیائی دیدم معلوم میشود که تا بصره را هم داخل این زمین محسوب داشته اند برخلاف عربستان که آنرا جداگانه ذکر کرده اند بهرحال این زمین ۲۰۰۰ میل طول دارد و ۱۰۷۰ میل عرض و مشتمل است بر ۲۰۰۰۰۰ میل مربع و خلقیت آنرا تخمین کرده اند ..... ۱۶۷۵ نفس است - هوای این سرزمین بسیار ملایم است در حدود شمالی مگر در حدود جنوبی بسیار گرم است در تابستان و بادی می وزد که باد سامش میگویند بسیار سخت و مهلک - تا حدود فرات و دجله این سرزمین بسیار سرسبز و آباد و نبات خیز است ولیکن باید فراموش نکرد که در هیچ زمینی چندان خلقش غافل نیستند که در این زمین چنانچه بسیاری از بهترین اراضی این سرزمین غیر مزروع افتاده است حاصل طبیعی این مملکت بحساب بی قیمت است و هرگونه جانور و نباتی در این مملکت حاصل میشود و از فلزات نقره و مس و قلع و آهن و نیز زغال و نمک و مرمر و سنگ چقماق یافت میشود در این مملکت خلقیت این زمین بیش از ۱۶ میلیون است و زبان مروج دربار حکومتها و دامور ملکیه و نوشتجات استعمال دارد ترکی است ولکن لغات عربی بسیاری در این زبان مستعمل است - مذهب کان و اعراب و اهالی گرجستان و تاتاریان اسلام است و مذهب ارمنه شامیان و نیزیان و اهالی کلدا عیسویست و اهالی کردستان مختلف المذاهب اند عیسوی و مسلم و یهود و آتش پرست و حتی بت پرست هم

# تاریخ ممالک عثمانی در آسیا

تاریخ قدیم این قسمت از مملکت عثمانی مشحون است ملفوف بر واقعات و کیفیات بسیار مفیده زیرا که از انجا فوقانی یعنی کوهستان طرف شمال و مشرق این ملک جائی بود که محل نزول و هبوط و پیدایش بنی نوع بشر واقع گشت و نقطه دایره اتفاق افتاد (یعنی زمین مذکور) که پس از طوفان نوح اصناف و انواع قبائل و طوائف خلق از آن بیرون شدند در روی صفحه غبرا - در اراضیئی که از فرات و دجله آب میخورند واقع بود ممالک و سلطنت های بسیار عظیمه بابل و آسیریا - آسیا مینار (از منتهی الروم) همان زمینی است که پس از زوال دولت بابل و اسیریا شامل دولت ایران شد و از آن پس شامل دولت یونان و روم گشت که متضمن است حکایات و واقعات بیشماری - پس از آنکه ممالک و میان انقسام یافت این سرزمین در تصرف یونانیان آمد بدینمنوال تا آنکه در سنه ۱۰۷۱ ع ترکان عثمانی آنرا مسخر و مضبوط داشتند - و مشق که در آن اهالی اسیریا و یهود و میان اهل تریبا و یونانیان و مسلمانان در مختلف زمن کوششها کردند و فتنه ها انگیختند بجهة تسخیر و تصرف آن در سنه ۱۱ و ۱۲ هم و سیزدهم عشر عظما بود در آن و سراسر آن میدان جنگ و معرکه جدال و قتال و محل آمد و شد اهالی یورپ بود با مید آنکه بیت المقدس را از چنگ مسلمانان بیرون کنند و لکن تمام این سرزمین نیز در سال ۱۵۱۵ در افتاد در چنگ ترکان - در بین این چند سال اخیر این سرزمین بحال خود ماند بوساطت دول معظمه یورپ و الا ابراهیم پاشا از چنگ عثمانیان گرفته بود -

تمام مملکت عثمانی که در زمین آسیا است منقسم است به هفت ایالت که هر یک بدست پاشائی است مگر قبائل صحرائی و کوهستان نشین بسیاری هم هستند در هر گوشه که بعضی از آنها غیر متقل هستند و بعضی

دیگر کلی مستقل و خود مختار از یعنی در اطاعت سلطان عثمانی نیستند۔

این سرزمین در قدیم از اوقات قطب دایرهٔ تربیت و علم و هنر بود همچنین عین استیلا و قوت مذهبی در او مشحون بود بر آثار و علامات بیحد و حصری۔ از انجمله فلسطین مشتمل است بر بسیار جاهای عظیمه و اهمه که در تورات ذکر آنها شده است و در این سرزمین مشاهده میشود آثار و علامات محسن متعلقات حواریین حضرت مسیح۔ مسجد عمر واقع شده است و محل عبادت بهود که در آن هیچ سنگی بالای دیگری عمارت نشده و از جمله عمارات عمده که تاکنون آثاری از آن باقی است پلمیر است که در وسط صحرائی لم یزرع ایستاده است۔ ۱۲۰ میل در شمال و مشرق دمشق که از بناهای حضرت سلیمان نبی است و در بعلبک که در قدیم الایام آنرا هیلیوپولیس میخواندند معبدی است که گمان نموده اند که بجهت آفتاب ساخته اند آفتاب پرستان۔ در این سنوات اخیر سعی و کوشش مردم یورپ نینوا را پیدا و منکشف ساخت که در کنار دجله واقع است و نیز بعضی از شهرهای دیگر اسیریا و بابل را سوای ترکان عثمانی که بی حساب اند در آسیا منیار ترکمان هم بسیار اند که یک رشته دیگری هستند از ذات ترک که در صحاری و براری بسر میبرند در خیمه ها و سیه چادرها در ایام تابستان و دهات و قری میمانند در ایام زمستان۔ اهالی یونان بسیار اند در این سرزمین که غالبا در شهرهای سواحل دریا سکونت دارند۔ ارامنه که یکی از جملهٔ قدیمی ترین طوایف عالم اند ساکنان و اقعی ملکه ارمنیه اند لیکن الان فقط هفت یک خلقیت انجا هستند مختلف قبایل کرد سکونت دارند در کردستان و دیگر ارامنی حول و حوش آن و تمام عادات و رسوم ایشان وحشی رهزنی است همچنانکه عادات اعراب است که در ارمنی و اضلاع جنوبی سکونت دارند۔ لغت عربی در تمام این سرزمین مروج است۔

# عربستان

## جغرافیا وغیره

عربستان کاهی درجهان تابع و درتحت فرمان یک فرمان روا نبوده است بلکه اکثر و اغلب خلق این ملک تابع مختلف امام بوده و هستند مانند امام مسقط و امام یمن و امثال اینها - اضلاع حجاز وجائی که کوه سینا دران واقع است تابع دولت عثمانی است آن هم فقط بنام وصحرانشینان عرب غالبا بلکه تمام مستقل و خود مختار اند و اطاعت می کنند شیوخ خود را وبس -

عرض وطول این زمین ..... امیل مربع است (مگر بنده را در این تحدید و تخمین اشکی است العلم عند الله) - انچه دراین ملک حاصل می شود از حیوان اسب والاغ است که در تمام ارض ثانی ندارند و از سایر حیوانات هر دو چرنده و پرنده و بعضی اقسام فیلت میشوند دراین زمین - نبات این ملک عمده خرما و قهوه است و بعضی دیگر چیزها نیز هست که قابل ذکر نیست و اغلب اراضی این ملک خشک و لم یزرع افتاده -

عرب را دعوی این است که رشته سرشته نژادش با براهیم خلیل منتهی میشود و بلغتی که تکلم میکنند معلوم می شود صدق قول ایشان زیرا که شعبه ایست از لغت شمپتیک یعنی لغتی که اولاد سام

# جغرافیای عربستان

ابن نوح بدان متکلم اند تماماً که نسبت و قربت تمامی دارد بلغت عبرانی و میگویند باشندگان
کوهستان و صحرانشینان این قوم واقعاً و بالاصاله از اولاد اسمعیل اند و بسیار کم و
بندرت مخلوط با دیگر قبایل شده و میشوند و اینها خود را نامیده اند بدوی یعنی باشندگان
بادیه که تمام عمرشان را در صحراها بسر می برند و درمیان چادرها و منقسم اند باقسام مختلف
قبایل و طوایف که هریک از ایشان جدا است از قبیلهٔ دیگری و فقط مطیع است شیخ
خود را و غالباً شغل ایشان رهزنی و دزدی است و بسیاری از ایشان فقط به شیر
شتران خود بسر میبرند - و گاهی هیچ یک از سلاطین و جهانگیران عالم از ابتدای عالم
الی الآن باین ملک حمله نیاورده - مردم سواحل این ملک چنین می نماید که در اصل
از ذات دیگری بوده اند و درمیان ایشان فی الجمله حکومت و بندوبستی بوده است
و بعضی از ایشان هم اکنون به عظمت و سروری دولت عثمانی مقرر است یعنی
گردن باطاعت آن نهاده دارند -

مذهب اهل اینملک اسلام است که درهمین ملک اساس آن نهاده شد در صدر سال هفتم عیسوی
که نه فقط در اندک زمانی مذهب اهل سبا و مذهب یهود که قدیمی مذاهب این ملک بود
از میان برداشت و بجای آنها مقیم گشت بلکه در اندک زمانی بزور شمشیر پیروان
مملکت وسیعی را بنیان نهاد مشتمل بر امور دینیه و دنیویه در تمام بلاد غربی آسیا
و شمال افریقا و جنوب یورپ و این مذهب متضمن بود بر تمام علم و ادب و فضل و
کمالی که در آن زمن درمیان اهل عالم معروف و مشهور بود و لغت عربی مخزن علوم

وحکم بود حالکونی که ممالک عیسویان در اواسط زمان یعنی در وسط تاریخ عیسوی در تاریکی
جهل وحیوان صفتی در بودند - در بین زمانی که عربها در ملک اسپین حکومت داشتند اهالی یورپ
از ایشان آموختند علم کیمیاگری وحساب وریاضی را ونوشتجات عرب شیرین ترین وفصیح
ترین نوشتجات همه طوایف ممالک شرقیه هست وبخصوصه شعر وحکایات در میان ایشان
بغایت ملیح ولطیف هست وباوجود آن که این قوم بهمیه هستند مع ذلک در تحصیل علم وخواندن
غفلت نمی ورزند حتی اینکه ادانی خلق میتوانند خواند ونوشت ودر دار العلوم ایشان
اغلب نجوم نه بلکه علم استرلاب وحکمت وادویه وغیره می آموزند سوای علم قرآن ومذهب -
زبان اهل این ملک غالبًا عربی هست مگر عربی بی پا وسری وآن عربی که در قرآن نوشته شده
اکنون منحصر هست باهل حجاز واعرابی که صاحب علم اند -
خلق این ملک تخمین شده اند ..... ونفوس ستند که خمس ایشان بدوی هستند -
مشاغل اهالی این ملک عمده کشتن وزراعت خرما وقهوه هست اگرچه بدترین وجهی ونیز
صحرانوردی وماهی گیری وبیرون آوردن مروارید واین دو شغل اخیر جایی هست در میان
آن فرقی که در کنارهای دریا سکونت دارند -
کارهای دستکاری منحصر هست بعمان - در تجارت عرب معروف هست وبسیاری از این
قوم هم در این شغل مشغول اند -

# ممالک محروسهٔ ایران

## جغرافیا

**پرشیا** یا ایران یکی از جمله ممالک عظیم الشان و قابل الذکر صفحهٔ ارض است (یعنی بود و گزند حالهٔ خاکستر بسر است) زیرا که یکی از جمله گهوارهای فرزند آدم است و یکی از سلطنت های بسیار قدیم جهان است — این سرزمین سرزمینی است که بر پا خاستند و وجود گرفتند در آن سلاطینی که جاری و اشتهار احکام خدا را — این سرزبوم سرزبومی است که محل هبوط مذهب پاک و خالص زرتشت بود و این اقلیم اقلیمی است که بر صفحهٔ دیوان روزگار بزنگاشت اشعار دلربای سعدی و حافظ را (سراسر این عبارت از انگریزی ترجمه شده است) —

**وسعت** — باید دانست که در تحدید و تخمین وسعت ایران اختلاف بسیاری است و بهیچ وجه من الوجوه بنده نمی توانم گفت عرض و طول این ملک چیست مگر در یکی از کتب نوشته است (در سال ۱۲۸۰ ع) که از شمال بجنوب ... ۱۰ میل است و از مشرق بمغرب ... ۹ میل وسعت آن ۶۴۸۰۰۰۰ میل مربع است العلم عند الله و محدود است در جانب شمال و مغرب با ترکستان و در شمال و مغرب با روس و در مغرب با ترکی و در جانب مشرق با افغانستان و بلوچستان و در جنوب با خلیج فارس — ایران را ۵۰۰ میل ساحل دریائی است در خلیج فارس و دریای خضر مگر ابدا فایده برنمی گیرد از ان زیرا که غالبا اهلش از دریا خائف اند چنانچه یکی از شعرای آن

# جغرافیای ایران

(یعنی سعدی) گفته است "بدریا در منافع بی شمار است ✣ وگر خواهی سلامت برکنار است"

سطح - سطح ایران مشتمل است بریک زمین وسیع مرتفعی که از ۳۰۰۰ الی ۶۰۰۰ پا از سطح دریا رفیع است که گرداگرد آن نطاقی کشیده است از اراضی پست و در وسط این و از هر جانبی سلسله از جبال و آمده و در اواسط آن زمین وسیع رفیعی که عرض شد و مانند میز است دونشسته است دشتهای بحت لم یزرعی که نمک زار و ریگزار همچنین صحراهای سرسبز حاصل خیز بسیاری از این صور و اشکال طبیعی انچه قابل ذکر است اینهاست

## اما جبال

(۱) البرز است که بخط مستطیل میگذرد در حاشیه جنوبی دریای خضر و پوشیده است باجنگلهای بسیار -

ارفع قلل این جبال قله کوه آتش فشان دماوند است که ۱۸۵۲۰ فوت رفعت آن است —

(۲) سفید کوه است که واقع شده است در حاشیه شرقی دریای خضر مگر چیز دیگری در جغرافیا نوشته است منسوب برفعت و غیره این کوه -

(۳) جبال زگرس است که بخط مستطیل میرود با دجله بغداد و سلاسلی استند از جبال که قریب ۲ میل عرض آنها است و مشتمل استند بر چند رؤس و قلل پوشیده از برف که ارفع همه الوند است -

## دشتهای غیر معمور

(۱) دشت عظیم نمکزاری است که منسوب است بخراسان و واقع گشته در دل این ملک که در بعضی از جاهای آن فی الجمله سبزی و خصیب است -

(۲) دشت کرمان که آن هم کویر و ریگزار است و الحاق دارد با دشت اولین و در بعضی از جاهای آن سنگلاخی هم هست -

## سیه انهای ایران

(۱) آن است که واقع است در سواحل جنوبی دریای خضر که مشتمل است بر قطعهٔ اراضی پست و مرطوب و بد هوا دلی بغایت سرسبز و حاصل خیز قریب ۳۰۰ میل طویل و از ۵ الی ۳۰ میل عریض۔

(۲) آن است که واقع است در سواحل خلیج پارس که مشتمل است بر قطعهٔ زمینی ریگستان که گاهگاهی درخت خرمائی در آن یافت می شود و موسوم است به دشتستان که قریب ۱۰۰ میل عریض است۔

**میاه** ۔ آب در ملک ایران بمنزلهٔ سراب و میوهٔ نایاب است و حتی جوی و جداول هم بسیار معدود و دست و آنهم در بعضی از اراضی و هیچ یک از انها آن قابل مسافرت سفاین نیست چند میلی از دهنه که داخل دریا میشوند و اکثری از انها هم فقط آب بلکی جز اند که در ایام تابستان هم پایز آب آنها خشک می شود و بسیاری از انها گاهی بدریا هم نمیرسد و یا آنکه آب شان در انگیری رسیخته میشود یا در ریگزاری فرو میرود ۔ باجمله آب های ایران بموجب ذیل است ۔

## انهار

(۱) **اترک** که سرچشمه اش در دامنهٔ جبال و اتلال شمالی خراسان است و داخل میشود در گوشهٔ جنوب و شرقی دریای کسپیا۔

(۲) **قزل اوزن** یعنی سفید رود که بلند می شود از اراضی غربی و از میان البرز گذشته داخل همان دریا می شود۔

(۳) **کرون** که رشته ایست از شط العرب و از کوهستان زگرس جاری میشود۔

(۴) **کرخاب** که رشته دیگریست از شط العرب که آن نیز از کوهستان فوق بلند می شود۔

(۵) **مرغاب** که سرچشمه‌اش واقع است در جنوب شمال سفید کوه و در دشت خیوه دریاچه آرم در رمل فرو میریزد

**دریاچه**

(۱) **اورومیه** که واقع است در جانب شمال و مغرب ایران و آب نمکین و بسیی است ۲۳۵۰ میل مربع و ۴۰۰۰ فوت بلندتر از سطح دریا۔

(۲) **نمکسار** که واقع است در وسط جبال جنوب ایران که آب بسیار نمکی است و رود بندامیر هم داخل آن می شود۔

**هوا**۔ هوای ایران بغایت مختلف است در مختلف اضلاع و محال۔ در جنوب گرمی تابستان و در شمال سردی زمستان هر دو بغایت سخت است ولیکن گرمی تابستان در شمال بمجد بیست که صحرانشینان در دامنهٔ جبال و تلال و در سیه چادرها بسر می برند۔ حدود غرب و جنوب و غرب که اکثر کوهستان است هوا بکمال اعتدال است و بارش هم بخوبی میبارد۔

خاک این ملک در بادیه‌هائی که قریب رود بارهاست بی نهایت سبز و خرم و حاصل خیز است مگر بیشتر حصهٔ زمین این ملک خشک و لم یزرع است و بی آب و چندان آب دستی هم لازم است بجهة زراعت در این زمینها که عمده و اهم شغل زارعین ایران جاری داشتن آب است و کندن قنوات و چاه ها وغیره۔

آنچه پیدا و حاصل میشود در ایران علاوه بر آنچه در یورپ پیدا میشود مشتمل است بر شیر ببر پلنگ ویوز و بز کوهی و گور و اسپ دشتر و قاطر الاغ و هر گونه میوه و نباتی و انغوزه و صمغ و تریاک و ترنجبین و ابریشم و پنبه و تنباکو و شکر وغیر اینها۔

معدنیات ایران بسیار معدود است و عمدهٔ آن فیروزه است و کبریت و نمک و نفط.

اگرچه چند سال است که پیوسته شنیده میشود که معادن متعدده طلا و نقره هم پیدا شده است مگر معلوم میشود همه کذب و لاف بوده خدا کند راست باشد که قدری زر در ایران فراوانش یابد و ما بیچارگان ملک خود را رها نکنیم و بیائیم باین ملکها.

**خلقیت ایران** - در تعداد خلق ایران اختلاف زیادی است و جغرافیائی گفته ری کهنه است ۸۰۰۰۰۰۰ مینویسد خلقیت ایران را در جغرافیای دیگری ۰۰۰۰۰۰۰ و در کتاب دیگری که معتبر است می نویسد - "از قراریکه مستوفی ایلچی انگلیس بطور تحقیق تخمین نموده در عد خلق ایران در سال ۱۸۶۸ عیسوی بحساب تعداد ذیل بوده" -

| | |
|---|---|
| شهرنشینان | ۱۰۰۰۰۰۰ |
| صحرانشینان | ۱۷۰۰۰۰۰ |
| اهالی دهات و قری | ۱۷۰۰۰۰۰ |
| کلاً | ۴۴۰۰۰۰۰ |

از انجمله (هرچه بوده باشد) قریب نیمی ایرانی الاصل است و بقیه ترک است و کرد و عرب و یهود - زبان مردم ایران غالباً پارسی است و ترکی -

**تقسیم حکومتی** - بجهة جریان حکومت و انتظام و انتساق ملک ایران منقسم شده است بچندین صوبه که هریک در تحت حکومت حاکمی است و این ملک بواسطهٔ آنکه بخوبی صوبه جات و اضلاعش محدود و معین نیست لهذا نمیتوان بطور صحت اخباری

# جغرافیای ایران

داد بخوانندگان دلے عمده صوبجاتش اینها است۔

| جانب | صوبه | حاکم نشین | سایر شهرهای عظیمه |
|---|---|---|---|
| جانب بحر خزر | ۱ استرآباد | استرآباد | |
| | ۲ مازندران | ساری | بارفروش - آمل |
| | ۳ گیلان | رشت | لاهیجان - آستارلی |
| جانب ترکی | ۴ آذربایجان | تبریز | اردبیل - اهار - خوی یا خوی |
| | ۵ عراق عجم | طهران | اصفهان - قم - همدان |
| | ۶ خوزستان | دزفول | اهواز |
| جانب خلیج فارس | ۷ فارس | شیراز | بوشهر - مرغاب |
| | ۸ لارستان | لار | تارم |
| جانب شرق | ۹ کرمان | کرمان | بندرعباس - بم |
| | ۱۰ خراسان | مشهد | یزد - نیشاپور |

## شهرهای عظیمه

**تبریز** - یکی از شهرهای عظیمه ایران است در وسط آذربایجان که بموجب یک جغرافیا ..... ۱۱ خلقیت دارد و بموجب کتاب دیگری ..... ۲۱ و هر چند که تباه است مگر نمبر اول است در تجارت زیرا که تمام مال التجاره هندوروس و ترکی داخل آن می شود۔

**طهران** - دارالسلطنه ایران است که واقع شده در پایان دشتی ۱۲ میل در جنوب البرز و ۴ میل گرداگرد آن است و ..... ۵ خلقیت دارد۔ عظیم الشان ترین عمارات این شهر ارگ پادشاه است در ایام تابستان دستگاه سلطنت ایران نشیمن گاه در میان تلال و جبال قریب طهران است جائی که میخوانندش "چمن سلطانیه"۔

**مشهد** - واقع شده است در جانب شمال و مشرق خراسان و یکی از اماکن مقدسه ایران است۔

لہ ازین معلوم میشود که پایتخت و دارالحکومت ایران طہران میباشد

اعظم عمارات این شهر مسجدی است که در آن واقع است قبر امام رضا که هر ساله هزارها بزیارت می آیند
این شهر تجارت گاه خوبی است و پارچه های ریسمانی و پشمین و ابریشمین بسیار خوب در آن بافته
می شود - خلقیت این شهر از هشتاد هزار الی صد هزار نفس است -

**اصفهان** - دار السلطنة ایران بود تا سال ۱۷۹۸ عیسوی و واقع است بر کنار زنده رود
خلقیت این شهر ..... نفس است دیگی از شهرهای عظیم الشان ایران بود - در ایامی که در نقطه
اوج معموریت بود ۲۴ میل گرد اگرد آن بود و ۱۵۰ مسجد داشت و متعدد حمام و سراها و غیره
اگرچه اکنون ویران و تباه بنظر می آید هنوز در کارهای دستکاری امتیازی دارد مثل
ظروف طلا و نقره و آتش خانه و شمشیر و ظرف سفالین و شیشه و غیره و تجارت آن
هم خوب است با هندوستان و ترکی و افغانستان -

**یزد** - یکی از شهرهائی است که بسیار عظمت دارد بجسب بافتن پارچه های ریسمانی و
پشمین و ابریشمین و خلقیت آن ..... نفس است -

**شیراز** - مسقط الراس و مضجع پاک تابناک سعدی و حافظ است که از ازمنهٔ قدیمه معروف است
بجسب مکانیت و محل وقوع آن چنانچه در وصفش گفته اند " شیراز و آب رکنی و آن باد خوش
نسیم ✤ عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است " واقع شده است در میان کوستان پارس
و ۳ میل گرد اگرد آن است و مشتمل است بر بهترین بازارهای ایران - خلقیت این شهر از ۳۵۰۰۰
الی ..... نفس است - شراب و گلاب شیراز معروف جهان است - شیراز پای تخت خلفا بود
و در اوج بلندی و معموریت ایستاده بود در صد سال ۱۴ ع - خرابهای عظیم الشان پرسپولیس

(تخت جمشید) پای تخت قدیم ممالک ایران واقع است چند میلی راه جانب شمال شیراز۔

**طرق و شوارع** ۔ ایران را نهایت قابل مسافرت است و نه ریلوی راه (اگرچه میگویند جلا پیچی ریلوی کشیده اند العهدة علی الراوی) و شاهراه آن هم بسیار معدود و دست و مال التجاره آن فقط باوساطت کاروان حمل و نقل می شود۔

این فقرات بعد بموجب کتاب بسیار معتبر جدید است

## فرمانروای حال ایران و اولاد او

**ناصرالدین** ۔ شاه ایران بزاد در روز ۴ ماه سپتمبر ۱۸۲۹ عیسوی و پسر ارشد شاه محمد (محمد شاه) است که بر تخت پدر برشد ۱۰ سپتمبر ۱۸۴۸ عیسوی۔

اولاد شاه مذکور (۱) **مظفرالدین** است ولی عهد که بزاد در سال ۱۸۵۰ عیسوی۔

(۲) **جلال الدوله** است که بزاد در سال ۱۸۵۳ عیسوی۔

شاه ایران که ملقب است به ۔ شاهنشاه ۔ در ممالک محروسه خود پادشاه مستقل کل مختار است و مالک جان و مال رعیت خود است ۔ و علاوه بر این این پادشاه را حق آن است که ولی عهد و جانشین خود را خود مقرر و معین سازد۔

چون تمام مدنی و خراج ملک بدست ایشان بوده بنابراین این سلاطین اخیر یعنی خاندان حال را قدرت آن بوده است که دولت کزافی از برای خود برکنار گذارند چنانچه میگویند پادشاه موجود ۴ میلیون استرلینگ که ۴۰ کرور ایران بوده باشد موجود دارد کنیمی ازان الماس است که بزرگترین

# جغرافیای ایران

همه دریای نور است و دیگر جواهراتی که بر تاج (یا جقه) او نصب است.

پادشاه حال ایران چهارمین پادشاه است از خاندان قاجار که متصرف داشت تاج ایران را پس از آنکه جنگی خانگی واقع شد در ایران که بیش از ۱۵ سال طول کشید از ۱۷۹۱ الی ۱۷۹۴ تاریخ جلوس هر یک از این خاندان با نیموجب است.

| | | | |
|---|---|---|---|
| آقا محمد خان | (۱۷۹۴ عیسوی) | محمد شاه | (۱۸۳۵ عیسوی) |
| فتح علی شاه | (۱۷۹۱ عیسوی) | ناصرالدین شاه | (۱۸۴۸ عیسوی) |

پادشاه ایران را قدرت و اختیار آن است که تغییر و تبدیل دهد رسم حال ایران را در باب استقرار و تعیین جانشین و تاج خود را بخشد بهر یک از اولاد خود که بخواهد.

## حکومت و تربیت

وضع حکومت ایران بعینه وضع حکومت ترکی است یعنی دولت عثمانی. اساس تمام قوانین بر احکام قرآن نهاده و هرچند که اقتدار پادشاه را حد و غایتی نیست مگر تا اندازه ایست که بر خلاف شرایع مذهب اسلام نیست که درج افتاده است در کتاب مقدس رسول خدا و احادیث و اخبار او و تأویلات و تفاسیر. اولاد و جانشین او علمای ملک.

شاه بمنزله نایب پیغمبر است و بهمین واسطه است که دعوی استحقاق حرمت میکند از رعیت خود.

در تحت او چهار حکومت واگذار است بیک وزارتی که قبل ازاین مشتمل بود بر دو وزیر بسیار بزرگ که یکی وزیر اعظم بود و دیگری امین الدوله یعنی خزینه دار دولت مگر در این ایام بسیار کم

یعنی تازگی منقسم شده بهفت شعبه و بلباس و وضع اهالی یورپ - ولی تاکنون هم آن دو وزیر تختستین و درجه دوم پایه نخستین اند و وزیر ملک قابض و کفیل تمام مهام امور خارجه سلطنت است و سپه سالار سپاه ملک است به نیابت سلطان در غیاب سلطان و وزیر مالیه یا امین الدوله رائق و فاتق است تمام امور داخله ملک و مالیات آنرا -

اکثر و اغلب خلق ایران مسلمان اند و تمام خوارج از اسلام در این ملک ۳۰۰۰ نفس می شناسند که مشتمل استند بر ارمنی و نصرانی و یهود و گبر یا پارسی - ارامنه ایران تخمین شده ۲۶۰۵ خانوار که ۲۰۳۵ نفس بوده باشند و نصرانی ها که هم از ذوات و من کتلیک شامل اند و هم از ذوات پرتستنت که اولین ۳۵۰۰ خانوار است و دومین ۶۰۰ خانوار روی هم رفته ۴۱۰۰ خانوار یا ۲۰۵۰۰ نفس اند - یهود این ملک ۱۶۰۰۰ نفس است و پارسی این ملک ۱۲۰۰ خانوار یا ۹۰۰۰ نفس -

مسلمانان ایران شیعه استند که در بعضی امور مذهبیه افتراق و اختلاف دارند با ساکنان ملک عثمانی که آنها را میخوانند سُنّی - علمای ایران مشتمل اند بر چند ذوات و صنف که عمده همه از نیز مان مجتهد است که در تمام ملک چهار پنج نفر بیش نیست از آن مگر تعیین و استقرار مسند نشینی این صنف باکسانی است که از همین صنف باشند و پادشاه را دخل و تصرفی در این باب نیست -

پس از این صنف در درجه شیخ الاسلام است که در هر شهری یکی هست و از حکومت منصب دارد و در تحت حکومت اینها سه صنف از عمال و کارگزاران مذهب استند یکی متولی مساجد و مقامات زیارت است دیگری مؤذن مساجد و دیگری ملّا - (باید دانست که البته هیچ قومی نمیتوانند کاملان از حالات دیگران بخوبی آگه شود و اختلاف زیادی در این بیانات هست دیر اکه این نویسندگان

پرسیده یا شنیده اند و نوشته اند). ارامنه را دو بیشاپ (کشیش اعظم) هست و هر دو در اصفهان اند و ارامنه را بهیچ وجه کسی نمیتواند متعرض شود چرا که حامی دارند بر خلاف یهود و گبر که بکلی خوار و ذلیل و در شکنجه اند.

تربیت در ملک ایران فی الجمله ترقی دارد مخصوص در میان اعالی ناس و مدرسه های متعدده هم در ملک هست که مخارج آنها باز عموم خلق است و عمده تحصیل اهل ایران تحصیل علوم دینیه و پارسی و عربی است و چیز بسیار کمی هم علوم حکمت وغیره دارند از ان طرف تربیت خانگی و خفیه هم عام است و بالجمله سوای ملک چین هیچ ملکی در ممالک اشیا در تربیت بمرتبه و پایه ایران نمیرسد.

## مالیات و لشکر

آمدنی و مخارج این ملک بطور تخمین است زیرا که کاهی جمع و خرجی از مالیات و مخارج این ملک چاپ نشده است که معلوم گردد. بالجمله از قراریکه در سال ۱۸۶۸ احساب کرده بودند از روی رسیدات یا اسناد آمدنی ایران ۴۳۶۱۲۶۰ تومان بوده است که بعبارة آخری ۱۷۴۴۶۲۴ پوند وزن انگلیزی بوده باشد نقد علاوه بر انچه جنس داده می شود که مشتمل است بر جو و گندم و برنج و ابریشم وغیره که روی هم ۵۵۰۸۴۰ تومان می شود یا ۲۲۰۳۳۶ پوند جمله این هر دو میشود ۴۹۱۲۵۰۰ تومان یا ۱۹۶۵۰۰۰ پوند. و مالیاتی که جنس است غالبا نگاه داشته می شود بجهة لشکر و مخارج خود پادشاه و تمام این مالیات واگذار است بضباط و عمال که بطور وجه معین و مبلغ خاصی از هریک از شهرها و دهات و محالات یا اضلاع میگیرند

باکمال تشدد وسختی و اجحاف وقریب تمام این بارگران برگردن فقرا و اصناف مذکوره یعنی کارکنان رعیت پادشاه است وبخصوص آنها که مسلمان اند و آن مبلغی که از نصارا و یهود و گبر می گیرند بسیار کم قدر است -

هرچند که مالیات ایران بسیار کم است مع ذلک زیادی آید از مخارج آن از قراریکه نوشته بودند در سال ۱۸۶۸ بدین موجب بوده

| | | تومان | پوند |
|---|---|---|---|
| مخارج لشکری و ملازمات آن | ۳½ | کرور | ۷۰۰۰۰۰۰ |
| مواجب شاهزادگان و اراکین و سایر چاکران دیوان | ۱½ | | ۳۰۰۰۰۰۰ |
| وطایف علما وغیرهم مطلقاً | ½ | | ۱۰۰۰۰۰۰ |
| مخارج خاصهٔ پادشاهی | ۱ | | ۲۰۰۰۰۰۰ |
| مخارج متفرقه | ۱ | | ۲۰۰۰۰۰۰ |
| بقیه که داخل خزانه پادشاهی می شود | ۱ | | ۲۰۰۰۰۰۰ |
| کلاً | ۸½ | کرور | ۱۷۰۰۰۰۰۰ پوند |

حکومت ایران را قرض نیست وزیری که از سالهای دراز شاه ایران مقروض مانده بود بروس از بابت مخارج جنگ سال ۱۸۲۸ که مبلغ آن ..... ۲ پوند (یک کرور) بود امپراطور حال معاف کرد در سال ۱۸۵۶ -

لشکر ایران موجب فهرست وزیر لشکر ۱۰۵۵۰۰ عدد است که از ان ... ۵۰ توپخانه است و ..... ۷ سرباز پیاده و ۳۰۵۰۰ سوار با نظام و بی نظام - از اینجمله فقط ثلثی مشغول

خدمت پادشاه اند و با جمله در خدمت این عساکر ذیل مشغول و تیار اند.

| | | | |
|---|---|---|---|
| توپچانه | ۱۵۰۰ | سوار بی نظام | ۱۰۰۰۰ |
| سرباز | ۱۸۰۰۰ | با نظام | ۵۰۰ |

کلاً ۳۰۰۰۰

بقیه این سپاه (۱۰۵۵۰۰) فقط نگاه داشته شده است برای وقتی که بکار آید و سرباز وغیره که باین نحو لسبر می برند ماذون اند که در دهات و قرای خود بمانند و مشغول زراعت و دیگر کار ها باشند و بهیچ وجه مشق هم نکنند و دیگر خدمات لشکری را هم بجای نیارند و همه این سپاه مامور اند که در زمان طلبیدن زیر لشکر حاضر باشند جمع آوری و ترتیب این سپاه چنین است که آنها را میگیرند از اضلاع و محالات و میان قبایل. مثلاً هر ضلعی باید چند فوج سرباز به دهد هر قبیله یک فوج و کاهی دو فوج و هر ضلعی باید یک دسته از فوج را به دهد و سرداران سپاه را غالباً از رؤسای قبایل اختیار و انتخاب می کنند یا از اضلاع یعنی از همانجا های که سرباز را میگیرند. یهود و نصارا و مجوس معاف استند از بودن سپاه و چاکری پادشاه.

## مشاغل و تجارت

غالب خلق ایران مشغول اند بزراعت و صحراگردی. کار های دستکاری مشتمل است بر بافتن و ساختن پارچه های ابریشمین و مخمل و قالین و پارچه های ریسمانی و پشمین و شال و چیت

و اسباب آتشخانه و تیغه شمشیر و گنتری و کاغذ و شیشه و ظروف سنگی و جواهر آلات و اسباب چرمینه - عمده تجارت این ملک با روس است و استمبول و ترکستان و هندوستان - امتعه که از ممالک یورپ و هند می آرند در این ملک قماش است و پارچه های ابریشمین و رلیسان و قرمزی و شکر و چای و جواهرات و کنتری و ظروف چینی و بلور آلات و آهن و برنج و مس و حلبی و کاغذ و نیل و اسباب آتش خانه و انچه از این ملک خارج می شود ابریشم خام است و پنبه و تنباکو و تریاک و گندم و مازوج و پشم و کرک و روناس و خشکبار و شال و بعضی از قسمهای چیت بجهة روس و ترکی - غایت تجارت ایران را میتوان سرسری تخمین کرد به ..... ۴ پوند - (۱۶ کرور ایرانی) در سال که از آن ..... ۲۵ پوند باید گفت قیمت مال التجارة داخلة آن است و ..... ۱۵ پوند دیگر قیمت مال التجارة خارجة آن است و در این چند سال اخیر بقدر ..... انقصان وارد آمده است در فقرة اخیر یعنی خارجة ملک مذکور بواسطة تباهی حاصل ابریشم (بسکه حاصل آن زیاد بود این نقصان هم بر آن وارد آمد) - اکثر مال التجارة ایران داخل می شود و فرود می آید در شهر تبریز که تجارت گاه عمدة عظیمی است مال التجارة شمال هندوستان و سمرقند و بخارا و کابل و بلوچستان را - در یکی از ریپرت های فرنچ نوشته است که در سال ۱۸۶۸ ع مال التجارة داخلة ایران که از ممالک یورپ آمده بود داخل تبریز بقدر ..... ۶ فرنس بود یعنی ..... ۲۴ پوند و حال آنکه در سال ۱۸۴۰ فقط ..... ۴ فرنس بود یعنی ..... ۱۶ پوند - تمام مال التجارة یورپ که داخل تبریز

# جغرافیای ایران

می شود از استمبول می آید و از طرابزان میگذرد و از انجا با کاروان حمل و نقل میشود.
در شهر تبریز چند خانه از اهالی یورپ هم هست که از انجمله کارخانه ایست یعنی جائی که تجارت
مکینه شخصی موسوم "رالی" از اهالی روس که در سال ۱۸۳۷ عیسوی اساس نهاده شد
و در سال ۱۸۶۱ اوضاعش برهم خورد. چونکه این کارخانه مدتی را حریفی در مقابل
نداشت تقریبًا تمام تجارت ایران با یورپ بدست آن بود. تجارت ایران با انگلند
انچه بخط مستقیم است بسیار اندک است چنانچه در هریک از این پنج سال ۱۸۶۹ الی
۱۸۷۳ قیمت مال التجارهٔ ایران با انگلند و مال التجارهٔ انگلند با ایران بموجب ذیل بود.

| | مال التجارهٔ ایران با انگلند | مال التجارهٔ انگلند با ایران |
|---|---|---|
| | پوند | پوند |
| ۱۸۶۹ | | ۱۶۹۸۵ |
| ۱۸۷۰ | ۱۳۵۷۹ | ۱۵۵۵۶ |
| ۱۸۷۱ | ۴۰۸۶۳ | ۸۸۴۸ |
| ۱۸۷۲ | ۴۷۶۷ | ۲۳۸۱۱ |
| ۱۸۷۳ | ۱۰۹۹۱ | ۴۶۸۵۳ |

و مال التجارهٔ ایران با انگلند در سال ۱۸۷۳ اکثر مازوج بود که قیمت آن ۱۰۵۹۷ پوند
شد و مال التجارهٔ انگلند با ایران چهلواری بود بقیمت ۳۹۱۸۰ پوند.

# تاریخ

مملکت ایران که در این زمان بکلی گمنام است بنسبت سایر ممالک دنیا مدتی از اوقات حکمرانی و دارائی داشت بر بسیاری از ممالک و طوایف جهان - باید دانست که هرچند در میان سلطنت ایران بسیار قدیمی است و اعم از این که بوده یا نبوده هرچه بوده شکی نیست که تاریخ بسیار قدیم ایران مشحون است بر بعضی بلکه بسیاری از واقعات آمیخته با افسانه شکی نیست که سلطنت هر ملکی در آغاز جهان با آنکه بسیار نامی بوده مشتمل نبوده است بر مملکت بسیار وسیعی و دولت بسیار گزافی بلکه بالنسبه بآن زمن بسیار عظمت داشته لهذا چیزی یعنی نوشته از خارج در دست نمانیست که تقویت کند دعوی ما را اولی نوشتجات خارجه که تقویت میکند ما را در تاریخ قدیم ایران یعنی نه زمان مذاهب یا پیشدادیان بلکه عهد کیان نوشتجات یونانیان و تورات است - بالجمله داکتر اسمیت در جغرافیای قدیم خود از بابت تاریخ مدیا می نویسد که " تاریخ مدیا بسیار مبهم و در پرده خفاست و یکی از نویسندگان یونان موسوم بتسیس تفصیلی داده است از نام متعدد سلاطین قبل از سیروس (یعنی کیخسرو) که اولین آنها آرباسس نام داشته مگر یکی دیگر از نویسندگان بسیار معروف که نام او هرادوتس است فقط چهار نفر از سلاطین را ذکر کرده که نخستین ایشان دیوسس بوده است (یعنی کیقباد) که آغاز بسلطنت او در سال ۷۰۸ قبل از مسیح بود " پس مینویسد که تاریخ معتبر مدیا شروع میشود از زمان سلطنت سیاکزرس (یعنی کیکاوس) ۶۳۴ ق م که واقعات عظیمه ایام سلطنتش نزاع با اهالی توران بود و بعضی از توابع اشیا مینا که در آنوقت داخل ملکی محسوب بود موسوم به زگروس و گرفتن نینوا وغیره و سعی بلیغی نمود که حاصل آرد ارائی و تفوقی را که سلطنت اسیریا را

بود بر ممالک غربی اشیا - بالجمله در عهد سلطنت کیخسرو بود در سال ۵۵۸ قبل از مسیح که پارس یعنی ایران
و مدیا یکی شد و در تحت لوای یک پادشاه بالاستقلال در آمد و از این زمان مورخین یونان و روم
نوشته اند و اکنون بدریافت زیادی نویسندگان فرنگ را هم عقیده این است که در این زمان کز
مملکت ایران در نقطه حقیقی اوج و بلندی رسیده بود و مختصر این است که و اکثر اهمیت که معتبر
ترین نویسندگان انگلستان است در جغرافیای قدیم خود این اراضی و ممالک ذیل را در آن فصلے
نوشته و شامل کرده است که حد و حدود ایران را نوشته و باین نحو مینویسد "اضلاع یا صوبجات
ممالک ایران" (۱) فارس (۲) سوسیانه یعنی خوزستان (۳) مدیا (۴) اریانه یعنی
هرات و در این صوبه شامل است کرمان و تمام خراسان و افغانستان و کابل و غیره و
(۵) اضلاع شمالی که مشتمل است بر مازندران و استرآباد و بلخ و بخارا و ترکستان و سمرقند
و خجند و بعد ازان هندوستان و تبت و تاتار و قسمت بسیاری از سیبریا را هم در ایران
شامل کرده است یعنی در همان فصل نوشته و تاریخی که ما ازان نوشته ایم مختصری
می نویسد که چون کیخسرو بر تخت برآمد اتحاد و داد ایرانیان قدیم و اصلی ایران را که
در حد و دو شرقی ملک مذکور سکونت داشتند با اهل مدیا که کمان رفته است از
جانب ولگا آمده بودند و بغایت ترقی کرده بودند در علم و دانش و کمال و هنر و همچنین
در لشکرکشی و جنگ جوئی و لشکرداری این دو قوم و دو لشکر تمام ممالک مغرب اشیا را
مسخر ساخت سوای ملک عربستان که از انهم فی الجمله را در اطاعت خود آورده بود -
جانشینان او یعنی کسانیکه پس از او آمدند مسخر ساختند قسمتی از شمال افریقا و جنوب یورپ را

در روزگاری درزد وخورد بودند با یونانیان مگر فتحمند ومنصور نشدند وملک قدیم ایران آخر شد وانقراض یافت در عهد سلطنت دارا که اسکندر رومی اورا مغلوب ساخت درسال ۳۳۱ قبل از مسیح - سلطنت دیگری برپا شد ومملکت دیگری اساس نهاده گشت از نو قریب یکصد سال بعد از ان موسوم به دولت پرتیا که مملکت عظیمی را در تصرف داشت - در بین صد سال هفتم عیسوی این ملک بدست اعراب در افتاد ودر تحت حکومت خلفای عرب در آمد ودر صد سال چهاردهم عیسوی امیر تیمور تاتاری بر آن تاخت آورد ودر سال ۱۲۲۲ افغانان حمله بر آن آوردند ولیکن ۱۴۲ سال بعد ازان نادرشاه افغانان را تباه ساخت ووحشت وهراس انداخت از تیغ خود تا بملک هندوستان - چون مرگ او در رسید در سال ۱۷۴۹ یکی از سران سپاهش حکومت افغانستان را اساس نهاد در طرف مشرق حالکونی که دیگری حدود مغربی را گرفت وبرپای نمود این سلطنت حال ایران را ولیکن حدود این ملک بدرستی وکماکان معین ومشخص نیست ولهذا فی الجمله بی نظم ونسق وبی بند وبست است مگر این تاریخ تا سی سال قبل نوشته ودر این بین حد وحدودی مقرر کرد ند از برای ایران چنانچه جنگ افغانستان وغیره که واقع شد حدود ایران معین گشت - نام قدیم این مملکت وسیع را موسی علیه السلام نهاد الم چنانچه در تورات ذکر شده ویونانیان نامیدندش پرشیا ولی ساکنان خودش از زمانه قدیم الی الآن ایرانش میخوانند -

آثار قدیمه - از جمله آثار قدیمهٔ ایران یکی خرابهای تخت جمشید است که یونانیان

میخوانندش پرسپولیس و یکی از شهرهای عظیمه و پای تخت سلاطین ایران زمین بوده
این عمارت قریب سی میل دور در جانب شمال شیراز در پایان دشت وسیعی واقع گشته
دیگر بعضی مخروبه ها هست در دشت مرغاب که گمان رفته است که از بقایای شهر
پسرگدی است که کیخسرو ساخته است و مدفن او هم در آنجا واقع است و معروف
که این شهر را ساخت بیادگار ظفری که یافته بود بر اهالی مدیا - همان احتمال
کلی میرود که همان اکبتانا است که در تورات ذکر شده که در آنجا قبور مردخای
و اپستر واقع است و نیز ویرانه های شوشا و سوس است در خوزستان که یکی
از آنها البته باید قصر شوشا باشد که در تورات است ذکر آن -

تمام شد کتاب جغرافیای عالم بطور اجمال
یعنی چند مملکت یورپ و ایران بترجمه و تصحیح
میرزا اسمعیل المتخلص بدردی تاریخ دهم
شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۷ هجری
باهتمام میرزا زین العابدین شیرازی
در دار الطبع سرکار عالی
بزیور طبع
آراسته گردید
فقط

# LĀLĪ-I-MANZŪMAH



Price, 12 Annas

LAALI MAJMUA

# آلی مجموعہ

منتخبہ

رورنڈ پڈورڈ سیل صاحب
بی - ڈی - ایم - آر - اے - ایس
فیلو آف دی مدراس یونیورسٹی

برائے افادۂ متعلمانِ فارسی خوانانِ مدراس

در مطبع نظام المطابع مدراس مطبوع گردید

سپٹمبر سنہ ۱۹۰۲ ع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

برارباب فکر رساد اصحاب فہم و ذکا ظاہر و باہر باد کہ طالبان علم انگریزی را فرصت خواندن کتب متداولہ من اولہ الی اخرہ دست نمید ہد و زمان مقرری برائے تحصیل کتب آن قدر نیست کہ خواندن مطولات امکان دارد بنابران من ٹیدور ڈیل منتظم مدرسہ ہارس از چند کتب منظومہ متداولہ منظومہ قدرے بطریق انتخاب فراہم نمودم و باب سہولت بروی متعلمان کشودم تا ایشان بر رویہ کتب مختلفہ اطلاعی بہم رسانند و از تاسی مالا یدرک کلہ لا یترک کلہ باز نمانند و قبل کلام اساتذہ جہابذہ تذکرہ بتفصیل شطرے از احوال کسب استعداد و لیاقت و نبذے از سیر و سیاحت ایشان و بیان سال تولد و مسقط الراس و دیگر حالات ایشان حوالہ خامہ نمودم۔

## سعدی

اسمش شیخ مصلح الدین المتخلص بہ سعدی افصح المتکلمین و املح المتاخرین و المتقدمین

است و یکی از ارکانِ اربعهٔ ملکِ فصاحت و بلاغت است. در سنِ پنجصد و هشتاد و نه هجری
مطابقِ سنِ یک هزار و یکصد و نود و نه عیسوی در گلزمین شیراز کسوتِ حیات در بر کشید
ووالد ماجدِ شیخ منصبی بزرگ و مرتبهٔ سترگ در فارس داشت. دولتشاه سمرقندی
نوشته که عمرِ جنابِ شیخ به یک صد و دو سالگی رسیده بود و بعضے مورخان قائل یک صد بیست
گردیده. وسی سال در طالب العلمی صرف کرده وسی سالِ دیگر بسیر و سیاحت مشغول و تحصیل
معارف کرده چنانچه خود می نویسد بیت در اقصای عالم بگشتم بسے ✤ بسر بردم
ایام با هر کسے ✤ تمتع ز هر گوشهٔ یافتم ✤ ز هر خرمنے خوشهٔ یافتم ✤ و باقی عمر در خارج
شیراز در بقعهٔ منزوی و مرجع افاضل بوده بعبادت و ریاضت گزارده. و اکثر مریدان
بدیدنِ او می آمدند و اطعمهٔ لذیذ بخدمتِ شیخ هدیه می آوردند بعد از سیر شدن از انها تتمه
و بقیه را در سفره نهاده از زنبیلی آویختی که خارکشانِ شیراز در وقتِ عبور از انجا خوردندے
و جنابِ شیخ در بغداد از شیخ ابو الفرج بن جوزی اکتسابِ علومِ متنوعه کرد و از شیخ عبد القادر
گیلانی علمِ تصوف آموخت و همراهِ ایشان حج گزارد. و بعضے گویند در طریقهٔ سلوک از مریدان
شیخ شهاب الدین سهروردی است. و در عهدِ علمش که شاهِ دهلی بود وارد هندوستان
جنت نشان گردید. و اول کسے است که در زبانِ ریخته شعر گفت و نثر ده زبان میدانست
و لطایف کلام او بغایت مشهور است چنانچه در وقتِ سیاحت وارد تبریز گردید بحمامی
در آمد که خواجه همام و پسرش آنجا بودند خواجه همام از دیدنش ناخوش شده از شیخ پرسید از کجائی
و در چه طریق قدم فرسائی. شیخ فرمود از خاکِ شیراز و با سخنوران دمسازم گفت سبحان الله

شیرازی درین شهر از سگ بیشتر است. شیخ بدیهه فرمود بخلاف ولایت ما که در انجا تبریز از سگ کمتر است. غرض ظهور شیخ سعدی در زمان اتابک سعد بن زنگی ست و باین سبب سعدی تخلص نهاده. و در شیراز در سن ششصد و نود و یک هجری ازین دار فنا بعالم بقا شتافته در بقعهٔ خود مدفون گشت چنانچه ازین نظم تاریخ برمی آید

**نظم**

شبِ آدینه بود و ماهِ شوال ✤ ز تاریخِ عرب خاص اسال ✤ همای روح پاکِ شیخ سعدی ✤ بیفشاند از غبارِ تن پر و بال ✤ ایضاً همای روحِ پاکِ شیخ سعدی ✤ چو در پرواز شد از روی اخلاص ✤ مهِ شوال بود و روزِ جمعه ✤ که در دریای رحمت گشت غوّاص ✤ یکی پرسید سالِ فوت گفتم ✤ ز خاصان بود ازان تاریخ شد خاص ✤

## حکایت در معنی شفقت بر رعیت

شنیدم که فرماندهی دادگر — قبا داشتی هر دو را آستر

یکی گفتش ای خسرو نیک روز — قبائی زیبائی چینی بدوز

بگفت این قدر سر و آسایشست — وزین بگذری زیب و آرایشست

نه از بهر آن می ستانم خراج — که زینت کنم بر خود و تخت و تاج

چو همچون زنان حلّه در تن کنم — بمردی کجا دفع دشمن کنم

مرا هم غرض گو نه آز و هواست — ولیکن خزینه نه تنها مراست

خزانه پر از بهر لشکر بود — نه از بهر آئین و زیور بود

سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه — ندارد حذر وقت هیجا نگاه

چو دشمن خرِ روستائی برد — ملک باج و ده یک چرا می خورد

مخالف خرش برد و سلطان خراج — چه اقبال بینی دران تخت و تاج

مروت نباشد برافتاده زور — بَرد مرغ دون دانه از پیش مور

رعیت درخت است اگر پروری — بکامِ دلِ دوستان برخوری

به بیرحمی از بیخ و بارش مکن — که نادان کند حیف بر خویشتن

کسان برخورند از جوانی و بخت — که بر زیردستان نگیرند سخت

اگر زیردستی درآید ز پای — حذر کن ز نالیدنش بر خدای

چو شاید گرفتن به نرمی دیار — به پیکار خون از مسامی مبار

مبر دستی که ملک سراسر زمین — بپیرزد که خوشه نچیند ز کین

## گفتار

مهار زورمندی مکن بر کسان — که بر یک نمط می نماند جهان

سر پنجهٔ ناتوان بر مپیچ — که گردست یابد برآید به هیچ

سر گفتمت پای مردم بجای — که عاجز شوی گر درآئی ز پای

دلِ دوستان جمع بهتر که گنج — خزینه تهی به که مردم برنج

میندار در پای کار کسی — که افتد که در پایش افتی بسی

تحمل کن ای ناتوان از قوی — که روزی توانا تر ازوی شوی

بهمت برآر از ستیزنده شور — که بازوئی همت به از دست زور

لب خشک مظلوم را گو مخند — که دندانِ ظالم بخواهند کند

ببانگِ دهل خواجه بیدار گشت — چه داند شب پاسبان چون گذشت

خورد کاروانی غم بارِ خویش — نه سوزد دلش بر خرِ پشت ریش

گرفتم کز افتادگان نیستی — چو افتاده بینی چرا ایستی

بر ریشت بگویم یکی سر گذشت — که سستی بود زین سخن درگذشت

## حکایت در معنیِ رحمت بر ناتوان در حالِ توانائی

چنان قحط سالی شد اندر دمشق — که یاران فراموش کردند عشق

چنان آسمان بر زمین شد بخیل — که لب تر نکردند زرع و نخیل

نجوشید سرچشمهای قدیم — نماند آب جز آب چشمِ یتیم

نبودی بجز آهِ بیوه زنی — اگر برشدی دودی از روزنی

چو درویش بی برگ دیدم درخت — قوی بازوان سست و درمانده سخت

نه بر کوه سبزی نه در باغ شخ — ملخ بوستان خود و مردم ملخ

دران حال پیش آمدم دوستی — از و مانده برخوان پوستی

شگفت آمدم کو قوی حال بود — خداوندِ جاه و زر و مال بود

بدو گفتم ای یار پاکیزه خوی — چه درماندگی پیشت آمد بگوی

بغرید بر من که عقلت کجاست — چو دانی و پرسی سؤالت خطاست

نه بینی که سختی بغایت رسید — مشقت بحدِ نهایت رسید

نه باران همی آید از آسمان — نه برمی رود دود فریاد خوان
بد و گفتم آخر ترا باک نیست — کشد زهر جائیکه تریاک نیست
گر از نیستی دیگری شد هلاک — ترا هست بط را ز طوفان چه باک
نگه کرد در نخیره در من در فقیه — نگه کردن عالم اندر سفیه
که مرد ار چه برحاست ای رفیق — نیاساید و دوستانش غریق
من از بی نوائی نیم روی زرد — غم بی نوایان دلم خسته کرد
نخواهم که بیند خردمند ریش — نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش
بحمد الله از چه ز ریش امینم — چو ریشی به بینم بلرزد تنم
منغص بود عیش آن تندرست — که با شد به پهلوی بیمار سست
چو بینم که درویش مسکین نخورد — بکام اندرم لقمه زهر ست و درد
یکی را بزندان برگی دوستان — کجا ماندش عیش در بوستان

## حکایت

گزیری بچاهی در افتاده بود — که از هول او شیر نر ماده بود
بدو اندیش مردم بجز بد ندید — بیفتاد و عاجز تر از خود ندید
همه شب ز فریاد و زاری نخفت — یکی بر سرش کوفت سنگی و گفت
تو هرگز رسیدی بفریاد کس — که میخواهی امروز فریاد رس
همه تخم نامردمی کاشتی — به بین لاجرم بر که برداشتی

که بر جان ریشت نهد مرهمی — که دلها ز ریشت بنالد همی

تو مارا همی چاه کندی براه — بر لاجرم در فتادی بچاه

دو کس چه کند از پی خاص و عام — یکی تا بکند تشه را تازه حلق — دگر تا بگردن در افتند خلق

اگر بد کنی چشم نیکی مدار — که هرگز نیارد دگر انگور بار

نه پندارم ای درخزان کشته جو — که گندم ستانی بوقت درو

درخت ز قوم اربجان پروری — مپندار هرگز کزو برخوری

رطب ناورد چوب خرزهره بار — چه تخم افگنی برهمان چشم دار

## حکایت

قزل ارسلان قلعه سخت داشت — که گردن بالکوند بر می فراشت

نه اندیشه از کس نه حاجت بهیچ — چو زلف عروسان رهش پیچ پیچ

چنان نادر افتاد در روضه سر — که در لاجوردی طبق بیضه زر

شنیدم که مردی مبارک حضور — بنزدیک شاه آمد از راه دور

حقایق شناسی جهان دیده ای — هنرمندی آفاق گردیده ای

بخندید کین قلعه خرم است — ولیکن نه پندارمش محکم است

نه پیشین از تو گردن کشان داشتند — دمی چند بودند و بگذاشتند

نه بعد از تو شاهان دیگر برند — درخت امید ترا برخورند

ز دوران ملک پدر یاد کن — دل از بند اندیشه آزاد کن
چنان روزگارش بکنجی نشاند — که بر یک پسر بش تصرف نماند
چو نومید ماند از همه چیز و کس — امیدش بفضل خدا ماند و بس
برین در دهشیار دنیا خس است — که هر مدتی جای دیگر کس است

## حکایت در ثمرهٔ نکوکاری

کسی دید در خواب صدر مجلل — که خاری ز پای یتیمی بکند
همی گفت و در روضهٔ می چمید — کز آن خار بر من چه گلها دمید
مشو تا توانی ز رحمت بری — که رحمت بر تربتت چون بری
چو انعام کردی مشو خود پرست — که من سرورم دیگری زیردست
اگر تیغ دورانش انداخت است — نه شمشیر دوران هنوز آخت است
چو بینی دعاگوی دولت هزار — خداوند را شکر نعمت گذار
که چشم از تو دارند مردم بسی — نه تو چشم داری بدست کسی
کرم خوانده ام سیرت سروران — غلط گفتم اخلاق پیغمبران

## حکایت کریم تنگدست با سائل

یکی را کرم بود و قوت نبود — کفافش بقدر مروت نبود
که سفلہ خداوند حالی مباد — جوانمرد را تنگدستی مباد
کسی را که همت بلند اوفتاد — مرادش کم اندر کمند اوفتاد

چو سیلاب ریزان که بر کوهسار — نگیرد دمی بر بلندی قرار
نه در خورد سرمایه کردی کرم — تنک مایه بودی ازین لاجرم
برش تنگدستی دو حرفی بنشت — که ای خوب فرجام فرتخ سرشت
یکی دست گیرم بچندین درم — که چندست تا من بزندان درم
بچشم اندرش قدر چیزی نبود — ولیکن بدستش پشیزی نبود
بخصمان ببندی فرستاد مرد — ق — که ای نیک نامان آزاد مرد
بدارید چندی کف از دامنش — دگر میگریزد ضمان برمنش
وزانجا بزندان در آمد کهخیز — وزین شهر تا پای داری مگریز
چو کنجشک در باز دید از قفس — قرارش نبود اندر و یک نفس
چو باد صبا زان زمین سیر کرد — نه سیری که بادش رسیدی بگرد
گرفتند حالی جوا مرد را — که حاصل کنی سیم یا مرد را
چو بیچارگان راه زندان گرفت — که مرغ از قفس رفته نتوان گرفت
شنیدم که در حبس چندی بماند — نه رقعه بنشت و نه فریاد خواند
زمانها نیاسود و شبها نخفت — برو پارسائی گذر کرد و گفت
نه پندارمت مال مردم خوری — چه پیش آمدت تا بزندان دری
بگفتا که هان ای مبارک نفس — نه خوردم بحیلت گری مال کس
یکی ناتوان دیدم از بند ریش — خلاصش ندیدم بجز بند خویش

ق دستگاری

زر و سیم به نزدیک دانش پسند — من آسوده و دیگرے پای بند
بمرد آنچه نیکو نامی ببرد — زهے زندگانی که نامش نمرد
تن زنده دل خفته در زیر گل — به از عالمے زنده و مرده دل
دل زنده هرگز نه گردد هلاک — تن زنده دل گر بمیرد چه باک

## حکایت در معنی صید کردن لهابا احسان

بره در یکے پیشم آمد جوان — بتگ در پیش گوسفندے دوان
بدو گفتم این ریسمانست و بند — که می آرد اندر پیت گوسپند
سبک طوق از گردنجیر باز کرد — چپ و راست پوئیدن آغاز کرد
بر همچنان در پیش میدوید — که جو خورده بود از کف مردو خوید
چو باز آمد از عیش و بازی بجای — مرا دید و گفت ای خداوند رای
نه این ریسمان می برد با منش — که احسان کند بیست در گردنش
بلطفے که دیدست پیل دمان — نیارد همی حمله بر پیلبان
بدان را نوازش کن ای نیکمرد — که سگ پاس دارد چو نان تو خورد
بران مرد کندست دندان یوز — که مالد زبان بر پنیرش دو روز

## حکایت عابد بخیل

شنیدم که مردیست پاکیزه بوم — شناسا و رهرو دراقصای روم
من و چند سالوک صحرا نورد — بر فتیم قاصد بدیدار مرد

سر و چشم هر یک ببوسید و دست — بتمکین و عزت بنشاند و نشست

ز رشک دیدم و درد و شاگرد و رخت — ولی بیمروت چوبی بر درخت

بخلق و لطف گرم رو مرد بود — ولی دیگدانش قوی سرد بود

همه شب بجوشش قرار و هجوع — ز تسبیح و تهلیل و ما راز جوع

سحرگه میان بست و در باز کرد — همان لطف و دوشینه آغاز کرد

یکی بنده شیرین و خوش طبع بود — که با ما مسافر درین ربع بود

مرا بوسه گفتا به تصحیف داد — که در پیش را توشه از بوسه داد

به خدمت منه دست بر کفش من — مرانان ده و کفش بر سر بزن

با بشار مردان سبق برده اند — نه شب زنده داران که دل مرده اند

همی دیدم از پاسبان تتار — دل مرده و چشم شب زنده دار

کرامت جوانمردی و نان دهیست — مقالات بیهوده طبل تهیست

تو امت کسی باشد اندر بهشت — که معنی طلب کرد و دعوی بهشت

بمعنی توان کرد دعوی درست — دم بیقدم تکیه گاهست سست

## حکایت در معنی تواضع نیکمردان

شنیدم که فرزانه‌ای حق پرست — گریبان گرفتش یکی رندمست

ازان تیره دل مرد صافی درون — قفا خورد و سر برنکرد از سکون

یکی گفتش آخر نه مردی تو نیز — تحمل در نعمت ازین بی‌تمیز

شنید این سخن مرد پاکیزه خوئی | بدو گفت زین نوع با من مگوئی
درِ دوستِ نادان گریبانِ مرد | که با شیرِ جنگی سگالد نبرد
ز هشیارِ عاقل نزیبد که دست | زند در گریبانِ نادانِ مست
هنر در چنین زندگانی کند | جفا بیند و مهربانی کند

## حکایت خواجهٔ نیکوکار و بندهٔ نافرمان

بزرگی هنرمند آفاق بود | غلامش نکوهیده اخلاق بود
ازین خفرقی موی بالیدهٔ | بدی سر که در روی مالیدهٔ
چو نعلینش آلوده دندان بزهر | گرو برده از زشت رویانِ شهر
مدامش بروی آب چشم سبل | دویدی چو بوزینه پیرانِ جهل
گره وقتِ پختن برابر دوی | چو پختند با خواجه زانو زدی
دمادم بنان خوردنش همنفس | وگر مردی آبی ندادی بکس
نه گفتی اندر و کار کردی نه چوب | شب و روز از و خانه در کندو کوب
گهی خار و خس در ره انداختی | گهی ماکیان در چه انداختی
ز سیمایش وحشت فزا آمدی | نرفتی بکاری که باز آمدی
کسی گفت ازین بندهٔ بدخصال | چه خواهی ادب یا هنر یا جمال
نیرزد وجودی بدین ناخوشی | که جورش پسندی و بارش کشی
منت بندهٔ خوب نیکو سیر | بدست آرم این را بخانش بر

وگر یک سبد بیخ آورد سر بپیچ — گرانست اگر راست خواهی بهیچ
شنید این سخن مرد نیکو نهاد — بخندید کای یار فرخ نژاد
بدست این پسر طبع و خویش و لیک — مرا زو طبیعت شود خوی نیک
چو زو کرده باشم تحمل بسی — توانم جفا بردن از هر کسی
مروت ندانم که نفرو شمش — بدیگر کسی عیب هر گو مپش
چو من در بلایش تحمل کنم — بسی به کنم گر تحول کنم
چو خر در اپندی کسی را پسند — تو در زحمتی دیگری را مخند
تحمل چو زهرت نماید نخست — ولی شهد گردد چو در طبع رست

## حکایت لقمان حکیم بابغدادی

شنیدم که لقمان سیه پای بود — نه تن پرور و نازک اندام بود
یکی بندهٔ خویش بپذاشتش — به بغداد در کار گل داشتش
بسالی سرائی بپرداختش — کس از بندهٔ خواجه نشناختش
چو پیش آمدش بندهٔ رفت باز — ز لقمانش آمد نهیبی فراز
بپایش در افتاد و پوزش نمود — بخندید لقمان که پوزش چه سود
بسالی ز جورت جگر خون کنم — بیک ساعت از دل بدر چون کنم
ولی هم ببخشایم ای نیک مرد — که سود تو ما را زیانی نکرد
تو آباد کردی شبستان خویش — مرا حکمت و معرفت گشت بیش

غلامیست درختم ای نیکبخت — که فرمانبرش و قتها کار سخت
دگر ره نیازارمش سخت دل — چو یاد آیدم سختی کار گل
هر آنکس که جور بزرگان نبرد — نسوزد دلش بر ضعیفان خرد
چنین گفت بهرام شه با وزیر — که دشخوار ماند زیردستان بگیر
گر از حاکمان سخت آید سخن — تو بر زیردستان مگیر درشتی مکن

## حکایت یار ساو بر اوزن

یکی بربطی در بغل داشت مست — بشب بر سر یار سائی شکست
چو روز آمد آن نیک مرد حلیم — بر سنگدل برد کمنت سیم
که دوشینه مغرور بودی و مست — ترا هر دو بربط بسر بشکست
مرا به شد آن زخم و برخاست بیم — ترا به نخواهد شد الا به سیم
ازین دوستان خدا بر سراند — که از خلق بسیار بر سر خورند

## حکایت

یکی آهنین پنجه دراورنبیل — همی بگذراند بیلک ز بیل
نمد پوشی آمد بجنگش فراز — جوانی جهان سوز پیکار ساز
ببر خاش جستن چو بهرام گور — کمندی بکتفش بر از خام گور
به پنجاه تیر خدنگش بزد — که یک چوبه بیرون نرفت از تمد
دلاور درآمد چو دستان گرد — به خم کمندش در آورد برد

به لشکرگهش بر درِ خیمه دست
چو دزدانِ خونی به گردن به بست

شب از غیرت و شرمساری نخفت
سحرگه پرستاری از خیمه گفت

تو کاهن بناوک بدوزی و تیر
تنِ پوش را چو فتادی اسیر

شنیدم که میگفت و خون میگریست
ندانی که روزِ اجل کس نه زیست

من آنم که در شیوهٔ طعن و ضرب
برستم در آموزم آداب حرب

چو بازوی بختم قوی حال بود
سطبریِ بیلم نمدمی نمود

کنونم که در پنجهٔ اقبیل نیست
نمد پیشِ تیرم کم از بیل نیست

بروزِ اجل نیزه جوشن درد
ز پیراهنِ بی اجل نگذرد

گر اتیغِ قهرِ اجل در قفاست
برهنه است اگر جوشنش چند لاست

ورش بخت یاور بود هر پشت
برهنه نشاید بسا طور گشت

نه دانا بسعی از اجل جان ببرد
نه نادان بناسازِ خوردن بمرد

## حکایت گرگس و زغن

چنین گفت پیشِ زغن گرگسی
که نبود زمن دورتر بین کسی

زغن گفت ازین در نشاید گذشت
بیا تا چه بینی در اطرافِ دشت

شنیدم که مقدارِ یک روزه راه
بگرد از بلندی به پستی نگاه

چنین گفت دیدم گرت باور است
که یکدانه گندم بهامون برست

زغن را نماند از تعجب شکیب
ز بالا نهاد و ندید در نشیب

چو کرگس بردانه آمد فراز
برو بر به پیچید قیدی دراز

ندانست ازان دانه خوردنش
که دهر افکند دام در گردنش

نه آبستن دُر بود هر صدف
نه هر بار شاطر زند بر هدف

ز غن گفت ازان دانه دیدن چه سود
چو بینائی دام حضمت نبود

شنیدم که میگفت وگردن به بند
نباشد حذر با قدر سودمند

اجل چون بخونش برآورد دست
قضا چشم باریک بینش ببست

در آبی که پیدا نه وارد کنار
غرور شنا در نیاید بکار

## حکایت

مرا حاجی شانه عاج داد
که رحمت بر اخلاق حجاج باد

شنیدم که بازی سگم خوانده بود
که از من بنوعی دلش مانده بود

بیندا خشم شانه کمین استخوان
نمی بایدم دیگرم سگ مخوان

بیندار چون سر که خود خورم
که جور خداوند حلوا برم

قناعت کن ای نفس بر اندکی
که سلطان و درویش بینی یکی

چرا پیش خسرو نجوا هش روی
چو یکسو نهادی طمع خشروی

وگر خود پرستی شکم طبله کن
درخانه این و آن قبله کن

## گفتار اندر صبر بر ناتوانی با امید بهروزی

کجا است در نفس مرد کریم
گرش زر نباشد چه نقصان و بیم

پسندیدہ و نغز باید خصال — کہ طبعِ لئیمش دگرگون شود
وگر در نیابد کریم پیشہ نان — نہادش تو نگر بود ہمچنان
سخاوت زمین ست و سرمایہ زرع — بدہ کاصل خالی نباشد ز فرع
خدائے کہ از خاک مردم کند — عجب دارم ار مردمی گم کند
ز نعمت نہادن بلندی مجوے — کہ ناخوش کند آبِ استادہ بوے
بخشندگی کوش کاب روان — سبیلش تفقد کند آسمان
گر از جاہ و دولت بہ بیفتد لئیم — دگر بار نادر شود مستقیم
وگر قیمتی گوہری غم مدار — کہ ضائع نگردانَدت روزگار
کلوخ ار چہ افتادہ باشد براہ — نہ بینم کہ دروے کند کس نگاہ
وگر خردہ زر ز دندان گاز — بیفتد بشمعش بجویند باز
بدر میکنند آبگینہ ز سنگ — کجا ماند آئینہ در زیر زنگ
پسندیدہ و نغز باید خصال — کہ گاہ آید و کہ رود جاہ و مال

## حکایت در حفظِ اسرار

تگش با غلامان یکی راز گفت — کہ این را نباید بکس باز گفت
بسالے نیامد ز دل بر دہان — بیک روز شد منتشر در جہان
بہ فرمود جلاد را بید ریغ — کہ بر دار سرہای ایشان بہ تیغ
یکے زان میان گفت و زہار خواست — مکش بندگان کین گنہ از تو خاست

تو اوّل نه بستی که سر چشمه بود — چو سیلاب شد پیش بستن چه سود
تو پیدا مکن راز دل بر کسے — که او خود بگوید بر هر کسے
جواهر بگنجینه داران سپار — ولے راز را خویشتن پاسدار
سخن تا نگوئی بر و دست هست — چو گفته شود یا بداو بر تو دست
سخن دیو بند است در چاه دل — بالاے کام و زبانش مهل
توان باز دادن ره نره دیو — ولے باز نتوان گرفتن بریو
تو دانی که چون دیو رفت از قفس — نیاید بلا حول کس باز پس
یکے طفل بردار و از خشم بند — نیاید بصد رستم اندر کمند
نگوے آنکه گر بر بلا او فتد — وجودے ازان در بلا او فتد
بد اندیش نادان چه خوش گفت زن — بد اندیش سخن گوی و یاد م مزن

## حکایت سلامت جاهل در حجاب خاموشی

یکے خوب خلق و خلق پوش بود — که در مصر یک چند خاموش بود
خردمند مردم ز نزدیک و دور — بگردش چو پروانه جویان نور
تفکر بے بادل خویش کرد — که پوشیده زیر زبانست مرد
اگر من چنین سر بخود در برم — چه دانند مردم که دانشورم
سخن گفت و دشمن بدانست و دوست — که در مصر نادان ترازو بے بوست
حضورش پریشان شد و کار زشت — سفر کرد و بر طاق مسجد نبشت

در آئینه گر خویشتن دیدمے
نه بیدانشی پرده بر دیدمے

چنین زشت ازین پرده برداشتم
که خود را نکو روئے پنداشتم

کم آواز را باشد آواز تیز
چو گفتی و رونق نماندت گریز

ترا خامشی ایخداوند هوش
وقارست و نااهل را پرده پوش

اگر عالمی هیبت خود مبر
اگر عامئ پرده خود مدر

ضمیر دل خویش منمای زود
که هر گه که خواهی توانی نمود

ولیکن چو پیدا شود راز مرد
بکوشش نشاید نهان باز کرد

قلم سر سلطان چه نیکو نهفت
که تا کار بر سر نبودش نگفت

بهائم خموشند و گویا بشر
پراگنده گوئے از بهائم بتر

چو مردم سخن گفت باید بهوش
وگرنه خموشی چون بهائم خموش

بنطقست و عقل آدمی زاده فاش
چو طوطی سخن گوی و نادان مباش

## حکایت

نبرد آزمائے زاد هم فتاد
بگردن درش مهره برهم فتاد

چو پیلش فرو رفت گردن بتن
سرش تا نگشتے نگشتے بارن

پزشکان بماندند حیران درین
مگر فیلسوفے ز یونان زمین

سرش باز پیچید تن راست شد
وگر وے نبودے زمن خاست شد

دگر نوبت آمد به نزدیک شاه
نکرد آن فرومایه در وے نگاه

خردمند را سر فرود شد بشرم | شنیدم که میرفت و میگفت نرم
اگر دی نه پیچید مے گردنش | نه پیچیدی امروز روے از منش
فرستاد تخمے بدست رہے | که باید که برعود سورش نہے
ملک را یکے عطسہ آمد زدود | سر و گردنش همچنان شد که بود
بعذر از پئے مرد بشتافتند | بجستند بسیار و کم یافتند
مکن گردن از شکر منعم پیچ | که روز پسین سر برآری بہیچ

## حکایت

یکے را عسس دست برسته بود | همه شب پریشان و دلخسته بود
بگوش آمدش در شب تیره زنگ | که شخصے همی نالد از دست تنگ
شنید این سخن مرد مغلول و گفت | تو بارے ز غم چند نالی بخفت
برو شکر یزدان کن ای تنگدست | که دست عسس تنگ برهم نه بست
مکن ناله از بینوائی بسے | چو بینی ز خود بینوا تر کسے

## فردوسی

تخلص حکیم ابو القاسم فردوسی بن اسحق بن شرف شاه الطوسی است - در سن سه صد و بست و هشت هجری مطابق نه صد و چهار عیسوی گل وجودش در گلشن طوس به رنگ و بوی هستی رسید و بعد از بلوغ به سن تمیز مشغول تحصیل کمالات شده - و الحق شاهنامه بر وفور علم و حکمت او دلیلے ست روشن - در

مراتب سخن دری رکن رکین ارکان اربعهٔ سرائی سخن است

## کما قال الانوری فی شانه

آفرین بر روان فردوسی — آن همایون نژاد فرخنده
او نه استاد بود در ما شاگرد — او خداوند بود و ما بنده

## و قال النظامی

سخن گوئی پیشینه دانای طوس — که آراست روی سخن چون عروس
دران نامه کان گوهر سفته راند — بسے گفتنی ها نے ناگفته ماند

## و قال السعدی

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد — که رحمت بران تربت پاک باد
میازار موریکه دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است

در وجه تسمیه فردوسی اختلاف است بعضی گویند که فردوس نامی باغی از مال حاکم طوس بود و پدرش باهتمام آن میکرد ازین سبب فردوسی تخلص نهاد و بعضی گفته که وقتیکه فردوسی باستان ملک محمود سرنهاد و ملک محمود خوشوقت شده فرمود که از آمدن تو خانه همچو فردوس شده ازینجا فردوسی تخلص یافت آورده اند که بعد از تحصیل علوم و تکمیل نفس و آداب رسوم از ظلم و عدوان حاکم طوس جلا نمود وطن اختیار کرد و بجهت تظلم (زیاده) بآستان فیض نشان سلطان محمود رفت و بعضی میگویند که گوش خود داد شد که شاعری دقیقی نامی از امر فیض اثر سلطان محمود بنظم تواریخ ملوک عجم پرداخته است در دل فردوسی نیز آتش شوق مشتعل گردید که تاریخ سلاطین ایران نوشته علم اشتهار برافرازد چنین

بنظم تاریخ ملوک عجم پرداخت وکتابے که مشتمل تاریخ پادشاهان فارس بود ازجا
بهم رسانیده تسویدش آغاز کرد وبعد ازان این خبر بسماعت ملک محمود رسید بکمال
اشتیاق اورا بغزنین طلبید عنصری راازین امر آتش رشک در دلش آغاز
نهاد ونفری رابهرات فرستاد تااورا از ورود اینجا باز دارد وبگوید که ملک محمود ازین
شوق بازگردیده است وخیال تواز خاطرش بدر رفته اگر بیائی هرآئینه اعزاز واکرام
تو نخواهد شد بل باریابی از قبیل محالات خواهد بود عنصری ازین مالغت ومصلحت
شادان وفرحان شده از فرخی وعسجدی وعده گرفت که بجلدی آن بباغی رفته بعیش
ونشاط مشغوف خواهیم شد وقتیکه ایشان دران باغ مشغول صحبت بودند فردوسی
نیز وارد شد وسوی آن باغ رفت واز جهت آنکه ایشان اورا روستائی تصور کردند
عسجدی گفت که بطعن وتشنیع ما خواهد رفت اما عنصری این تجویز را اقبال
نفرموده صلاح داد که بطریق امتحان اورا نادم کرده روانه کنیم پس عنصری با
فردوسی گفت ای دوست ما هر سه شاعر هستیم ودر مجلس ما غیر شاعر دیگر را مدخلے
نیست فردوسی جواب داد که بنده نیز شاعر است عنصری گفت ما هریک مصرعی میگوئیم
اگر تو نیز بران قافیه ووزن مصرع چهارم گوئی مصاحب ما خواهی شد وگرنه راه خود بگیر
فردوسی باین شرط رضا داد پس عنصری در دل خود قافیه قرار داد که بجز لفظ
لفظ چهارم برائی قافیه موجود نباشد پس هریک مصرعی گفتند عنصری گفت چون
عارض تو ماه نباشد روشن ۞ عسجدی گفت مانند رخت گل نبود در گلشن ۞

فرخی گفت ـ ثر گانت همه گذر کند از جوشن * بخاطر فردوسی گذشت که در تاریخ بادشاهان پوشن نامی بادشاهی بود پس بداهته گفت ع مانند سنان گیو در جنگ پوشن * عنصری از حسن گفتار او متعجب گردید ـ و مهمانی او کرد و بعد ازان او را بحضور ملک محمود برد و سلطان از دیدن او بسیار خوشحال گردید به وزیر گفت به هر هزار بیت شاهنامه که گفته شود هزار دینار طلا بدهید و درین مدت که وزیر مسیر ستاد فردوسی قبول نمیکرد تا بعد فراهم شدن یکمشت بگیرد ـ و قتیکه شاهنامه باتمام رسید محمود از یخجو یزِ وزیر فریب خورده شصت هزار دینار نقره بعوض طلا فرستاد فردوسی بسیار آزرده و ناخوش گردیده آن دینارها بمردمان تقسیم نموده بگرمخیت وطنی منازل نموده به بغداد رسید ـ آخر الامر بولایت خود یعنی طوس رفت اتفاقا روزے در وقت مشی از طفلے شنید که بیتی از اشعار هجوِ ملک محمود که او نوشته بود میخواند وهی هذه بیت اگر شاه را شاه بودے پدر * بسر بر نهادے مرا تاج زر * بجرد شنید نش حرمان خود از مکارهٔ زمان و ظلم محمود را یاد نموده آه زده غشی کرد تا او را بخانه بردند طائر روح پر فتوح بفردوس برین پرواز کرد ـ

## پادشاهی گیومرث اول ملوک عجم سی سال بود

| | |
|---|---|
| پژوهندهٔ نامهٔ باستان | که از پهلوانی زند داستان |
| چنین گفت کاین تخت و کلاه | گیومرث آورده کو بود شاه |
| چو آمد به برج حمل آفتاب | جهان گشت با فر و آئین و تاب |

بتابید زانسان ز برج بره — که گیتی جوانگشت از و یکسره
کیومرث شد بر جهان کدخدای — نخستین بکوه اندران ساخت پای
سر تخت و بختش بر آمد بکوه — پلنگینه پوشیده خود با گروه
از و اندر آمد همی پرورش — که پوشیدنی نه بدو نه خورش
بگیتی درون سال سی شاه بود — بخوبی چو خورشید بر گاه بود
همی تافت از تخت شاهنشهی — چو ماه دو هفته ز سرو سهی
دو دو دام هر جانور کش بدید — ز گیتی به نزدیک او آرمید
دو تا می شدندی بر تخت او — ازان فرهی برشده بخت او
بر سم نماز آمدندیش پیش — ازان جایگه برگرفتند کیش
یکی پور بودش چو گرگ سترگ — هنرمند همچون پدر نامجوی
سیامک بدش نام و فرخنده بود — کیومرث را دل بدو زنده بود
بر آمد بر اینکار یک روزگار — فروزنده شد دولت شهریار
برشک اندر آمد به یمن بدستگال — همی رای زد تا بیاکند یال
یکی بچه بودش چو گرگ سترگ — دلاور شده با سپاهی بزرگ
سیه گرد و سر دیو یک راه جست — همی تخت و دیهیم کی شاه جست
جهان شد بران دیو بچه سیاه — ز بخت سیامک هم از تخت شاه
دل شاه بچه در آمد بجوش — سیاه انجمن کرد و بگشاد گوش

## رفتن سیامک بجنگ دیو و کشته شدن او

بپوشید تن را بچرم پلنگ — که جوشن نبود آنگه آئین جنگ
پذیره شده دیو را جنگجوی — سپه را چو روی اندر آمد برو
سیامک بیامد برهنه تنا — برآویخت با پور ازدها هر سه تا
ببزد چنگ و ازدونه دیو سیاه — دو تا اندر آورد بالای شاه
فکند آن تن شاهزاده بخاک — بچنگال کردش کمرگاه چاک
سیامک برای خود و دست دیو — تبه گشت و ماند انجمن بر سه دیو
چو آگه شد از مرگ فرزند شاه — ز تیمار گیتی بر و شد سیاه
فرود آمد از تخت و یله کنان — زنان بر سرودست و باز و کنان
دو رخساره پر خون و دل سوگوار — و ترم کرد بر خویشتن روزگار
وزان پس بکین سیامک شتافت — شب و روز آرام خفتن نیافت

## رفتن هوشنگ و کین مرث بجنگ دیو و کشته شدن دیو و مردن کیومرث

سیامک خجسته یکی پور داشت — که نزد نیا جای دستور داشت
گرانمایه را نام هوشنگ بود — تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود
ببزد نیا یادگار پدر — نیا پرورید مر او را ببر
چو بنها دل کینه و جنگ را — بخواند آن گرانمایه هوشنگ را
همه گفتنیها بدو باز گفت — همه راز ها برگشاد از نهفت

که من لشکری کرد خواهم همی — خروشی برآورد خواهم همی
ترا بود باید همی پیشرو — که من رفتنی ام تو سالار نو
پری و پلنگ انجمن کرد شیر — ز ورندگان گرگ و ببر دلیر
بفرمان شاهی جهان بُد همه — سپاهی و وحشی و مرغ و دَمه
سپاهی ورود اندم مرغ و پری — سپهدار با کبر و فرّ آوری
پس پشت لشکر کیومرث شاه — نبیره به پیش اندرون با سپاه
بیامد سیاه دیو با ترس و باک — همی به آسمان بر پراگنده خاک
ز هر سو ز ورندگان چنگ دیو — شده سست بر چشم گیهان فروغ
بهم در فتادند هر دو گروه — شد اندر زدود اندر دیوان ستوه
بیازید هوشنگ چون شیر چنگ — جهان کرد بر دیو بسته تنگ
کشیدش سراپای یکسر دوال — سپهبد بُرید آن سر بیهمال
بپای اندر افگند و بسپرد خوار — دریده بر و چرم و برگشته کار
چو آمد مران کینه را خواستار — سر آمد کیومرث را روزگار
برفت و جهان مُردنی ماند ازو — نگر تا کرا نزد او آبرو

## پادشاهی هوشنگ چهل سال بود بر تخت نشستن هوشنگ شاه

جهاندار هوشنگ بار ای بداد — بجای نیا تاج بر سر نهاد
بگشت از برش چرخ سالی چهل — پُر از هوش مغز و پُر از داد دل

چو بنشست بر جایگاهِ مهی — چنین گفت بر تختِ شاهنشهی
که بر هفت کشور منم پادشا — بهر جای پیروز و فرمان روا
بفرمانِ یزدانِ پیروزگر — بدادِ دهش تنگ بسته کمر
وزان پس جهان یکسر آباد کرد — همه روی گیتی پُر از داد کرد
نخستین یکی گوهر آمد بچنگ — بدانش ز آهن جدا کرد سنگ

## بر آوردن هوشنگ آهن از سنگ

سرِ مایه کرد آهنِ آبگون — گزان سنگ خارا کشیدش برون
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد — گُجا ز و تیر آره و تیشه کرد
چو این کرده شد چارهٔ آب ساخت — ز دریا بر آورد ها مون نواخت
بجوی انگبی آب راه راه کرد — بفرّ کیی رنج کوتاه کرد
چو آگاه مردم بر و بر فزود — پراگندنِ تخم و کشت و درود
بسیچید پس هر کسی نانِ خویش — بورزید و بشناخت سامانِ خویش
ازان پیش کاین کارها کرده شد — نه بُد خورد نیها بجز میوه هیچ
همه کارِ مردم نبودی بر برگ — که پوشید نیشان همه بود برگ
پرستیدنِ ایزدی بود پیش — نیارا همین بود آئین و کیش
بسنگ اندر آتش ازو شد پدید — کز و روشنی در جهان گسترید
کز آباد کردن جهان شاد کرد — جهانی به نیکی ازو یاد کرد

بدان ایزدی فرّ و جاهِ کیان — ز نخجیر گور و ز گوزنِ ژیان
جدا کرد گاو و خر و گوسفند — بورز آوریدآنچه بد سودمند
جهاندار هوشنگ با هوش گفت — بدارید شانرا جُدا جُفت جُفت
بدیشان بورزید و ایشان خورید — همی خویشتن با چرا پرورید
ز پویندگان هرچه مویش نکوست — بکشت و ازیشان برآهیخت پوست
چو سنجاب و قاقم چو روباهِ نرم — چهارم سمور است کش موی گرم
بدینگونه از چرم پویندگان — بپوشید بالای گویندگان
بخشید و گسترد و خورد و سپرد — برفت و جز از نام نیکی نبرد
چهل سال با شادکامی و ناز — بداد و دهش بود آن سرفراز
بسی رنج برد اندران روزگار — بافسون و اندیشه بسیشمار
چو پیش آمدش روزگار بهی — از و مُردری ماند تخت مهی
پسر بُد مر او را یکی هوشمند — گرانمایه طهمورثِ دیوبند
بیامد بتختِ پدر برنشست — بشاهی کمر بر میان بر به بست

بادشاهی طهمورث دیوبند سی سال بود بر تخت نشستن
طهمورث و پیدا کردن آئین رشتن و رام کردن جانوران

همه موبدان را ز لشکر بخواند — بگیتی چه مایه سخنها براند
چنین گفت کامروز این تختگاه — مرا زیبد و تاج و گرز و کُلاه

جدا کرد شان از میان گروه — پرستنده را جایگه کرد کوه
بدان تا پرستش بود کارشان — نوان پیش روشن جهاندارشان
صفی برد گرد دست بنشاندند — همی نام نیاران خواندند
کجا شیر مردان جنگ آورند — فروزندهٔ لشکر و کشور اند
کز ایشان بود تخت شاهی بپای — وز ایشان بود نام مردی بجای
نسودی سه دیگر گروه راشناس — کجا نیست کس را از ایشان سپاس
بکارند و دوزند و خود بدروند — بگاه خورش سر زنش نشنوند
ز فرمان سر آزاده و زنده پوش — ز آواز بیغاره آسوده گوش
بر آسوده از داور و گفتگوی — تن آباد آباد گیتی بدوی
چه گفت آن سخن گوی آزاده مرد — که آزادهٔ کاهلی بنده کرد
چهارم که خوانند اهنوخوشی — همان دست و زان برسرکشی
کجا کارشان همکنان پیشه بود — روان شان همیشه پر اندیشه بود
بدین اندرون سال پنجاه نیز — بخورد و بخشید بسیار چیز
ازین هر یکی را یکی پایگاه — سزاوار بگزید و بنمود راه
که تا هر کس اندازهٔ خویش را — ببیند بداند کم و بیش را
ازین پس که اینها شد آراسته — ق — شهنشاه باداش و خواسته
بفرمود دیوان ناپاک را — بآب اندر آمیختن خاک را

۱ نوان یعنی جوانان و جنبان و زنان کوشنده
۲ وخرسنده باشد
۳ نسودی یعنی بیکاران
۴ اهنوخوشی یعنی کاهلان
۵ خواسته مال و زر

هر آنچه از گل آمد چو بشناختند — بسنگ خشت را کالبد ساختند
بسنگ و بگچ دیو و دیوار کرد — نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌ها فرّهی — چو ایوان که باشد پناه از گزند
زخارا گهر جست یکروزگار — همی کرد زور و روشنی خواستار
بچنگ آمدش چندگونه گهر — چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر
زخارا بافسون برون آورید — شد آراسته بندها را کلید
دگر بوی‌ها خوش آورد باز — که دارند مردم به بویش نیاز
چو بان و چو کافور و چون مشک ناب — چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب
پزشکی و درمان هر درد مند — درستی و راه گزند
همه رازها نیز کرد آشکار — جهان را نیاید چنو خواستار
گذر کرد زان پس بکشتی بر آب — ز کشور بکشور بر آمد شتاب
چنین سال پنجه بورزید نیز — ندید از هنر بر خرد بسته چیز
همان کردنیها چو آمد پدید — بگیتی جز از خویشتن را ندید
بفرّ کیانی یکی تخت ساخت — چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی — ز هامون بگردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا — نشسته بر و شاه فرمان روا
جهان انجمن شد بر تخت او — ازان برشده فرّه و بخت او

بزرگان بشادی بیاراستند — می و رود و رامشگران خواستند
بجمشید بر گوهر افشاندند — مر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرمز فرودین — برآسوده از رنج تن دل ز کین
بنوروز نو شاه گیتی فروز — بران تخت بنشست فیروز روز
چنین جشن فرخ از آن روزگار — بمانده از آن خسروان یادگار
چنین سال سیصد همی رفت کار — ندیدند مرگ اندران روزگار
نیارست کس کرد بیکار رنج — نه بد درد مندی و بیمار رنج
ز رنج و ز بد شان نبود آگهی — میان بسته دیوان بسان رهی
یکی تخت پرمایه کرده بپای — بر او بر نشسته جهان کدخدای
نشسته بران تخت جمشید کی — بچنگ اندرون خسروی جام می
مر آن تخت را دیو برداشته — زهامون بابر اندر افراشته
چنین تا بر آمد برین سالیان — همی تافت از شاه فرّ کیان
جهان بر سر گشته او را رهی — نشسته جهاندار با فرّهی

## برگشتن جمشید از فرمان خدا و برگشتن روزگار او

یکایک بتخت مهی بنگرید — بگیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس — ز یزدان بپیچید و شد ناسپاس
گران مایگان را ز لشکر بخواند — چه مایه سخن پیش ایشان براند

چنین گفت با سال خورده مهان — که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید — چو من تا جور تخت شاهی که دید
جهان را بخوبی من آراستم — ز روی زمین رنج من کاستم
خورد خواب و آرامیان از من است — همان پوشش و کامیان از من است
بزرگی و دیهیم شاهی مراست — که گوید که جز من کسی پادشاست
بدارو و درمان جهان گشت راست — که بیماری و مرگ کس را نکاست
جز از من که برداشت مرگ از کسی — و گر بر زمین شاه باشد بسی
شمار از من هوش و جان در تن است — همین نگردد هر که اهریمن است
گر ایدون که دانید من کردم این — مرا خواند باید جهان آفرین
همه موبدان سر فکنده نگون — چرا کس نیارست گفتن نه چون
چو این گفته شد فرّ یزدان ازوی — گسست و جهان شد پر از گفتگوی
سه و بیست سال از در بارگاه — پراگنده گشتند یکسر سپاه
منی چون به پیوست با کردگار — شکست اندر آورد و برگشت کار
بخشید بر تیره گون گشت روز — همی کاست زو فرّ گیتی فروز
از و پاک یزدان چو شد خشمناک — بدانست و شد شاه با ترس و باک
چو این از آزده شد پاک یزدان ز دے — بدان درد درمان ندیدند ز دے
همی راند جمشید خون در کنار — همی کرد پوزش بر کردگار

آزدهان

پیرو دهنده ۱۲
کدام ۱۲
آرام شما ۱۲
کدام ۱۲
کدام ۱۲
شبانان ۱۲
کدام ۱۲
آزدهان

همی کاست زو فرّهٔ ایزدی | برآورد بر وی سر شکوه بدی

## داستان مرداسِ تازی پدرِ ضحاک

یکی مرد بود اندران روزگار | ز دستِ سواران نیزه گذار
گرانمایه هم شاه و هم نیک مرد | ز ترسِ جهاندار با باد سرد
که مرداس نامِ گرانمایه بود | بداد و دهش برترین پایه بود
مر او را ز دوشیدنی چارپای | ز هر یک هزار آمدندی بجای
بزو اشتر و میش را همچنین | بدو شندگان داده بود پاکدین
همان گاو دوشا بفرمان بری | همان تازی اسپِ رمنده فری
بشیر آنکسی را که بودی نیاز | بدان خواسته دست بردی فراز
پسر بود مر آن پاکدین را یکی | کش از زهر بهره نبودند کی
جهانجوی را نام ضحّاک بود | دلیر و سبکسار و ناپاک بود
همان بیوراسپش همی خواندند | چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شمار | بود بر زبانِ دری ده هزار
از اسپان تازی برّین ستام | ورا بود بیور چو بر دند نام
شب و روز بودی دو بهره بزین | ز راهِ بزرگی نه از راهِ کین
چنان بد که ابلیس روزی بگاه | بیامد بسانِ یکی نیک خواه
دلِ مهتر از راه نیکی ببرد | جوان گوش گفتارِ او را سپرد

ز هر آله بیفتد او را از میم
وفات جمشید بهزار سال بود
شاه نوذر ضحاک را بیوراسپ
آله بیفتد جمشید آمد و زبان بیوراسپ
بیوراسپ جمشید را بگرفت و بدو نیم
بیوراسپ هزار سال پادشاهی کرد
ضحاک ده هزار اسپ بخاشت
بود هندی این لقب بلقب
سنه ۱۲
گرد ویه ۱۲
سنه ۱۲ بکسر اول و یای ساکن
گرفتار اسپ تعلق دارد ۱۲
سنه ۱۲ نوذر جوان گوش او
سنه ۱۲ ضحاک سخن او
سنه ۱۲

همانا خوش آمدش گفتار او — نبود آگه از زشت کردار او
بدو داد هوش و دل و جان پاک — برآکند بر تارک خویش خاک
چو ابلیس دانست کو دل بداد — برافسانه اش گشت رهنمای و شاد
فراوان سخن گفت زیبا و نغز — جوانرا از دانش تهی بود مغز
همی گفت دارم سخنها بسی — که آنرا جز از من نداند کسی
جوان گفت برگوی و چندین مپای — بیاموز مارا تو ای نیک رای
بدو گفت پیمانت خواهم نخست — پس آنگه سخن برگشایم درست
جوان ساده دل بود فرمانش کرد — چنان کو بفرمود سوگند خورد
که رازِ تو با کس نگویم زبُن — ز تو بشنوم هرچه گوئی سخن
بدو گفت جز تو کسی در سرای — چرا باید ای نامور کدخدای
چه باید پدر چون پسر چون تو بود — یکی پندت از من بباید شنود
زمانه بدین خواجهٔ سالخورد — همی دیر ماند تو اندر نَوَرد
بگیر این سرمایه درگاه او — ترا زید اندر جهان جاه او
برین گفتهٔ من چو داری وفا — جهانرا تو باشی همی کدخدا
چو ضحاک بشنید اندیشه کرد — ز خون پدر شد دلش پر ز درد
بابلیس گفت این سزاوار نیست — وگر گوی کاین از در کار نیست
بدو گفت اگر بگذری زین سخن — بتابی ز سوگند و پیمانِ من

نادر ۱۲ — خوشش ۱۲
دیگر کمن ۱۲ — سوگند ۱۲

بماند بگردنت سوگند و بند — شوی خوار ماند پدرت ار خرد

سر مرد تازی بدام آورید — چنان شد که فرمان او برگزید

بپرسید کاین چاره با من بگوی — چه روئست این را بهانه مجوی

بدو گفت من چاره سازم ترا — بخورشید سر برفرازم ترا

تو در کار خاموش میباش و بس — نباید مرا یاری از هیچکس

چنان چون بباید بسازم تمام — تو تیغ سخن بر مکش از نیام

مر آن پادشا را در اندر سرای — یکی بوستان بود بس دلگشای

گرانمایه شبگیر برخواستی — ز بهر پرستش بیاراستی

سروتن بشسی نهفته بباغ — پرستنده با وی نبردی چراغ

بران رای و اژونه دیو نژند — یکی ژرف چاهی بره برکند

پس ابلیس بیره سر ژرف چاه — بخاشاک پوشید و بسپرد راه

سر تازیان مهتر نامجوی — شب آمد سوی باغ بنهاد روی

چون آمد بنزدیک آن ژرف چاه — یکایک نگون شد سر بخت شاه

چنان بد گنش شوخ فرزند او — بخون پدر گشته همداستان

که فرزند بد گر بود نره شیر — بخون پدر هم نباشد دلیر

پسر کور با کرر سم پدر — تو بیگانه خوان و مخوانش پسر

سبک مایهٔ ضحاکِ بیدادگر — بدین چاره بگرفت گاهِ پدر
بسر برنهاد افسرِ تازیان — برایشان بخشود سود و زیان
چو ابلیس پیوسته دید این سخن — یکی بندِ نو دیگر افکند بن
بدو گفت چون سوی من تافتی — ز گیتی همه کامِ دل یافتی
اگر همچنین نیز فرمان کنی — نه پیچی ز فرمان و پیمان کنی
جهان سر بسر پادشاهی ترا ست — دو و مردم و مرغ و ماهی ترا ست
چو این گفته شد سازِ دیگر گرفت — دگرگونه چاره گزید ای شگفت
جوانی بیاراست از خویشتن — سخن گوی و بینا دل و پاک تن
همیدون بضحاک بنهاد روی — نبودش بجز آفرین گفتگوی
بدو گفت اگر شاه را درخورم — یکی نامور مردِ خوالیگرم
چو بشنید ضحاک بنواختش — ز بهرِ خورش جایگه ساختش
گزید خورشگر نیانهٔ پادشا — بدو داد دستورِ فرمانروا
فراوان نبود آنزمان پرورش — که کمتر بُد از خورد نیها خورش
پس اهریمنِ بدکُنش جای مرد — بدلِ کُشتنِ جانور جای کرد
خورش زردهٔ خایه و دانش نخست — بدان داشتش یکزمان تندرست
ز هر گوشت از مرغ و از چارپای — خورش کرد و آورد یکیک بجای
بپرورد بر سانِ شیر — بدان تا کند پادشه را دلیر

۱ سبک مایه نخست بار پادشاه شد
۲ فرزند جوانی بیارا ست
۳ آمدن ابلیس نزد ضحاک
۴ سخن گفتن عاقل با ضحاک
۵ خواستن ابلیس مغز سر دو مرد را
۶ دریای معروف دماوند
۷ نام ابلیس بعضی بابا حاجی
۸ بعضی ان

سخن هرچه گوید[۵۸] شش فرمان کند — بفرمانِ او دل گروگان کند[۵۹]
بخورد و بدو آفرین کرد سخت — مزه یافت زان مهترِ شورِ بخت
چنین گفت ابلیس نیرنگ ساز[۶۲] — که جاوید[۶۳] زی شاه گردنفراز
که فردات زینگونه سازم خورش — کز آید ت سر بسر پرورش
برفت و همه شب سگالش گرفت[۶۴] — که فردا چه سازد ز خوردن شگفت[۶۵]
دگر روز چون گنبدِ لاجورد[۶۶] — برآورد بنمود یاقوتِ زرد[۶۷]
خورشها ز کبک و تدرو سپید — بساز ید و آمد دلِ پُر امید
شهِ تازیان چون بخوان دست برد — سرِ کم خرد مهر او را سپرد
سوم روز خوانرا بمرغ و برّه — بیاراستش گونه گون یکسره
بروز چهارم چو بنهاد خوان — خورش ساخت از پشتِ گاوِ جوان
بدو اندران ز عفران و گلاب — همان سالخورده می و مُشکناب
چو ضحاک دست اندر آورد و خورد — شگفت آمدش زان هشیوار[۶۸] مرد
بدو گفت بنگر که تا آرزوی — چه خواهی بخواه از من ای جنگجوی
خورشگر[۶۹] بدو گفت کای پادشا — همیشه بزی شاد و فرمان روا
مرا دل سراسر پُر از مهرِ تست — همه لذّتِ جانم از چهرِ تست
یکی حاجت است به نزدیک شاه — اگرچه مرا نیست این پایگاه
که فرمان دهد تا سرِ کتفِ او — ببوسم بمالم بر و چشم و رو

۵۸ گروگان بمعنی گرو است
۵۹ گروگان ساز یعنی گرو بگذار
۶۲ نیرنگ ساز یعنی نیرنگ بساز
۶۳ جاوید زی شاه گردنفراز امر از زیستن
۶۴ سگالش گرفت یعنی اندیشید
۶۵ شگفت یعنی تعجب
۶۶ گنبدِ لاجورد یعنی آسمان
۶۷ یاقوتِ زرد یعنی شراب
۶۸ هشیوار یعنی عاقل
۶۹ خورشگر یعنی آشپز
یک حاجت مرا هست
تدرو

چو ضحاک بشنید گفتار او — نهانی[۴۸] ندانست بازار او
بدو گفت دادم من این کام تو — بلندی بگیرد مگر نام تو
بلفرمود تا دیو چون مجفت او — همی بوسه داد بر کفت[۴۹] او
چو بوسید شد بر زمین ناپدید — کس اندر جهان این شگفتی ندید
دو مار سیه از دو کتفش برست — غمین گشت واز هر سوئی چاره جست
سرانجام ببرید از هر دو کفت — سزد گر بمانی ازین در شگفت[۵۰]
چو شاخ درخت آن دو مار سیاه — بر آمد دگر باره از کتف شاه
پزشکان[۵۱] فرزانه گرد آمدند — همه یک بیک داستانها زدند
ز هر گونه نیرنگها[۵۲] ساختند — مر آن درد را چاره نشناختند
بسان[۵۳] پزشکی پس ابلیس تفت[۵۴] — بفرزانگی نزد ضحاک رفت
بدو گفت کاین بودنی کار بود — بمان تا چه گردد نباید درود
خورش ساز و آرامشان ده بخورد — نشاید جز این چاره نیز کرد
بجز مغز مردم مده شان خورش — مگر خود نمیرند ازین پرورش
دوا تو جز مغز آدم چو نیست — برین درد و درمان بباید گریست
بروزی دو کس بایدت کشت زود — پس از مغزشان بباید درود
سر نره[۵۵] دیوان ازین جستجوی — چه جست و چه دید اندرین گفتگوی
مگر تا یکی چاره سازد نهان — که پرداخته[۵۶] ماند ز مردم جهان

[۴۸] نهانی ندانست بازار او: کنایه از آنکه ضحاک غرض اصلی ابلیس را نفهمید
[۴۹] کفت: معلوم نشد
[۵۰] سزد گر بمانی ازین در شگفت: این است یعنی اگر از این ماجرا متعجب شوی سزاوار است
[۵۱] پزشکان: در نسخهٔ ... پزشکی
[۵۲] نیرنگها: کنایه از علاج و معالجه
[۵۳] بسان: بشکل حکیم و طبیب
[۵۴] تفت: رفت با فتح حرف و سکون
[۵۵] سر نره دیوان: کنایه از ابلیس
[۵۶] پرداخته: مخفف پرداخته یعنی خالی

ازان پس برآمد ز مردم خروش — پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
سیه گشت از خشنده روز سپید — گسستند پیوند از جمشید

## تباه شدن روزگار جمشید از دست ضحاک

برو تیره شد فرّهٔ ایزدی — بکژی گرایید و نا بخردی
پدید آمد از هر سوی خسروی — یکی نامجوئی ز هر پهلوی
سپه کرده و جنگ را ساخته — دل از مهر جمشید پرداخته
یکایک ز ایران بیامد سپاه — همی تاز یان بر گرفتند راه
شنیدند کانجا یکی مهتر است — پر از هول آن اژدها پیکر است
سواران ایران همه شاه جمع — نهادند بر یک بضحاک روی
بشاهی بر و آفرین خواندند — ورا شاه ایران زمین خواندند
کئی اژدها فش بیامد چو باد — بایران زمین تاج بر سر نهاد
از ایران و از تازیان لشکری — گزین کرد گردان هر کشوری
سوی تخت جمشید بنهاد روی — چو آنگشتری گرد گیتی بپوی
چو جمشید را بخت شد کند رو — به تنگ آوریدش جهاندار نو
برفت و بدو داد تخت و کلاه — بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه
نهان گشت و گیتی بر و شد سیاه — سپردش بضحاک تخت و کلاه
چه صد سالش اندر جهان کس ندید — ز چشم همه مردمان ناپدید

کرد در علم و دانش و تربیت و محل ظهور و بروز بسیار هنرهای مفیده گشت حالکونی که سایر ممالک یورپ تماماً در حالت بیدانشی و بهیمگی بودند بواسطهٔ انقلاب و فتنی که فراگرفته بود یورپ را از حملات قبایل و غرقی که از حدود شمال فرود آمده منتشر شده بودند - ایتالی در بدایت این ترقی اخیر که بالفعل در مملکت یورپ وجود دارد فرد بود در تجارت و هنر و علم و مجدداً بهان علو و کمال رسید که زمانش بازمان یونیان و رومیان دم همسری و مساوات میزد - اختراع و پیدایش چاپ کردن و بعضی از جهات و اسباب دیگر که یکی از آنها رِیفارمِیشن بود که بدنبال آمد اختراع چاپ کردن را بیشتر از هرچه ممد شدند و تقویت نمودند فزایش علم و ترقی را - ولیکن این موجبات و اسباب را هرچند در هر ملکی اثر بود در ترقی دادن و فزودن تربیت و علم و کمال ولی در بعضی از ممالک اثر آنها بیش بود از بعضی دیگر ولی حکام عرف و مدبّران ملک حاسد و مخالف بودند آنزمانی چاپ کردن را که چاپ کنندگان باختیار و کمال آزادی و خاطر جمعی چاپ میکردند هرانچه که میخواستند و نیز طرق و شوارع را که حامیان رِیفارمِیشن جاری کرده بودند در میان خلق - مگر در هیچ ملکی از ممالک سعی و اهتمامی که شد در معدوم ساختن آزادی امور دین و حکومت چندان مظفر و منصور و بروفق خاطرخواه نگشت که در ملک اسپین و ایتالی و پس از ترقی کامل و علو بکمالی در علم و دانش و هنر و منیش که ممالک مذکوره را بود در صد سال ۱۶ عیسوی تنزل نمودند از سایر ممالک بدنبال ماندند و از فراز به نشیب و از اوج بحضیض آمدند و دیگر ممالک فوقیت یافتند بر آنها - و در صد سال ۱۷ فرنس بر تمام ممالک یورپ فوقیت و فضیلت بود و از آنزمان الی زمانناهذا فرنس و انگلند و جرمنی در درجهٔ اول و مرتبهٔ نخستین ایستاده اند در تربیت و دانش - نتایجی که حاصل شد از انتشار و ترقی علم و دانش یکی این بود که رسم قبول

اشتغال مردم بعلم و دانش یعنی اصلاح

اشتغال مردم باین علم و فنون از تاریخ یورپ بسیار

انتشار علم و آزادی و اصلاح دین که موجب

فتوحات و اختراعات و صنعت و وجود یافت که

مذهب پاپ را از ممالک یورپ که

اول دین مذهب شیعه که از مذهب سنی جدا شد

مانند مذهب شیعه که از اصل گشت و آن

و بنابر و موجب آن یکی از اصلاح گشت و آن

اول دین مذهب پاپ که از مذهب سنی جدا شد

سراسر زمانه بدو گشت باز — برآمد برین روزگاری دراز
نهان گشت آئینِ فرزانگان — پراگنده شد کامِ دیوانگان
هنر خوار شد جادوئی ارجمند — نهان راستی آشکارا گزند
شده بربدی دستِ دیوان دراز — زنیکی نبودی سخن جز براز

## نظامی

اسمش ابو محمد الیاس بن یوسف بن مؤید المعروف بشیخ نظام الدین در سر زمینِ گنجه کسوتِ حیات در بر کشید - گویا والدِ ماجدش بگنجه که از بلادِ مُعتبر آذربایجان و نخجوانی آب و هوا مشهور است رفته و آنجناب در انجا متولد شده - و خود در سکندرنامه میگوید **بیت**

نظامی ز گنجینه بکشای بند — گر فتاحِ گنجه تا چند چند
چو دُر گرچه در بحرِ گنجه گُهم — ولے از قهستانِ شهرِ قُمم

و شیخ یکی از ارکان اربعهٔ دیارِ سخن است - و در صلهٔ کتاب خسرو و شیرین مصنفهٔ اوا تابک قزل ارسلان چهارده قریه مرحمت فرمود - و از قولِ جامی هویدا گردد که در حینِ تصنیفِ سکندرنامه عمرش شصت ساله بود و میر غلام علی آزاد می نویسد که وقتی که سکندرنامه باتمام رسانید پیالهٔ عمرش لبریز گردید - و در سنِ پنجصد و نود و هفت هجری مطابق دوازده صد سنِ عیسوی همای روح مُطهرش باشیانِ قدس پرواز کرد و در گنجه مدفون شد - و مزارش

هنوز در انجا موجود است - و از تصنیفات اوست مخزن الاسرار و قصهٔ لیلی و مجنون و هفت پیکر و سکندرنامهٔ برّی و بحری که هریک ازان باستدعای صاحب تاج و سریری منظوم شده چنانچه در دیباچهٔ هریک ازانها خود نقل کرده -

## گفتن جملهٔ داستان بطریق اختصار

همه کردهٔ شاه گیتی خرام — درین یک ورق کاغذآرم تمام
سکندر که شاه جهان گرد بود — بکار سفر توشه پرورد بود
جهان را همه چار حد گشت و دید — که بیچار حد ملک نتوان خرید
بهر تختگاهی که بنهاد پی — نگهداشت آئین شاهان کی
بجز رسم زردشت آتش پرست — نداد آن دگر رسمها را ز دست
نخستین کسی او شد که زیور نهاد — بروم اندرون سکهٔ زر نهاد
بفرمان او زرگر چیره دست — طلاهای زر بر سر نقره بست
خرد نامهارا ز لفظ دری — بیونان زبان کرد کسوتگری
همان نوبت پاس در صبح و شام — ز نوبت گه او بر او رد نام
بآئینه شد خلق را رهنمون — ز تاریکی آورد جوهر برون
بریداز جهان شورش زنگ را — ز دار استد تاج و اورنگ را
ز سودا و هندو ز صفرای روس — فروشست عالم چو بیت العروس
شد آئینهٔ چینیان رای او — سر تخت کیخسروی جای او

مضروب و همه اوضاع اشیا در غیر موضع خود استعمال داشت اکنون همه آتش هرد و موجود بود و نسبی
لازم داشت رسم فیودل درمیان آمد و در هر ملکی صدها ظالم و سرکش سر برکشید و فقط حاکم و مصلح
درمیان زور بود و شمشیر و صفحه یورپ سراسر میدان و معرکه جدالی شد که ضعیف بجهة آزادی تیغ
میزد و قوی بجهة ملک و استیلا پادشاه وقت بی اقتدار بود و امرای انتظام و سرخود و سرکش همه
در داخل ملک ظالم بودند و در خارج ملک راهزن - بهرحال حالت ممالک یورپ اینسان
بود که جمعی کثیر از خلق آزادی خود را از کف دادند و بنده و برده شدند بجهة نان و رستگاری خود
درین این فتن و آشوب و تاریکی و جهالت واقعاتی چند رخ داد و اسباب چندی فراهم آمد که این
بیهوده گیها معدوم و منسوخ گشت و انتظام و تواضع و ادب و امثال اینها جاری گشت درمیان خلق
اوّل و اهمّ این واقعات و جهات رسم شیولری بود یعنی شجاعت و رشادت (و این قاعده داشت
که بعد ذکر میشود) آسایش و امنیت صورت وجود گرفت و تیغ مردقوی سپر حفاظت و حراست مردم
ضعیف شد و آن چنان بود که امرائی که نخست ظالم و هوا پرست بودند عرق حمیت شان بجوش
آمد و رگی از غیرت و مردمی در وجودشان در آخر متحرک شد و بغتة سلسلهٔ مروت و فتوت شان
بحرکت درآمد که ملاحظه نمایند فائده و رفاهیت عموم خلق را و تمهیدی کردند که خلاف و قبایح
از میان بردارند و عموم خلق را آسوده خاطر دارند و حفاظت ایشان نمایند - این سلسله و صنف را
میخواهند نیت ها (یعنی شجاعان و دلیران) و کسی که نیت بود در هر مقامی صاحب اعتبار و تدیّن و
مروّت و انصاف بود همچنانکه درمیان عرب و عجم همواره شجاعت اعلامت مردی و فتوت میشمرده اند
و مردم شجاع خلاف و عمل قبیح را کسر و نقص اعتبار و شجاعت خود میدانسته اند - بالجمله کسی را که

بقطب شمالی یکی بیخ او | بعرض جنوبی یکی میخ او
طنابی ازین سو بمشرق کشید | طنابی دگر زو بمغرب رسید
برین طول و عرض اندرین کارگاه[۱] | کرا بود دیگر چنین بارگاه
چو عزم جهان گشتن آغاز کرد | برشته زدن رشتها ساز کرد
ز فرسنگ و از میل و از هر حلقه[۲] | بدستی زمین را نکرد یله[۳]
مساحت گران داشت اندازه گیر | بران شغل بگماشته صد و بیر
رسن بسته اندازه پیدا شده | مقادیر منزل هویدا شده
بخشکی بهر جا که زد بارگاه | ز منزل بمنزل به پیمود راه
وگر راه[۴] بر روی دریاش بود | طریقی مساحت مهیاش بود
یکی را بلنگر گه خویش ماند | دگر را بقدر رسن پیش راند
میان دو کشتی رسن بسته بود (گذشت ۱۲) | دو کشتی بهم باز پیوسته بود
گر آنرا گه این را رسن باختی | خطر بین کز نیسان رسن تاختی (کاربزرگ ۱۲)
وگر باره[۵] این بسته را پای داد | شتابنده را در سکون جای داد
بدین گونه کتاب منزل شناس | ز ساحل بساحل گرفتی قیاس
جهان را که از غم براحت کشید | بدین هندسه در مساحت کشید
زمین را که چندست ورد تا کجاست | ترازوی تدبیر او کرد راست
همان[۶] ربع مسکون از و شد پدید | بدان منزل از ماکه داند رسید

۱ در نسخهٔ ما بعد معروف و مکان پیدا نیست
۲ در نسخهٔ ما بعد مقدار یک فرسنگ
۳ در نسخهٔ ما بعد مقدار یک میل
۴ در نسخهٔ ما بعد مقدار یک حلقه
۵ در نسخهٔ ما بعد مقدار یک میل
۶ در نسخهٔ ما بعد مقدار یک فرسنگ

بهر مرز بومی که اورا ندرخش
زآبادی آن بوم را داد بخش

همه چار ها کرد در کوه و دشت
چو مرگ آمد از مرگ بیچاره گشت

ز تاریخ آن خسرو نامدار
بکار آمد انیست کامد بکار

## ظفر یافتن سکندر بر زنگیان

چو روز از گریبان چشمهٔ آفتاب
بر انگیخت آتش ز دریای آب

دو لشکر بهم بر کشیدند کوس
چو شطرنجی از عاج و از آبنوس

تدروانِ رومی و زاغانِ زنگ
شده سینهٔ باز یعنی دورنگ

سیاهان چو شب رومیان چون چراغ
کم و بیش چون زاغ و چون چشم زاغ

بر آمد یکی ابرِ زنگار گون
فرو ریخت از دیده دریای خون

جهان خسرو آهنگ پیکار کرد
بد خواه بر چشم بد کار کرد

بر آراست بازارِ نادرد را
بر انگیخت ز آبِ روان گرد را

فرا گیندی از گور چشمِ حریر
بپوشید و فارغ شد از تیغ و تیر

یکی ورع رخشندهٔ چشمه دار
که در چشم آید یکی چشمه وار

سنان کش یکی نیزهٔ سی ارش
بآبِ جگر یافته پرورش

حمایل یکی تیغِ هندی چو آب
بگوهر تر از چشمهٔ آفتاب

کلاهی ز پولادِ چین بر سرش
که گوهر بر شک آمد از گوهرش

بر آویخته ناچخی زهردار
بوقت زدن تلخ چون زهر مار

نشست از بر بارهٔ کوه‌وش — بدیدن همایون برفتار خوش
روان کرد مرکب بمیعاد گاه — بدیده که دشمن کی آید براه
نیامد پلنگر که پژمرده بود — بماند یشه لنگر فرو برده بود
دگر زنگی را چو عفریت مست — فرستاد تا گوهر آرد بدست
بیک ناچخ یشه که بر وی رسید — ز زنگی رگ زندگانی برید
دگر دیو سے آمد چو یکپاره کوه — کز و چشم بینندگان شد ستوه
همان خورد کان نا تراشِ دگر — چنین چند را خاک خارید سر
سیه روی تر زنگی دیو سار — به پیش در آمد چو پیچنده مار
برو نیز شه ناچخی راند زود — بزخمی بر آورد زو نیز دود
سیاهِ دگر زان ستمگار تر — بحرب آمد از شیر خونخوار تر
همان شربت یار پیشینه خورد — زمانه همان کار پیشینه کرد
نیامد دگر کس بمیدان دلیر — که ترسیده بودند زان تند شیر
عنان را نداد حسرو سوی خیل زنگ — برون خواست بد خواهِ خود را بچنگ
پلنگر چو دید آنچنان دست برد — شد اندامش از زخم ناخورده خورد
اگر خواست ورنی جنیبت جهاند — سوی حربگه کام و ناکام راند
عنان برشه افگند چالش کنان — به صد خواریش بخت نالش کنان
بسے زخمها زد به نیروی بخت — نشد کارگر بر خداوندِ تخت

بالای ابیات ۱۲ — ۱۲ — ۱۲ —

تجارت و هنرها و علوم بسیاری از مردم اشیا آموختند و کشتی ساختن شروع کردند و در میان شان جاری شد و ملک ایتالی بی نهایت پر دولت شد و آغاز ترقی ملک ایتالی در این ترقی متأخر از این زمان بود. و همچنانکه در حالات خلق تغییری بهم رسیده بود در حالت حکومت هم تغییر کلی بهم رسید و ملاحظهٔ فائدهٔ عام موجب شد ملاحظهٔ حقوق عام را. چون شهر نشینان آزاد شدند انتظامی بهم رسید در امور بند و بست داخله و خارجهٔ ملک عوام (یعنی وکلای خلق) در اجتماعات عامه و مجالس شوری ملکی راه و بار یافتند. غلامان و چاکران چون سایر خلق آزاد شدند و نام مالک و مملوک یا رسم مولا و عبد از میان برخاست و چیزی هم در انتظام قوانین شرعیه و عرفیه افزوده شد و امتحان کناهان و قصور ظاهرهٔ خلق باب و آتش و امثال فلک موقوف گشت و محاربه و مقاتله در خفیه و پنهانی هم برطرف شد و بالطبع اتفاق رسالهٔ جستینینین پیدا شد و موجب تغییر و تبدل آئین و قواعد ممالک یورپ شد و خلق را میلان داد و در اغب ساخت بمطالعهٔ کتب قوانین رومیان. بالجمله اینها بود ترقی اهل یورپ در این زمان که ذکر شد.

تاریخ یورپ در آغاز صد سال ۱۴

صاحب تاریخ میگوید فرزند آدم بجبر و کیاسباب آسایش را از برای خود فراهم و پیدا شروع میکنند باجتماع لوازم و پیرایه و نمایشات و متعلقات آن چنین بود حالت مردم یورپ در آغاز صد سال چهاردهم بلاد و امصار ملک ایتالی که از سایر جاهای مملکت یورپ زودتر امنیت و آزادی یافتند باب تجارت را با ملک هندوستان کشودند و هر گونه متعه را بخود داخل کردند و نیز در خود بافتند و ساختند و پرداختند و در نهایت خوبی و کثرت. و دست بهنرهای گونه گون و مختلف زدند که از انجمله بود نقش کندن پارچه های مس و چاپ نمودن آنها چنانچه تا کنون هم ملک ایتالی در کشیدن تصاویر چهره بر مس و چاپ قلم بر هر ملکی تفوق

ستاده ملک زیر زرین درفش — ز سیفور بر تن قبای بنفش
زهر سو کشان زنگی چون پلنگ — بگردن در افسار با پا لهنگ
کسی را که زیر علم ساختند — بفرمان خسرو سر انداختند
دران وادی از زنگیان کس نماند — وگر ماند جز خور و کرگس نماند
گروهی که بر پیل کردند زور — فتادند چون پیله در پای مور
چو خصمان گرفتار خواری شدند — جلش در میان زینهاری شدند
به بخشود بر سختی کارشان — ز شمشیر خود داد زنهارشان
شه آن وحشیان را که بود از جلش — بفرمود کشتن دران کشمکش
بفرمود تا داغشان برکشند — جلش زین سبب داغ بر سر کشند
فروزنده شان کرد زان گرم داغ — کز آتش فروزنده گردد چراغ
ز بس غارت آورد ران از بهر شاه — غنیمت نگنجید در عرصه گاه
چو شاه آن متاع گران سنج دید — چو دریا یکی دشت پر گنج دید
بگفت گوهرین جام و زرین عمود — بخر وار گوهر بنه بار عود
همم از زر کانی همم از لعل و دُر — بسے چرم قنطار ها کرد پُر
ز کافور چون سیم صحرا ستوه — ز سیم چو کافور صد پاره کوه
همان تازی اسپان طاؤس وش — همان زنده پیلان گنجینه کش
بسے برده یونانی و بربری — سبق برده بر ماه و بر مشتری

زائد ۱۲
بمعنی مقدار ۱۲
غلام و کنیز ۱۲

زبرگستوانهای گوهرنگار — همان فرش زرّافهٔ آبدار
همه روی صحرا پُر از خواسته — بگنجینهٔ گوهر آراسته
شه از فتح زنگی و تاراج زنگ — برآسود و ایمن شد از درد و رنج
بعبرت دران کشتگان بنگریست — بخندید پیدا و پنهان گریست
که چندین خلایق دران دار و گیر — چرا کشت باید بشمشیر و تیر
گنه گر بر ایشان نهم ناروا است — گر از خود خطا بینم اینهم خطا است
فلک را سر انداختن شد سرشت — نشاید کشیدن سراز سرنوشت

## پیروزی یافتن سکندر بر دارا و کشته شدن دارا

گذارندهٔ نظم این داستان — سخن راند بر سنّت راستان
که چون آتش روز روشن گذشت — پر از دود شد گنبد تیز گشت
شب از ماه بر بست پیرایه — شگفتی بود نور در سایه
طلایه ز لشکرگه هر دو شاه — شده پاس دار ند تا صبح گاه
یتاقی برآمد شدن چون خراس — نیاسود دُرّاج از بانگ پاس
بساخفته از هیبت پیل مست — سراسیمه هر ساعت از خواب جست
غنوده تن مردم از رنج و تاب — نظر هر زمانی در آمد ز خواب
نیایش کنان هر دو لشکر براز — که ای کاشکی بودی امشب دراز
مگر کان درازی نمودی درنگ — بدیری پدید آمدی روز جنگ

سگالش چنان شد دو کوشنده را — که ریزند صفرای جوشنده را
ای سکندر و دارا ۱۲
چو خورشید روشن برآرد کلاه — پدیدار گردد سفید از سیاه
دو خسرو عنان در عنان آورند — رهِ دوستی درمیان آورند
مقابل شوند ۱۲
بیازرم و خوشنودی از یکدگر — بتابند زان بر نتابند سر
چو دارا دران داوری رای جست — دل رای زن بود و رای سست
باب دوم در مشورت ۱۲
سوی آشتی کس نشد رهنمون — نمودند رایش بشمشیر خون
که ایرانی از رومی نیش خورد — ای کی گریزد ۱۲ بقا کم کجا ریزد اندر نبرد
چو فردا فشاریم در چنگ پای — ز رومی نمانیم یکتن بجای
نگذاریم ۱۲
بدین عشوه دادند شه را شکیب — یکی بر دلیری یکی بر فریب
همان قاصدان نیز کردند جهد — که بر خونِ او بسته بودند عهد
سکندر ز دیگر طرف چاره ساز — که چون پایدار و دران در کتاز
خیال دو سر هنگ در پیش داشت — جز آن خود که سر هنگی خویش داشت
چنین گفت با پهلوانانِ روم — که فردا درین مرکز سخت بوم
بکوشیم کوشیدنی مردوار — رگِ جان بکوشش کنیم استوار
اگر دست بر دیم ما راست ملک — وگر ما شدیم آنِ دارا ست ملک
بمیریم ۱۲
قیامت که پوشیده از راه ماست — بود روزی آنرو ز فردای ماست
زاندیشهای چنین هولناک — دو لشکر غنودند با ترس و باک

چو گیتی در روشنی باز کرد — جهان بازنی دیگر آغاز کرد
بآتش بدل گشت مشتی شرار — گلیچه شد آن سیم گاورس وار
در آمد بجنبش دو لشکر چو کوه — کزان جنبش آمد جهانی بستوه
فریدون نسب شاه بهمن نژاد — چو برخاست از اوّل با مداد
همه ساز لشکر بترتیب جنگ — برآراست از جعبه تیر خدنگ
ز پولاد صد کوه بر پای کرد — بپائین او گنج را جای کرد
چو بر میمنه ساز ور گشت کار — همان میسره شد چو وین حصار
جناح از هوا بر زمین بر دو میخ — پس آهنگ شد بر زمین چار میخ
جهاندار در قلبگه کرد جای — درفش کیانیش بر سر بپای
سکندر که تیغ جهانسوز داشت — چنان تیغی از بهر این روز داشت
برانگیخت رزمی چو بارنده میغ — تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
جناح سپه را بگردون کشید — سم بارگی بر سر خون کشید
گرانمایگان را بدان سان که خواست — بفرمود و رفتن سوی دست راست
گروهی که پرتابیان ساخت شان — چپ انداز شه بر چپ انداخت شان
همان استواران درگاه را — ق — کز ایشان بود ایمنی شاه را
بقلب اندرون داشت با خویشتن — چو پولاد کوهی شد آن پیلتن
برآمد ز قلب دو لشکر خروش — رسید آسمان از قیامت بگوش

تبیره[۱] بغرید چون تند شیر — درآمد برقص از ژوه‌های دلیر
ز شور دیدن نالهٔ کرنای — برافتاد تب لرزه بر دست و پای
ز فر[۲] یاد روئین خم از پشت پیل — نفیر نهنگان برآمد ز نیل
ز بس بانگ شیپور زهره شگاف — بدرید زهره به پیچید ناف
ز غرّیدن کوس خالی دماغ — زمین لرزه افتاد در کوه و راغ
خروشیدن کوس روئینه طاس — نیوشنده را داد بر جان هراس
جلاجل زنان از نواهای زنگ — برآورد خون از دل خاره سنگ
ز بس زخم پولاد خارا ستیز[۳] — زمین را شده استخوان ریزریز
ز بس برد هن ناوک انداختن — نفس را نه راه برون تاختن
سنان[۴] در سنان رسته چون نوک خار — سپر بر سپر بسته چون لاله‌زار
گریزندگان را دران رستخیز — نه روی رهائی نه راه گریز
سواران همه تیر پرداخته — گهی تیر گه ترکش انداخته
دران صلخ آدمی زادگان — زمین بسته کوه از بس فتادگان
ز بس کشته بر کشته مردان مرد — شده راه بر بسته بر ره نورد
بران[۵] وجله خون بلند آفتاب — چو نیلوفر آگند زورق بر آب
سنان سکندر بران داوری — سبق برد بر چشمهٔ خاوری
شرار یکه شمشیر دارا فگند — تپش در دل سنگ خارا فگند

[۱] تبیره بغرید چون تند شیر — درآمد برقص از ژوه‌های دلیر
[۲] ز فر یاد روئین خم از پشت پیل — نفیر نهنگان برآمد ز نیل
[۳] ز بس زخم پولاد خارا ستیز — زمین را شده استخوان ریزریز
[۴] سنان در سنان رسته چون نوک خار — سپر بر سپر بسته چون لاله‌زار
[۵] بران وجله خون بلند آفتاب — چو نیلوفر آگند زورق بر آب

چو لشکر به لشکر در آمیختند — قیامت ز گیتی بر انگیختند
سپه چون پراگنده شد سوی جنگ — فراخی در آمد بمیدانِ تنگ
کس از خاصگان پیشِ دارا نبود — کز و در دلِ کس مُدارا نبود
دو سر[۱] هنگِ غدّار چون پیلِ مست — بران پیل تن بر کشادند دست
در افتاد[۲] دارا بدان زخمِ تیز — ز گیتی بر آمد یکی رستخیز
درخت کیانی در آمد بخاک — بغلطید در خون تنِ زخمناک
بر نجد[۳] تنِ نازک از درد و داغ — چه خویشی بود با دارا با چراغ
کشنده دو سر هنگِ شوریده رای — بنزدِ سکندر گرفتند جای
که آتش ز دشمن بر انگیختیم — باقبالِ شه خونِ او ریختیم
بیک زخم کردیم کارش تباه — سپردیم جانش بفتراکِ شاه
بیا تا به بینی و باور کنی — بخونش سُمِ بارگی تر کنی
چو آمد[۴] زما آنچه کردیم رای — تو نیز آنچه گفتی بیاور بجای
بما بخش گنجی که بذرفته — وفا کن بچیزی که خود گفته
سکندر چو دانست کین ابلهان — دلیرند بر خونِ شاهنشهان
پشیمان[۵] شد از کرده پیمان خویش — که برخاستش عصمت از جان خویش
فرومیرد امیدواری ز مرد — که هم سال را سر در آید بگرد
نشان جست کان کشور آرای کی — کجا خوابگه دارد از خون و خوی

دو بیدادِ پیشه براه اندرون — به بیداد خود شه را رهنمون
چو در موکبِ قلبِ دارا رسید — ز موکب[۵۱] روان همچو پیکر رمید
تنِ مرزبان دید در خاک و خون — کلاهِ کیانی شده سرنگون
سلیمانیِ[۵۲] (ای دارا ۱۲) افتاده در پای مور — همان پشه کرد بر پیل زور
سکندر فرود آمد از پشتِ بور — در آمد ببالینِ آن پیل زور
بفرمود تا آن دو سر هنگ را (ق) (اسب ۱۲) دو کژ زخمه خارج آهنگ را
بدارید بر جای خویش استوار (سکندر ۱۲) خود از جای جنبید شوریده دار
ببالین گهِ خسته آمد فراز — زره ع کیانی گره کرد باز
سرِ خسته را بر سرِ ران نهاد (ای سر دارا ۱۲) شبِ تیره بر روزِ رخشان نهاد (ای رأن سکندر ۱۲)
فرو بسته چشم از تنِ خوابناک — بدو گفت برخیز ازین خون و خاک
چو دارا بروی نظر کرد و دید — بسوز جگر آه از دل کشید
چنین داد دارا بخود جواب — که بگذار تا سر نهم من بخواب
رها کن که در من رهائی نماند — چراغ مرا روشنائی نماند
سپهرم[۵۳] بدان گونه پهلو درید — که شد در جگر پهلویم ناپدید
تو ای پهلوان کامدی سوی من — نگهدار[۵۴] پهلو ز پهلوی من
که با اینکه پهلو دریدم چو (ای دریده ۱۲) میغ — همی آید از پهلویم بوی تیغ (ابر ۱۲)
سر سروران را رها کن ز دست — تو مشکن که ما را جهان خود شکست (علت ۱۲)

چه دستی که با مادرازی کنی — بتاج کیان دستبازی کنی
نگهدار دستت که دار است این — نه پنهان چو روز آشکار است این
چو گشت آفتاب مرا روی زرد — نقابی به من درکش از لاجورد
مبین سر و را در سرافگندگی — چنان شاه را در چنین بندگی
درین بندم از زحمت آزاد کن — بآمرزش ایزدی یاد کن
زمین را منم تاج تارک نشین — نلرزان مرا تا نلرزد زمین
اگر تاج خواهی ربود از سرم — یکی لحظ بگذار تا بگذرم
چو من زین ولایت کشادم کمر — تو خواه افسر از من ستان خواه سر
سکندر بنالید کای تاجدار — سکندر منم چاکر شهریار
نخواهم که بر خاک بودی سرت — نه آلودهٔ خون شود پیکرت
ولیکن چه سود ست کین کار بود — تاسف ندارد درین کار سود
اگر تاج جور سر برافراختی — کمر بند داد و چاکری ساختی
دریغا بدریا کنون آمدم — که تا سینه در موج خون آمدم
چرا مر کبم را نیفتاد سم — چرا پای نکردم درین راه گم
مگر نالهٔ شاه نشنید مے — نه روی چنین روز را دید مے
چه بودی که مرگ آشکارا شدی — سکندر هم آغوش دارا شدی
بنزدیک من یک سر موی شاه — گرامی تر از صد هزاران کلاه

گر این زخم را چاره دانستمی
طلب کردمی تا توانستمی

بفریاد[۱۲] از جهانی که دارا گذشت
نه پنهان چو روز آفتکار اگذشت

بچاره گری چون ندارم توان[۱۲] طاقت
کنم نوحه بر یاد سرو جوان ای دارا[۱۲]

چه تدبیر داری مرا در تو چیست
امید از که داری و بیمت ز کیست

بگو هر که خواهی که فرمان کنم
بچاره گری با تو فرمان کنم

چو دارا شنید آن دم دلنواز
بخواهشگری دیده بکشاد باز

بد و گفت کای بهترین بخت من
سزاوار پیرایهٔ تخت من

چه پرسی ز جان بجان آمده
گلی در سموم خزان آمده یادگرم[۱۲]

جهان شربت هر یک از یخ سرشت
بجز شربت[۱۳] ما که بر یخ بنشت

تو سبز[۱۴] باد ابشاهنشهی
که من کردم از سبزه بالین تهی

چو درخواستی کار زو یتو چیست
بوقتیکه بر من بباید گریست

سه[۳] چیز آرزو دارم اندر نهان
بر آید باقبال شاه جهان

یکی[۱] آنکه بر کشتن بیگناه
تو باشی درین داوری دادخواه

دوم[۲] آنکه بر تخت و تاج کیان
چو حاکم تو باشی نیاری زیان

دل[۳] خود بپردازی از تخم کین
نپروازی از تخمهٔ مازیلین[۱۲]

سوم[۴] آنکه بر زیردستان من خالی عنی[۱۲]
حریم شکنی در شبستان من خانهٔ نکنی[۱۲]

همان روشنک را که دخت منست
بدان تازگی دست بخت منست بناز پرورده[۱۲]

مخفف دختر[۱۳]

بهم خوابی خود کنی سر بلند — که فرّخ بود گوهر ارجمند
دل روشن از روشنگ برمتاب — که بار روشنی به بود آفتاب
سکندر پذیرفت زو هرچه گفت — پذیرنده هر خاست گوینده خفت
سکندر بران شاه فرّخ نژاد — شبانگاه بگریست تا بامداد
چو روز دگر صبح ابلق سوار — ق — طویله برون زد برین مرغزار
سکندر بفرمود کارندر ساز — برندش بجای نخستینه باز
زمهدِ زرو گنبدِ سنگ بست — مهیاش کردند جای نشست
چو خلوت گهش آنچنان ساخته‌ند — از و زحمتِ خویش پرداخته‌ند

## مولانا رومی

اسمش مولانا جلال الدین بن بهاء الدین محمد بن الحسن است مهرِ وجودش درسنِ پنجصد ونود و دو هجری مطابق یازده صد ونود و پنج عیسوی درسرزمینِ بلخ باوج هستی رسید. واجدماجدش از فضلای عالی مقدار آن دیار بوده و سلسلهٔ او تا خلیفهٔ ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد. ازانجاکه اکثر از خواص و عوام دولت ارادت بدامن او زده بودند و بانهایت اخلاص کثرت مریدین و جمعیت متقدمین محسودِ سلطان محمود خوارزم حاکم بلخ شد مولانا بهاء الدین از سلطان رنجیده با فرزند وعیال ازانجا هجرت کرده بعزم حجّ بیت الله بحرکت آمده وچون به نیشاپور رسید شیخ فریدالدین عطار بدیدنِ آنجناب رفته درانحال مولانا جلال الدین کودک بوده جناب

شیخ اسرارنامه بجلال الدین برسم هدیه داد. مولانا بهاوالدین مدتی در سیر و سیاحت گذاشت و بعدازان بیونان رفته در سنه ۶۲۲ صدوسی و یکم هجری مطابق دوازده صدوسی و سیوم عیسوی بعالم بقا شتافت. بعدازان از انتقال پدر خود جلال الدین برمسند افاده متمکن گردیده سرگروهِ صوفیان شد و لقب سلطان العلما بهم رسانید. و شهرهٔ او بدین غایت رسید که در مدرسهٔ پدرش صین نیابتِ او زیاده از چارصد سوائے متعلمان پیشین داخل مدرسه گردیده تحصیل علوم تصوف و معارف میکردند و چون بسنین شصت و نه رسید ازین عالمِ فانی بدار باقی رفت بشرح کمالات صوری و معنوی ایشان و وصف ظاهری و باطنی آنجناب از حیزِ تحریر و تقریر بیرون است و کتاب مستطاب مثنوی شریف بُرهانیست قاطع.

## قصهٔ نخچیران و بیان توکل و ترک جهد کردن

| | |
|---|---|
| در کلیله خوانده باشی لیک آن | قشرِ افسانه بود و این مغز جان |
| طائفه نخچیر در وادی خوش | بوده اند از شیر اندر کش مکش |
| بس که آن شیر از کمین در می ربود | آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود |
| حیله کردند آمدند ایشان بشیر | کز وظیفه ما ترا دادیم سیر |
| جز وظیفه در پی صیدی میا | تلخ بر ما تا نگردد این گیا |

## جواب گفتن شیر نخچیران را و بیان خاصیت جهد

| | |
|---|---|
| گفت آری گر وفا بینم نه مکر | مکرها بس دیده ام از زید و بکر |

من هلاکِ قول و فعلِ مردمم — من گزیدهٔ زخمِ مار و کژدمم
نفس هر دم از درونم در کمین — از همه مردم بتر در مکر و کین
گوشِ من لا یُلدَغُ المؤمن شنید — قولِ پیغمبر بجان و دل گزید

## باز ترجیح نهادن پیغمبر ان توکل را بر جهد و کسب

جمله گفتند ای حکیم باخبر — الحذر و مَنع لیس یُغنی عن قدر
در خدر شوریدنت فتور و شر است — رد توکل کن توکل بهتر است
با قضا پنجه مزن ای تند و تیز — تا نگیرد هم قضا با تو ستیز
مرده باید بود پیشِ حُکمِ حق — تا نیاید زخم از ربّ الفلق

## ترجیح نهادن شیر جهد و کسب را بر توکل و تسلیم

گفت آری گر توکل رهبر است — این سبب هم سُنّتِ پیغمبر است
گفت پیغمبر بآوازِ بلند — با توکل زانوی اشتر ببند
رمزِ الکاسب حبیبُ الله شنو — از توکل در سبب کاهل مشو
رو توکل کن تو با کسب ای عمو — جهد میکن کسب میکن مو بمو
جهد کن جدّی نما تا وارهی — ور تو از جهدش بمانی ابلهی
در توکل جهد و کسب اولیٰ تر است — تا حبیب حق شوی این بهتر است

## باز ترجیح نهادن پیغمبر ان توکل را بر جهد و کسب

قوم گفتندش که کسب از ضعفِ خلق — لقمهٔ تزویر دان بر قدرِ حلق

نیست کسبی از توکل خوب تر | چیست از تسلیم خود محبوب تر
دیدهٔ ما چون بسی علت در اوست | رو فنا کن دید خود در دید دوست
جانهای خلق پیش از دست و پا | می پریدند از وفا سوی صفا
چون بامر اهبطوا بندی شدند | جمله خشم و حرص و خرسندی شدند
ما عیال حضرتیم و شیر خواه | گفت الخلق عیال لله آنکه
آنکه او از آسمان باران دهد | هم تواند کوزرحمت نان دهد

## دیگر باز بیان کردن شیر ترجیح جهد بر توکل

گفت شیر آری ولی رب العباد | نردبانی پیش پای ما نهاد
پایه پایه رفت باید سوی بام | هست جبری بودن اینجا طمع خام
پایه داری چون کنی خود را تو لنگ | دست داری چون کنی پنهان تو چنگ
یعنی شکر نعمت قدرت بود | جبر تو کفران آن نعمت بود
شکر نعمت قدرتت افزون کند | کفر نعمت از کفت بیرون کند
جبر تو خفتن بود در ره مخسب | تا نه بینی آن در و در گه مخسب
نان مخسب ای جبری بی اعتبار | جز بزیر آن درخت میوه دار
تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد | بر سر خفته بریزد نقل و زاد
جبر خفتن در میان رهزنان | مرغ بی هنگام کی یابد امان
گر توکل میکنی در کار کن | کسب کن پس تکیه بر جبار کن

تکیه بر جبار کن تا حار رهی | ورنه اُفتی در بلای گمرهی

## باز ترجیح نهادن پیغمبران مر توکل و تسلیم را بر جهد و کسب

جمله[۱] بادی بانگها برداشتند | کان حریصان کین سبب‌ها کاشتند
صد هزاران در هزار از مرد و زن | پس چرا محروم ماند از ز من[۲]
صد هزاران قرن[۳] زاغاز جهان | همچو اژدرها کشاده صد دهان
جزء[۴] آن قسمت که رفت اندر ازل | روی ننمود از شگال و از عمل
جمله افتادند از تدبیر کار | مانده کار و حکمهای کردگار
کسب جز نامی مدان ای نامور | جهد جز وهمی مپندار ای عیار

## نگریستن عزرائیل علیه السلام بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان و تقریر ترجیح توکل بر جهد و قلت فائدهٔ جهد

ساده مردی چاشتگاهی[۵] در رسید | در سرای عدل[۶] سلیمان در دوید
رویش از غم زرد و هر دو لب کبود | پس سلیمان گفتش ای خواجه چه بود
گفت عزرائیل در من اینچنین | یک نظر انداخت پر از خشم و کین
گفت هین[۷] اکنون چه میخواهی بخواه | گفت فرما باد را ای جان پناه
تا مرا زینجا بهندستان برد | تو که[۸] بنده کانطرف شد جان برد
نک ز درویشی گریزانند خلق | لقمهٔ حرص و اَجَل[۹] زانند خلق
ترس درویشی مثال آن هراز | حرص و کوشش را تو هندستان شمار

هراس ۱۲

باد را فرمود تا او را شتاب — بر سوی خاکِ هندوستان بر آب
پس سلیمان کرد بر باد این برات[۱] — برد باد آن مرد را در سو منات[۲]
روزِ دیگر وقتِ دیوان و لِقا[۳] — شه سلیمان گفت عزرائیل را
کاین مسلمان را بخشم از چه سبب — بنگریدی باز گو ای بیکِ رب
ای عجب این کرده باشی بهرِ آن — تا شود آواره او از خان[۴] و مان
گفتش ای شاهِ جهانِ بیزوال — فهم کژ کرد و نمود او را خیال
من در و از خشم کی کردم نظر — از تعجب دیدمش در ره گذر
که مرا فرمود حق کامروز هان — جانِ او را تو بهندوستان رسان
دیدمش اینجا و بس حیران شدم — در تفکر رفته سرگردان شدم
از عجب گفتم گر او را صد پَرست — او بهندوستان شدن و در اندهست[۱۲]
چون بامرِ حق بهندوستان شدم — دیدمش آنجا و جانش بستدم[۱۳]
تو همه کار جهان را همچنین — کن قیاس و چشم بگشا و ببین
از که[۵] بگریزیم از خود ای محال — از که برتابیم از حق ای وبال

## باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فوائد جهد بیان کردن

شیر گفت آری ولیکن هم ببین — جهدهای انبیا و مومنین
حق تعالی جهد شان زار است کرد — آنچه دیدند از جفا و گرم و سرد
جهد حق است و دو حق است و درود — منکر اندر نفی جهدش جهد کرد

---

۱ باران لفظ یا بر سبیل استعاره
۲ نوشتن نام بر سو منات یا بمعنی علامت
۳ در بعضی نسخ بقا نوشته شده
۴ یعنی گمراهی
۵ یعنی از حکم الهی
۱۲ زاید
۱۳ گرفتم

کسب کن سعی نما و جهد کن | تا بدانی سرِّ علم مِن لَدُن
گرچه جمله این جهان پر جهد شد | جهد کی در کامِ جاهل شهد شد
زین نمط بسیار بُرهان گفت شیر | کز جواب آن جبریان گشتند سیر

## مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل

روبه و خر گوش و آهو و شغال | جبر را بگذاشتند و قیل و قال
عهدها کردند با شیرِ ژیان | کاندرین بیعت نیفتد در زیان
قسم هر روزت بیاید بی جگر | حاجتت نبود تقاضای دگر
عهد چون بستند و رفتند آن زمان | سوی مرعای ایمن از شیرِ ژیان
جمع بنشستند یکجا آن وحوش | او فتاده در میانِ جمله جوش
هر یکی تدبیر و رائی میزدند | هر کسی در خونِ هر یک میشدند
عاقبت خود اتفاقِ جمله شان | تا بیاید قُرعه اندر میان
قرعه بر هر کو فتد او طُعمه است | بی سخن شیرِ ژیان را لُقمه است
همبرین کردند آن جمله قرار | قرعه آمد بر بسر را اختیار
قُرعه بر هر کو فتادی روز روز | سوی آن شیر او دویدی همچو یوز

## جواب گفتن خر گوش مر آن نخجیران را

چون بخر گوش آمد این ساغر بدور | بانگ زد خر گوش کای خر چند جور

## انکار کردن نخجیران بر سخن خر گوش

قوم گفتندش که چندین گاه ما | جان فدا کردیم در عهد و وفا
تو مجو بد نامیِ ما ای عنود | تا نرنجد شیر ژوذ زود زود

## در تاخیر رفتن خر گوش بشیر و جواب او

گفت ای یاران مرا مُهلت دهید | تا نمکرم از بلا ایمن شوید
تا امان یابد بمکرم جانِ تان | از مکرمن ماند این میراث و فرزندانِ تان
هر پیمبر امّتان را در جهان | همچنین تا مخلصی میخواندشان
کز فلک راهِ برون شود دیده بود | در نظر چون مردمک پیچیده بود
مردمش چون مردمک دیدند خرد | در بزرگی مردمک کس ره نبرد

## اعتراض کردن نخجیران بر سخن خر گوش و جواب گفتن خر گوش نخجیران را

قوم گفتندش که ای خر گوشِ زار | خویش را اندازهٔ خر گوش دار
این چه لافست این که از تو مهتران | در نیاورند اندر خاطر آن
معجبی باخود قضامان در نیست | ورنه این دم لایق چون تو کیست
گفت ای یاران حَقَم الهام داد | مر ضعیفی را قوی رای فتاد
آنچه حق آموخت مر زنبور را | آن نباشد شیر را و گور را
خانها ساز د پُر از حلوای تر | حق بر و آن علم را بگشاد در
آنچه حق آموخت کرمِ پیله را | هیچ حیلی داند آن گون حیله را
آدمِ خاکی ز حق آموخت علم | تا بهفتم آسمان افروخت علم

## حافظ

تخلص خواجه شمس الدین است ذات شریفش در شیراز مجموعهٔ وجود را غیر ازهٔ ظهور بست ـ وکلام ایشان را حالتی است که در گفتار هیچیک از استادان نمیت همانا وارداتِ غیبی است ـ باین جهت از بزرگان لسان الغیب لقب یافته اند خواجه گوشه نشینی اختیار کرده بود وقتی که بدیدن حاکم یزد رفت این بیت گفت ـ

ما بر فتیم و تو دانی و دلِ غمخورِ ما ‌ ‌ ‌ بخت بد تا بکجا می برد آن غمخورِ ما

سلطان محمود شاه بهمنی از حافظ وعده گرفت که او بدکهن آید و بجهت اخراجات سفر پول فرستاد ـ پس حافظ بهر مزبکشتی سوار شده ـ درین اثنا قبل از روانگی کشتی طوفانی پدید آمد لهذا حافظ نرسیده به بهانه گفت که بجهتِ دیدنِ بعض از دوستان بهر مزمی روم ولیکن باز نیامد چنانچه میگوید ـ بیت

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد ‌ ‌ ‌ بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد
شکوهِ تاج سلطانی که بیم جان در و درج است ‌ ‌ ‌ کلاه ِ دلکش است اما بدرد سر نمی ارزد
بس آسان می نمود اوّل غم دریا بهوی دُر ‌ ‌ ‌ غلط کردم که یک موجش بصد گوهر نمی ارزد

ازین هویدا میگردد که تصانیف و تالیفِ سفر بر خود گوارا نمیداشت ـ وقتیکه تیمور فارس گرفت و شاه منصور را بقتل رسانید خواجه در شیراز بحیات بوده ـ تیمور خواجه را احضار کرده گفت که با آنکه بجلادت و شجاعت و ملک گیری بلاد سمرقند و بخارا را که وطن ما لوفِ ما و از آنِ ما ست عزت تمام داده ام و تو بهندی خالی هر دو را مفت بخشیدی و گفتی ـ

| | | |
|---|---|---|
| اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را | | بخالِ هندوش بخشم سمرقند و بخارا را |

خواجه بدیهه بیاکانه گفت ازین بخشش‌هاست که باین فقر و مسکنت رسیدم تیمور خوش شده اورا جواز شاتِ خسروانه سرفراز کرد۔ و روح مطهر خواجه در سنِ هفت صد و نود و یک یا سه ازین عالم پرواز کرد و در مصلای خارج شهر مدفون شد و تاریخ وفاتش را خاک مصلی یافته اند۔

| | | |
|---|---|---|
| دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را | | دریاب کاین غریب است الغوث یا الٰہی |
| وه روزه هجر گردون افسانه است افسون | | نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا |
| کشتی شکستگانیم ای بادِ شرط برخیز | | باشد که باز بینم آن یارِ آشنا را |
| در حلقهٔ گل و مل خوش خوان دو دور بلبل | | هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا |
| ای صاحبِ کرامت شکرانهٔ سلامت | | روزی تفقدی کن درویش بینوا را |
| در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند | | گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را |
| آئینهٔ سکندر جامِ جم است بنگر | | تا بر تو عرضه دارد احوالِ ملکِ دارا |
| سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد | | دلبر که در کفِ او موم است سنگِ خارا |
| گر مطرب حریفان این پارسی بخواند | | در رقص حالت آرد پیران پارسا را |
| آن تلخوش که صوفی ام الخبائثش خواند | | اسقنی لنا واحلل من قبلة العذارا |
| هنگامِ تنگدستی در عیش کوش و مستی | | کاین کیمیای هستی قارون کند گدارا |
| خوبانِ پارسی گو بخشندگانِ عمرند | | ساقی بده بشارت پیرانِ پارسا را |

فارسی گویند ۱۲

حافظ بخود نپوشید این خرقه مِی آلود
ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

اگر آن ترکِ شیرازی بدست آرد دلِ ما را
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی مِی باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشتِ مصلّا را

ز عشقِ ناتمامِ ما جمال یار مستغنی است
باب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

من از آن حسنِ روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

حدیث از مطرب و مِی گو و راز دهر کمتر جو
که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معمّا را

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستر دارند
جوانانِ سعادتمند پندِ پیرِ دانا را

بدم گفتی و خرسندم عفاک اللّٰه نکو گفتی
جوابِ تلخ مِی زیبد لبِ لعلِ شکر خا را

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظمِ تو افشاند فلک عقدِ ثریّا را

شب از مطرب که دل خوش باد ویرا
شنیدم نالهٔ جان سوزِ نی را

چنان در جانِ من سوزش اثر کرد
که بی رقت ندیدم هیچ شی را

حریفی بُد مرا ساقی که هر دم
ز لعل و رخ نمودی شمس و دی را

چو شوقم دید در ساغر مِی افزود
بگفتم ساقیا فرخنده پی را

رها نیدی مرا از شرِّ هستی
چو بیمودی بپای جام مِی را

جزاک اللّٰه عن شرِّ النوائب
جزاک اللّٰه فی الدارین خیرا

چو بیخود گشت حافظ کی شمارد
بیک جو ملکت کاوس و کے را

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تو داده ما را

شکر فروش که عمرش دراز باد چرا
تفقدی نکند طوطی شکر خارا

غرور حسن اجازت مگر نمیدادی گل
که پرسشی بکنی عندلیب شیدا را

بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر
به بند دام نگیرند مرغ دانا را

چو با حبیب نشینی و باده پیمائی
بیاد آر حریفان باده پیما را

ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست
سهی قدان چشم ماه سیما را

خرد این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب
که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را

در آسمان چه عجب گر گفته حافظ
سماع زهره بر قص آورد مسیحا را

لطف باشد گر نپوشی از گدا هاروت را
تا بکام دل ببیند دیده ماروت را

همچو هاروتیم دائم در بلای عشق زار
کاشکی هرگز ندیدی دیده ماروت را

کی شدی ماروت در چاه ذقن بندش اسیر
گر نگفتی شمه از حسن او ماروت را

بوی گل نرخاست گوئی در چمن هاروت بود
بلبلان مست اند گوئی دیده چون یاقوت را

میکشم جور و جفا هایت ز هجران ای صنم
روی بنما تا به بیند حافظ ماروت را

عید[1] مدصبح و کله بسته سحاب — الصبوح الصبوح یا اصحاب
می چکد ژاله[2] بر رخ لاله — المدام المدام یا احباب
می وزد از[3] چمن نسیم بهشت — خوش بنوشید و ایمنی ز عتاب[4]
تخت[5] زرین ز دست گل بر چمن[6] — (زده است[7]) راح[8] چون لعل آتشین در ناب[9]
لب[10] و دندان تو حقوق نمک — داشت بر جان سینهای کباب[11]
در میخانه بسته[12] اند مگر — افتتح[13] یا مفتح الابواب
در چنین موسمی[14] عجب باشد — که به بندد میکده بشتاب
زاهدا می بنوش رندانه[15] — فاتقوا[16] الله یا اولی الالباب
گر نشان[17] زاب زندگی جوئی — می نوشین بجو بیانگ رباب
چون سکندر[18] حیات اگر طلبی — لب[19] لعل نگار را دریاب
بر رخ[20] ساقی پری پیکر — در[21] موسم گل بنوش بادهٔ ناب

حافظا غم مخور که شاهد بخت
عاقبت برکشد ز چهره نقاب

اگر بلطف بخوانی مزید الطافست — وگر بقهر برانی درون ما صافست
بیان وصف تو گفتن نه حد امکانست — چرا که وصف تو بیرون ز حد اوصافست
چه سرو سرکشی ای یار سنگدل از ما — چه چشمهاست که بر روی ما ز اطرافست
ز چشم عشق توان دید روی شاهد ما — که نور چهرهٔ خوبان ز رقاف تا قافست

(۱) بیکن

(۲) هروی

(۳) رستریشن

(۴) ها

(۵) انگلیش نوتیگیشن اکت

(۶) ترقی دریانوردی وکلنیز

(۷) یاسکونت در ملک دیگ

سال ۱۶۶۰ الی ۱۷۴۰

در این صد سال اخیر که اکنون در آخر آن ایستیم (یعنی ۱۸۰۰) —

در صد سال هفدهم حکمت نیز بغایت ترقی کرد چنانچه در اوایل عهد جیمز اول لارد بیکن نامی میان ظلمت و تاریکی عهد خود فروزان شد مانند آفتابی که از پس تیرگی بدر آید و انیر و ضوی بود که گویا در میان هیچ قومی در تمام روی ارض تاکنون مانندش نیامده است از سلف و خلف که راهنمائی کرد که چگونه باید صاحب عقل و دانش و اقعی شوند خلق - اگرچه صدها و هیچ شعبه از حکمت را وسعت نداد مگر بخوبی و فایده مندی گسست سلسله مجاز و عدم حقیقت و واقعیت حکمت را - اصولی که بیکن قرار داد و راهی که او پیش پای خلق نهاد چندان مؤثر و مفید افتاد در میان خلق لکلش که شخصی هروی نام که یکی از حکما بود فقط بتامل و قیاس دریافت که خون در جسم انسان یا حیوان متحرک است و وی وان و اند واند که زمانی پس از آنکه دوباره چرلس ۲ تاج و تخت خود را یافت که مینامندش (یعنی این یافتن تاج را) رستریشن محقق برپا شد پادشاهی که اجزای آن در بین چند سال بسیار چیزها و مطالب عمده اهم پیدا کردند در ریاضی و طبیعی - و دیگر شعب حکمت نیز خالی از ترقی نماند و ها مرة کتابی نوشت در اخلاق و نیوتان در حکمت طبیعی که همه را سنجید و آزموده و باثبات رسانید و پای خود را بجائی گذاشت که ابدالدهر موجب حیرت جهان ست و در جهان باقی خواهد بود تا جهان باقیست - بالجمله نمیتوان رشته هر علمی را نوشت بطور تفصیل و کم و کیف هر کتابی را که در این عهد نوشته شد و هر علمی را که اساس نهاده گشت بیان کرد از انجمله قدر در اواسط صد سال هفدهم تقریباً تمام تجارت کره ارض در کف انگلیش و دچ بود و لیکن تجارت دچ رو بکاست فاحشی رسید از قانونی که جاری شد در انگلند معروف به انگلیش نوتیگیشن اکت که مجلس شورای سلطنت جمهوری انگلند در سال ۱۶۵۱ جاری کرد و جنگهائی هم که بعد از آن واقع شد در میان انگلند

دختر از اهمه جنگست و جدل با مادر
پسر از اهمه بدخواه پدر می بینم

هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد
هیچ شفقت نه پدر را به پسر می بینم

**پند حافظ بشنو خواجه برونیکی کن**
**زانکه این پند به از دُر و گهر می بینم**

چند[۱] انکه گفتند غم با طبیبان
درمان نکردند مسکین غریبان

آن گل که هر دم[۲] در دست خارست
گوشم بادت از عندلیبان

مادر و پنهان با یار گفتیم
نتوان نهفتن در راز طبیبان

یارب[۳] امان ده تا باز بیند
چشم محبان روی حبیبان

درج محبت[۴] بر مهر خود نیست
یارب[۵] مبادا کام رقیبان

ای منعم[۶] آخر بر خوان وصلت
تا چند باشم از بی نصیبان

**حافظ نگشتی رسوای گیتی**
**گر می نشنیدی پند غریبان**

دلبر[۷] جانان من بر دل و جانم من
بر دل و جانم من دلبر جانان من

از لب جانان من زنده شود جانم من
زنده شود جانم من از لب جانان من

روضهٔ[۸] رضوان من خاک سر کوی دوست
خاک سر کوی دوست روضهٔ رضوان من

این دل حیران من واله و شیدای تست
واله و شیدای تست این دل حیران من

یوسف کنعان من مظهر ملاحت تراست
مصر ملاحت تراست یوسف کنعان من

سروِ گلستانِ من قامتِ دلجوئی تست | قامت دلجوی تست سروِ گلستانِ من

حافظِ خوشخوانِ من نقدِ کمالِ غیاث
نقدِ کمالِ غیاث حافظِ خوشخوانِ من

از خونِ دل نوشتم نزدیکِ یار نامه | اِنّی رَاَیتُ دَهرًا مِن هَجرِکَ القِیامَه
هر چند کار سودم از وی نبود سودم | مَن جَرَّبَ المُجَرَّبَ حَلَّت بِهِ النَّدامَه
دارم من از فراقت در دیده صد علامت | لَیسَت دُمُوعُ عَینِی هٰذا لَنَا العَلامَه
پرسیدم از طبیبی احوالِ دوست گفتا | فِی بُعدِهَا عَذابٌ فِی قُربِهَا النَّدامَه
گفتم ملامت آرد گر گرد دوست گردم | وَاللهِ مَا رَاَینَا حُبًّا بِلا مَلامَه
حالِ درونِ ریشم محتاج شرح نبود | خود میشود محقق از آب چشمِ خامه
باد صبا ز حالم ناگه نقاب برداشت | کَالشَّمسِ فِی ضُحَاهَا تَطلَعُ مِنَ الغَمامَه

حافظ چو طالبِ آمد جامی و جانِ شیرین
حَتّٰی یَذُوقَ مِنهُ کَاسًا مِنَ الکَرَامَه

گر تیغ بارد در کوی آن ماه | گردن نهادیم الحُکمُ لِلّٰه
من رند و عاشق این گاه توبه | اَستَغفِرُ اللهَ اَستَغفِرُ اللهَ
آئینِ تقوا ما نیز دانیم | اما چه چاره با بختِ گمراه
ما شیخ و زاهد کمتر شناسیم | یا جامِ باده یا قصهٔ کوتاه
مهرِ تو عکسی بر ما نیفکند | آئینه رو یا آه زین دلتِ آه

| | | |
|---|---|---|
| الصبر مُرّ الثمر فان | | یالیت شعری حتّی م القاه |
| عاشق مخور غم گر وصل خواهی | | خون بایدت خورد در گاه و بیگاه |
| حافظ نبودی زینگونه بیدل | | گر می شنیدی پند نکو خواه |

## مظهر

تخلّص شمس الدّین المعروف بمیرزا مظهر جانجانان پسر مرزا جانجان جانی تخلّص است. وهندی مولد وحنفی مذهب و نقشبندی مشرب است. ولعبر شانزده سالگی غبار یتیمی بر سرش نشست. و در بست سال بسلسلهٔ درویشان منسلک گردید. ومدت سی سال بر در مدرسه وخانقاه جاروب کشید. وایام برگزیدهٔ عمر درین شغل شریف گذرانید. ودر مدت العمر دست طلب بلوث دنیا نیالود و پای سعی درین راه نفرسود. و در سن هزار و صد و هفتاد هجری عمر آنجناب بشصت رسیده بود و از عمر چهل سال بکنج عزلت آرمیده بود

| | | |
|---|---|---|
| زلبش یاد اعنها دو دل آید بر زبان ما | | شود محسوس همچون شاخ نافرمان فغان ما |
| دماغ ما سبکر و جان تکلف بر نمی تابد | | بود همچون صبا هر غنچه گل عطر دان ما |
| بوصف سرمه و نباله دارش چون بحرف آید | | چو سوسن در دهن هرگز نمی گنجد زبان ما |
| کسی داد محبت از کجا خواهد بابن طالع | | که برق رنگ گل برداشت از شاخ آشیان ما |
| ثنا خوان لب و دندان خوبانیم از عمری | | کسی از لعل و گوهر پر نمی سازد دهان ما |
| ندارد دشتن ما صرفه رحمی کن بحال خود | | چراغ خانهٔ درد و غم است ای عشق جان ما |

طلاوت میچکد از گفتگوی عشق ما مظهر

چو برگِ گل زبانرا در شکر گیر در بیانِ ما

بیکسی مشهور کرد آخر بیکتائی مرا
داد تشریف خدائی فیضِ تنهائی مرا

چون توانم دید روی او که در بزمِ ادب
متصل چون شمع لرزد نورِ بینائی مرا

صرفِ عشقِ خوش قدان گردید نقدِ اشکِ من
کرد مفلس عاقبت این خرجِ بالائی مرا

میروم اما عنانِ من بدستِ خویش نیست
همچو کشتی ساخت سیلِ گریه دریائی مرا

پیشِ چشمم سبزه تا مژگانِ آهو فرش نیست
خوش سوادیهای صحرا کرد سودائی مرا

منکه مظهر دعوی تاب و تحمل داشتم
ساخت پیش او خجل این ناشکیبائی مرا

باشد بوصفِ لعلِ لب دلستانِ ما
مانند غنچه پُر زر با نهادِ هانِ ما

از سینه تا رسید بلب ضعف کرد و ماند
چون دودِ شمع کشته تصویرِ جانِ ما

تا شکرهای مقدمِ تیغش ادا کنیم
همچون سنان ز فرق برآید زبانِ ما

از ما ستاره سوختگان باغبان مرنج
باشد سپند سوزِ چمن آشیانِ ما

بر خاکِ ما نه شمع فرو ریخت دو نه گلی
مردیم و سینه صاف نشد بدگمانِ ما

دارد بعشق هندوی زلفِ سیاهِ او
کاکل بسر چو خامهٔ مو مستخوانِ ما

مظهر ز ننگِ عشق تو مردیم همچو شمع
این زندگی نبود مناسب بشانِ ما

تا با تو محرم نگویم نامِ جانِ خویش را
مهر خواهم کرد چون خاتم دهانِ خویش را

بادشاهِ عالمِ ویرانه ام مانندِ سیل
کرده ام تختِ روانِ طبعِ روانِ خویش را

دیدگر گل هم دماغِ باغبان نازک تر است
از چمن برداشت بلبل آشیانِ خویش را

هر که مظهر حالِ کس پرسد زمن اوّل باو
چون کتابِ قصه گویم داستانِ خویش را

شب دُرُست کند گریهاِ بزاریِ ما
همین بس است پس از مرگ خیرِ جاریِ ما

بغیرِ موجِ هوا نیست نردبانِ غُبار
رساند نالهِ بمعراجِ خاکساریِ ما

چه خوش بروی دلِ تنگِ دری داکرد
خدا دراز کند عمرِ زخمِ کاریِ ما

ز طفلی ایم اسیرِ جنون که چون نرگس
بگل زمینِ چمن بودنی سواریِ ما

## ایضاً

دلبرِ چو تویی چون منِ رنگین سخنی را
بلبل چو منی هیچ تو گل پیرهنی را

فریاد ازین قوم که چون ماهِ محرّم
بی زر نتوان دید رخِ سیم تنی را

## ایضاً

نیازِ ما نمک پروردِ ناز است
شبِ ما سایهٔ زلفِ دراز است

مگویید آه پیشِ ما مگویید
که معشوقِ کسی عاشق نواز است

## ایضاً

در پرده جلوه کن دلِ دیوانه نازک است
ای شمع بزم خاطرِ پروانه نازک است

در جای سنگ شیشه توان بر سرش زدن

طفلان دماغ مظهر دیوانه ناز کست

من درین فکر پریشان که دلِ زار کجاست
دل درین سعی سراسیمه که دلدار کجاست

جز دلِ من که نمک خوارِ قدیم غم تست
قدردانِ مژهٔ حسرتِ دیدار کجاست

ایضاً

سینه واکرده بگلشن چو خرامان گذرد
بلبل از گل گذرد گل ز گریبان گذرد

کن بتسکینِ غبارم زود و غیر از شک
کیست جز سیل که بر گورِ غریبان گذرد

حالِ چشمم چو ز کویت گذرم هیچ مپرس
ابر از قبله چو آید همه گریان گذرد

شاید امروز نشان دگرت منظور است
کز دلم تیرِ نگاهِ تو پریشان گذرد

دلِ صد پاره بود باعثِ خون گریِ اشک
تب کند طفل چو بر گنجِ شهیدان گذرد

واگذارند بجا لش اگر این خوش نگهان
مظهر ما نتواند که از ایشان گذرد

چو کم سالی بهم سالی بگلشن شادی آید
مرا بی اختیار ایامِ طفلی یاد می آید

کجا اصلاحِ خونِ عاشق از فصاد می آید
علاجِ سرگرانیهاش از جلاد می آید

دماغش نشگفد تا خونِ عاشق را نمیریزد
انا فاتحِ خندهٔ او از جلال آباد می آید

قفس کی سد راهِ وحشتِ ما میتواند شد
ولیکن رحم بر تنهائی صیاد می آید

چو آن طفلی که جنباند سرِ زنجیر بجنونی
مرا از دست او هر عضو در فریاد می آید

کسی از تیشه مظهر جیغه بر سر کی تواند زد
قیامت میرزائیهاست کز فرهاد می آید

برنماز و روزه و برسوز و سازِ خود مناز
یار بی پرواست هرگز بر نیازِ خود مناز

گر دو باد خاکِ ما هم خالی از انداز نیست
این همه بر دورِ دامانِ درازِ خود مناز

شعله از پهلوی خس این سرکشیها میکند
ای بد آموزِ نیازِ ما بتازِ خود مناز

روز و شب از چشمِ ما دریای آتش میرود
این قدر ای شمع بر سوز و گدازِ خود مناز

انفعالِ جرم بهتر از غرورِ طاعتست
مظهر ای دور از حقیقت بر نمازِ خود مناز

نه خوش کردم ز گل رنگی نه بوی یاسمن بردم
همین چاک جگر چون شعله با خود در کفن بردم

کسی با گل نبازد عشق یا با غبان سازد
بگفتم خیر باد و آشیانرا از چمن بردم

مبادا ماهروئی شمع بالین کسی مظهر
که داغِ تازهٔ همراهِ ناسور کهن بردم

دل بکجا رفت افتاد و حریفان مددی
یوسفم گم شده ارواح عزیزان مددی

گریه بر بادهٔ بی ابر ضرور افتاده است
نیست نم در مژه ام حضرت باران مددی

تابِ سوزِ دلم آن طفل نخواهد آورد
عرضِ حالی چو کنم دیدهٔ گریان مددی

رفتم از میکده اما بدعا می خواهم
که ازین در نبرم لغزشِ مستان مددی

دیر شد کوچه و بازار خموش افتاده است
شورِ مجنون مددی محشرِ طفلان مددی

گفت مظهر غزلی بهرِ جگر گوشهٔ تو
غوثِ اعظم صلهٔ قبلهٔ پاکان مددی

## مولانا جامی

وہو نورالدین عبدالرحمٰن است۔ مولد آنجناب درحوالی جام۔ در اوایل عمر بہ تحصیل کمالات پرداختہ در اندک زمانی سرآمد فضلای زمان گردیدہ ہمت بلندش بایں معنی قناعت نکردہ دست ارادت بشیخ سعدالحق والدین الکاشغری کہ وی یکی از مریدان سلسلۂ نقشبندیہ بود دادہ۔ بارشادِ او مدتی بریاضات و مجاہدات مشغول۔ و مقاماتِ عالی و درجاتِ متعالی یافتہ آخرالامر صیتِ کمالاتِ نفسانی ایشان بدور و نزدیک رسیدہ علما و زہاد بشوق ادراکِ صحبت ایشان ترکِ دیار خود کردہ بفیضِ خدمتش مستفیض میشدند۔ و در مراتبِ نظم کمالِ مہارت داشتہ و در ہمہ فنون سخنوری استاد است۔ دیوان غزلیات و رباعیات تمام کردہ ہفت مثنوی بسلک نظم درآوردہ مشہور بسبعۃ الحق۔ بعد از خمسۂ نظامی کتابی بآن امتیاز ملاحظہ نشدہ۔ و در زمانِ سلطان ابوسعید کودکان و سلطان حسین میرزائی با بقرا معزز و محترم۔ و در محفل شاہان و شہزادگان وجودش مغتنم۔ و رسایل بسیار در اکثر علوم نظماً و نثراً فارسی و عربی بدینمنوال نوشتہ کہ اکثر آنہا در یک مجلد بخط مولانا مزبور بنظر فقیر رسیدہ شواہد النبوۃ نفحات الانس اشعۃ اللمعات لوایح شرح قصیدہ ابن فارض شرح ابیات امیر خسرو سخنان خواجہ پارسا ترجمہ بہجۃ حدیث مناقب مولوی خواجہ انصار بہارستان شرح رسالہ مناسک حج رسالہ عروض و قوافی رسالہ موسیقی فوائد ضیائیہ فی شرح مشکلات الکافیہ رسالہ معما دیوان قصاید

اهالی اسوتیز لند که معروف جهان بودند و حب آزادی و حب وطن در روزگاران متمادی بودند که خون خود را الفروشند بدیگر طوایف یورپ همچنانکه دیگر طوایف حاصل خاک ملک خود را میفروشند کمال سعی و اهتمام را نمودند که جبال لم یزرع خود را سراسر سبز و مزروع سازند و چها بمحنت حصول ز حب وطن را از کف دادند و ملک ها لند بکلی هرج و مرج افتاد و بجز تخم حرص و اجتماع دولت تخم دیگر چیزی در دشت خاطر ساکنان آن پاشیده نمی شد. ابتالی باز در بین صد سال همچو هم یک آب و تاب دیگری بهم رسانید بواسطه دربارهای سلطنت تورین[1] و تنیپلز[2] که در آنها هنر و کمال و علم و دانش را بغایت تشویق میکردند و اگرچه نقاشی و حجاری روی بتنزل نهاد و نوازندگی و شعر بغایت کمال رسید در این ملک وضع مدینه بی نهایت ترقی یافت در اینین در زمان استیلا و سلطنت پادشاهان خاندان بوربان[3] و معاشرت و مخالطت مرد و زن عمومی بهم رسانید و آسان گشت و یک سلیقه و ذوقی هم پیدا شد در میان خلق آن ملک در زراعت و هنر و منیوفکچری و حتی حدت و گرمی نیز در میان شان پیدا گشت بجهة شمشیر و جهان گیری و بلندی همت - پرتگال هم پس از وقوع و رفع سلسلهٔ جزوایت یک چنین حالتی بهم رسانید و ذوق و سرگرمی رحل اقامتی افگندران - در فرنس چنانچه قبل ازین بیان شد حالت مدینه قبل از انقضای صد سال هفدهم در غایت عروج و کمال اوج بود در تربیت و دانش ولیکن بدبختی هائی که روی مملکت نمود در سنوات اخیر سلطنت لویس ۱۴ رفتار خلق را غبار آلود ساخت و مذهبی بهم رسید در دربار فرنس اسراریه که جمعی را گرفتار کرد و هر کسی آنرا پیشه خود ساخت چنانچه

[1] تورین
[2] تنیپلز (نیپلز)
[3] بوربان

این نکته بشنو از من زنهار مشنو آن را

سیمین ذقنا سنگدلا ساده خدارا — خوش کن هنگامی دل غم پرور ما را
این قالب فرسوده گر از کوی تو دور است — اَنقَلِبُ عَلی بابِکَ لَیلاً وَنَهارا
آزرده مباد اگه شود آن تن نازک — از بهر خدا چست مکن بند قبا را
چون برگذرم از سر کوی تو که آنجا — یارای گذشتن نبود باد صبا را
خوش آنکه زمی مست شوی بیخبر افتی — پنهان زتو من بوسه زنم آن کف پا را
گرمست چو مجمر نفسم گرم عجب نیست — اِذ حُبُّکَ قَدْ اَوْقَدَ فی قلبی نارا

جامی نکند جز هوس بزم تو لیکن
در حضرت سلطان که دهد راه گدا را

عاشقم بیچاره ام درمانده ام — بی دل و بی دین و دلبر مانده ام
عاشقی با خواب و خور ناید درست — لاجرم بی خواب و بی خور مانده ام
روز و شب در انتظار مقدمت — چشم بر ره گوش بر در مانده ام
چون زوی تیغی مکن بس زانکه من — زنده بهر تیغ دیگر مانده ام
تا چو جام می ز دستم رفته اند — با دل پر خون چو ساغر مانده ام
رفته ام در باغ و ز شوق قدت — روی بر پای صنو بر مانده ام
جامی از من سجده طاعت مجوی — چون من اکنون پیش بت سر مانده ام

## رباعیات

یارب ز دو کون بی نیازم گردان
وز افسر فقر سرفرازم گردان
در راه طلب محرم رازم گردان
زان ره که نه سوی تست بازم گردان

ایضاً

یارب بر بانیم ز حرمان چه شود
راهی بر هائیم بکوی عرفان چه شود
بس گبر که از کرم مسلمان کردی
یک گبر دگر کنی مسلمان چه شود

ایضاً

راهیست ز حق بس روشن و راست
راهیست ز خلق سوی حق پر کم و کاست
هر کس که دران رهش رساندند رسید
وانکس که درین رهش فکندند نخاست

ایضاً

جامی عمری بخلق عالم پیوست
زان شیوه نیامدش بجز باد بدست
فارغ ز همه کنون بگنجی بنشست
وز دوستی و دشمنی خلق برست

تمت

۲ ۰ ۹ ۱ ۶

اخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔